

اصل مجسم باید اجزای را انکار نمایند
و ارباب هنر را محترم دارند .
حضرت بهادانه

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر

۵

دورهٔ ورقا

نشریه
انجمن هنرستان
انجمن هنرستان
سپس

"انجمن ادب و هنر" در سال ۱۳۶۸ شمسی در آکادمی لندگ (سوئیس) تأسیس شده و برای توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسائی و تقدیر موارث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی میکوشد.

انجمن سعی دارد نقش مؤثر جامعه بهائی ایران را در پیشبرد و توسعه و تعالی ادب و فرهنگ آن سرزمین و نیز قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تاکنون ناشناخته مانده است، به جامعه غیربهائی ایرانی بشناساند.

"انجمن ادب و هنر" برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش میکند و به خلاقیت و نوآوری و پرورش و شکوفائی قریحه ها و استعدادهای ادبی و هنری آنان در حد مقدور کمک می نماید.

"خوشه ها..." شامل متن سخنرانی هائی است که توسط ادبا و محققان بهائی در مجامع سالانه انجمن در لندگ ارائه میشود. به این مجموعه به تناسب، آثار دیگری از سخنوران و نویسندگان بهائی اضافه می گردد.

خوشه هائی از خرمن ادب و هنر (۵)

« دورهٔ ورقا »

نشریهٔ انجمن ادب و هنر

خوشنویسی الواح : امان الله موقن

صفحه آرایی و تایپ کامپیوتری : ملیحه اردلان

چاپ اول : ۱۵۰۰ نسخه

چاپ « ربیعی » دارمشتات - آلمان

۱۵۱ بدیع - ۱۳۷۳ شمسی - ۱۹۹۴ میلادی

ISBN : 3 - 906 714 - 04 - 7

فهرست مندرجات

- ۱ - الواح مبارکه خطاب به جناب ورقا و خاندان ایشان ۵
 ۲ - سر آغاز ۱۵
 ۳ - پیام هیئت مشاورین قاره ای اروپا ۱۷

الف - احوال و آثار و شهادت جناب ورقا و روح الله

- ۴ - شرح احوال و شهادت جناب ورقا و روح الله ۲۱
 ۵ - مروری بر اشعار ورقا ۳۵
 ۶ - خاندان ورقا ۴۵
 ۷ - چند خاطره از روح الله ۵۵

ب - آثار مبارکه و معارف بهائی

- ۸ - از «تائیه» تا «قصیده عز ورقائیه» ۵۹
 ۹ - ای عشق همه بهانه از تست ۷۹

ج - مباحث گوناگون

- ۱۰ - پروازی در آفاق شعر نو ۱۰۰
 ۱۱ - شرق شناسان و دیانت بهائی ۱۳۷
 ۱۲ - بناهای یاد بود ایران ۱۷۵
 ۱۳ - شرح احوال و آثار و خدمات حاج احمد حمدی ۱۹۳

د - گلبرگ هائی از گلزار ادب

- ۱۴ - نمونه هائی از آثار منظوم و منثور جناب ورقا و روح الله ۲۰۳
 ۱۵ - اشعاری از سراینندگان متقدم و معاصر بهائی ۲۳۰

ه - اخبار و وقایع

- ۱۶ - در دوره ورقا چه گذشت ؟ ۲۳۹
- ۱۷ - سرگذشت مجموعه مشکین قلم ۲۴۳
- ۱۸ - محسن لولونی نقاش طبیعت ۲۵۱
- ۱۹ - آشنائی با نویسندگان ۲۵۳
- ۲۰ - پنجمین دوره سالیانه المچمن ادب و هنر ۲۵۸
- ۲۱ - مسابقه داستان نویسی ۲۶۰
- ۲۲ - مسابقه المچمن ادب و هنر ۲۶۱
- ۲۳ - نشریات المچمن ادب و هنر ۲۶۲

روی جلد : باغ صلح ، اثر محسن لولونی
پشت جلد : غزلی از جناب ورقای شهید ، خوشنویسی و تذهیب : امان الله موقن

جناب ورقا عليه بھ آء اللہ العظیم

اللہ اکبر

یا ایہا الغریب المظلوم یسئد فی الخلیفۃ و تسمی الأعداء بانک سمعت تخفیف سدرۃ المنتہر فرأول الایام واجبت
مولیک مولی الانام و حملت فریبیدہ ما اخذت بہ الاخر انہ سکانہ من ذالبحر المحیوم کحمد للہ المبین استیوم الہیاء
المشرق من فرق سماویہ یمن علیک یمن باجمک نزل ہذا اللوح من لدن اللہ رب ما کان وما یلوس .

ہو الناطق من ملکوت البیان

یا ورقا سدرۃ منتہر در قطب فرج سر اعلا یہ من کلمہ علیہ ناطق : یا ملا الاضریف قد فتح باب السماء و ارقی مالک ملکوت الایام
ضعودا عنک کم و خذوا ما عندہ لایا کم لکن تمنعوا عنکم عن ظہورہ و بروزہ و سلطانہ سوف یحیط امرہ لہبرم فرج العالم و ینا کر
المناد من النظر لایمن الملک للہ الواحد لمفت در الخمار . طوبی از بلبل نفس کہ فائز شد و عمد نمو و وید لکتر خافر مرید یا ورقا
علیک بہا و عنایت قد ذکرناک بما سلط منہ النور فضلا عنک ما علیک و لانا الفضل الکریم للہ الحمد بہ استقامت فائز و بود ذکر
و ثنا مشغول بجد ظاہر نور الایح آیات نازل بنبیات باہر مصلحہ طوبی و عشر ظہور مستور و صریحہ و تخفیف سدرۃ مترفع و کسرت
و القوم فرضائل مہینہ . بگواری عباد کھو را محروم منہائید عنقریب کفرت بنا الیک یا اللہ العالمین ناطق و برجنا الی سترہ فضائک یا
محبوب العارفین ذاکر جہدنا یدہ شاید از خزان قلم اعلی قیمت برید و نصیب بردارید و جمع او از نانی حکمت و بیان از اذواقہ
رایا کم از تجلوا انفسکم عن المحرومین . اولی آن ارض طرار از قبر مظلوم تنبیر برسانہ آنانہ کہ ہم بعبارت دیگر ہم آتیا و بشیر ہم بفضیلتہ
رحاط فر الملک و الملکوت الہیاء المشرق من فرق سماویہ ملکوتی علیک و عن من معک و سبغ قولک فرجہ ذالامر الہبرم حکیم و البنا العظیم

هُوَ عَلِيمُ الْفَضَالِ

ياورقا اعلم ثم اعرف انا صفتناك لذكر وعرفناك بسيد فضيل وحمتر وسفيناك كوثر بنا من يد عطا وسمعتنا
نداني وصريرك وانخرا ناك بما جرم من حقيق عنيت فرانها جناني وانخرناك للقيام على خدمته امر المر المبين وذكرك بنا العظيم
فمن سجا نك اللهم يا ارحم الراحمين باسمك الاعظم ان تجعلننا فائزا بما ازلته فرقت بك المبين انك انت ارحم الراحمين

جناب ورفا عليه بخت شانه

هُوَ الَّذِي ذَكَرَ النَّاطِقُ الْاٰمِيْنَ

ياورقا يا حيي الناظر الى الافق الاعلى نذكرك مالك الاسماء فهذا المقام الذي ستره بالبقعة البيضاء ان
ربك لهو العليم واسمه الحكيم بايد به عنيت لهم جميع درت سن آن ارض را متذکر دار تر تا طهر بنا بسفر الايام الله تمتك شوند
وعمد بنيد لعمر ان الارض تحدث والمير از نطق وام الكتاب بنا ورت داق الوباب باسمه العظيم انك ارحم الراحمين
ويرضه مؤيد شوند . در جميع احوال نفس افسرده را به بنا محبت آبرو شتعدني بيد و به آيا شتر متذکر دريد چه که خلق ضعيفند و حق تر
ومشفق طوبى لأهد اليها انهم حرم عهد السفينة ارحمهم ارحمهم بحبات ولا الاشارات عليهم بخت الله وعنايته ورحمته التي
سبقت الوجود اليها المشرق من فرق اليها عليك وعلى الذين فازوا بجهذا المقام المحمود .

ت

جناب ورقا عليه بھ آواتھ الابر

هو السميع البصير

شهدت لم الأمل باقبالک و توجہک و قیامک علی خدمتہ الامر اذا عرض عنہ الذین کانوا اذیسا یملوا فرجہ
من لہ لعنہ نزل عظیم طوبی لک و لم یسمع ذکرک و اشر معک و وجد منک عرف خبر الغیر البدیع ذکرک اجبت لہ
و بشرہم بذکر سحر جمید البہا، لمشرق من راق سما، فضل علیک و علی من اخذ کاس الریح بایسم ربہ انجیر .

ت

جناب ورقا عليه بھ آواتھ

هو الافر الابر

قد خلقت العالم لیوم یفور فلما اتی باحی کفر باتبہ رب العرش العظیم عز الانس من وصیناہ بالاستقامتہ فلما
ارتفع النفاق عرض و ارجع العجز من دون بیتہ و لا کتاب منیر کذلک تقصر لک لتطلع بما ورد علینا من الغافین انک قم
ثم وصر العباد بالاستقامتہ الکبر للک انزل اقدوم عن صراط اللہ اعلم حکیم ہنیئاً لک بما اجنبت شمر المعاص من ہذا
السدرۃ اتر لضعفت باحی فرہذا المقام الکریم البہا، علیک و علی من شرب ہذا اللکوثر البدیع .

لوح جمال اقدس بحر خطاب به روح الله

هو لهبیر

یا روح الله قد قبر الیک الروح الاعظم من شطر البحر و ینذکک بما لا ینفد
عرفه بدوام ملکوتی و بقا حیرتی انک اذا وجدت و عرفت قد لک
الحمد یا کبیر العطاء و لک الشکر بما اظهرت فی اول زما ینذکک
و شانک انک انت الغفور الرحیم .

الله صلح جناب ورق علیه بجا الله

بنام دهنده بینا

سرورق انشاهی از اریح اراده سدره متحرک با شریب و ذکر شریح الکرثاب عنایت آهیر بر تو بتابد
به مقام فائز شو که بطور و زفات فردوس را مشاهده نماید و نفاش را بشنود البته تمام عشریه ذکر حضرت مقصود و ناطق
وحیات و بقا خود را در دنیا محبوب عالم صرف نماید چه مقدار از و زفات شب و روز به ذکر سدره مشغول بود
چشم بند ظاهر شد که از نوم او هم ساقط مشاهده شدند الا عنایت و زبک قدر میز تا می رانید و در احوال
شاکر باشید چه که شمارتانید نمود و از کاشع عرفان نصیب عنایت نمود جمیع آنچه در عالم است به این مقام معادله نمی نماید
یشم بدک منسطق باحق زنده لا اله الا هو اعلم بحیر البها عیلت و عطا تر آمنت
بالغفر و البخیر .

زيارت من شهيد في سبيل الله حضرت در فاء مع فلاة كبده وقره عينه روح الله

عليها جآء الله الأبهى

اربعها المجد بانج نجات الله واشتعلنا بنا رحمة الله المخلص فر لمر الله ان طعنا نخبنا الله ان شر من نجات لله ولها ديا سبب
اشهد بانك انت ما بالله وصدقتما بكلمات الله وارتفع منكما اجمع يا جآء الله تحت سيف شاهرة على ارجلكم وبتيتما بكم بقره في سبيل
وتحملتما كل مشقة فر رحمة الله قد طويتما الوعاك والتلال والجر ومنه ما بالبقعة المباركة الساطعة الانوار ووقعتما على العتبة المقدسة ايضا
ورجوتما الهدى فر رحمة الله وسرعتما الى مشهد الشهادة الكبرى بانجذاب تملذ به الوجوه فر الملائكة اللطيفة ثم وقعتما تحت مخالب ذاب كاسرة
وبرائن سباع صاصرة خاسرة وخرتتمك تلك الذاب بالسيوف والقباب واللاياب وانها فترتلك الحيا لله تتركب عليكم الارض
والسماء كتمت مستبشرين بفضيلتكم شاكركم على حصول الهدى فر رحمة الله على قبول هذه الهدية النورية من ملكوت الله بقره حين ما زلتما
ضاحكين تبسبين هذه الغمة العظمى . فانه الحق ان شهيد الاقنى الاعلى يعطونكما فر هذه الموهبة لتر تلوح انوارها على القرون
والاعصار ثم وضعوا جسديكما الازب الارباب فر حفرة مطبوسة مخفية عن انظار الورى الى انهما قام الله سيد ذلك بعبير على انهما
اندر سر وطمس من اثار جدهما المنير وقر ذلك العبدين المظهرين الى سر مطهر وتراب مطهر فر محار حسنة وادو دعما
تحت التراب ليكونا اثرين منيرين شادين على الفدا فر بسبب الله فاستمر الله بان توري ذلك التراب المبارك بانوار ساطعة
ملكوت الله ويؤيد الذين يزورون ذلك التراب النور بالوقوف الرخا ليدعو الله كمن يغير لهم ويعفو عن ذنوبهم ويدخلهم
فر غمار رحمة الى ابد الابد وعليكم الجآء والثناء الى سر مد الدهور والاحتباب . ع ع

مردان بوسط حضرت اباکرم جناب ابن ابر
رجاء رآتم علیهم بخت و درسه الابر

هجو

اللهم یا محمد لک الحمد باقیة المتیقین من صلب الولاد و نخت قلوب العاشقین بنسبکم الوفاء و جذبت لفضله المفضی
بنظایر الذکر و لثنا و کسعت المنجدین نعمات ساقتم الی مشهد لعدا فخر عوالمی میدان الشهادة الکبری و سفکت و ما تخم
على وجه العبراء و سالت محکم جناب لک الابر منهم من سمیته بالورق فزلیک البقاء و اخذت نجات تحتک فریوم القواء و نطق
بثباتک یا رب الکبری و نشرف نجاتک من العدة القصور و هدی النفس الی معین هدایتک لخطی من من خسر الا نطق فیہ بالحق
و ما من جمع الا تکلم فیہ بالصدق حشر شتمه لافاق بالانتساب الی غیر الا شراق و ثبت علی الشقاق و صدقنی الوثاق و
منج ضحیح همم الا شتیاق و اترق بنا الفراق و سرع الی مشهد لعدا و نطق روحه بفرح و سرور تهلیل به للملأ الاعلی مع
قره عینیه و فذرة کبده و نور بصره الذر سمیته بروج الله رب رب ان هذا المراد حق التورانی و کفر الریح و الایة الکبری
من العالم الانساق قد فر روحه و هو فرس اصباه و هرق دمه علی الثمر و کان یضج تحت السیف یا ربی الابر و شتیاق لثناک
بقلب خافی بذكرک بنیر الابر رب جعلها آیتین باهرین من الالواح الاعلی و آیتین خاتمتین علی صروح المعجز الملکوت الالهی
انک انت المقدر المعطر الکریم الرحیم العریز الوهاب

اسمردان عبد البها، حضرت ورقا و روح الله روحهم لعدا در ایام تمه صدقات کبر دیدند و مشقات عظم کشیدند
و هر دم طعن و لعن و شتمات و علامت شنیدند در مناسبات و سعتر حشر نکردند ایام حیات را به حکم بنیات طم نموند تا اینکه در سبیل
اسم عظم و نورف دم روح لاجتبه الفدا جانفش نمودند و بهر جانفش شاگرد نمودند و در جهنم آسمان کام نمی نمایند دیگر معلوم است که
در درگاه کبریا چه قدر مقربند و در راحت رفه سر چه قدر مقبول و محترم . لهذا باید رجاء در روزیست و شتم شعبان که یوم شهادت حضرت
اعلی مراد الفدات در نهایت روح و ریگان و تضرع و ابتهاج قصد زیارت مرتقه آن نورین نیرین نمایند و از قبر عبد البها زیارت مرقوم
که از پیش از سال گشته تلاوت کنند و علیکم اتمیه و ثننا . ع ع

از ثابت بر عهد آفر آنچه قوم نموید ملاحظه گوید و مت بدت و منط معلوم گوید . حمد حضرت یونان را
 که از جام کوز آفر سر مست و عجب است ثابت و راسخ . سعدن جب جمال مبارک و محسن لطف رب قدیم و حدک
 لا شریک لک . از خدا بخواه که بر این مقام ثابت و مستقیم با و بدین حدت بین متذکر و از هر قدر این ملاحظه از قطع
 جناب درقا و حضرت روح نهر فرما روح را افساد آفرین طغی خرد به کالانی متصف بود که پسران ساخورده جنبه
 به انقطاع و انجذاب ظاهر شد که نفوس معده مات و متحیر مانند سر لاج جانفش را در زجاج قرنا در سبیدر طحان
 بر افروخت که شعله شر قلوب علم را اعد را بسوخت و روشنائی عالم را متور و راکه طیت به آفرین نوگرمی و شتاب انقطاع
 عالم را معطر نمود .

اسرار این آفرین نفوس سر اورین که جمال مبارکند که به مبک کوشمان جهان و جهانیان غمخیز در شارت ، روح
 لاهوت را کینوتر لاهوت را تا به حال کوهی به برین زانگی و با حال قوت و بی باک جام شهادت را در برم محبت
 حضرت احدیت نوشید و زهر قدر را چهر شهید لطف نشید در زیر اعدال و بر خیز پیشیر پیشه انقطاع در کمال سه فروت
 به نعوت و محمد حضرت احدیت مشغول بود . کار این کار است از شیار مست . پس سرستان خوانم باید جان
 و هر عیب و نیاز آیم که از این جام بسیر سر مست شویم و از این نجات انقطاع و تقدیر مشام معطر فی سیم تا به بندگی جمال قدیم
 روح لشکر اسبیله الفدا موفق شویم . ع ع

در متوجه الی الله امر و صبح فدا به انوار طلعت روح الله روشن و منور گشته است
و جام حلاوت به با رانق طالع شده ، رویش چمن بد منبر در افاق فلک اثر تابان و
بوم خورشید خون کمر و ریخته بر بهر جانم عنبر فشانم . این طفل خرد سال گویا زنده و وفا
پرورده شده به و از جام جانفش سر مست گشته به ایوم در ملکوت بهر باغ خورشید آفتاب
و طالع و قهر به تاب فریاد یا لیت قوم یعلون بما عفر لی ربی و جعل من المکر من میزند
خوشتر بوشتر این سرود سر و شرمی شنود .

اسر منوق به آیات تیر از غراب آثار و عجب اسرار پروردگار در هر کور و هر رستخیز را بوی غیر جمعی از کاسر با ظهور
 نمازها که فوراً سرست و مدبوش شده قصر کنیز بیت با نگاه فدا مرث تا قند و به آتش بخنداب سرگه تختند و جمله کویان و
 با کویان خند از و شاگمان غمره طوبی لی بشر لی به عنایه ملا اعلی میرسانند ولی تا به حال چنین وجه و سرور و عجب
 صبور که در میدان جانفش از حضرت روح الله به ظهور رسید از نفس سمع نشد چه که از طفل صغیر هنوز بوشی از فرم مطهر
 سر آمد با کمال صباحت و ملاحظت چمن بد بر نیر از راق اغلال و زنجیر رویش تا بان و لبش خندان و لسانش ناطق بن ذکر محمد
 بصیرت متوجه به ملکوت یونان بود تحت سلاسل و اغلال چنان غمره یا بجا آلا بر آورد و زبان به تبلیغ گشود که شور و ولوله
 در ملکوت و جوی زندخت و عوانان آرامات و تمییز ساخت و خندان و در قصان و پا کویان در میدان جانفش نمود یابیت
 گفت مع فافوز نوراً عظیماً بار بخت قدرت و قوت بخنداب در هر حال مبارک روح لشهدا بسید لعدا تا به جان خنجر
 واقع گشته که گوئی خرد سال و پیشتر از آنکه از میدان برسد و از راق فدا با کمال تقطع با خست تابان طلوع نماید
 اینست شان نفوس مقتدره در این خور عظیم و در شراق مبین ملاحظه فرمائید طفل صغیر خون به شاق آخر ثابت و مستقیم بود چه
 سلطان مبین مبعوث شد که هر منکر مبعوث گشت اینست شان منت کین به عهد و پیمان آفر بعضی از گناشت خان که در
 طریق نبیان خود روایت نموده که آن نوکر بوبت نماز آفر درین راه تحت سلاسل و اغلال خندان و غر خور نمود .

والله اعلم . ع . ع



جناب عزیزاللہ ورقا



- ردیف نشستہ از چپ بر راست : ۱ - ابادی امراللہ و امین حقوق اللہ جناب دکتور علی محمد ورقا
۲ - خانم ملیحہ ورقا (قبای) ۳ - جناب دکتور مہدی ورقا ۴ - خانم منیرہ ورقا (فرزاد)
ردیف ایستادہ از چپ بر راست : ۱ - خانم پروین ورقا (مراقتی) ۲ - جناب محمود ورقا ۳ - خانم
لامعہ ورقا .

بنام محبوب عالمیان

جمال اقدس ابهی را سپاس می گوئیم که ما را به نشر پنجمین مجلد « خوشه هائی از خرمن ادب و هنر » موفق فرمود.

انجمن ادب و هنر در تابستان گذشته دوره سالیانه خود را بنام دو ستاره پر فروغ آسمان ادب و فدا ، جنابان ورقا و روح الله شهید بر گزار کرد. این دوره به وجود ایادی معزز امرالله و امین حقوق الله جناب دکتر علیمحمد ورقا و جمعی از اعضاء خاندان ورقا مزین بود. در آن یام پر بهجت شرکت کنندگان فرصت های مغتمنی یافتند که در فضائی سرشار از روحانیت و صمیمیت از مصاحبت و مجالست آن نفوس نفیسه برخوردار شوند و به بیانات جناب دکتر ورقا گوش هوش فرادهند و توشه های معنوی فراوان بر گیرند.

در این دوره چند نفر از فضلا و محققان بهائی در باره حیات ، محامد و نعوت ، شهادت و آثار جنابان ورقا و فرزند نازنینش به ایراد کنفرانس های ممتعی پرداختند که بصورت مقالات جامع و محققانه در این مجلد آمده است.

هم چنین در این شماره تعدادی از الواح مبارکه صادره از اقلام طلعات قدسیه خطاب به جناب ورقا و روح الله درج شده و نیز بخش قابل توجهی از آثار منشور و منظوم این دو فدائی آستان بهاء به چاپ رسیده است.

افزون بر این ، در دوره ورقا محققان دیگر بهائی مباحث هنری و ادبی متعددی را مطرح کردند که خوانندگان عزیز آن ها را در صفحات آینده این مجلد ملاحظه خواهند کرد.

انجمن ادب و هنر بسیار مسرور است که مجلدات چهار گانه گذشته « خوشه ها » به خاطر احتواء به مقالات تحقیقی به تدریج بصورت مرجعی غنی در زبان فارسی برای اهل تحقیق و ذوق و نظر درآمده و مورد عنایت آنان قرار گرفته است. امید اینست هرچه به عمر انجمن افزوده گردد ، این نشریه غنی تر و پر مطلب تر تهیه و تدوین شود و در دسترس ارباب هنر و ادب قرار گیرد.

در سال گذشته با تلاشی پی گیر و طولانی ، با یاری جمعی از هنر شناسان و محققان بهائی به نشر مجموعه نفیس « مشکین قلم ، هنرمند خط نگار قرن نوزدهم » توفیق یافتیم. این مجموعه که بمناسبت « سال مقدس » فراهم آمده بود در کمال زیبایی منتشر شد و مورد عنایت و تقدیر معهداعلی قرار گرفت و نیز اعجاب و تحسین محافل هنری بین المللی از جمله مسئولان موزه ها و کتابخانه های بزرگ و هنر شناسان را بر انگیخت و موجب کسب حیثیت جدیدی برای جامعه پاران گردید.

در سالی که گذشت به تهیه و تدوین و خطاطی مجموعه اشعار شاعر بلند پایه جناب دکتر

امین‌الله مصباح موفق شدیم. این مجموعه هم اکنون مراحل پایانی چاپ را می‌پیماید و بزودی بدست دوستداران شعر و ادب خواهد رسید.

دوستان را مژده می‌دهیم که در کار تدوین و تنقیح دیوان اشعار جناب ورقاء شهید هستیم و امید فراوان داریم این مجموعه نفیس در آینده ای نزدیک به زیور چاپ آراسته گردد و دیده مشتاقان را روشنی بخشد.

* * *

در سال جاری همراه با جوامع عالم بهائی دوّمین سال اجرای نقشه سه ساله را آغاز کرده ایم و تلاش می‌کنیم که از جمله در وصول به یکی از اهداف عمده آن که نشر معارف بهائی در زبان نزولی است موفق شویم و بتوانیم سهمی موثر به عهده داشته باشیم.

سالی که بدان پای نهاده ایم شرف تقارن گذشت يك قرن و نیم از اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینه طیبه شیراز را یافته است. واقعه عظیمی که با حوادث متعاقبه آن نقطه عطفی در تاریخ جهان بوجود آورد.

به یمن چنین ایام مبارک، المحجمن ادب و هنر دوره امسال را به « دوره بیان » نام گذاری کرده و از جمعی از استاتید و فضلا و محققان بهائی دعوت نموده که در این دوره به ایراد کنفرانس هائی در باره حیات، آثار نازله و تأثیرات ظهور آن هیکل مکرم پردازند. امید چنان داریم که حاصل این تحقیقات مجلد آینده « خوشه ها » را زینت بخشد و مرجعی ممتّع و مغتنم برای محققان گردد.

* * *

راه کمال دراز و مقصد بلند است، با بهره گیری از تجربیات شش ساله گذشته تلاش می‌کنیم هر مجلد « خوشه ها » را از مجلد پیشین غنی تر و زیباتر منتشر کنیم و به میمنت و مبارکی سالی که به ظهور حضرت رب اعلی منتسب است از آن روح قدسی مدد می‌گیریم و به تأییداتش از ملکوت ابهی دل بسته ایم.

سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد
که از در کرمش کس دژم نخواهد ماند

المحجمن ادب و هنر
هیئت اجرایی
رضوان ۱۵۱

ترجمه پیام هیئت مشاورین قاره ای اروپا
به مجمع سالانه انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ (سویس)
۱۰ اوت ۱۹۹۳

یاران عزیزالهی

هیئت مشاورین قاره ای به فرد فرد آن دوستان عزیز در این احتفال که با حضور حضرت اهادی امرالله جناب دکتر علی محمود و قانع‌ها داشته‌های مشتاقانه ابلاغ می نماید. مسامره ای که بیاد دوشهید مجید این امر اعظم جنابان و رقا و روح الله در این مجمع سالانه اختصاص داده اید ، شایان تمجید است. آرزوی دل و جان این مشتاقان آنست که یاران عزیز در جمیع نقاط در طی نقشه سه ساله علی الخصوص در میادین تبلیغ با تاسی به نحوه زندگی این دونفس نفیس به اقدامات و فداکاری های والاتری در سبیل امرالهی تشویق گردند.

اقدامات آن انجمن در پنج سال گذشته حائز ارزش بسیار برای امرالهی بوده است .

ترویج زبان فارسی در بین احباء در مغرب زمین موجب گردیده تالسانی که کلید درک متون اصلی آثار مقدسه بهائی است فراموش نشود. به ویژه اقدام انجمن ادب و هنر در تشویق جوانان به تحصیل و احراز تسلط در زبان های فارسی و عربی متون آثار مقدسه بهائی سزاوار تحسین و تمجید است .
در زمینه هنرنیز انجمن نویسندگان و شعرا و هنرمندان راه آفرینش آثار فرهنگی و هنری ارزشمند تشویق و ترغیب نموده است . بسیار خوشوقتیم که انجمن ادب و هنر در صدد انتشار دیوان اشعار شهید مجید جناب و رقا است. انتشار این اثر هدیه ای عالی به عالم بهائی محسوب خواهد شد.
امیدو آرزوی ما آن است که آن یاران عزیز از این اوقاتی که بایک دیگر مجالس و مواعین خواهند بود بهره وافر گیرند. تأییدات جمال اقدس ابهی را برای آن مجمع نورامستلت داریم .

بالتحیات ابدع ابهی

هیئت مشاورین قاره ای در اروپا

دوستان هنردوست و ادب پرور *

انجمن ادب و هنر امسال بدین مزیت استثنائی مفتخر و متبایه ای است که جمعی برگزیده از خانواده جلیل و رقا که ذکر اسلاف و اخلاقشان تاریخ امرالهی را به خطوط جلی زینت بخشیده در این مجمع شریف حضور دارند تا در ملازمت وجود عزیزشان خاطره دونفس نفیس ، دوشهید شخیص ، یعنی * سخنان دکتر شاهپور داغ پس از قرائت پیام هیئت مشاورین قاره ای اروپا .

جنابان علی محمدورقا و روح الله راگرامی داریم و نه فقط از سرمشق درخشان حیات پرکرامات آنان درس عبرت گیریم بلکه آثار طبع فیاض و وقادشان را هم وسیله ای برای تصفیه و تعلیه روح خویش قرار دهیم . بقول خود آن شهید سعید :

عجب شبی و عجب مجمعی بودیاری
عجب دوست بیارای محفل ما را
بیاد جمله احباب ای معلّم عشق
بخوان بیزم بها نغمه های ورقا را
ورقا بمعنای کبوتر است و کبوتر مرغ پاکی و صفا و بیان گر عشق و پیام آور محبوب و تجلی روح قدسی است .

در بیانات الهی حق از خود به ورقا، فردوس (لوح احمد) و حمامة قدسی (کلمات مکنونه) تمثیل و تعبیر کرده است و براستی باید اذعان کرد که جنابان ورقا و طیر روحانی بودند که در مراتب عشق به حد کمال رسیدند چون جان رامشاقانه نثار قدم جانان کردند .

صدسال پیش بحساب قمری ندای آن دو ، بظاهر خاموش شد اما بحقیقت آن ندامت‌واره در گنبد افلاک طنین انداز است و این مجلس ما انعکاس بخش همان آوای ملکوتی است .

این دوره العجمن ما بادو واقعه بزرگ مقارن و مواجه است ، یکی شروع نقشه های سه ساله ، توسعه و انتشار امر در سراسر عالم که قدمی دیگر در طریق اجرای فرمان های ملکوتی حضرت عبداله با روح الوجود لعیبودیه الفدا است و دیگری صدور پیام خجسته مرام بیت العدل اعظم الهی مورخ شهرالکمال سنه ۱۵۰ بدیع که هم پرده ای رنگین از بشارت پیشرفت های عظیمه سال های اخیر است و هم نمائی روح افزا از وظائف و فرائض اهل بهادر زمان حال و آینده .

در مورد پیشرفت های حاصله کافی است عبارتی چند از آن پیام دلارام در این جا نقل شود تا جوهر مقصود مفهوم گردد :

« بلی امدادات جنود ملاء اعلی است که از هدایت طلوع شمس ابهی ظهیر و معین احباب بوده و خواهد بود . آن امدادات ، محتمومه موعوده است که مامشتی ضعفا را قادر ساخته که مظفرأ منصوراً باهر مشکل مقابل گردیم و بر هر عائق فائق آئیم . خیل بی شمار دشمنان رامشقت و پیریشان کنیم و پرچم هدایت کبری را در اقصی نقاط دنیا با هتزاز آوریم و با ثبات استقلال شریعة الله در هر کشور موفق گردیم . از اسباب و زخارف دنیوی و قدرت و شوکت ظاهری بی بهره و نصیب بودیم ببرکت عنایت جمال رحمن ، گنج روان یافتیم و بعزت و سطوتی رسیدیم که حبس و زندان سبب ارتفاع ایوان یزدان گردید و در اندک زمانی مرحله مجهولیت که از مقتضای نشو و ارتقا ، تدریجی امر الله بود ، سپری گشت و وصیت عظمتش جهانگیر شد و اساس نظم بدیع جهان آرایش در جمیع ممالک مرتفع گردید . » (صفحه ۳)

بقول جناب ورقای شهید :

مژده که از روح فیض نیر اعظم
عهد الهی بدست قدرت برپاست
امر خداوند سخت محکم و ستوار
تابش خورشید فصل صیف حقیقی
بر سر هر شاخه با هزار تجلی
جلوه غم‌آمیزه های پرده نشین است
عالم امکان پراز شعاع یقین است
پایه میثاق کسردگار رزین است
عروه و تقای عهد ، جیل متین است
بهر ظهور ثمار دوحه دین است
اماد باره و وظائف حال و آینده ، از همه عاجل تر آن است که یاران بخصوص غایندگان و بستگان

احبای محتحن جانفشان ایران « باردیگر باقیامی عاشقانه اهداف و مقاصد عالیة جدیده ای را محقق بخشند و (در ظل نقشه سه ساله) مرحله ای دیگر از مراحل اعتلاء و ترقی امرالله را به تأییدات ملاء اعلی که از اول ظهور مستمراً متوالیاً شامل حال ما بوده ناحجاً مظفراً طی نمایند. »
بفرموده حضرت ورقاء که آرایش را از مکنن علامی توان شنید:

ای اهل بها جمله بکوشید و بنوشید
چون مهر جهانتاب برآمد زیس ابر
تا ساغر توحید پراز خمر زلال است
در مشرق مشهور توقف چه مجال است؟
ای اهل خرد دولت میثاق عظیم است
وین عهدچو بگذشت تلافیش محال است

وظیفه اصلی دیگر کمک به تکمیل ابنیه قوس جبل کرمل است که بی گمان در آنها به چشم ساختمان تنهانیایدنگریست. احداث این ابنیه وسیله تأمین حسن جریان مرکزاداری جامعه بهائیان عالم است که بفرموده حضرت ولی امرالله « بنفسه محور تأسیسات نظم بدیع آن محیی رمم و مرجع اعلائی پیروان امراتم اکرم و محل انعکاس و معرض تجلیات عرش محیی رمم بر آفاق عالم و منبع مدنیت الهیه (است) که اعلی و ابهی ثمره امراسم اعظم است ». برآستی آنچه امروز اهل بها بدان مأمورند افتخاری است که دیگر در دسترس نسل های آینده بهائیان نخواهد بود. مشارکت در ساختن مرکز حیات بخش مدنیت الهی موهبتی است که برای هر یک از ماسبب حصول سعادت دو جهان خواهد بود.

وظیفه سوم این است که با تزلزل ارکان مدنیت کنونی عالم بیش از پیش مردمان در صدد آن برخوانند آمد که پناه گاهی برای خود جستجو کنند و چون گذشت زمان سستی آن بنیان ها را هر دم بیشتر نمایان سازد، بالنتیجه تعداد بیشتری از نفوس غافلہ آماده آن خواهند شد که نسخه درمان دردهای جهان را از دست اهل بها بگیرند و مصداق این بیان مبارک حضرت بها، الله محقق یابد که:
« عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لبیک لبیک مرتفع خواهد شد چه که مفری از برای احدی نبوده و نیست »

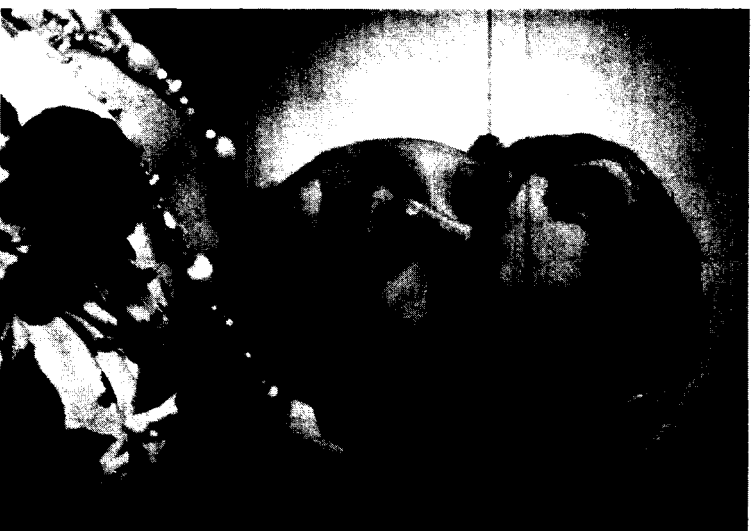
المجمن ادب و هنر در قبال این خطاب شورانگیز ساحت رفیع بی گمان احساس مسئولیت بیشتری خواهد داشت زیرا این المجمن، المجمن زنده دلان بیدار و روشن بینان آگاه و هشیار است که رضای دوست را بدو عالم نمی دهند و در طریقت عشق و محبتش از تقدیم وجود خود و مایه تعلق به دریغ ندارند و فی الحقیقه مصداق این ابیات غزلی زیبا از حضرت ورقا هستند که:

پرتو روی بهما تا فته بر خانه ما
می چکد رشع عمادم به دم از زخمه دل
گشته از نفعه ما زلزله الساعه پدید
عارفان را چه ثمر از شجر ناری عشق
تو که از جذبۀ ارباب جنون بی خبری
به ولایت، ز حوادث هله پروا نکنیم
آشنا تا شدم ای دوست به مهر تو، شدند
سروسامان همه را سوخت در آن روز که دوست

باز ورقا شکند توبه هشیاری را
شود گر به چمن نعره مستانه ما



جناب صبيح السلمان



خانم بهبه روى همسر اباى امرالله جناب رلى الله روى



اباى امرالله و امين حقوق الله جناب رلى الله روى

شرح احوال و شهادت جناب ورقا و روح الله

دکتر مهدی ورقا

نظری به تاریخ ادیان نشان میدهد که همیشه مقارن ظهور مظاهر مقدسه نفوس مستعده ای مشمول هدایت الهی شده قلبشان به نور معرفت حق روشن و خود به شرف ایمان فائز می گردند و از برکت آن مسیر زندگی اخلاق و آیندگان خود را تغییر داده و موجبات فلاح و درستکاری آنان را نیز فراهم می نمایند . تاریخ این امر مبارک وجود صدها چنین نفوس مخلصه ای راثبت و ضبط نموده است . یکی از این ارواح مجرّه که در سال دوم اظهار امر حضرت رب اعلی به شرف ایمان نائل گردید شخصی بود بنام حاج ملامهدی عطری که در شهر یزد سکونت داشت . علت شهرت ایشان به « عطری » بطوریکه در خاطرات جناب حاج محمد طاهر المیری مرقوم شده آن بوده که همه ساله مقدار زیادی گل سرخ خریده و گلاب ممتاز و عطر بسیار خوب تهیه میکرده اند . اقبال حاج ملا مهدی به امر مبارک مدیون ارشاد جناب سیدیحیی دارابی ملقب به وحید بوده است . شرح تشریف جناب وحید به حضور حضرت رب اعلی و نحوه ایمانشان به امر مبارک و سپس مکتوبی که به میرزا لطف علی خزانه دار محمد شاه مرقوم و طی آن ایمان خود را به حضرت باب اعظم اطلاع دادند ، یکی از فصول بسیار موثر و تکان دهنده تاریخ نبیل را تشکیل میدهد . جناب وحید پس از فوز به ایمان با همان اسب و شمشیری که محمد شاه به ایشان داده بود تا عازم شیراز شده و صحت دعوی حضرت رب اعلی را تحقیق و رسیدگی نمایند ، عازم طهران شدند تا به حضور حضرت بهاء الله مشرف گردند . در سر راه طهران به شهر یزد وارد و مجدداً در میدان مصلا صفدرخان که قبل از حرکت به شیراز نیز در آن میدان در حضور جمعیت کثیری از اهالی مأموریت خود را از طرف محمد شاه جهت تحقیق در مورد دعوی حضرت باب اعلام نموده بودند ، حقانیت ظهور جدید و ایمان خود را به امر مبارک در مقابل جمع کثیری از اهالی یزد علناً ابراز کردند و در همان جمع تعداد بسیاری از مستمعین از جمله حاج ملا مهدی عطری به ایشان گرویده و به امر مبارک مؤمن شدند . حاج ملا مهدی پس از فوز به ایمان ابتدا در صدد تبلیغ زوجة خود برمی آید و مبلغینی را که به یزد وارد می شده اند جهت بحث و مذاکره با مشارالیها به منزل خود دعوت می نموده و با مالک موجب می شود که مشارالیها نیز به شرف ایمان نائل و فائز گردد .

حاج ملا مهدی دارای چهار فرزند بوده يك دختر به نام بی بی طوی و سه پسر به اسامی میرزا حسین ، میرزا حسن ، و میرزا علی محمد . ذکر عنوان « میرزا » قبل از اسامی آنان به آن جهت بوده که مادرشان از ذریات حضرت فاطمه بوده است .

حضرت عبدالبهاء روح ماسواہ فداہ در کتاب تذکرۃ الوفا (صفحة ۱۳۲ تا ۱۳۵) عنایتاً شمه ای از کمالات معنوی و فصاحت کلام و مراتب زهد و تقوای حاج ملامہدی واحاطۃ ایشان بہ تفسیر آیات و شوق و ذوقش بہ تبلیغ و ہدایت نفوس بہ صراط مستقیم الہی را بیان می فرمایند . در خاطرات جناب محمد طاهر المیری مذکور است کہ حاج ملامہدی پس از مراجعت از سفری کہ بہ سایر نقاط یزد نموده بودہ احتفال بزرگی در منزل خود ترتیب داد و قریب دوست نفر از احباب را بہ جهت تلاوت آیات دعوت نموده و در آن محفل یکی از احباب بہ نام درویش مہدی کہ لحن بسیار خوشی داشتہ اشعار می خواندہ است . روز بعد مجتہد شہر شیخ محمد حسن سبزواری ایشان را بہ منزل خود طلبیدہ و بہ گماشتگانش دستوری دہدہ کہ ایشان را شدیداً چوبکاری واز یزد اخراج نمایند .

حضرت عبدالبهاء در تذکرۃ الوفا مرقوم فرمودہ اند کہ علمای یزد فتوای قتل حاج ملامہدی را دادہ بودند ولی یکی از مجتہدین صاحب نفوذ بنام حاج ملاماً با قرار دکانی با آن موافقت نمود .

باین ترتیب حاج ملامہدی باتفاق دو پسر خود میرزا حسین و میرزا علی محمد از یزد خارج و از راه قزوین بہ طرف تبریز رفته و بہ منزل حضرات احمد اف میلانی وارد می شوند . پس از چندی کہ از اقامت شان در تبریزی گذرد طبق شرحی کہ بعداً خواهد آمد اقتران فرزند کوچک تر میرزا علی محمد با دختر میرزا عبداللہ خان نوری کہ پیشکار ولیعهد مظفر الدین میرزا بودہ است ، واقع می شود و پس از انجام مراسم ازدواج بہ اتفاق میرزا حسین و میرزا علی محمد عازم کعبہ مقصود و تشریف بہ حضور حضرت بہاء اللہ جل اسمہ الاعلی می گردند . حضرت عبدالبهاء در نطق مبارک بہ تاریخ ۳۰ می ۱۹۱۲ (کہ در جلد دوم خطابات مبارکہ صفحه ۱۰۷ تا ۱۰۹ بہ طبع رسیدہ) اشارہ بہ صدماتیکہ حاج ملامہدی در اثنای سفر خود بہ عکامت تحمل گردیدہ بود می فرمایند کہ او در حال تضرع و زاری قسمتی از راه را پیادہ و قسمتی را سوارہ طی نمودہ تا بہ بیروت می رسد و در آنجا بہ علت صدمات راه و نداشتن کفش مناسب پاهایش مجروح و بالاجبار بستری و بہ سختی بیمار میگردد و بآن حال پیادہ و مناجات کنان بہ طرف عکاکرکت و بہ ہرنحوہ کہ ممکن بودہ خود را تا مزرعہ رساندہ و در آنجا بہ ملکوت الہی صعود می نماید و بعد خود آن حضرت می فرمایند «قبر او را من بدست خود ساختم و الان در مزرعہ است .»

پس از صعود حاج ملامہدی دو فرزندشان میرزا حسین و میرزا علی محمد بہ جانب عکاکرکت و بہ حضور جمال اقدس ابہی مشرف می گردند و میرزا علی محمد بہ محض زیارت جمال ابہی احساس می کند کہ طلعت قدسی را قبلاً نیز زیارت کردہ است ولی نمی تواند بخاطر آورد کہ در کجا و بچہ صورت بودہ است تا این کہ در تشریف بعدی جمال مبارک او را مخاطب ساختہ می فرمایند «واہام واصنام را بسوزان .» از این بیان مبارک دفعتاً میرزا علی محمد خوابی را کہ در طفولیت دیدہ بودہ بخاطر می آورد کہ در باغچہ منزل بہ بازی با عروسک مشغول بودہ کہ ناگاہ خدا ظاہر و عروسک ہارا بہ آتش می اندازد . صبح کہ خواب خود را بہ والدین نقل میکند او را پرخاش می کنند کہ چگونه میشود خدایہ خواب کسی ظاہر شود . بہ روزمان ابن خواب از خاطرہ میرزا علی محمد محو میگردد تا آن روز کہ جمال قدم ضمن بیانات مبارک می فرمایند واصنام واہام را بسوزان غفلت خواب اہام طفولیت در خاطرہ اش تجدد و متوجہ می گردد کہ چہرہ مبارک همان بودہ کہ در خواب زیارت کردہ بودہ است .

پس از انقضای دورہ تشریف جمال قدم امری فرمایند کہ بہ ایران مراجعت و بہ تبلیغ و نشر

نفعات الهی مشغول گردند و آن دو برادر به آذربایجان آمده میرزا حسین در میان دو آب و میرزا علی محمد در تبریز ساکن شده و به سفرهای تبلیغی در سایر نقاط آذربایجان مشغول می گردند.

قبلاً مذکور گردید که حاج ملا مهدی و دو فرزندشان پس از حرکت از زود و ورود به تبریز و قبل از حرکت به سوی کعبه مقصوده منزل آقایان احمداف میلانی وارد شده بودند. در آن ایام معمول چنان بوده که ولیعهد مملکت تا موقع رسیدن به سلطنت در تبریز اقامت داشته باشد، لذا مظفرالدین میرزا ولیعهد ناصرالدین شاه در تبریز بسر می برد و او پیشکاری داشت به نام میرزا عبدالله خان اهل نورمازندران که یکی از اعیای بسیار مخلص بوده و توسط آقا میرزا عنایت علی آبادی مبلغ شهیر و بسیار مزاح که حکایاتی شیرین از ایشان در بین اعیان نقل می شود در ظل امر مبارک وارد شده بود. میرزا عبدالله خان که از ورود حاج ملا مهدی و فرزندانش به تبریز مطلع می گردد، به ملاقات ایشان رفته و آنان را به منزل خود دعوت می کند. زوجه میرزا عبدالله خان دختر یکی از خوانین اهل شاهسون بوده و نهایت بغض و عداوت نسبت به امر مبارک داشته است ولی میرزا عبدالله خان که شیفته حالات و کمالات میرزا علی محمد شده زوجه خود را راضی می کند که تنها دخترشان را به زوجیت ایشان در آورند. شخصیت میرزا علی محمدا حضرت عبدالبهاء در نطق مبارک به تاریخ ۳۰ می ۱۹۱۲ در نیویورک پس از شرح احوال حاج ملا مهدی عنایتاً چنین توصیف فرموده اند قوله الاحلی «آقا میرزا ورقا از بدایت جوانی بلکه از سن طفولیت در این امر داخل شد موفق مؤید بود توجه به ملکوت ابدی داشت در نهایت فصاحت و بلاغت بود زبان او قاطع بود و دلیلش واضح هیچ کس نمی توانست مقاومت کند با هر کس صحبت می نمود غالب می شد و در شعر و انشاء و حیدایران بود مشهور این عصر بود حتی ظل السلطان که قاتل اعیان و زود من شهادت داد که میرزا ورقا اول شخص ایران بود و در نهایت کامل». ثمره ازدواج جناب میرزا علی محمود و رقاباد دختر میرزا عبدالله خان چهار فرزند ذکور بود که به ترتیب به اسامی عزیزالله، روح الله، ولی الله و بدیع الله نامیده شدند، ولی فرزند اخیر در سنین طفولیت فوت می کند.

در سال ۱۳۰۰ هجری قمری مطابق ۱۸۸۳ میلادی جناب ورقا جهت تبلیغ و انتشار امر الهی و نیز ملاقات با همشیره خود بی طوبی و سایر احواس سفری به یزد می نمایند. به طوری که در خاطرات جناب مالمیری ذکر شده شیخ محمد حسن سبزواری پس از اطلاع بر ورودشان فتوای قتل ایشان را صادر می کند و نایب الحکومه یزد بنام حاج معدل السلطنه شیرازی ایشان را توقیف و به زندان انداخته با جمعی از قطاع الطریق هم زنجیر می نماید و پس از چهار ماه که در زندان بودند دستور می دهد که ایشان را با کند و زنجیر سوار قاطر کرده به اصفهان ببرند. حاکم اصفهان ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه بوده و به فرمان او جناب ورقا در زندان اصفهان محبوس می شوند. در زندان با اسفندیار خان بختیاری پسر حسین قلیخان ایلخانی که به فرمان ناصرالدین شاه به قتل رسیده بود هم زنجیر بودند و با هم مانوس شده واسطه اقبال اسفندیار خان به امر مبارک می گردند و این سبب میشود که چندتن دیگر از خوانین بختیاری نیز به ظل امر الله وارد و با زود ستداران امر شوند. جناب آقا میرزا حسین زنجانی که بعداً در زندان طهران با جنابان ورقا و روح الله و حاج ایمان هم زنجیر بوده اند در یادداشت های خطی خود نحوه اقبال اسفندیار خان به امر مبارک را چنین شرح می دهند که «مجموع شعرای اصفهان اشعاری سروده و نسخه ای از آن را جهت اسفندیار خان به زندان فرستاده بودند و مشارالیه آن را به جناب ورقا ارائه می دهد و ایشان ابیات زیر را سروده در ذیل آن ورقه مرقوم

ویه او بر می گردانند:

چون که در خلوت دل یار مقیم است مرا
سروجان و دل و دین دادم و دیدم رخ دوست
نه امیدم به نعیم است و نه بیمم ز حجیم
با چنین طبع که از شمس و قمر مستغنی است
مادح طلعت محبوبم و از سحر کلام
اسفندیارخان از قرائت اشعار مذکور فریفته جناب و رقاشده و عاقبة الامر به تصدیق امر مبارک

از ستم کاری اغیار چه بیم است مرا
و ه چه سود است که این سود عظیم است مرا
وصل تو جنت و هجر تو جحیم است مرا
چه طمع با کرمش از زر و سیم است مرا
معجزی چون پد بیضای کلیم است مرا

نائل می گردد.

روزی که ظل السلطان شخصاً به محبس آمده بوده اسفندیارخان اشعار شعرای اصفهان و ابیات جناب و رقاراکه در ذیل ورقه مرقوم شده بود به او نشان می دهد و او از کمالات ایشان خوشش آمده حکم می کند که کندرا از یاهایشان بردارند، دوره زندان اصفهان يك سال بطول می انجامد تا اینکه مستخلص شده به تبریز معاودت میکنند.

در سال ۱۸۹۱ جناب و رقاباتفاق و فرزند خود عزیز الله و روح الله که هفت ساله بوده در عکا به حضور مبارک جمال قدم جل اسمه الاعظم مشرف می گردند. روزی که کسالتی عارض هیکل اقدس شده بوده جناب و رقارا که در طب قدیم صاحب تجربه بوده احضار و امر به تجویز دارومی فرمایند و ایشان حسب الامر مبارک دارونی تجویزی می نمایند. روز بعد مجدداً به محضر مبارک احضار می شوند. در این تشریف و رقاز حضور مبارک از چگونگی عالمگیر شدن امر الله سئوال می نمایند. جمال قدم جوابی به این مضمون عنایت می فرمایند که « دول عالم باقام قوی دراز دیاد آلات حرب خواهند کوشید به درجه ای که مانند ثعبان (اژدها) میشوند و خون بسیاری ریخته می شود. بعد عقلای ملل برای چاره جوئی مجتمع می گردند و پس از مشاوره، علت همه مخاصمات و جنگ ها را وجود تعصبات علی الخصوص تعصبات مذهبی در بین ملل و اقوام مختلف می دانند و علاج آنها از بین بردن دین می پندارند. چندی که بر این منوال بگذرد خود متوجه می شوند که ادامه حیات بشر بدون تعالیم روحانی و دنیائی غیر ممکن است لذا شروع به تحقیق درباره تعالیم عموم ادیان می نمایند که کدام يك با روح عصر و مقتضیات زمان مطابقت دارد. در نتیجه تعالیم دینت بهائی را برگزیده و به تمام قوی به ترویج آن در تمام عالم اقدام می نمایند. بعد هیکل مبارک در ادامه بیانات شرحی از مناقب حمیده و حالات و صفات حضرت غصن الله الاعظم و اثراتی که در آینده از وجود مبارکش در عالم ظاهر خواهد گردید بیان می فرمایند و جناب و رقادری یابند که پس از غروب شمس حقیقت سکان امر الهی به دست توانای حضرت عبدالبهاء سپرده می شود لذا از محضر مبارک استدعا می نمایند که خود و یکی از فرزندان ایشان در دوره میثاق به فیض شهادت نائل و مفتخر شوند و این استدعا به شرف قبول طلعت انور فائز میگردد.

جناب و رقاپس از مراجعت از ساحات اقدس کماکان به سفرهای تبلیغی در صفحات آذربایجان و ملاقات و تشویق احبا مشغول می گردند. یکی از نفوس مخلصه ای که بواسطه ایشان به ظل امر مبارک هدایت می گردد آقاها لا بیگ نقاش باشی از اهالی شیشوان بوده است. مشارالیه نقاش و لیعهد در تبریز بوده و پس از تصدیق امر به جناب و رقاحکایت می کند که موقعیکه حضرت رب اعلی رادارومیه به منزل حاکم ملک قاسم میرزا وارد می کنند او نیز در آن شهر بسر می برده و جریان

تشریف فرمائی ہیکل مبارک را با سبب ضرورت حاکم بہ حمام و مراجعت حضرتشان و بعداً ہجوم اہالی جہت زیارت حضرت اعلیٰ را کہ شرحش در تاریخ نبیل مذکور است نقل نموده اضافہ می کنند کہ من ہم ما بین جمعیت بہ داخل منزل حاکم رفتم و ہیکل مبارک را در اطاقی جالس دیدم و بہ فکر رسید کہ تصویر از ہیکل مبارک ترسیم کنم لہذا بدقت بہ چہرہ مبارک نظر دوختم و چون ہیکل مبارک متوجہ گردیدند عبا ی خود را روی زانو ہا مرتب نموده و دست را بہ روی عبا قرار دادند . سپس از اطاق خارج و آنچه از چہرہ مبارک در خاطر داشتم روی کاغذ رسم نمودم و این کار دو بار دیگر تکرار شد و ہر بار بہ محض ورود بہ اطاق ہیکل مبارک عبا را مرتب نموده دستہا را بہ حالت اول روی آن قرار دادہ و بسوی من نظر می فرمودند و من باین ترتیب یک تصویر سیاہ قلم از ہیکل مبارک تہیہ کردہ ام . جناب ورقا تقاضا می نمایند کہ از آن تصویر یک تصویر رنگی تہیہ شود تا ہر دو بہ ساحت اقدس ارسال و استعدا گردد چنانچہ تصاویر با چہرہ مبارک حضرت رب اعلیٰ شباهت دارند اجازہ فرمایند نقاش مذکور ۹ قطعہ دیگر شمایل رنگی جہت ۹ مشرق الاذکار کہ در آئینہ بنا خواہد گردید ترسیم نماید . جمال قدم جناب افغان کبیر (۶) را کہ در آن موقع در ارض اقدس مشرف بودہ اند احضار و از ایشان شباهت تصاویر را با چہرہ مبارک حضرت اعلیٰ استفسار می فرمایند ایشان در جواب عرض میکنند کہ شباهت تمام است . جمال مبارک لبادہ خز خود را بہ عنوان انعام جہت نقاش باشی عنایت فرمودہ و در ترویجی بہ اعزاز جناب ورقا باین بیان اعلیٰ ناطق می گردند : « لله الحمد اثر و ثمر و عمل ایشان امام وجہ حاضر فی الحقیقہ این عمل ایشان لا عدل لہ است والی الابد الابد در کتاب الہی مغلد گشتہ و اذن می دہیم معدودی از آن ابوالجمال و ابوالحسن را مخصوص آن جناب و یک دونفر از اولیاء ہنگار د انہ من عنایۃ اللہ و فیضہ الاعظم و عطائہ الاکمل الاتم . البہاء من لدنا علیہ و علی ابنہ و ضلعہ و علی الذین شہدوا بآیما شہدا للہ رب العرش العظیم . معدود آن جائز ، اگر زیاد شود محبوب نہ و وجہش معلوم است الحمد للہ موفقند و مؤید و ہمچنین طالبین و فائزین بہ آن . » نقاش باشی بر طبق امر مبارک چند شمایل دیگر ترسیم می نماید کہ یکی از آنہا کہ متعلق بہ جناب ورقا بودہ با سایر الواح و آثار و کتب و لوازم شخصی در صندوق های بستہ بندی شدہ بودہ ہنگام گرفتاری ایشان از زنجان بہ طهران منتقل و بہ انبار دولتی تحویل و پس از شہادتشان بہ کتابخانہ سطنتی منتقل می گردد و ابوی مکرر ذکر می نمودند کہ حضرت عبدالبہاء و عدہ فرمودہ اند کہ این شمایل و سایر آثار در آئینہ بہ خانوادہ ورقا عودت دادہ خواہد شد . شرح فوق خلاصہ ای از نوار نطق ضبط شدہ جناب ولی اللہ ورقا است کہ در ۱۹۵۳ در آلمان و قبل از آن نیز در کنفرانس بین القارات در کامپالا در روز زیارت شمایل حضرت رب علی ایراد نمودند و متی آن طبق امر ہیکل مبارک حضرت ولی عزیز امر اللہ بہ محضر انور تقدیم شدہ بودہ است .

سومین تشرف جناب ورقا بہ ارض اقدس در سال ۱۸۹۳ میلادی بہ حضور مبارک مرکز عہد و میثاق الہی حضرت عبدالبہاء ارواحنا لمرسہ الاطہر فداه انجام گرفته و در آن تشرف نیز دو فرزندشان عزیز اللہ و روح اللہ کہ در آن وقت ۹ سال از سنین حیاتش میگذشتہ ہمراہ بودہ و مدتی در عکادر محضر مبارک بسر می برند و سپس بہ امر مبارک جہت تبلیغ و نشر نفعات الہی بہ ایران مراجعت می نمایند ، ولی ہموارہ بعلت آن کہ با احباب حشرونشر داشتہ بخصوص آن کہ اطفال خود را بہ روح امر تربیت می کردہ اند مورد بغض و عناد و کینہ شدید مادر زن بودہ اند کہ بہ اصرار مقام طلاق

* حاج میرزا سید حسن برادر حرم حضرت اعلیٰ

دختر خود را می خواسته است . در این میان معاندین و بدخواهان نزد ولیعهد مظفرالدین میرزا سعادت می کنند که میرزا عبدالله خان با بای بی ها اجتماعات محرمانه داشته و هدفشان آن است که ولیعهد را به قتل برسانند . میرزا عبدالله خان مطلع می گردد که ولیعهد تحت تأثیر القات دشمنان قرار گرفته و قصد دستگیری ایشان را دارد لذا از تبریز خارج و روانه طهران می شود . زوجه اش غیبت ایشان را مغتنم شمرده به منزل یکی از مجتهدین تبریز که باری منسوب بوده است رفته می گوید داماد من بای بی است و تقاضای صدور فتوی جهت قتل جناب ورقا می نماید . مجتهد که شخص منصفی بوده می گوید چگونه فتوی قتل شخصی را که تاکنون ندیده و کفرش بر ایم به اثبات نرسیده صادر نمایم و آن زن جواب میدهد که دلیل کافی و قطعی برای اثبات مدعایش ارائه خواهد داد . پس به منزل آمده و روح الله را به بهانه آن که یکی از دوستان پدرش مایل به دیدن اوست به منزل مجتهد می برد . روح الله به محض ورود به تصور آن که مجتهد از دوستان جناب ورقا است تکبیر الله ابهی گفته می نشیند . بعد از آن اظهار می کند که این طفل نماز را خوب تلاوت می کند و اجازه می خواهد که او در حضور مجتهد تلاوت نماز نماید و روح الله به اشاره مجتهد به تلاوت صلاة کبیر مشغول می گردد . در پایان مجتهد رویه آن زن نموده به کمال تشدد می گوید خجالت نمی کشی که از من فتوی قتل کسی را می خواهی که طفلش را از صغر سن به خدا شناسی و دین داری هدایت و تربیت کرده است و او را از نزد خود اخراج میکند . مادر زن که از طرف مجتهد مایوس می شود نوکرش را که خلیل نام داشته تطمیع می کند که اگر او جناب ورقا را بقتل برساند پول خوبی به او داده و به زیارت کربلا روانه اش خواهد کرد . ولی خلیل که توسط جناب ورقا به امر مبارک مؤمن شده بوده قضایا را به اطلاع ایشان رسانده و می گوید چون خانم امتناع مرا از تکلیفی که به من رجوع نموده در باید قطعاً توسط شخص دیگری به اجرای نیت سوء خود دست خواهد زد و بهتر است که شما هر چه زودتر این خانه را ترک گفته به نقطه امنی نقل مکان نمائید . جناب ورقا نیز کلیه آثار الواح و لوازم شخصی را جمع آوری کرده و شبانه به منزل یکی از احباب منتقل می نمایند و روز بعد موقعی که همسرشان باتفاق مادر به حمام رفته و ولی الله را نیز که طفل خرد سالی بوده با خود برده بودند مراجعت کرده و دو فرزند بزرگتری یعنی عزیز الله و روح الله را به محل جدید برده و موقوف را به اطلاع میرزا عبدالله خان اب الزوجه خود که در طهران بسر می برده می رسانند و ایشان اقدام به طلاق زوجه خود نموده و به جناب ورقا نیز پیشنهاد طلاق دادن همسرشان را می نمایند . جناب ورقا نیز بهمین نحو عمل کرده و باتفاق دو فرزند عزیز الله و روح الله به جانب زنجان حرکت می نمایند .

جناب ورقا ظاهراً سه بار از تبریز به طهران سفر نموده و هر بار توفقی در زنجان داشته بودند . در این سفر اخیر با فرزندان خود پس از ورود به زنجان به منزل ام اشرف وارد و سکونت اختیار می نمایند . ام اشرف یکی از چهره های درخشان تاریخ امر مبارک است که از قلم اعلی به این خطاب مخاطب شده و در انقلابات مکرر زنجان شاهد شهادت نفوس مقدسه ای از جمله جناب آقا میر جلیل زوج عزیز و عالی قدرش و بعداً شهادت فرزند جوان و دلبندهش جناب سید اشرف و جمع دیگری از دوستان و خویشاوندان خود بوده و در سبیل امر حضرت منان مصائب و شدائد فوق الطاقه و در بدری وی خانمانی و شماتت اقوام مسلمان خود را با انقطاع و استقامتی بی نظیر متحمل گردیده و الواحی که از قلم اعلی به اعزازش عز و وصول یافته مبین مراتب ایمان و ایقان و خلوص و ثبوتش نسبت به امر مبارک بوده است . ام اشرف تعلق بسیاری به جناب ورقا و عزیز الله و روح الله داشته و اغلب در اوقات فراغت

از خاطرات مشاهدات خود طی حوادث زنجان حکایت می کرده و آنان همگی ایشان را والده خطاب می نموده اند. ایشان به غیر از فرزند شهید خود آقاسید اشرف دو دختر به اسامی ضیائیه و سیده داشته اند که هر دو هنگام وضع حمل فوت نموده بودند. ضیائیه خانم زوجه جناب حاج ایمان بوده و از ایشان دو دختر به اسامی لقائیه و قدسیه و یک پسر بنام آقا حسن باقی مانده بوده که پس از فوت مادر تحت سرپرستی و تربیت مادر بزرگ خود یعنی ام اشرف زندگی می کرده اند. پس از چندی جناب ورقا لقائیه خانم را از ام اشرف خواستگاری کرده و با ایشان ازدواج می نمایند. قریب به دو سال ونیم از ازدواج جناب ورقا و اقامت شان در زنجان می گذرد و در این مدت ایشان به تبلیغ و نشر نفعات الهی مشغول بوده اند تا اینکه کم کم بین اهالی زمزمه هائی شروع می شود که این مبلغ یزدی به زنجان آمده تا مردم را گمراه و از ظل دین اسلام خارج کند. در این میان لوحی از پراعه مبارکه حضرت عبدالبهاء باعزاز ایشان نازل و به زنجان واصل میگردد که از مضمون آن بروز و حدوث و قیامی استنباط می شده است.

جناب ورقا لوح مبارک را به آقامیرزا حسین زنجانی ارائه می دهد و ایشان نیز پس از تلاوت توحیح مبارک وقوع فتنه و فساد را پیش بینی می نمایند. جناب ورقا اظهار می دارند که چون هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء امر فرموده اند که الواح و آثار مبارکه را که همراه دارم از زنجان خارج کنم و به محل امنی بسپارم لذا تصمیم دارم که به طهران رفته دستور مبارک را انجام دهم و ضمناً از میرزا عبداللّه خان جندمادری روح الله دیدن نمایم و دیگر آنکه رفتن من از زنجان شاید سبب شود که از طرف اهالی فتنه و فساد برپا نگردد. چون احباب زنجان تا حال از دست ظالمان ظلم و ستم بسیاری متحمل شده اند. فی الجمله قرار می گذارند که وسائل سفر را آماده کرده جناب ورقا با اتفاق عزیزالله روح الله حرکت و پس از ورود به طهران لقائیه خانم نیز به ایشان ملحق شوند. چون آن ایام زمستان بسیار سخت و برف زیادی راه ها را مسدود کرده بوده مکاری ها تا باز شدن راه حاضر به حرکت نبودند. عزیزالله از تأخیر در حرکت ناراحت شده بدون خبر روانه طهران می گردد و در بین راه به یکی از اقوام آقامیرزا حسین وارد میشود و در روز بعد که آقامیرزا حسین برای عودت دادن ایشان به زنجان حرکت میکنند معلوم میشود که به طهران رفته اند. پس از چندی که از ورودت هوا کاسته شده و حرکت میسر می گردد وسائل سفر را مهیا و شبی که فردای آن قرار حرکت بوده است جناب ورقا با اتفاق جنابان حاج ایمان و آقا میرزا حسین به دیدن رئیس تلگراف خانه زنجان که مادرش به تازگی فوت کرده بوده می روند که هم به او تسلیت گفته و هم با وی خدا حافظی نمایند. در مراجعت از تلگرافخانه به یکی از آخوندهای مفسد زنجان بنام ملا عبدالواسع بر می خورند و این مرده داروغه خبر می دهد که دونفر بابی را با اتفاق شخص غریبه ای دیده که از تلگراف خانه می آمده اند باید تحقیق کرد که علت رفتن شان به تلگرافخانه چه بوده. داروغه نیز مراتب را فوراً به اطلاع حاکم زنجان علاء الدوله می رساند و او نیز دستور تعقیب و احضار همگی آنان را به دارالحکومه صادر میکند. صبح روز بعد که جنابان ورقا و حاج ایمان و روح الله به طرف طهران حرکت کرده بودند مأمورین حکومت ابتدا به منزل آقامیرزا حسین رفته ایشان را به دارالحکومه می برند و پس از تحقیق از هویت کسانی که شب قبل با ایشان به تلگراف خانه رفته بودند، علاء الدوله به علی اکبرخان میرآخورد دستور میدهد که به فوریت حرکت کرده و آنها را ازین راه به زنجان بازگردانده و به دارالحکومه بیاورد. سواران موقعی به آنها می رسند که دو صندوق الواح و آثار را جناب حاج ایمان به قزوین رسانده و به منزل جناب سمندر سپرده بوده اند.

پس هر سه نفر را دستگیر و با صندوق های حاوی کتب و لوازم شخصی که همراه داشته بودند به زنجان عودت می دهد.

جناب میرزا حسین که قبلاً در محبس دارالحکومه گرفتار غل و زنجیر شده بودند در یادداشت های خطی خود به مذاکراتی که بین ایشان و علاء الدوله واقع شده و به جواب هائی که به سئوالاتش در خصوص نحوه ایمانشان به امر مبارک داده بوده اند اشاره کرده می نویسند که در پایان بحث علاء الدوله گفته بوده است گمان مکن که ترا يك دفعه خواهم کشت تا به خیال خودت به بهشت بروی . هر روز يك عضوا از اعضاء بدنت را قطع می کنم آنوقت میروی به بهشت تان و بعد فرasha را خواسته می گوید او را بپرید زنجیر کنید تا مرشدش را هم بیاورند . و بعد در صفحات دیگر مرقوم می دارند که علاء الدوله از بازگرداندن جناب و رقابسیار خوشحال شد و کلمه نالایقی نسبت به ایشان ادا کرد و ایشان جواب دادند که از شخص بزرگ کلمه نالایق نسبت به کسی که اورائی شناسد سزاوار نیست . علاء الدوله از این جواب حرارتش فرونشست و به فراش باشی خود گفت ورقا را با پسرش در اطاق خودت نگاه دار شب ها زنجیر کن و روزها آزاد باشند و هر روزم يك تومان خرجشان کن ولی حاج ایمان در زندان نزد رفقاییش باشد .

بطوری که از یادداشت های خطی آقا میرزا حسین زنجانی مستفاد می گردد مدت توقیف حضرات مسجونین در زنجان ۱۶ روز بوده که طی آن شبها جماعتی از آخوندها به دارالحکومه آمده و با حضور علاء الدوله با جناب و رقابه مباحثه می پرداخته اند و چون در گفتگو مغلوب می شده اند داد و فریاد و وادینا براه انداخته و آخوند بازی را شروع می کرده اند و گاهی هم بین خودشان به شدت دعوی وجدال درمی گرفته بعدی که علاء الدوله خشمناک شده و با خشونت آنها را به حفظ آداب متذکر می داشته است . و نیز در صفحاتی دیگر مذکور است که شبی علما در حضور علاء الدوله مجتمع بوده و در خصوص اخبار توراة و انجیل و پیشگونی های کتب مقدسه مباحثه می شده که ضمن آن یکی از آخوندها می گوید این توراة و انجیل جعلی است و اصل آن به آسمان رفته و جناب ورقا درباره معنی نسخ جواب می داده اند و در این میان علاء الدوله متغیرانه به آخوندها می گوید من قصد تصدیق گفته های ورقا را ندارم ولی عقل انسان قبول نمی کند که کتاب يك قومی دفعتاً غیب شده به آسمان برود ولی مؤمنین به آن در پیشگاه حق مسئول شوند که چرا به ظهور بعد ایمان نیاورده اند و بعد رو به جناب ورقا کرده می گوید ای مرد تو با این فضل و کمال چرا به خرابی شریعه محمدی کمر بسته ای و چرا به ترویج اسلام قیام نمی کنی ؟ جناب ورقا جواب میدهند در این ظهور اعظم چندین هزار نفس مقدس برای ترویج اسلام و احیای امت بشهادت رسیدند ، اگر این ظهور نبود اثری از اسلام نیز باقی نمانده بود . این ظهور است که حقانیت طلعت محمدی را به دلایل عقلی و نقلی به یهود و نصاری ثابت می نماید . علاء الدوله می گوید آخرین مطلبی که دارم آن است که به تاج قبله عالم و به روح امیر نظام قسم که برایت پانصد تومان از خودم و پانصد تومان هم از طرف قبله عالم مستمری تعیین میکنم و همیشه اوقات تو را بالای دست خود می نشانم و به سمت حکیم باشی خود منصوب می کنیم بیا و مسلمان شو و از کفر بگذر . جناب ورقا خندیده می گویند تعجب است که در این شانزده شبانه روز من به اثبات حقانیت حضرت رسول مشغولم و حال می فرمائید بیا مسلمان شو مگر من یهودی یا مجوس هستم که دوباره مسلمان شوم . من خود را مسلمان حقیقی می دانم . به برکت این امر اعظم به حقانیت اسلام یقین کرده و به ثمره آن نیز که

تصدیق ظهور قائم و قیوم است فائز شده و دیگر انتظاری ندارم و درخصوص هزارتومان مستحری که مقرر می کنید سؤال می کنم آیا هیچ شخص عاقلی به هوای دنیا از دین خواهد گذشت ؟ و یابه شوق زر از معشوق مهرپرور صرفنظر خواهد نمود ؟ . علاء الدوله می گوید من نمی خواهم سبب قتل تو و پسرت شوم يك كلمه بگو بایی نیستم بلکه حکیم و شاعریم و باهرملتی معاشرت داشته و از کتب هرامتی اطلاع دارم من نیز کتاب هایت رامسترد کرده آزادت می کنم و به قبله عالم می نویسم تحقیق کردیم بایی نبود مرخص کردیم . جناب ورقاجواب می دهند این عمل که در اسلام تقیه نام دارد در اصطلاح بهائی حکمت می گویند ولی برای من حکمت در حکم کفر است و از آن گذشته اگر من در قلب بهائی ولی لساناً غیر آن باشم منافق خواهم بود و خداوند منافقین را لعنت نموده است و دیگر آن که ما بهائیان ما اگر چه مکلف به معاشرت با پیروان کلیه ادیان هستیم ولی من در همه حال باید با بهائیان محشور و معاشر باشم و نمی توانم خود را از این نعمت محروم کنم . شما هر طور که مصلحت حکومت است رفتار کنید . علاء الدوله فکری کرده می گوید من آنچه را که خیر و صلاح است بود بگویم دیگر تکلیف از من ساقط شده . فردا تو و پسرت رابه طهران می فرستم و میرزا حسین را هم می گویم جلوتوپ بگذارند . جناب ورقا می گویند چون میرزا حسین با اطلاع قنسول ایران و به امر ناصرالدین شاه از عشق آباد آمده و دامادشان نیز مترجم روسهاست قتل ایشان ممکن است مشکلاتی برای شما تولید کند . بهتر است ایشان را هم با ما به طهران بفرستید تا هر طور مقتضی است رفتار شود . علاء الدوله قدری فکر کرده دستوری دهد کتب و اثاثیه جناب ورقا را حاضر کنند تا خودشان جمع آوری و در صندوق ها بسته بندی و مهر و موم کرده با صورت اثاثیه جهت میرزا علی اصفرخان اتابک فرستاده و ما رانیز همگی به طهران بفرستند .

آن روزها ناصرالدین شاه در تهیه مقدمات جشن ذوالقرنینی خود به از زنجیان نیز فوج سوار به فرماندهی جهان شاه خان به طهران حرکت می کرده تا در مراسم جشن تاج گذاری شرکت نماید لذا به دستور علاء الدوله جنابان ورقا و روح الله و آقامیرزا حسین رازنجیره گردن و کند به پاها گذاشته با اتفاق فوج مذکور روانه طهران میکنند .

جناب حاج ایمان را يك روز قبل بوسیله فوج توپخانه در حالیکه بازو هاشان رابه عراده بسته بودند به طهران حرکت داده بودند . توقف شبانه سربازان رادر قریه دیزج و اجتماع آخوندهای محل و مباحثات خصمانه آنان را با جناب ورقا و سپس حرکت از آن قریه و سایر وقایع بین راه راتا رسیدن به طهران جناب آقامیرزا حسین زنجانی به تفصیل در یادداشت های خود مرقوم و چون در کتب مصابیح هدایت جلد اول و تاریخ شهدای امر جلد سوم منعکس گردیده و در دسترس احبای عزیز قرار دارد از تکرار آن جهت اجتناب از تطویل کلام خودداری میشود .

در ورود به طهران ابتدا محبوسین رادر طریقه منزل جهان شاه خان منزل میدهند و روز بعد عزیزالله فرزندان را شد جناب ورقا از ورود پدر و برادر مطلع و به دیدارشان میروند . در موقع خدا حافظی جناب ورقا سفارش می کنند که دیگر به ملاقات نروند چون ممکن بود ایشان رانیز دستگیر و زندانی نمایند . روز بعد همگی رابه منزل معین الدوله (تصور میرود منظور معین السلطان حاجب الدوله باشد) برده مشاهده میشود که جناب حاج ایمان نیز در آن محل محبوس هستند . از آنجا ابتدا همگی رابه عدلیه و پس از استنطاق به زندان دولتی که در سبزه میدان واقع بوده است منتقل و در محلی که قریب ۶۰ نفر از سارقین و قاتلین زنجیر به گردن نشسته و یا خوابیده بوده اند جاداده و زنجیر قره کهر معروف رابه گردن

هردوی آنان می گذارند و چون روح الله محمل ثقل آن رانی توانسته دو شاخه ای زیر آن نصب می نمایند.

مدت این زندان از روز ورود تا روز واقعه شهادت جنابان ورقا و روح الله بدست حاجب الدوله بدرستی معلوم نیست ، ولی طی آن مسجونین وقایعی را شاهد و ناظر شده اند که هم محزن و هم خنده آورنده و در یادداشت های آقامیرزا حسین ثبت و عیناً در کتب مذکور در فوق نیز منعکس گردیده است.

یکی از روزها میرزا عبدالله خان به جناب ورقا پیغام می فرستند که چون جشن ذوالقرنینی نزدیک است اگر ایشان به این مناسبت قصیده ای انشاء نمایند شاید موجبات رهایی شان از زندان فراهم گردد و ایشان جواب می دهند که لسان من از ابتدا به مدح جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء ناطق بوده ، به ذکر دیگران آنرا آورده نخواهم کرد و دیگر آن که میل ندارم کسی را به دروغ مدح و تمجید نمایم.

روزی نایب زندان از میان صندوق های متعلق به جناب ورقا که در انبار زندان ضبط بوده و فراش ها مرتباً محتویات آن را به سرقت می برده اند چند قطعه عکس و یک قطعه شمایل حضرت رب اعلی را خارج کرده نزد جناب ورقا آورده از قول حاجب الدوله می گوید اسامی صاحبان عکس را پشت نویسی نمایند که او می خواهد نزد شاه ببرد . جناب ورقانیز اسامی را پشت عکس ها مرقوم و در زیر شمایل حضرت اعلی می نویسند شمایل مبارک حضرت سید باب ، و سپس توسط نایب زندان به حاجب الدوله پیغام می فرستند که مطلبی را می خواهند با او در میان بگذارند . روز بعد حاجب الدوله به طمع آنکه شاید جناب ورقا قصد دادن رشوه جهت استخلاص دارند به زندان آمده نزد ایشان می نشیند و سؤال از مطلب شان می کند . ایشان می گویند غرض از زحمتی که به شما دادم این بود که از شاه تقاضا کنید مجلسی با حضور علما ترتیب دهند تا ما ما گفتگو کنند و چنانچه قتل ما را بجهاب گردد بافتوای علما صورت گیرد و به نام شاه تمام نشود . حاجب الدوله می گوید خیلی خوب مطلب را بگو . جناب ورقا می گویند دیگر آنکه تحقیق کرده و بین بهائی و بابی تمیز داده شود زیرا بهائیان ها خیر خواه شاه و جمیع اهل عالم هستند . حاجب الدوله همچنان بدون توجه به گفته های ایشان دوباره می گوید بسیار خوب مطلب را بگو و چون از آنچه تصور می کرده اثری مشاهده نمی کند برخاسته با عصائی که در دست داشته دوزخیت به گردن جناب ورقا نواخته می گوید تو خیلی جسور هستی همان طور که دیروز هم زیر عکس باب نوشته بودی شمایل مبارک حضرت سید باب با آنکه گفته بودم آن را به حضور شاه خواهم برد . حالا تاجان داری زیر همین زنجیر بخواب . بعد از رفتن او جناب ورقا به آقامیرزا حسین می گویند دیدید که خواب تمبیر شد چون صبح آن روز به ایشان گفته بودند دیشب گاوی را در خواب دیدم که به گردنم شاخ زد . گویا امروز چیزی واقع شود .

همان روز عکاسی به محبس آمده عکس چهار محبوسین را برمی دارد . آقامیرزا حسین مرقوم می دارند که موقع برداشتن عکس جناب ورقا زیر زنجیر می لرزیده اند و چون از علت سؤال می کنند جواب می دهند که برداشتن عکس زندانیان علت معلومی دارد و اضافه می کنند که امتحان شدید است.

در همان اوقات عده ای از جمهوری خواهان که از رژیم استبداد بجان آمده و در صدد برانداختن

ریشه حکومت بوده اند جلساتی محرمانه به رهبری سیدجمال الدین افغانی تشکیل و نقشه سوء قصد به جان ناصرالدین شاه راطرح می کرده اند وزندانی بودن چهارنفر بهائی را فرصت بسیار مناسبی جهت اجرای نقشه خود تشخیص می دهند تا پس از قتل شاه افکار عمومی متوجه بهائی ها که مورد بغض توده متعصب مردم بودند شده و آنها را مسئول این عمل بدانند. لذا یکی از افراد جمعیت راه نام میرزارضا کرمانی مأمور انجام توطئه و قتل شاه می نمایند. ناصرالدین شاه اغلب در روزهای جمعه به قصد زیارت شاه عبدالعظیم که یکی از اماکن متبرکه اسلامی و در جنوب طهران واقع است می رفته. میرزارضا که طبق نقشه ای دقیق قبلاً به آن محل رفته و در نقطه ای درواز نظر مستحفظین مخفی بوده است به محض ورود شاه جلو آمده به عنوان تقدیم عریضه او را هدف گلوله قرار داده به قتل میرساند. قاتل بلافاصله دستگیر و در حضور صدراعظم میرزا علی اصفرخان اتابک که همراه شاه بوده به عمل خود اقرار می کند. جسد شاه با تمهیدات لازم برای جلوگیری از انتشار خبر قتل به طهران منتقل می شود. وقتی این خبر به جعفرقلی خان حاجب الدوله می رسد به گمان آن که بهائی ها قاتل شاه بوده اند بدون اطلاع صدراعظم با جمعی فراش و میرغضب به زندان آمده ابتدا دستوری دهد پای همه زندانیان راه کند گذاشته و زنجیرها را هم قفل نمایند. وحشت عجیبی حکم فرما میشود. بعدنایب زندان نزد چهار محبوس بهائی رفته می گوید برای رفتن به عدلیه حاضر شوند و آن ها را به فضای باز زندان می برد که در آن عده ای از دژخیمان صف بسته حاضر و عده زیادی سرباز مسلح نیز روی بام ها ایستاده بوده اند. حاجب الدوله که بانهایت خشم و غضب در حرکت بوده دستور میدهد زنجیرها را از گردن محبوسین برداشته و دو به دو به محوطه دیگری که بوسیله يك دالان به فضای باز زندان مربوط بوده ببرند. ابتدا جنابان و رقاب روح الله راه محوطه مذکور برده در پارهوی دونفر دیگر می بندند. پس از مدتی صدای همه هم ای بگوش جنابان حاج ایمان و آقامیرزا حسین می رسد و حاجب الدوله را می بینند که وحشت زده بیرون آمده می گوید و نفر دیگر مانند تا فردا.

این جریان قریب دو ساعت و نیم قبل از غروب آفتاب واقع می شود و چون حاج ایمان و آقامیرزا حسین به زندان عودت داده می شوند مشاهده می کنند که آنچه از لباس و لحاف و سایر لوازم داشته بودند به سرعت رفته و به ناچار در حالی که قدرت تکلم از آنان سلب شده بوده روی زمین مرطوب زندان می نشینند.

یکی از خصوصیات این امرا عظم تدوین دقیق و مستند وقایع تاریخی آن از ابتدای ظهور می باشد. برخلاف تواریخ ادیان سالفه که پس از گذشت زمانی کم و بیش طولانی بر اساس محفوظاتی که نسل به نسل منتقل و ناگزیر دست خوش تغییرات و تحریفات بسیار بوده و از صحت و اعتبارشان کاسته شده و جمع آوری گردیده است. ظهور این امرا عظم در عصر زمانی صورت گرفت که صنعت چاپ در دنیا رواج داشته و انتشار جرائد و مطبوعات حتی در مهاد امرالله رایج و متداول بوده. مورخین و مستشرقین نامی در دنیای غرب می زیسته اند که حوادث و وقایع مهم روزرأثت و ضبط و منتشر می نموده اند. علاوه بر آن عده بسیاری از اروپائیان چه در سمت نمایندگان سیاسی در دربار ایران و چه در مشاغل مستشاران نظامی، اطباء و یامعلمین در استخدام دولت بوده و مشاهدات خود و وقایع روز را جهت انتشار در مطبوعات ممالک خویش ارسال می کرده اند. از طرف دیگر نفوس مطلع مخلص و صاحب قلمی در عالم امروز وجود داشته اند که حوادث روزانه و اتفاقاتی را که امر مبارک با آنها مواجه می شده به کمال دقت و صحت یادداشت و از حوادث روزگار محفوظ نگاه می داشته اند

و نیز ارواح مجرده ای چون نبیل زندی مبعوث شده اند که در جمیع نقاطی که وقایع تاریخی امر در آنها جریان داشته به سیروسفر پرداخته تقریرات نفوسی را که خود شاهد عینی آن حوادث بوده اند جمع آوری نمایند و از آن گذشته مورخین و نویسندگانی غیربهای در ایران بوده اند که با وجود بغض و عداوتشان نسبت به امر مبارک نتوانسته اند حقایق را نادیده گرفته و از ذکر آن خودداری نمایند و یاد مروری دیگر مأمورین و فراشان دستگاه حکومت بوده اند که شخصاً شاهد و ناظر و حتی مجری وقایع هولناک و زجر شکنجه و قتل بهائیان مظلوم و بی گناه بوده و مشاهدات خود را بعداً برای دیگران حکایت نموده اند. چنانچه فی المثل طرز شکنجه جناب بدیع بامیله های آهنی گذاخته و نیز شجاعت و استقامت آن روح پاک بوسیله فراشان و جلادانی در خارج بازگوشده که خود شاهد و عامل و مجری آن صحنه هولناک بوده اند و همچنین نحوه شهادت جنابان ورقا و روح الله را یکی از فراشان زندان که شخصاً حاضر و ناظر آن صحنه فجیع بوده و جناب آقامیرزا حسین اوراقسم می دهد که آنچه را که واقع شده بگوید ، بازگو کرده است که شرح آن به اختصار چنین است :

حاجب الدوله بعض دیدن ورقا می گوید بالاخره کار خود را کردید و ورقا جواب می دهد ماهیچ خلقی نکرده ایم . حاجب می گوید دیگر از این بالاتر چه می خواستید بکنید ؟ حال بگو اول تو را بکشم یا پسترت را ؟ ورقا می گوید برای من تفاوتی ندارد . حاجب خنجر را از کمرش کشیده به قلب ورقا زده می گوید حالت چطور است ؟ ورقا می گوید حال من از حال تو بهتر است ، الحمد لله . حاجب حکم می کند سر او را به خلیله گذاشتند و چهار جلاد شروع به قطعه قطعه کردن اعضا بدنش نمودند . روح الله که همچنان ناظر آن صحنه دل خراش بوده گریه کنان فریاد میکرده است پدر جان مرا هم با خود ببر . حاجب الدوله به طرف او آمده می گوید گریه مکن من از شاه برایت منصب می گیرم و مستمری مقرر میکنم . طفل جواب می دهد نه منصب شاه و نه مستمری تو را می خواهم . پدرم را می خواهم و نزدش می روم . پس به دستور حاجب الدوله فراشان فلکه راه گردن روح الله پیچیده از زمین بلندش میکنند . طفل چندبار دست و پا زده بی حرکت می شود و حاجب دستوری دهد دو نفر دیگر را بیاورند .

همین که در را برای بردن آن ها (حاجی ایمان و آقامیرزا حسین) باز می کنند جسد روح الله با حرکت سریعی بلند شده به طرف دیگر پرتاب می شود . حاجب الدوله وحشت زده بیرون می رود و می گوید آن دو نفر بمانند تا فردا .

از آن پس تا سه روز جنابان حاجی ایمان و آقامیرزا حسین را برای شهادت از زندان می برده اند و دوباره باز می گردانده اند ، تا آن که کشته شدن شاه به توطئه جمهوری خواهان و بدست میرزا رضا به اثبات رسیده و او را به دار می آویزند و احباز آن تهمت مبری می گردند . پس از چندی جنابان حاجی ایمان و آقامیرزا حسین از زندان مستخلص و به زنجان مراجعت نموده با خانواده های خود به عشق آباد هجرت می نمایند و بعداً آقامیرزا حسین به ارض اقدس و به محضر حضرت عبدالبهاء مشرف می گردند و حسب الامر حضرت ورقه مبارکه علیا خا طرات خود را از بدو گرفتاری تا هنگام استخلاص و نیز شهادت جنابان ورقا و روح الله را که از اسناد موثق و معتبر تاریخ امر محسوب میگردد ، به رشته تحریر آورده به حضورشان تقدیم می نمایند .

پس از شهادت جنابان ورقا و روح الله زیارت نامه ای به لسان عربی از پراعه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه باعزاز آن دوشهید مجید عز نزول یافت و در توقیعات متعدد مراحم

والطاف حضرتشان شامل حال بازماندگان گردید و توقیع منیع دیگری نیز از قلم مبارک خطاب به باران طهران نازل که درخاتمه آن عنایتاً چنین می فرمایند :

« ... لهذا باید احبای الهی روز بیست و هشتم شعبان که بوم شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداست درنهایت روح وریحان وتضرع وابتهاال قصد زیارت مرقدآن نورین نیرین بنماید و از قبل عبدالبهاء زیارت مرقومه که از پیش ارسال گشته تلاوت کنند وعلیکم التحیة والثنا ع ع »

تولد جناب ورقادرشهریزد بوده ولی تاریخ آن بطور دقیق معلوم نیست چون درموقع گرفتاری آنچه از اثاثیه وکتب ونوشتجاتی که همراه داشته وباخود به طهران می برده اند توسط مأمورین ضبط وبه متصدیان زندان تحویل شده بود . شهادت ایشان وروح الله دردوم مه ۱۸۹۶ به دست جعفر قلی خان معین السلطان حاجب الدوله واقع گردید .

جناب ورقا شهید یکی از چهارپادی امرالله دردوره میثاق محسوب (کتاب عالم بهائی جلد ۱۴ صفحه ۴۴۶) و یکی از ۱۹ نفر نفوسی هستندکه حضرت ولی عزیزامرالله آنان را حواریون حضرت بهاء الله ذکر فرموده اند (کتاب عالم بهائی جلد ۳ صفحه ۸۰) .

جناب ورقا اشعار بسیاری دارندکه هنوز بطور یکجا وبه صورت دیوان طبع ومنتشر نشده و فقط قسمت هائی از آن در بعضی تألیفات از جمله مجموعه تذکرة شعرای قرن اول بهائی منعکس گردیده وهمچنین استدلالیه ای از ایشان باقی مانده که آن نیز به طبع نرسیده است . جناب روح الله ورقا نیز اشعاری بسیار نغز می سروده وهمچنین خط بسیار زیبایی داشته است .

منابع و مأخذ

- ۱ - تذکرة الوفاء صفحه ۲۷۲ تا ۱۳۵ .
- ۲ - خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در امریکا جلد دوم صفحه ۱۰۷ تا ۱۰۹ .
- ۳ - خاطرات جناب حاج محمد طاهر المبری صفحه ۳۹ تا ۴۵ .
- ۴ - ظهور حضرت بهاء الله تألیف جناب ادیب طاهرزاده (ترجمه آلمانی) جلد ۱ صفحه ۳۸۷ .
- ۵ - تاریخ شهدای امر تألیف جناب ملک خسروی جلد ۳ صفحه ۴۴۲ تا ۵۴۱ .
- ۶ - تاریخچه خطی جناب آقا میرزا حسین زنجانی .
- ۷ - بهجت الصدور تألیف جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی صفحه ۴۱۲ تا ۴۲۲ .
- ۸ - حضرت نقطه اولی تألیف جناب محمد علی فیضی مطلب ۴۹ .
- ۹ - تقریرات متصاعدالی الله لقائیه خانم درباره انقلابات زنجان که امة الله المحترمه روحا خانم عطائی یادداشت و متصاعد الی الله جناب کاظم زاده علیه رضوان الله روی نوار ضبط نموده اند .
- ۱۰ - مجلدات عالم بهائی جلد ۳ صفحه ۸۰ و جلد ۱۴ صفحه ۴۴۶ .



مرقد ابادی امرالله جناب ولی الله وریا ، آلمان



از چپ بر راست: ۱ - مرقد جناب وریا و روح الله شهید ۲ - مرقد جناب عزیزالله وریا ۳ - مرقد
 خانم بهیه وریا همسر جناب وریا شهید. این مراقد در گلستان چاروب سابق طهران قرار داشتند ولی
 چند سال قبل ویران شدند.

مروری بر اشعار ورقا

ابوالقاسم افغان

مقدمه

همانطوری که در برنامه این جلسه به عرضتان رسید دستور فرموده اند که این بنده شمه ای از آثار ادبی و اشعار حضرت ورقا، شهید راه به عرض خانم ها و آقایان محترم برسانم ولیکن بحق خودم را عاجز و ناتوان می بینم که در این باب لب به سخن گشایم.

نشاید صعوه را تا پیر کند باز در آن اوجی که پرگشوده شهباز

اجازه می خواهم قبل از این که وارد مباحث ادبی و آثار منظوم حضرت ورقاروحی لرشحات دمه الاطهر فداه بشویم نگاهی کوتاه و گذرابه فن شعرگویی در زبان فارسی بکنم که قبلاً متبادر به ذهن باشیم.

اصولاً اداء، جملات و کلمات موزون و دارای هجا از قدیم الایام بین طبقات مردم حتی در میان قبائل صحراگرد و چادر نشین هم وجود داشته است تا آنجا که بعضی با همان زبان ایلی پادها تی خود اشعاری سروده اند که از لطافت اشعار شعرای بنام چندان دور نیست و این موهبتی الهی است که به بعضی از مردم عطا می شود.

در میان ما ایرانیان نیز از قدیم الایام این فن معمول بوده و سابقه ای قدیم دارد. ولی غمی دانیم از چه زمانی. تنها نمونه ای را که می توانیم ارائه دهیم قطعات موزونی است که به اسم گات ها (چ) در اوستا آمده است که غالب آنها بین هفت، هشت تا دوازده هجائی سروده شده اند.

بعدها از هجوم اعراب به ایران و استیلای اسلام در ایران آثار ادبی و فرهنگی عظیمی که محصول قرن ها کوشش و زحمت دانشمندان ایرانی بود همه به باد فنا رفت، با طعمه حریق شد و یاد رزیر انباشته های گل و خاک پوسیده و یاد رودخانه ها غرق شد و با مالک زبان عربی جانشین زبان فارسی شد. نفوذ و سلطه اعراب در ظرف مدت سیصد سالی که در ایران حکومت کردند به آنجا رسید که مذهب و اخلاق و آداب و رسوم و سنتی که در زبان ایرانی و مردم ایران بود همه رنگ عربی گرفت. حتی تکلم مردم کوچه و بازار نیز بازبان عربی شد.

(۱) برای اطلاع جامع تر و تحقیق بیشتر می توان به کتاب های سبک شناسی مرحوم ملک الشعرای بهار نوشته ها و کتب مرحومان پوره اودو بهرام نره و فی مراجعه نمود.

بعد از این که یعقوب لیث صفاری سلطنت خلفای عباسی رادرهم شکست و آنها را از ایران براند کوشید تا زبان عربی را براندازد و زبان فارسی را بجای آن برقرار کند ولی امکان نداشت زیرا زبان عربی در خلال این مدت آنچنان در زبان فارسی رخنه کرده و ریشه دوانیده بود و تا روپود آن دوزبان طوری باهم بافته و پیوند خورده بود که انفکاک آنها از یکدیگر امکان پذیر نبود. ولی او به شدت از زبان عربی و هرکس که به آن زبان حرف می زد یا چیزی می نوشت متنفر بود.

می گویند شاعری در مدح و ستایش یعقوب لیث قصیده ای به زبان عربی سروده و در حضورش خواندوی روترش کرد و شاعر را تمجیح و سرزنش نمود و گفت چیزی را که من نمی فهمم قابل صله نیست. بعد از یعقوب لیث سایر سلاطین و امیرانی که در طول زمان روی کار آمدند شعزای پارسی زبان را نواختند و نویسندگان رالاج نهادند و بانهایت گشاده روئی و گشاده دستی صلوات لایق به آنها عطا کردند و احترام نمودند تا زبان فارسی نضج گرفت و به صورتی که امروز در دست ماست بیرون آمد. ارباب ذوق و ادب لغات پارسی را به تدریج در اشعار و نوشته هاشان به کار گرفتند و از استعمال لغات عرب پرهیز کردند تا این زبان عذب و شیرین و غنی فارسی درست شد. میگویند یکی از شرائط حکیم فردوسی در سرودن شاهنامه این بود که اهداً لغات عربی رادر سروده هایش استعمال نکند ولی (ولف) خاورشناس شهیر آلمانی استخراج و احتساب کرد که پانصد لغت عربی در شاهنامه راه یافته است.

بهر حال وقتی که زبان شعر رواج گرفت و زبان شعرا به سرودن شعر در زبان فارسی باز شد هنوز ضوابط و قواعد عروضی مثل آنچه که امروز در دست ماست درست نشده بود. اوکین کسی که دست به این کار زد احمد ابن خلیل بصری بود که کتابی درباره علم عروض به زبان عربی نوشت و بعد از او خلیل ابوالحسن بود که او هم عرب بود بعداً کار به دست ایرانیان افتاد مثل ابوالحسن سرخسی، بزرگمهر قاتنی، منشوری سمرقندی در قرن چهارم و پنجم هجری این علم را توسعه دادند و در قرن ششم امام حسن قطان مروزی برای اوزان مختلف رباعی کوشید تا نوبت به شمس قیس رازی رسید. مشارالیه در علم عروض کتاب معتبر و جامع (المعجم فی معانی اشعار المعجم) رادر حدود نیمه قرن ششم هجری نوشت که امروز جامع ترین و کامل ترین مرجع برای طالبین علم عروض است و اهمیت این کتاب تا آن حد سنجیده شده است که نوشته های سایرین را تحت الشعاع قرارداد و در حال حاضر اثری از آثار آنان که در قرون چهارم و پنجم کوشش نموده اند وجود ندارد.

خواجه نصیر طوسی هم همزمان با تألیف کتاب المعجم کتاب (معیار الاشعار) را تألیف کرده آن کتاب هم مرجع ارباب علم عروض است.

شمس قیس در حقیقت علم عروض را کامل کرد و بنیاد نهاد و تقطیع هجاهای شعر را از اشتقاقات مختلفه مصدر (فعل) بوجود آورد. بعد از او هم دیگران دنباله کار او را گرفتند.

اصولاً علم عروض و دانستن آن برای شاعر مثل سکان کشتی است که در دست ناخدائی ماهر باشد و به آن وسیله کشتی را از شر طوفان ها و گرداب ها برهاند فی المثل اگر کسی در بحر متقارب یا تقارب که همان گفته های فردوسی است بخواهد شعر بگوید باید وزن فعلون فعلون فعلون فعلون را رعایت کند و قس علی ذلك. بحث در این موضوع به دراز می کشد و از حوصله جلسه ما خارج است. لکن باید به این نکته توجه داشت که علم عروض با آن همه هیبت و هیمنه اش در جمع کلیت ندارد زیرا توانائی در سرودن شعر موهبتی الهی است. چه بسیار از شعرا در میان ما ایرانیان به وجود

آمده اند که کورمادرزاد بوده اند. بعضی هم کور و هم کر بوده اند مثل بدیع الزمان سرّی از مردم بیرجند که از مادر کور و نابینا متولد شد و در سن سی و هفت سالگی کر شد و حشمت بزازی که اهدا سواد خواندن و نوشتن نداشت و مرحوم شوریده شیرازی فصیح الملک که در سن پنج سالگی بواسطه مرض آبله کور شد. این ها هیچکدام يك کلمه از علم عروض به گوششان نرسیده بود و معلم ندیده بودند ولی در کمال جزالت و روانی و انسجام شعر گفته اند. محکم گفته اند و ممتاز سروده اند که هیچ عالم به علم عروض به پای آنان نمی رسد.

نگاهی به اشعار ورقا

حال به سروده های حضرت ورقامی پردازیم .

دیوان اشعار حضرت ورقا مشحون است از غزلیات ، مثنوی ها ، قصیده ها ، ترکیب بندها و ترجیح بندها که همه در مدح و ثنا و کروستایش طلعات مقدّسه امرالله می باشد . یارثای حضرت بهاء الله است یا تاریخ امراللهی با مدح و توصیف جمال اهبی و حضرت عبدالهفاء . این عید قسمت هائی از اشعار حضرت ورقا که زیارت نموده ام که بواسطه بدسلیقه گی و شتاب زدگی مفلوط سواد برداری شده است. ولی آن قسمت از دیوان ایشان که تقریباً تا حدودی منظم شده است بالغ بر ۳۰۵۲ بیت می شود شمرد. ولی باز معتقدم که سروده های حضرتش بیش از این مقدار است ، زیرا آن طبع وفاد و قریحه روان آرام نداشته و صبر نمی کرده است . شایسته و سزاوار است تحقیق بیشتر بعمل آید که اشعار دیگری از آثار ایشان در دست متقدمین خانواده های بهائی هست یاخیر. (ه)

مادر این محفل مقداری از آنها را که در دست است زیارت می کنیم . به این غزل توجه نمائید :

پرتو نور بهما تافته بر خانه ما	جای درخлот جان ساخته جانانه ما
می چکد رشع عما دم به دم از چشمه دل	کز می عشق لبالب شده پیمان ما
گشته از نفعه ما زلزله الساعه پدید	وتری الناس سُکّاری است زمیخانه ما
عارفان را چه ثمر از شجر ناری عشق	عاقلان را چه خبر از دل دیوانه ما
تو که از جذبۀ ارباب جنون بی خبری	چه نصیحت کنی ای عاقل فرزانه ما ؟
به ولایت ز حوادث هله پروا نکنیم	ما چو شمعییم و حوادث همه پروانه ما
آشنا تا شدم ای دوست به مهر تو ، شدند	آشنایان جهان یکسره بیگانه ما
سروسامان همه را سوخت در آن روز که دوست	آتش عشق بر افروخت به کاشانه ما

باز « ورقا » شکند توبه هشیاری را

ششود گر به چمن نعره مستانه ما

حضرت ورقا شهید که بطور قطع و یقین در صف مقدم شعرای قرن اول دیانت بهائی قرار دارند از تواناترین و قدرتمندترین شعرای هم عهد و زمان خودشان بوده اند که در بحور و الحان مختلفه شعر در زبان فارسی آثاری عالی و جاوید از خود به یادگار گذاشته اند.

(ه) دیوان اشعار جناب ورقا در دست تحقیق و تدوین است که انشاء الله تکمیل و در آئیه نزدیکی زیارت خواهد شد.

انظمة عالیة آن سرمست باده عرفان ولدلاده جمال جانان مشحون است از قناییل وشواهدی منبعت از آثارالواح مبارکه منزله از سماء مشیت جمال قدم وحضرت اعلی وحضرت عبدالبهاء و ناشی از قریحه سرشار وطبع وقاد آن شیفته وشیدائی جمال رحمن . در آثار منظوم حضرت ورقا شواهد وامثله ای از قرآن کریم وبعضی از احادیث واخبار مأثوره از ائمه اطهار وسایر کتب واسفار انبیای الهی باهمان اداتی که نازل شده است زیارت می کنیم که در قالب شعر در بحور و اوزان مختلفه سروده شده است . فی المثل می خوانیم :

برآمد زدل نار و از جان شرار « و آمنت من جانب الطورنار » (۴)

گاه غزلیات حضرتش رازبارت می کنیم باهمان لطافت و ظرافت وحسن مقال واحساس گرم و روح رقیق ونشیطی که خاص سرودن غزل ومخصوص غزل سرایان بنام درزبان ادب فارسی است و گاه قصائد مطمئن و پرهیمنه از ایشان می خوانیم در نهایت استحکام وانسجام وجزالت وروانی با همان سبک وسیاقی که در آثار شعرای چیره دست وتوانای زبان فارسی است ، با آن تفاوت که آن قصائد شیوا ورسا و آن مضامین بکروزبیا همه بدیع تازه است واز دیگران اقتفا نشده است که این خود دلیلی است واضح وکامل بر قدرت وتسلط شاعر به زبان شعر وادب.

ترکیب بندها وترجیع بندها در حدی است که به جرأت می توان گفت که شاید تا بحال بین شعرای فارسی گوکسی راسراغ نداریم که توانسته باشد در این فن قلم فرسایی کرده باشد واز تکرار قوافی مصون مانده باشد . در آثار ورقامخمس رازبارت می کنیم در ۸۰ بندکه ۴۵۰ مصرع است ویکی از این مصاریع چه از نظر مضمون وچه از لحاظ قوافی تکرار نشده ووزن خود را از دست نداده است.

در علاقه ودلبستگی جناب ورقا در پیروی بروش وسیاق شعرای متقدم زبان فارسی جای تردید نیست ولیکن آنچه که از طبع سرشار حضرتش تراوش کرده همه متأثر از ادبیات بدیعه امر مبارک و سرچشمه فیاض آناز منزله از قلم جمال ابهی وحضرت عبدالبهاء است.

در قلمی چندین هزار بیت اشعاری که از جناب ورقا باقی است یک بیت ومصرعی دیده نمی شود که غرامی به معنی ومفهومی باشد که در آثار و دیوان سایر شعرا آورده شده است . البته صحبت از عشق وعاشق ومعشوق وعشق بازی وعشق پرستی بمیان آمده است ولی روایتی که در آثار و سروده های ایشان به مشام می رسد عوالمی از عرفان وجهانی است مکتون در وصف محبوب امکان وراه بردن به سرچشمه آب حیوان . فی المثل این چند بیت از رسم عشق وعاشق ومعشوق به عرض مبارکتان میرسانم . شما میتوانید با سایر اشعار شعرای دیگر که از این مقوله صحبت به میان آمده قیاس فرمائید.

مرادی بود عشق را در حجاب	که یابد ورا عاشق نکته یاب
یا : درس توحید مراهست حدیث رخ یار	نیست درد دل بجز از عشق بها ایمانم
یا : وه چه خوش نار بلا افروخت عشق	نخل هستی را سراپا سوخت عشق
یا : ای جمال الله چونارت بر فروخت	خرمن هستی عشاقان بسوخت

(۴) اشاره به آیه دوم از سوره طه سوره بیستم قرآن مجید است که می فرماید: «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَأَلْهَمْنَا الْوَهْلَةَ وَفِي الْوَهْلِ الْحَمْلُ ۗ وَالَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ مَالَهُم بِيَدٍ أُولَئِكَ لَمْ يَكُنْ لَهُم آيَاتُنَا عَظِيمًا ۗ»

التارهدی،

و یا : به عشق حق جملگی لوا برافراخته
 افسر فخر و شرف کل ز سر انداخته
 خانه دل را تمام زغیر پرداخته
 همه به دشت فنارخش و فاتاخته
 به مرگ خود شوق مند چو تشنه کامان به آب

و به همین سیاق و شیوه صحبت از می و شراب و وصل یار و جانبازی در راه دلدارانند که وصف و ذکر آن تا مقداری از حوصله این جلسه خارج است.

و رقابلی از خود بیخود است و در جمیع عوالم جز وجود حقیقت ذات مقدس حضرت بهاء الله چیزی را نمی بیند و لمس نمی کند. او دلباخته و دل داده در سبیل عشق حضرت عبدالبهاء است و تمسک و توسل شدیدش به عهد و میثاق جمال ابهی . برای دوستان عزیز به خواندن چند بیت از یک مثنوی قناعت می کنیم :

در هیکل ظهور عیان شد جمال غیب	فجر یقین دمید و نهان گشت لیل رب
کوب سنا ز خمر بها گشت ممتلی	شمس لقا ز غیب بقا گشت منجلی
آمد برون ز خلوت ها طلعت بها	دیدم رخی و لم تر عین به مثلها
گوئیم در حدیقه وحدت بغیر حق	لارب فی الوجود سوی ربنا البهی

وقتی در رثای جمال قدم از حضرت عبدالبهاء یاد می کند می فرماید:

به غصن اعظم نگر سدره پربار بین	عیان در این فجر نور تجلی یار بین
در ملکوت ظهور جمال دلدار بین	دیده حق بین گشای جلوه دلدار بین
شعشه شمس فضل لمة انوار بین	مظهر آیات غیب مشرق آثار بین

نقطه سرالوجود آیت فصل الخطاب

ای ز تو بسته طراز کتاب عهداله	وی تو ولیعهد شه بر همه ماسواه
زمهر ابهی توئی مدام حاکی چو ماه	زهی به یکتائیت کتاب اقدس گواه
کسی که در نفس حق پرتو کند اشتباه	باد چو یحیی مدام درد و جهان روسیاه

همیشه بادش نصیب قهر شدید العقاب

زهی مبارک خدای که چون تو اش بنده ایست	خوشاشهی کش چنین غلام فرخنده ایست
اگرچه مولی الوری است عهد سرافکنده ایست	در آسمان ظهور چو مهر تابنده ایست
تورا شهباندگی طراز زیننده ایست	نزد کسی کش اله بنده شرمنده ایست

خدائی از هیبتش نهفته رخ در نقاب

ای پسر ذولکرم در پدر ذوالجلال	سر شه بی نظیر ابن اب بی مثال
یافت خدائی شها زندگیت کمال	داده ای از بندگی آله را گوشمال
انت بدیع الشئون انت جمیع العقال	انت کریم الصفات انت حمید الخصال

انت بسیط العطا انت جزیل الثواب

در قصیده ای در وصف حضرت عبدالبهاء سروده است :

نور چشم اهل عرفان روی غضن اعظم است
 ای که خواهی جلوه شمس بهارا بنگری
 دام دل‌های پریشان موی غضن اعظم است
 مشرق آن ماه مهر روی غضن اعظم است
 آیتی از قوت بازوی غضن اعظم است

طایر « ورقا » در این گلشن به الحان بدیع
 نغمه خوان طلعت نیکوی اسم اعظم است

در قصیده ای که بالغ بر چهل و دو بیت است در مقام مصرع‌ها اسم حضرت عبدالبهاء ذکر شده است
 و این قصیده از نوادر و عجایب قصائد است که دیگران گفته‌اند و دلیلی کامل بر تسلط حضرت و قا
 به شعر و ادب است . میفرماید:

از می عبدالبهائی ساقیاساغر بیار
 ای که از یک قطره می انی انالله گوشدی
 معنی عبدالبهائی گر به این صورت بود
 گرمقام اقدس عبدالبهائی این بود
 باید از عبدالبهائیا موخت رسم بندگی
 نزد باب اقدس رب البها عز و جل
 شأن تو عبدالبهائی بود لازال از قدم
 شوخمش « ورقا » ز ذکر و فکر کن در بندگی

زانکه مطرب نغمه عبدالبهائی زد به تار
 برخ عبدالبهاء بین از خدائی شرم دار
 نیست جز عبدالبهاء کس را بر این مرکز مدار
 اندر این خرگاه جز عبدالبهاء رانیست بار
 ز آن سپس در سایه عبدالبهاء گشت استوار
 باخضوع و بندگی عبدالبهاء بسته قرار
 تا که باشد لم یزل رب البهاء پروردگار
 تا بر آید روزت از شب بشکند گلها ز خار

از وفا بر عهد ثابت شو که در غیب بقا
 نزد وجه اقدس ابهی نباشی شرمسار

جناب ورقا اشعار استدلالیه که برای ایقاف و بیداری اهل بیان سروده اند غالباً در بحر مثنوی است
 و هم چنین وقایع و حوادث تاریخی مثل واقعه شهادت حضرت اعلی ، حضرت قدوس ، باب الیاب ،
 واقعه طبرسی ، زنجان ، حضرت حجت ، شهادت نورین نیرین در اصفهان ، واقعه شهادت شهدای
 یزد و چند بیتی در احوال شخصی خودشان همه در بحر مثنوی ، بعضی در بحر متقارب و بعضی
 در بحر رمل مسدس سروده شده است. مدائح و مراثی در مدح و منقبت وراثی جمال ابهی و حضرت
 عبدالبهاء در زبان قصیده ، ترجیع بند و ترکیب بند بسیار است که در بعضی از آنها گریزی به مقام
 حضرت عبدالبهاء زده شده است .

مدائح مختلف از حضرت عبدالبهاء در قالب مختلفه شعر اعم از غزل ، مخمس ، ترکیب بند و
 قصیده در آثار جناب ورقا وجود دارد که روح را به اهتزاز می آورد و جزالت کلام و انسجام گفتار تابه آن
 حد رعایت شده که آن سروده ها را جز به قلمی ملهم که بر زبان شاعر جاری شده است به چیز دیگر
 نمی توان حمل نمود .

در اشعاری که از حضرت ورقا زیارت شده شعری به صورت قطعه (جزیک قطعه کوتاه)
 و سروده هائی چون رباعی و دو بیتی و امثالهم به چشم نمی خورد جز یک رباعی که در کتاب اشعار
 آقاسید سلیمان یزدی وارد شده است .

یکی از شاهکارهای ادبی و هنری حضرت ورقا تصمیعی است که از غزل معروف جمال ابهی

«ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار» فرموده اند که تابحال خیالی نمی‌کنم کسی در این حریم وارد شده و به این خوبی از عهده برآمده باشد.

ماز متقدمین شعرای بهائی که در سرودن شعر دست داشته اند و جلالت آنها مورد قبول ادبای امرالهی است چهار نفر را در صف مقدم و صقع واحد می‌توانیم بخوانیم، ورقا، عنعلیب، نعیم و مصباح. البته قصداً از ادب این مطلب جسارت به مقام ادبی بزرگان ادب در زمان حال گذشته نیست چه که هر کدام جای مخصوص به خود دارند و از مفاخر جامعه بهائی محسوب می‌باشند. غرض از این مقایسه این است که مامی توانیم این چهار نفر و جوهر نورانیه رادر صقع یکدیگر قرار دهیم و در آثاری که از آنها مانده است قضاوت کنیم. این ازهار بوستان عرفان و گل‌های گلستان جمال رحمن هر کدام رادر گفتارشان شأن و شیوه ای حاصل است که مخصوص به خودشان است و باید هم همینطور باشد.

از جناب نعیم غیر از بهار به و استدلایه بی نظیری که دارند تنها یک قصیده نونیه باقی است که بر ۱۳۸ بیت بالغ است. انقدر جزیل و منسجم و روان است که در کتاب تاریخ ادبیات ایران تألیف پرفسور پروین که در چهار جلد تألیف شده است، راه یافته ولی در سایر قوالب شعری اثری از ایشان زیارت نشده است.

جناب عنعلیب که دیوانش به چاپ رسیده و در حدود شش هزار بیت تدوین شده است زیارت می‌کنیم که ایشان در غالب قوالب شعر اوزان مختلف را دنبال کرده اند و به حق توانائی ادبی خودشان را در سرودن اشعار در بحر و اوزان مختلف به ثبوت رسانیده اند. ولی بسط مقامشان در خلق اشعار تا حدود آنچه که از جناب ورقا زیارت شده نیست.

قصائد حضرت مصباح به قدری عالی و بلند است که کسی را در آن میدان جرأت سبق رانی و در آن آسمان توانائی هم پروازی نیست. ولی غزلیات حضرت ایشان در عین حالی که در کمال روانی و انسجام است در ذهن شنونده سرودن قصیده را تداعی می‌کند و بعضی از غزل‌ها به صورت تغزل جلوه می‌کند. جناب مصباح به جز در قالب قصیده و غزل در سایر قالب شعری چیزی نرموده اند. ولیکن در سروده های حضرت ورقا می‌بینیم در جمیع قوالب و اوزان و بحر اشعار زبان فارسی آثاری بسیار زیبا و عالی و ارزشمند زیارت می‌شود. در ملمعاتی که در اشعار ایشان وجود دارد می‌بینیم که بعضی از آیات قرآنی در وزن شعر فارسی شاهد مثال آمده است که شبیه و نظیر آن را در جای دیگر نمی‌بینیم.

اجازه می‌خواهم برای مسک ختام عرایض یکی دو غزل و قسمت هائی از قصائد و ترجیع و ترکیب بندهای جناب ورقا زیارت کنیم. مثلاً در این غزل:

تَنُورِ الارض بنوری و اشراق الارض اذا تجلی

روح سرّی به نور قلبی و فی البها وقد تدکّی

تبارک الله بهی جمالی احد ظهوری صمد جلالی

صفات ذاتش همه معالی شتون نفسش همه معالی

ز منظر قدس به فجر اقدم نظر در افکن به قطب عالم

که مستوی شد به اسم اعظم جمال اعلی بعرش ابهی

حقیقت حق چو گشت باهرقام اشیاء شدند ظاهر
 بیان عیان شد که گشت ظاهر ظهور اولی زغیب اخری
 چگونه گنجد مثال باوی که اوست لیس کمثله شنی
 سوای حیرت زهیچ رونی زهی زمخلوق به حق تعالی
 گرت تمنی است مقام اعظم درآ به ظل علیم اعلم
 قدیر اقدر قدیم اقدم بهی ابهی علی اعلی
 به تارمویش غاتوکل زمهررویش بجو تحمل
 به ذیل امرش غاتوسل به حب ذاتش بکن تولی
 شوی به «ورقا» اگر ملاقی صباگویش زقول ساقی
 بیا بنوش از کاوش باقی می محبت به عشق مولی
 همی نه «ورقا» به گلشن رازشده به ذکرت ترانه پرداز
 طیور عرشی همه نواساز به لحن ابدع به طرز اولی

واین است آن تصمیم از غزل حضرت بهاء الله :

باز از فجر لقا شد منجلی انوار حقّ باز از طور لقاشد مصطلی آثار نار
 باز از روح تقی شد ممتلی کوب کبار « ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار»
 « تابنوشم خمر باقی از جمال کردگار »
 جلوه وجد است خمر و آستان مینای عشق کو به خورشید سرشار است از صهبای عشق
 جمله ذرات است مست از نشئه روحای عشق « آنچه در خم خانه داری نشکند صفرای عشق»
 « زآن شراب معنوی ساقی همی بحری بیار »
 ای بهای جان حیات العرش شاه می فروش جرعه ای نوشان به جانم زان دولعل باده نوش
 نغمه برخوان بجلذبا رنت ای روح سروش « تا که این مستور شیدائی درآید درخروش»
 « تا که این مخمور ربانی برآید از خمار »
 ای گشوده چشم خود بین بهر دیدار الآه دیده خود خود رانبیند چون به بیندروی شاه ؟
 از خودی بگذر پهبوشان دیده را عمق سواه « تانگردی مانی از وجع وجود ای مرد راه »
 « کی چشی خمر لقا از لعل نوشین نگار »
 عید صوم و یوم نوروز است این فیروز روز می نماید نویهار از فر فروردین بروز
 ای بهما برقع برافکن زان رخ عالم فروز « نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوز »
 « پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار »
 ای که در عز و غنائی هان مترس از دل و فقر پاک کن دل را ز بغضای فنا از غل فقر
 محرم کعبه فنا شو روی کن در جل فقر « پای نه بر فرق ملک آنگه بیا در ظل فقر »
 « تا به بینی ملک باقی را کنون از هرکنار »

بگذر از جان و سر دل در ره عشق ای کیا
« گر خیال جان و سر هستت بدل این جا میا »

گر همی خواهی که گردی واصل کوی فنا
جان سپردند اندر این ره اولیا و انبیا

« و در نثار جان دل داری بیا وهم بیار »

الی آخر

این قصیده که در بحر جز مثنی سالم سروده شده است در تهیت رضوان و مدح جمال اقدس ابهی است
چند بیت آن نقل می شود :

هم از پی رامشگری بلبل به بستان آمده
در راغ روئیده سمن درباغ ریحان آمده
سلطان گل در بوستان با چهر تابان آمده
گل درچمن پیدا شده ایام رضوان آمده
سـرُ خفا شد مرتفع اینک نمایان آمده
عالم همه گل خیز شد ، گیتی گلستان آمده
.....

عید است و بهر دلبری گل در گلستان آمده
نسرین دمیده از دمن سوسن شگفته درچمن
ای طوطی هندوستان برگو به کلّ دوستان
یوم ظهور «ها» شده عید گل ابهی شده
زان ذات غیب ممتنع و آن نوربخت منقطع
شاخ شجر گل بیز شد ، باد سحر گل ریز شد
.....

در گلشن توحید تو ، در این همایون عید تو

در سدرهٔ حمید تو ، « ورقا » نواخوان آمده

در این ترکیب بند این ابیات زیارت میشود :

آن سدرهٔ الانس آمده یاد و حهٔ طوبی است این
این سدرهٔ طوبی بود یا قامت ابهی است این
کوب لقا شد ممتلی یا ساغر حمر است این
ها ای گروه منتظر آن طلعت ابهی است این
و آن منجی کلّ امم ، آن موجد الاشیاء است این

هالیة القدس آمده یالیلۃ الاسری است این
این لیلة الاسری بود یا طرهٔ سود ابود
شمس بهاشد منجلی یا نار «ها» شد مصطلی
گردیده رب مقتدر بر عرش اعلی مستقر
آن مبدع لوح و قلم ، آن منشی روح از عدم

این است آن غیب نهران ، کاندرجهان ظاهر شده

این است آن سلطان جان ، کاندرجهان باهر شده

این مخمس ۸۴ بند است و ۴۲۰ مصرع در مدح حضرت اعلی و جمال ابهی :

برآی ای شمس وجه زخلف نیلی سحاب
بگو مغنی نور به بانگ چنگ و رباب

برافکن ای شاه جان زوجه ابهی نقاب
بیار ساقی روح کاوش صهبای ناب

گذشت دور قشور ، رسید فصل لباب

نمود مهر منیر ز فجر اعلی جمال
شمیم آورد بو ز بوستان وصال

چو صبح حق شد پدید پس از لیلال ضلال
ز جلوه اش منکشف شد سیاحت جلال

نسیم بیدار کرد خفته دلان را ز خواب

مبشر آفتاب ز فجر لامع شده
شعاع شمس ظهور ز غیب طالع شده

که برجهید ای گروه که صبح طالع شده
جمال حیّ قدیم دوباره راجع شده

که سازد آفاق را ز نور خود فیض یاب

مبشری ره نما سوی سبیل ویم
اوهمه نور است و من ظل ظلیل ویم
او بود امّ الکتاب

پدید گردد شهی که من دلیل ویم
ربّ عزیزم ولی عبّد ذلیل ویم
منم زوی آیتی

و این هم يك بند از يك ترجیع بند :

از طلعت خویش پرده بردار
گردند تمام مست و هشیار
ز آن شمه ای از بیان اسرار
ای جوقة طالبان دیدار
آن شاهد غیبیان زرخسار
هر سو شده جلوه ای پدیدار
راوی همه زان مثال مختار
از خانه شدم بطرف گلزار
می گفت به کبک وصلصل و سار

ای ساقی بزم طلعت یار
تامحو جمال بی مثال
ای مطرب محفل محبت
کای فرقه عارفان واصل
برداشتته پرده هویّت
وز جلوه آن جمال محبوب
حاکمی همه زان جمال قدوس
صبحی پی کشف این حقائق
دیدم بنوای بدع طبری

عالم همگی ظهور ذاتند
اسماء و صفات محو و ماتند

لاهد همه می دانیم که قبل از این که حضرت ورقا در ضمن لوحی از جمال قدم به اسم
« ورقا » خوانده شوند تخلصشان « قدسانی » بوده است و باوجود این که احساس می کنم که وقت
تمام است و آن عزیزان صبور و متحمل و خسته اند با تصویب دوستان عزیز این غزل را که به تخلص
« قدسانی » سروده شده است می خوانم و عنبر جسارت می خواهم .

اعلیهم اسفلهم اسفلهم اعلیهم
مرده جان ها را گوکز جسد تن ها قم
وارسته طائفه ای از اخ و اخت و اب و ام
جمعی سرمست زمی ، قومی پایست به خم
قومی از روی هوی گشته در این وادی گم
نه مردی درعالم ، نه علمی در مردم
از صم بکم بین شاخ نمی خواهد دم

چشم بصیرت بگشا ، بین چه شدند این مردم
حشر شد و نشر شد ، رجع شد و بعث آمد
پیوسته سلسله برزن و خال و عم و شو
باده زخم گشت رها فکن درمیکنده ها
جمعی از نور بها جسته ره علم و هدی
قحط رجال است آری من که ندیدم باری
اینکه تودانیش بشر ، شر دواب است به شر

« قدسانی » قدسانی باده ماسرشار است
می ریزد و می ریزد دست برون آراز کم

اللّه ابهی

(کم) به معنی آستین است .

خاندان ورقا

شرح حیات ابادی امرالله و امین حقوق الله

جناب ولی الله ورقا

دکتر مهدی ورقا

قبلاً بعرض رسید که سومین فرزند جناب ورقا، بنام ولی الله تسمیه گردید. ایشان در سنه ۱۲۶۲ شمسی (۱۸۸۴ میلادی) در تبریز متولد شدند و بطوری که ذکر شد چون موقعی که جناب ورقا با دو فرزند بزرگتر یعنی عزیزالله و روح الله تبریز را به قصد زنجان ترک نمودند طفل خردسالی بودند ، در تبریز نزد مادر خود باقی مانده و بالطبع در محیطی آلوده به تعصبات جاهلیه و تحت تأثیر تلقینات سوء مادر بزرگ واقع شده و نشو و نما می نمودند. ایشان غالباً از خاطرات ایام کودکی خود حکایت می کردند که مادر بزرگشان روزها پس از اداء نماز ایشان را در مقابل خود نشانده و دعای کرده است که خدایا اگر این طفل در آینده مسلمان مؤمنی خواهد شد به او عزت و ثروت و عمر طولانی ببخش و چنانچه بالعکس راه پدرش را گرفته و از ظل اسلام منحرف شود جوانمردی کن و بعد تکلیف می کرده است که بگویند امین و ایشان نیز به همین قرار رفتار می کرده اند. این وضع تقریباً تا سنین نوجوانی ادامه داشته و تحریکات مفرضانه و مستمر مادر بزرگ که روشن پدر را به ارتداد و خروج از ظل اسلام و انحراف از صراط مستقیم تعبیر میکرده تأثیر بسیار نامطلوبی در روح جوانان باقی گذاشته و موجب حزن و تأثر شدیدشان را فراهم می نموده است .

مقارن سنین بلوغ عموی بزرگوارشان جناب آقامیرزا حسین و سائل انتقال ایشان را از تبریز به منزل خود در میان دو آب فراهم و به تربیت روحانی و تقویت بنیه معنوی ایشان همت گماشته بانقل تاریخ این امر اعظم و القاء تعالیم مبارکه و شرح خدمات و جانبازی های متقدمین و مؤمنین سبب میشوند که ایشان به فیض ایمان نائل و در ظل امر مبارک وارد گردند.

روزی جناب سید اسدالله قمی به میان دو آب به منزل جناب میرزا حسین که مسافر خانه احبا بوده است وارد می شوند و هنگام عزیمت چون بر اشتیاق وافر جناب ولی الله ورقا به آستان مبارک

حضرت عبدالبهاء ارواحنالمرسه الاطهر فدا مطلع میگرددند اظهار می دارند هر زمان که خود عازم تشریف به ارض اقدس باشند ایشان را نیز خبر خواهند نمود تا به اتفاق رهسپار کوی جانان شوند. چندی که می گذرد از جناب سید اسدالله که به تبریز رفته بودند خبر می رسد که عازم ارض اقدس هستند و جناب ولی الله ورقانیز بدون کسب اجازه از عموی خود به تبریز می روند تا به همراه ایشان به سوی ارض مقصود حرکت نمایند، لکن در تبریز محفل روحانی مصلحت می دانند که ایشان به طهران رفته به تحصیل مشغول شده و در فرصت دیگری به ارض اقدس مشرف گردند. لذا به طهران رفته و نزد برادر ارشد جناب عزیزالله و رقاقات نموده و تحت سرپرستی معظم له ابتداء در مدرسه تربیت و چند سال بعد در کالج امریکائی طهران به تحصیل مشغول می شوند، ضمناً در محضر دانشمندان بهائی به کسب معارف امری و فراگرفتن قواعد لسان عربی پرداخته و سپس به همت برادر عزیز به قصد تشریف به مدینه منوره عکا و زیارت هیکل انور حضرت عبدالبهاء حرکت می نمایند تا با استیذان از حضور مبارک در کالج امریکائی بیروت به تحصیل مشغول شوند و سپس از اقام آن در انگلستان به تحصیلات ادامه دهند.

جناب ولی الله و رقابارها نقل می کردند که هنگام مرخصی از محضر مبارک، هیکل انور توصیه اکید فرموده بودند که چون رفتن به بیروت و اشتغال به تحصیل در کالج طبعاً مستلزم آشنائی با محیط فرهنگی و آداب و رسوم دیگری است باید همواره بنهایت سعی نمایند که آداب ایرانی فراموش و متروک نگردد و نیز امر فرموده بودند که در تعطیلات تابستان به عکا آمده در محضر جناب حاجی میرزا حیدر علی به کسب معارف امری اشتغال ورزند.

روزی در تابستان ۱۲۸۷ شمسی که جناب ولی الله و رقا در عکا مشرف بوده اند امر مبارک شرف صدور مییابد که جهت انجام مأموریتی به طهران مراجعت نمایند و ایشان حسب الامر به طهران معاودت کرده و به استخدام دربار محمد علی شاه درمی آیند و پس از چندی با امة الله بهیه خانم صبیحة جناب عطا الله عطائی ملقب به صنیع السلطان ازدواج می نمایند و چون خبر آن به ساحت اقدس واصل میشود از قلم مبارک سه مکتوب یکی باعزاز زوج و دودیگر باعزاز زوجة عزیز نزل یافته و زوجین مشمول الطاف و مراحم و برکات حضرتش قرار می گیرند. ثمره از ازدواج جناب ولی الله و رقا و امة الله بهیه خانم ده فرزند بوده است که هفت نفرشان در حال حاضر در قید حیات بوده و فرزند ارشدشان جناب دکتر علیمحمد و رقا اکنون در سمت ایادی امرالله و امین حقوق الله به افتخار خدمت قائم میباشند.

در سال ۱۹۱۲ میلادی که طلعت میثاق عازم امریکا شده بودند جناب ولی الله و رقا نیز با کسب اجازه از محضر انور به امریکا حرکت می کنند و به افتخار التزام رکاب مبارک نائل میگرددند و بعداً در تشریف فرمائی هیکل مبارک به اروپا در لندن و پاریس نیز این افتخار نصیبشان می گردد و خاطرات روزانه خود را در این اسفاره طهران جهت اخیری ارشد جناب عزیزالله و رقا مرقوم و ارسال میداشته اند و پس از مراجعت نیز در اغلب اجتماعات پاران از مشاهدات خود طی آن اسفار تاریخی در التزام رکاب مبارک نقل می نمودند.

بعد از مراجعت به طهران سالیان متعددی به عضویت محفل مقدس روحانی و پس از تشکیل محفل مقدس ملی ایران به عضویت آن محفل جلیل نیز انتخاب می شوند و عضویتشان در محفل اخیر الذکر تا آخر حیاتشان ادامه داشت. جناب ولی الله و رقا پس از مراجعت از امریکا به سمت مترجم و منشی اول به استخدام سفارت ترکیه در طهران درآمدند و بعداً که سفارت مذکور به سفارت

کبری تبدیل گردید بازباهمان سمت و با شرط عدم قبول وظائفی که به امورسیاسی درارتباط باشد به شغل خود ادامه دادند و تا آخر دوره خدمت باسفراتی که از ترکیه به ایران می آمدند و همچنین با سایر اعضاء سفارتخانه مذکور مناسبات بسیار دوستانه و صمیمانه داشته و با آنها از امر مبارک و تاریخ آن و تعالیم مقدسه بهائی مذاکره می کردند و از این نظر همیشه مورد احترام مقامات مافوق خود بوده اند.

دراوائل جنگ جهانی دوم و پس از اشتغال ایران که جو سیاسی مملکت دستخوش هرج و مرج بود و ضمناً هیئت نمایندگی ترکیه به علت خاتمه دوره مأموریت احضار شده و هیئت جدیدی به ایران وارد گردید چون هیئت اخیر با خصوصیات اخلاقی جناب و رقوا معتقدات دیانتی ایشان آشنائی نداشت انجام کاری را به ایشان رجوع نمود که راتحه دخالت در امورسیاسی از آن استشمام می گردید و ایشان بکمال صراحت معذوریت خود را از قبول آن به سفارتخانه ابلاغ و از شغل خویش کناره گیری نمودند.

در سال ۱۳۱۸ شمسی هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لرمسه النوراء فدا پس از صعود جناب حاج غلامرضا امین علیه رضوان الله که سومین امین حقوق الله بودند جناب ولی الله و رقارابه سمت امانت حقوق منصوب و در سال ۱۳۳۰ شمسی (۲۴ دسامبر ۱۹۵۱) با حفظ سمت امانت حقوق به مقام ابدی امرالله مفتخر فرمودند .

در سال ۱۹۵۳ میلادی و با شروع نقشه منیعه دهساله به امر هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در کنفرانس های بین القارات در کامپالا و شیکاگو شرکت کردند و در فاصله بین کنفرانس اخیر تا کنفرانس استکهلم به امر مبارک به مالک امریکای لاتین جهت ملاقات و تشویق احبام مسافرت نمودند . سپس جهت شرکت در کنفرانس استکهلم به اروپا مراجعت کرده و پس از خاتمه آن به سیرو حرکت در مراکز امری عمالک بلژیک و هلند و آلمان و ایتالیا و ملاقات احبآادامه دادند . در آلمان به علت تشدید کسالتی که قبل از حرکت از طهران شروع شده بود تحت عمل جراحی قرار گرفتند و پس از بهبودی نسبی عازم دهلی نو جهت شرکت در آخرین کنفرانس بین القارات شده و پس از خاتمه آن حسب الامر مبارک به عراق ، مصر ، سوریه و ترکیه جهت ملاقات احبام مسافرت کردند و سپس به طهران معاودت نمودند .

سه ماه پس از ورود به طهران در سال ۱۹۵۴ به عزم زیارت کعبه مقصود و تشرف به حضور مولای عزیز حضرت ولی امرالله حرکت و پس از مرخصی از ساحت انور جهت انجام معاینات پزشکی ابتداء به آلمان و از آنجا به اطریش سفر کرده و قریب ۳ ماه در شهروین توقف نمودند و ضمن مراجعه به پزشکان با احبای آن شهر که تعدادشان در آن زمان بسیار قلیل بود ملاقات نموده و به طهران مراجعت کردند .

در بهار سال ۱۹۵۵ کسالتشان شدت یافت و به توصیه اطباءی معالج باردیگر به اروپا حرکت کردند و در پاریس تحت درمان قرار گرفتند و از آنجا به توصیه اطباء برای استفاده از حمامهای معدنی به ایتالیا رفته و در مراجعت در بیمارستان شهر توپینگن در آلمان بستری گردیدند . در مدت کسالتشان مکرر تلگرافات مبارکه عزو صل می بخشید که طی آن پس از اظهار عنایت استفسار از سلامتی ایشان می فرمودند . در یکی از تلگرافات که قریب يك هفته قبل از صعود ایشان واصل گردید هیکل مبارک با اله از نگرانی از وضع سلامتی ایشان ستوال فرموده بودند و این عید در جواب شدت بیماری و یأس اطباء از درمان به محضرانور مخابره نمودم . دوز روز بعد تلگراف مجددی به عنوان این عید و به این مضمون واصل گردید: « از اخبار مربوط به پدر عزیز متأثر . حضرت عبدالبهاء آغوش محبت برایش گشوده اند » . سه روز بعد (شنبه ۲۰ آبان ۱۳۳۴ مطابق ۱۲ نوامبر ۱۹۵۵) ساعت ۶

بعد از ظهر به ملکوت ابهی صعود نمودند. مراتب فوراً به حضور مبارک مخابره گردید و متعاقب آن تلگرافی از ساحت انور توسط ایادی امرالله جناب دکتر مولشگل علیه رضوان الله به عنوان این حقیر واصل شد که ترجمه آن ذیلاً نقل میگردد:

۱۵ نوامبر ۱۹۵۵

« از صعود ایادی ممتاز امرالله و امین نمونه حقوق الله نماینده برجسته محترم ترین جامعه بهائی دنیا فرزند و برادر لایق دوشهید جاودان امرالله و حواری محبوب مرکز میثاق عمیقاً متألّم. دامنه خدمات مشعشع او که به متجاوز از نیم قرن بالغ گردیده فصول تاریخ دو عصر رسولی و تکوین دور بهائی را غنی نموده. اجرش در ملکوت ابهی غیر قابل تقویم است. توصیه می نمایم که از جانب من یاد بود شایسته ای بر مرقدش بنا گردد. ردای امانت حقوق او اکنون به فرزندش علی محمد میرسد. به روحانی در طهران سفارش می کنم که به اعزاز آن رکن توانادر مهذار حضرت بهاء الله محافل تذکر شایسته ای در مرکز و ولایات منعقد گردد. امین جدید الانتصاب به مقام ایادی امرالله ارتقا می یابد. *

امضاء مبارک (شوقی)

بعد از ظهر روز ۱۶ نوامبر مراسم تشییع به دعوت محفل روحانی اشتوتگارت با شرکت عدّه زیادی از یاران عزیز تا آرامگاه یادگانشات (در حومه اشتوتگارت) که حسب الامر مبارک مقرر گردیده بود انجام شد و ساعت ۸ بعد از ظهر همان روز محفل تذکر مجلی در یکی از سالنهای بزرگ شهر اشتوتگارت با حضور جمع کثیری از دوستان تشکیل و راپرت آن از طرف محفل مقدس روحانی ملی به حضور مبارک معروض گردید و در جواب حضرت اّمه البهاء از جانب هیکل انور حضرت ولی امرالله طی مرقومه ای که در مجله اخبار امری آلمان انتشار یافت و ترجمه فارسی آن به شرح ذیل است از اقدامات آن محفل تقدیر فرمودند.

۳ دسامبر ۱۹۵۵

« به احبائی که در مراسم تشییع ایادی امرالله ولی الله و رقا حضور داشته اند. احبای عزیز پیام شما تأثیر بسیاری در خاطر ولی عزیز امرالله بجا گذاشت و از اینکه عدّه زیادی از یاران در مراسم تشییع و تجلیل آن رکن بسیار عزیز و ثابت قدم امر شرکت نمودند شادمان شدند. اطمینان داریم که او پس از آلام زیادی که طی سالهای آخر حیاتش تحمل نمود اجر جزیلی در ملکوت ابهی خواهد داشت. اهل بهاء نمی توانستند نمونه بهتری از اصالت و وفاداری به امر بجز آن ایادی ممتاز دارا باشند و این برکت خاصی برای احبای آلمان است که ملکیشان هیکل عنصری او را در بر گرفته. حضرت ولی امرالله از همگی شما رجا می نمایند که بر اثر اقدام آن ایادی محبوب مشی نموده و مجهودات خویش را جهت تحقق اهدافی که سهم یاران آلمان در جهاد کبیرا کبر است مضاعف نمایند و شما را به ادعیه خود جهت حصول موفقیت مطمئن می سازند. با محیّات بهائی (روحیه)

دستخط مبارک :

« تقدیر عمیق و مستمر خود را از همدردی شما نسبت به فقدان بزرگی که متوجه آئین نازنین ما شده است ابراز و شما را به ادعیه خود برای موفقیت در مجهوداتی که جهت اعلاء امر

* متن اصلی تلگرام فوق به لسان انگلیسی در کتاب عالم بهائی جلد ۸ صفحه ۸۲۹ مندرج است.

بعمل می آورید مطمئن می نمایم . *
جناب ولی الله ورقادرایام مبارک حضرت عبدالبهاء روح المقرین لرمسه الاطهرفدا بسیارمورد عنایت و مکرمت حضرتشان بوده اند و توقیعات متعددی که ازبراعه مبارکه به اعزازشان نازل میشده مبین این مطلب میباشد. فی المثل درتوقیع مبارکی که ظاهراً پس از مراجعت ایشان از بیروت و اشتغالشان به کاردرطهران به افتخارشان رسیده بوده چنین مرقوم است :

هو الله

ای یادگار آن فدائی جمال مبارک درجه کاری و درکجائی و درجه حال و اشتغالی. نامه ننگاری و پیام نفرستی باوجود آنکه میدانی که دراین بساط عزیزی و بافرهنگ و تمیزی پس راه و فاپیشه کن و ازبرادرعزیز خبرده و عليك البهاء ع ع
و درمدتی که جناب ولی الله ورقا افتخارالتزام رکاب مبارک مرکزعهدومیشاق را در امریکا و اروپا داشته بودند عنایات آن مولای حنون به کرات شامل حالشان میشده است. در یکی از خطابات که هیکل مبارک در ۳۰ می ۱۹۱۲ در نیویورک جهت معرفی ایشان به احبای امریکا ابراد فرموده اند پس از ذکر زحمات و صدمات حاج ملامهدی در سبیل امر مبارک و صعودشان در مزرعه به شرح صفات و کمالات و سپس گرفتاری و استقامت و شهادت جنابان ورقا و روح الله پرداخته و در خاتمه به این بیان احلی ناطق مگردند:

«... حالاً آن نفوس محترم دوبادگار برای ما گذاشتند یکی میرزا عزیزالله خان یکی هم این

آقامیرزا ولی الله خان ...» (خطابات مبارکه جلد دوم صفحه ۱۰۹)

و همچنین در ابتدای خطابه دیگری در نیویورک به تاریخ ۱۹ جولای ۱۹۱۲ که متن فارسی آن در دست نیست ولی ترجمه انگلیسی آن در مجله World Order جلد نهم صفحه ۱۷ که در سال ۴۴ - ۱۹۴۳ میلادی در امریکا چاپ و منتشر گردیده هیکل انور حضرت عبدالبهاء جناب ولی الله ورقا راه عنوان پسر خود معرفی و به صفات و خصوصیات اخلاقی ایشان اشاره فرموده اند.
در هنگام مسافرت حضرت عبدالبهاء به غرب امریکا که جناب ولی الله ورقا حسب الامر مبارک در نیویورک مانده و بطوری که بارها حکایت می نمودند در غیبت هیکل انور بسیار محزون و غمگین بوده اند مراحم مبارکه طی توقیع منیع ذیل که ضمناً حاوی بشارت قرب مراجعت حضرتشان بوده است شامل حال ایشان میگردد.

هو الله

ولی خدایا فرقت امتداد یافت اشتیاق اشتداد یافت نامه رسید پرتوصیح مسرت دمید افسوس که فرصت جواب نیست و مهلت خطابت نیست عنقریب روی تو بینم و گل از باغ تو چینم ای ولی دلنشینم. ع ع
در زمان هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لتراب مرقده النوراء فدا نیز جناب ولی الله ورقا مکرر به وصول تلگرافات تقدیر حضرتشان مفتخر میشده اند و عنایات مبارک باخصوص به جهت سرعت عمل در انجام اوامر محوله از ساعت انور بوده است. بطوریکه ابدی عزیز امرالله و متصاعد به ملکوت ابهی جناب دکتر جیاجی در سفری که در ابتدای نقشه منیعه دهساله حسب الامر مبارک به طهران نمودند حکایت می کردند حضرت ولی امرالله اجرای سریع امور را در عالم امر بسیار

* متن اصلی مرقومه به زبان انگلیسی در کتاب عالم بهائی جلد ۸ صفحه ۸۳۳ مندرج است

مهم می شمردند و همیشه انتظار داشتند که نتایج اجرای او امر صادره از جانب حضرتشان در اسرع اوقات به ساحت اقدس واصل گردد و این نحوه عمل یکی از صفات و خصوصیات جناب ولی الله و رقا بود که بمجرد وصول او امر تلگرافی از ارض اقدس ، اقدامات اجرائی را معمول و نتیجه راهه محضرانورمخابره می نمودند و بدین لحاظ همواره مورد عنایت و مکرمت هیکل مبارک قرار می گرفتند. حضرت امة البهاء روحیه خانم در صفحه ۱۷۶ کتاب گوهریکتا (نسخه اصلی به لسان انگلیسی) مرقوم میدانند که روز ۱۴ / ۱۱ / ۱۹۵۵ خیر صعود جناب ولی الله و رقا به ارض اقدس واصل شد و هیکل مبارک حضرت ولی امرالله فرمودند ایشان شریفترین شخصی بودند که داشتیم (He was the finest man we had) .

توضیح : عنوان «ایادی ممتاز» که در ترجمه تلگراف مبارک مورخه ۱۵ نوامبر ۱۹۵۵ بکار برفته در متن اصلی (outstanding Hand of the Cause) و در مرقومه مورخه ۴ دسامبر ۱۹۵۵ حضرت امة البهاء (distinguished Hand of the Cause) ذکر شده است . بر مبنای داستان کوتاهی که ایادی عزیز امرالله و متصاعد به ملکوت ابهی جناب ذکرالله خادم از قول جناب ولی الله و رقا در مجله عنذلیب (شماره ۶ سال دوم ۱۳۶۲ شمسی صفحه ۶۰) نقل نموده و ضمناً مرقوم داشته اند که هنگام مرخصی شان از ساحت اقدس (در ۱۸ مارس ۱۹۵۲) هیکل مبارک فرموده بودند « جناب و رقا در جمع ایادی ممتازند » لذا این توصیف و عنایت مبارک در ترجمه های فوق الذکر نیز منعکس گردید.

شرح مختصری از حیات جناب عزیزالله و رقا

ضمن مطالب روز قبل بعرض رسید که جناب عزیزالله و رقا فرزند ارشد جناب و رقای شهید به تهنائی از زنجان عازم طهران شده و یک بار نیز در طهران به دیدار پدر و برادر هوم و نجیبیران جنابان حاج ایمان و آقامیرزا حسین نائل شده بودند . ایشان پس از فراغت از تحصیل و فراگیری السنه فرانسه و انگلیسی در بانک استقراضی روس که یکی از دیوانک معتبران زمان در ایران بود به سمت مترجم وارد خدمت شدند . پس از بروز انقلاب و هرج و مرج اوضاع اقتصادی در روسیه به تجارت اجناس وارداتی از اروپا مشغول شدند و پس از چندی با خرید ملک مرغوبی در جنوب غربی طهران به امور کشاورزی پرداختند که تا آخر حیاتشان ادامه داشت .

جناب عزیزالله و رقا در سنین نوجوانی به همراه والدشان يك بار به حضور جمال اقدس ابهی و بار دیگر به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بودند و پس از شهادت والد و برادر نیز چند بار به ارض اقدس و زیارت هیکل مبارک تشریف حاصل نمودند و بسیار مورد عنایات هیکل انور قرار داشتند و در اغلب توقیعاتی که از ساحت اقدس در جواب عرایض شان عزووصول می بخشید بخطاب « سلیل حضرت شهید عزیز عبدالبهاء » مخاطب و مفتخر می شدند. در سفر هیکل مبارک به پاریس نیز افتخار حضور نصیب شان گردید و در عکس دسته جمعی که در حضور مبارک زیر پرچ ایفل برداشته شده با برادر کوچکتر جناب ولی الله و رقا دیده میشوند. پس از خاتمه جنگ جهانی اول نیز يك پادوهار ضمن سفر به اروپا به حضور مبارک مشرف گردیدند. ایشان در ظل تربیت و تعلیم والد خود بهره فراوان

از معارف امری داشتند و در جلسات و احتفالات احبابه ایراد نطق می پرداختند. در ایامی که هنوز در طهران حظیرة القدس خریداری نشده و ضیافات نوزده روزه نیز برقرار نگردیده بود، همه هفته شبهای جمعه محافل متعددی بنام «محافل ملاقاتی» در نقاط مختلف شهر تشکیل میشد که یکی از آنها در منزل ایشان در شمال شهر بود و احبابی آن ناحیه جهت ملاقات و زیارت الواح و آثار مبارکه اجتماع می نمودند و نیز زائری که از ارض اقدس مراجعت کرده بودند اغلب در آن احتفالات حضور یافته اخبار و بیانات امری را به اطلاع احباب میرساندند. جلسات مخصوص اماء الرحمن روزهای معینی بعد از ظهر تشکیل میشد و دوستان امریکائی که حسب الامر هیکل مبارک به ایران آمده بودند مانند دکتر مودی (امه الاعلی) دکتر کلارک و الیزابت استوارت غالباً حضور پیدامی کردند. از خدمات بسیار ارزش جناب عزیز الله ورقا خرید و احداث باغچه وسیعی در اراضی جمشیدآباد واقع در شمال طهران و انتقال اجساد والدین و برادر شهید جنابان ورقا و روح الله از چاه زندان دولتی به آن محل و استقرارشان در مرقدی در باغچه مذکور بود.

جناب عزیز الله ورقا در ایام حیات با بسیاری از ولایة امور و رجال مملکت مراوده و معاشرت داشتند و از این طریق همواره به رفع مشکلاتی که گاه و بیگاه متوجه جامعه بهائی می گردید اقدام می نمودند. صعدو شان بسال ۱۳۰۹ شمسی در طهران اتفاق افتاد. متن تلگراف مبارک که به این مناسبت از ساحت اقدس مخابره گردید در دسترس نبود.

شرح مختصری از حیات جناب صنیع السلطان

قبلاً معروض گردید که جناب ولی الله ورقا پس از مراجعت از بیروت با همیه خانم صبیه جناب صنیع السلطان که در توقیع مبارک حضرت عبداله با به اعزازشان به «صنیع الهی» مخاطب بوده اند ازدواج کردند. نام جناب صنیع السلطان عطاء الله و نام خانوادگی شان عطائی و فرزندارشد آقامیرزا محمود برادر جناب حاج کمال الدین نراقی، که لوح مبارک کل الطعام از قلم اعلی باعزازشان نازل گردید، بودند.

در ایامی که انقلاباتی در ولایات ایران پس از سوء قصدهایی ها به جان ناصرالدین شاه بوقوع پیوست در نراق نیز احباب مورد تعقیب و ایذاء و آزار مأمورین دولتی از یک طرف، و توده متعصب مردم علی الخصوص علما و روحانیون آن شهر که اغلب شان با خاندان حاج کمال الدین قرابت خانوادگی نیز داشتند، از طرف دیگر قرار گرفتند و آنچه از لوازم زندگی دارا بودند غارت و تاراج گردید. جناب صنیع السلطان پس از فوت والد با اتفاق والده و برادر کوچکترشان نصرالله که بعدها به لقب «محقق الدوله» ملقب شدند از نراق ترک علاقه نموده ابتدا به آذربایجان و پس از تحمل صدمات و سختیهای بسیار از طریق زنجان و قزوین به طهران وارد و در آن شهر ساکن و به تحصیل مشغول می شوند. پس از فراغت از تحصیل به خدمت در دستگاه دولت وارد شدند و تادوران باز نشستگی در دریف اعضاء عالیترتبه اداره کل گمرکات بوده اند. ایشان در ایام حیات دو بار ازدواج کردند. از زوجه اول که در جوانی بیمار و فوت نمود دارای یک دختر بودند که بعداً بزوجهیت جناب ولی الله ورقا درآمدند. قرینه ثانوی ایشان امه الله المحترمه زینبده خانم ثمری از افراد عاتله مبارکه

وصیبه آقامیرزا اسمعیل و بانو فخرالحاجیه بودند (آقامیرزا اسمعیل همشیره زاده جمال مبارک و فخرالحاجیه صبیبه آقامیرزا رضاقلی اخوی و مریم خانم دختر عمه جمال مبارک).

جناب صنیع السلطان حالات و صفاتی مخصوص بخود داشتند که توصیف و تشریح آن به آسانی میسر نیست. فی المثل ظاهرشان در برخورد اول حکایت از شخصیتی عبوس و بسیار جدی مینمود ولی در باطن شوخ و مزاح وی نهایت مهربان و رقیق القلب بودند. در دوران زندگی از حضور در مجالس میهمانی گریزان و بالعکس در دعوت به منزل خود و پذیرائی و مهمانداری بی اختیار بودند و بواسطه همین خصوصیات با عده زیادی از رجال مملکت که در دستگاه دولت صاحب رتبه و مقام بودند معاشرت و مراوده داشته و به توسط آنان جهت رفع مشکلاتی که متوجه احبای می گردید اقدام موثر می نمودند. ذوق هنری ایشان معروف بود. نقاشی را در مکتب مرحوم کمال الملک هنرمند معروف آموخته و از دوستان بسیار نزدیک مشارالیه بشمار میرفتند و خود تابلوهای زیبایی ترسیم کرده بودند. در فن عکاسی مهارت داشتند و بواسطه محدود آن زمان در منزل خود آتلیه نسبتاً کاملی ترتیب داده بودند. همچنین کارگاه مفصلی برای صنایع کوچک از هرقبیل مهیا نموده و اوقات فراغت شان را در آن بسر می بردند. در هنر حسن خط کامل بودند. گل کاری را بسیار دوست می داشتند و باغچه بزرگ منزلشان از گل های بسیار معطر یاس و رازی و گلدان های مرکبات مملو بود و خود با علاقه زیاد به پیوند زدن و رسیدگی آنها می پرداختند. سالیان متصادی در لجنة ملی تبلیغ و نیز در لجنة دیگری بنام لجنة توفیق که وظیفه آن دعوت و تحجیب از احبای کم حشر بود به خدمت قائم بودند.

جناب صنیع السلطان در سال ۱۳۲۳ شمسی برفیق اعلی شتافتند و عنایات مولای مهربان حضرت ولی عزیر امرالله بشرح ذیل شامل حالشان گردید:

« و در ذکر صعود آقای صنیع السلطان قرین امة الله المحترمه زینده خانم بسیار اظهار تأسف فرمودند و فرمودند بنویس این شخص جلیل از خدام برانزده خدم مخلص آستان مقدس محسوب بود نیتش خالص و مقصدش ارجمند و افکارش حصر در خدمت امرالله و اعلای شأن شریعة الله بود. این عبد باقرینه محترمه ورقه زکیه ثابته و احبای آن سامان در این مصیبت وارده و احزان قلبیه سهیم و شریک و از اعماق قلب علو درجات از برای آن متصاعد برفیق اعلی تمنا و استدعا نمایم مطمئن باشند. »

(توفیعات مبارکه ۱۹۴۸ - ۱۹۲۲ صفحه ۲۷۱)

شرح حال مختصر بهیبه خانم ورقا (همسر جناب ولی الله ورقا)

بطوری که در شرح حیات ابدی امرالله جناب ولی الله ورقا ذکر گردید ایشان پس از مراجعت از بیروت با صبیبه جناب صنیع السلطان عطائی ازدواج نمودند. مشارالیه که تنها فرزند جناب عطائی بوده و بنام «ملک» خوانده می شدند در سنین کودکی مادر خود رامسماة به رباه خانم از دست داده و سپس در ظل تربیت قرینه ثانوی جناب صنیع السلطان امة الله المحترمه زینده خانم ثمری که از منسوبین عاتله مبارکه (۱) بودند نشوونمای نمایند پس از ازدواج با جناب ولی الله ورقابه دریافت دو توفیق منیع ذیل از طرف هیکل مبارک حضرت عبدالهبا مفتخر و عنایتاً بنام «بهیبه» موسوم می گردند:

طهران بواسطه جناب زائر میرزا عزیز الله خان ابن شهید

امة الله المنجذبه ضحیح میرزا ولی الله خان ابن شهید

(۱) زینده خانم ثمره از دواج خانم فخرالحاجیه (ملقبه به ثمره) صبیبه مریم خانم (دختر عمه جمال مبارک) با میرزا اسمعیل (همشیره زاده جمال مبارک) بوده اند.

هوالله

ای ورقه منجذبه اقتران جدید سبب سرور گردید و این جشن و سور از برای کل وجد و حبور بود زیرا دوسراج در یک زجاج برافروخت و دو کوکب در یک برج اجتماع نمود دو مرغ سحر در یک لانه آشیانه فرمود این دلیل فضل وجود خداوند یگانه است که چنین فیضی شامل و چنین فضلی کامل کرد و علیکما البهاء الابهی ع

بواسطه جناب عززالله خان علیه بهاء الله الابهی حرم محترم میرزا ولی الله خان

هوالله

ای ورقه مطمئنه سمیه الورقة العلیاء قرین محترم تو این شهید مجید است و مقرب درگاه رب کریم و محبوب و معزز در نزد عبدالبهاء و باید در هر دمی هزار شکرانه غائی که ضجیع آن محترمی و منسوب بنده آستان مبارک سهیم عبدالبهاء قدر این نعمت عظمی

را بدان و در نهایت فرح و سرور باش و علیک البهاء الابهی ع

در آن ایام حسب الأمر مبارک مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء چند تن از اماء الرحمن امریکائی به اسامی دکتر سوزان مودی ، دکتر سارا کلارک ، خانم الیزابت استوارت ، و میس کاپس به ایران آمده و در طهران ساکن شده بودند تا در خدمات امری بایاران ایرانی همکاری و معاضدت نمایند. دوستان مذکور هم خود زبان فارسی را آموخته و هم ضمن شرکت در خدمات امری به تعلیم لسان انگلیسی به اماء الرحمن ایرانی همت گماشته بودند. بهیه خانم نیز از این فرصت استفاده نموده به فراگرفتن زبان انگلیسی پرداختند. یکی از خصوصیات فطری ایشان اراده قوی و پایداری بسیار در تنفیذ تصمیمات خود بوده. اداره امور داخلی خانواده و سرپرستی اطفال هفتگانه و تسهیل وسائل تحصیل آنها را کلاً در اختیار داشته و بخصوص در تربیت اطفال به آداب و شئون امری مساعد و معاضد فداکار و بسیار جدی زوج خود جناب ولی الله ورقا بودند. ایشان در زمانی که هنوز در ایران رفع حجاب واقع نشده بود سالیان متعددی در لجنة ترقی نسوان بخدمت قائم بوده و بعداً تا قبل از انتقال قطعی بخارج ایران افتخار عضویت در لجنة تقویت محافل و لجنة ازدواج را دارا بوده اند. در سال ۱۹۱۹ شمسی سعادت زیارت اعتاب مقدسه در ارض اقدس و افتخار تشریف بحضور مولای حنون حضرت ولی عزیز امرالله نصیبشان گردید. در سال ۱۹۵۳ میلادی و شروع نقشه منیعه ده ساله بمعیت زوج خود جناب ولی الله ورقا در کنفرانس های چهار گانه بین القارات شرکت نمودند و در سال ۱۹۵۴ برای مرتبه دوم به همراهی ایشان به زیارت اعتاب مقدسه و تشریف به محضر مبارک حضرت ولی امرالله مفتخر گردیدند و نیز در اسفاری که جناب ولی الله ورقا در سنوات ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ به صلاح دید اطباءی معالج خود به اروپا نمودند ایشان نیز جهت پرستاری لازم همراه بودند و پس از صعود جناب ورقا در شهر «توبین گن» آلمان بکشور اطریش که در آن ایام جهت تحقق اهداف خود در نقشه ده ساله احتیاج مبرمی بوجود مهاجرین داشت رفته و با سایر یاران در تشکیل اوکین محفل روحانی در شهر سالسبورگ شرکت نمودند. در سال ۱۹۶۴ بطهران معاودت کردند و در سال ۱۹۷۶ به لندن عزیمت نمودند و تاهنگام صعودشان در دسامبر ۱۹۸۳ مقیم آن شهر بودند. پس از صعودشان از ساحت معهد اعلی بیت العدل اعظم و نیز از طرف حضرت امتالبهاء روحیه خانم و همچنین از طرف محفل مقدس روحانی ملی بهائیان انگلیس و محفل روحانی وست مینیستر عرنایتاً تلگرافی مشعر بر تجلیل از خدمات شخصی ایشان و نیز مشارکت در خدمات متمدن جناب ولی الله ورقا در سبیل امر مبارک عزوصول یافت که از ذکر آنها جهت احتراز از تطویل مقال خودداری می گردد.

چند خاطره از روح الله ورقا

محمود ورقا

در سال ۱۳۰۸ قمری در موقعی که روح الله بیش از هفت سال نداشت يك روز جمال اقدس ابهی حضرت بهاء الله از اوستوال فرمودند: «امروز چه می کردی؟» روح الله عرض کرد نزد فلان مبلغ درس می خواندم. فرمودند «در چه موضوعی؟» عرض کرده در موضوع رجعت. فرمودند رجعت را بیان کن. روح الله عرض کرد رجعت یعنی رجعت امثال و اقربان. حضرت بهاء الله فرمودند این عین عبارت معلم است که طوطی واری ادایم کنی، فهم خودت را بیان کن. روح الله عرض کرد اگر ما گلدانی داشته باشیم که این گلدان امسال شاخ و برگ داده و گل بدهد و ما گل آن را بچینیم و در گلدانی قرار بدهیم سال بعد دوباره این گلدان شاخ و برگ و گل خواهد داد. ولی این گل، گل پارسالی نیست بلکه شبیه به آن است. حضرت بهاء الله فرمودند آفرین خوب یاد گرفته ای.

روح الله همیشه مورد عنایات و الطاف حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء قرار داشت و جمال اقدس ابهی به او «جناب مبلغ» خطاب می فرمودند.

در دو مین سفری که روح الله به اتفاق پدر و برادر بزرگتر عزیزالله ورقا برای زیارت به ارض اقدس رفته بودند يك روز حضرت ورقه علیا روح الله و عزیزالله راه اطاق خودشان احضار میفرمایند. موقعی که برادران وارد اطاق حضرت ورقه علیا می شوند ملاحظه می کنند که ضیاء الله و بدیع الله (برادران ابوی میرزامحمد علی ناقض اکبر) هم در گوشه اطاق نشسته و مشغول نوشتن مشق هایشان هستند. حضرت ورقه علیا پس از اظهار عنایت از برادر بزرگتر ستوال می فرمایند شما در ایران چه می کنید؟ قبل از این که عزیز الله موفق به دادن جواب شود روح الله عرض می کند تبلیغ می کنیم. حضرت ورقه علیا ستوال می کنند چگونه تبلیغ می کنید؟ به مردم چه می گوئید؟ روح الله عرض می کند می گوئیم خدا ظاهر شده است. حضرت ورقه علیا میفرمایند چطور شما به هر کس می رسید می گوئید خدا ظاهر شده است؟ روح الله عرض می کند به همه نمی گوئیم به کسانی می گوئیم که استعداد شنیدن آن را داشته باشند. حضرت ورقه علیا می فرمایند شما از کجا تشخیص می دهید چه کسی استعداد شنیدن دارد؟ روح الله عرض می کند وقتی من به چشم های آنان نگاه می کنم تشخیص می دهم. حضرت ورقه علیا می فرمایند بیا به چشم های من نگاه کن ببین می توانی به من بگویی خدا ظاهر شده است. روح الله می رود دوزانو مقابل ایشان می نشیند و به چشم هایشان نگاه می کند و می گوید شما خودتان تصدیق دارید و احتیاجی ندارد من به شما بگویم. حضرت ورقه علیا می فرمایند برو به چشم های آقابان (منظور بدیع الله و ضیاء الله بوده) نگاه کن ببین آیا می توانی به آنها بگویی خدا ظاهر شده است. روح الله می رود دوزانو مقابل ضیاء الله و بدیع الله می نشیند مدتی به چشم های آنان نگاه می کند بعد می رود نزد حضرت ورقه

علیا و عرض می کند به زحمتش نمی ارزد!

روزی روح الله و عزیز الله از یکی از خیابان های زنجبان عبور می کردند مجتهدی سوار بر الاغ از خیابان می گذشت از طرز لباس پوشیدن این دو برادر حدس می زند که آن ها نباید اهل زنجبان باشند. می خواسته با آنها صحبتی کرده باشد. از روح الله می پرسد اسمت چیست. جواب ، روح الله. مجتهد می گوید روح الله اسم بزرگی است ، روح الله لقب مسیح بوده که مرده زنده می کرد. روح الله می گوید اگر شما هم از الاغتان پائین بیایید من هم شما را زنده می کنم. مجتهد درحالی که شلاق به الاغ می زد و به سرعت دور می شد می گوید معلوم است که این بچه بابی است.

درسال ۱۸۹۱ میرزا علی محمد ورقا به اتفاق عزیزالله و روح الله برای تشرک حضور مبارک به ارض اقدس می روند. یکی از روزهایی که میرزا علی محمد ورقا برای زیارت جمال اقدس ابهی رفته بودند حضرت بهاء الله ضمن بیاناتی به اثرات عظیمه که در آینده از وجود حضرت عبدالهیه در عالم ظاهر خواهد شد اشاره می فرمایند. بلافاصله میرزا علی محمد ورقا روی پای مبارک افتاده و استدعا می نمایند که در دوره میثاق و در راه حضرت عبدالهیه خودشان و یکی از فرزندان شان به افتخار شهادت نائل شوند. این استدعا مورد قبول قرار می گیرد ولی ایشان نمی دانستند کدامیک از فرزندان این افتخار نصیبشان خواهد گردید.

یک روز روح الله با اطفال هم سال خود مشغول بازی بوده ضمن بازی یکی از اطفال حرف زشتی ادا می کند روح الله سیلی محکمی به گوش آن طفل می زند که خون از بینی وی جاری می شود اطفال دسته جمعی به مسافرخانه می روند که شکایت روح الله را به پدرش بنمایند روح الله از ترس تنبیه پدر فرار می کند و به اطاق حضرت بهاء الله پناه می برد. وقتی وارد اطاق می شود جمال اقدس ابهی درغماز بوده اند. روح الله در گوشه اطاق می نشیند نماز تمام می شود هیکل مبارک متوجه می شوند که روح الله باسر اشاراتی می کند. می فرمایند روح الله چرا سرت را تکان می دهی روح الله ماقع را عرض می کند و اضافه می نماید که حالا پدرم آمده مرا تنبیه کند و از ایوان به من اشاره می کند که بیا بیرون من هم می گویم نمی آیم. جمال اقدس ابهی ورقا را احضار کرده می فرمایند جناب ورقا شما باید از این دقیقه احترام روح الله واداشته باشید. بعد از این که اجازه مرخصی می فرمایند و ورقا از اطاق مبارک پا به ایوان می گذارد همان جا ایستاده به سجده افتاده شکر میکند و می گوید امروز معلوم شد که فرزندی که بامن به افتخار شهادت نائل خواهد شد روح الله است.

مادر بزرگ روح الله مسلمانی بسیار متعصب و دشمن امر بود و در تمام اوقات سعی می کرده اسباب گرفتاری و هلاکت دامادش را فراهم کند. روزی نزد یکی از مجتهدین تبریز که با خودش هم نسبتی داشته است می رود و به او می گوید من آمده ام که حکم قتل دامادم را از شما بگیرم. مجتهد میگوید تا من ندانم که داماد شما چه کرده است چگونه می توانم حکم قتل او را بدهم او میگوید داماد من بابی شده است مجتهد می گوید تا بابی شدن او به من ثابت نشود من حکم قتل نمی دهم. او میگوید من الآن بهر وسیله یکی از فرزندان او را هم مثل خودش بابی کرده است به شما ثابت خواهم کرد فوراً به منزل می رود و به روح الله می گوید فوراً لباس بپوش می خواهم تورا به منزل یکی از دوستان پدرت ببرم. روح الله لباس می پوشد و با مادر بزرگ به خانه مجتهد می روند و به گمان این که این دوست پدر باید بهائی باشد به محض ورود به خانه مجتهد الله ابهی می گوید

ومی نشینند. پس از لحظه ای مادر بزرگ می گوید آقا این نوه من نماز هم بلد است مجتهد می گوید آقا جان نماز را برایم بخوان. روح الله ستوال می کند قبله کدام طرف است. مجتهد طرفی را نشان می دهد روح الله می ایستد و با صدای بلند صلوة کبیر را تلاوت می کند. پس از خاتمة نماز مجتهد رو به مادر بزرگ کرده می گوید خانم پدری که فرزند خودش را این طور با ایمان و خدا پرست تربیت کند من چگونه می توانم حکم قتل او را بدهم فوراً از این خانه برو و از خودت خجالت بکش.

همینطور که الآن رسم است اگر خانمی بخواهد چشنی بگیرد و یا به جشن و یا میهمانی برود آرایش میکند و ناخن های خود را مانیکور می کند در قدیم هم رسم بود که اگر خانمی به جشنی دعوت می شد و یا خودش میهمانی ترتیب می داد لباس فاخر می پوشید و ناخن های خودش را احنا می گذاشت این مادر بزرگ به قدری متعصب بود که وقتی خبر شهادت داماد و نوه اش را شنید چشمن گرفت. عده ای را دعوت کرد و ناخن های خودش را حنا گذاشت.

جناب علی محمد ورقا را به اتفاق روح الله و جناب حاجی ایمان با کُند و زنجیر به طرف طهران حرکت می دادند جمعیت کثیری برای تماشا در خیابان جمع شده بودند. هوا بسیار سرد بود در موقع گذشتن از خیابان جناب ورقا متوجه می شوند که روح الله سعی می کند با عبا ی خود روی پاهایش را بپوشاند. از او پرسیدند آیا خجالت می کشی که مردم پاهای تو را که در کند است تماشا می کنند که سعی می کنی روی آن ها را بپوشانی روح الله می گوید نه آقا جان خجالت نمی کشم. ای کاش به جای این زنجیر که به گردنم آویخته اند زنجیر قره کهر (قره کهر زنجیر بسیار سنگینی بوده است که گردن تاب نگهداری آن را نداشته) به گردنم می انداختند، شدت سرما باعث شده است که روی پای خود را بپوشانم.

در بین راه یکی از مأمورین خیلی آن ها را اذیت می کرده بخصوص به اسب روح الله شلاق می زده تا تندتر حرکت کند در نتیجه روح الله با پاهائی که در کند بود نمی توانسته خود را روی اسب نگاه دارد و چندین بار نزدیک بوده که از روی اسب به زمین بیافتد و چون مأمور می دیده که روح الله از افتادن از روی اسب وحشت کرده است مرتباً به اسب شلاق می زده و می خندیده. جناب حاجی ایمان در خاطرات خود می نویسد جناب ورقا از عمل این مأمور نسبت به روح الله بسیار ناراحت بودند و من متوجه شدم که ایشان سر خود را به آسمان بلند کرده و زیر لب زمزمه می کنند. بعد از طی مسافتی رئیس مأمورین به مأمور که مشغول آزار روح الله بود می گوید به سرعت برو و به آبادی بعدی خبر بده که ما داریم می آئیم. مأمور حرکت کرد و ما چون به آبادی بعدی رسیدیم دیدیم که مأمور مذکور در کنار نهر آبی افتاده و به خود می پیچد و فریاد می زند. رئیس مأمورین به ورقا می گوید شما طبیب هستید او را معاینه کنید خیلی ناراحت است. کند پای ورقا را باز میکند. ایشان کنار مأمور می نشینند در ضمن معاینه مأمور چشم خود را باز می کند و می گوید من دارم میمیرم و می دانم دلیلش این است که به این بچه ظلم کرده ام. خواهش می کنم شما مرا ببخشید که خداوند هم مرا ببخشد و بعد بلافاصله جان میدهد ورقا از مرگ او بسیار ناراحت شدند و وقتی من از ایشان ستوال کردم با این همه ظلمی که او کرد چرا از مرگ او ناراحت هستید ایشان گفتند من از ظلم او نسبت به روح الله به خدا شکایت کردم و اگر می دانستم خداوند به این زودی دعایم را مستجاب می کند دعا می کردم که او را به راه راست هدایت کند.

جناب حاجی ایمان در قسمت دیگری از خاطرات خود می نویسد یک شب در زندان طهران بعد از

این که روح الله به خواب رفت ورقا به من گفتند حاجی من از تو يك ستوالی دارم اگر شخصی میوه ناری را (منظور روح الله است) به حضور پادشاه تقدیم کند آن پادشاه آن میوه را قبول خواهد کرد؟ من جواب دادم البته ، چون میوه نوبر است بطور قطع پادشاه قبول خواهد کرد.

روح الله بسیار زیبا شعر می سروده. یکی از اشعار معروف او مثنوی اوست بامطلع ذیل:

جام می را ساقیا سرشار کن طور دل را از میب پرنار کن (۱)

روح الله خط بسیار زیبایی داشته و این زیبایی خط را مرهون الطاف حضرت عبدالبهاء و استادی جناب مشکین قلم بوده چون حضرت عبدالبهاء امر فرموده بودند روح الله نزد جناب مشکین قلم تعلیم خط بگیرد و روح الله مشق هائی که می نوشته و تعلیماتی را که می گرفته به حضور حضرت عبدالبهاء می برده و نشان می داده. به خاطر هم هست روزی در طهران بادوست عزیزم دکتر ابرج ایمن در منزل مادرم خانم بهیه ورقا به دو صندوق الواح و آثار موجود رسیدگی و مرتب و منظم می کردیم در یکی از صندوق ها بنده چند ورق از مشق های روح الله را پیدا کردم که به حضور حضرت عبدالبهاء برده بوده و حضرت عبدالبهاء درحاشیه هر کدام از مشق ها جملاتی مرقوم فرموده بودند درحاشیه یکی از مشق ها مرقوم فرموده بودند آفرین حالا خوب می نویسی و درحاشیه سومین مشق دریک جمله بسیار زیبا و شیرین هم روح الله را تشویق فرموده بودند وهم از زحمات جناب مشکین قلم تقدیر فرموده بودند به این جمله بسیار زیبا و شیرین توجه بفرمائید: « آفرین خیلی ترقی کرده ای ، معلمت را باید با چوب زد . »

روح الله بسیار زیبا می نوشته نامه هائی که از او در دست است قدرت قلم او را با آن صغر سن نشان می دهد. روزی میرزا علی محمد ورقا مدیحه ای می سرایند و به روح الله می دهند و می گویند این مدیحه رابه خط خودت می نویسی که باید به ارض اقدس بفرستم . روح الله مدیحه را مینویسد و روی آن مدیحه نامه ای میگذارد. مدیحه و نامه را به ارض اقدس ارسال می نماید، اینک باین نامه به خاطراتی از روح الله ورقا خاتمه می دهم :

الحمد لله به تأیید مشرق عهد الهی این غلّه ادنی به تحریر این مریحه علیاموفق گشتم زهی سعادت که خط نالایق این ناهود به لحاظ انور آن سید وجودمشرف شود و تلقاء طلعات مقدسه اهل سراق عصمت مشهود گردد و در مخزن ابدیه محفوظ ماند و ان هذا الفضل عظیم خدمت اغصان سدره الهی و اراق دوحه کبریائی روحی و ذاتی و کینونتی لتراب اقدامهم الفدا عرض عبودیت و فنا میرساند و جزای جسارت و جریرات ایام وصال را در این دشت فراق می کشد.

یارب چه چشمه ایست محبت که من از آن يك قطره آب خوردم و دریا گریستم

به تلافی هر آنی از نعیم ایام وصال عمری عذاب الیم فراق باید کشید . جمال قلم جل جلاله را به حرمت غصن الله الاعظم قسم می دهم که این طیر فانی را از قفس هجر برهاند و به گلشن وصل برساند و همین رجا را خدمت ورقه علیا روحی لتراب مقدم ها الفدا می نمایم که در روضه مبارکه این خانه زاد مهجور رابه دعای خیر یاد وشاد فرمایند و رینا الابهی هوا لسامع المجیب. الاحقرا لارقاء - روح الله ورقا

(۱) این مثنوی در قسمت « گلبرگ ها » آمده

از « تائیه » تا « قصیده عز و رقائیه »

ناهد روحانی

پیش گفتار

قصیده مبارکه عز و رقائیه بحری است زخار از دراری شاهوار عشق و المجداب و لثالی تاینک عرفان و ایمان که بر وفق ذوق و مشرب عرفا از قلم اعلی عز نزول یافته است. در دوران اقامت حضرت بهاء الله در کردستان مشایخ اهل تصوف در آن سامان که از دانش محیطه حضرتش دچار حیرت و شگفتی شده بودند بر آن شدند که برای حصول اطمینان از مراتب نبوغ و احاطه کلیه آن حضرت شاهی بس دشوار طلب نمایند ، لذا از محضر مبارک رجا و استدعا نمودند که قصیده ای بر سبک و سیاق « تائیه کبرائی » این فاضل شاعر صوفی مسلک عرب انشاء فرمایند. جمال اقدس ابهی خواهش آنان را به حلیه قبول و اجابت آراستند و منظومه ای بالغ بر دو هزار بیت از لسان اطهر جاری گردیده حاضرین تحریر می نمودند سپس صدو بیست و هفت بیت از آن اشعار را انتخاب و به حضرات علماء مرحمت فرمود. مابقی را وری ادراک آنان دانستند، و بعد از مراجعت به بغداد نظر به عمق مضامین عرفانی و صعوبت درک آن در برخی موارد توضیحاتی در حاشیه به آن اضافه فرمودند.

بی تردید مطالعه تحقیقی در باره این قصیده عمیق عرفانی کاری است بس دشوار که باید بر عهده محققان و دانشمندان امر قرار گیرد و جا ندارد که در محضر ابدی عزیز امرالله جناب دکتر علیمحمد ورقا و جمعی از اساتید ادب و هنر ، این ذره ناچیز در باره این قصیده بی همتا سخنی به میان آرد. و لکن به مصداق مثل معروف « المأمور معذور » بقدر مقدور زحمت افزائیده از محضر منیرتان رجا دارم که این جسارت و گستاخی را عذر نهید و به دیده عفو و اغماض بنگرید.

گر بریزی بحر را در کوزه ای
چند گنجد حاصل یک روزه ای !
ما را نیز فی الحقیقه چاره نیست جز آنکه در این فرصت محدود نگاهی زود گذر به اهم امور
اندازیم و از جزئیات صرفنظر کنیم.

بیدایش شعر عرفانی یا صوفیانه در ادبیات عرب

هم زمان با ظهور اسلام اولین طلایع ادب عرفانی در ادبیات عرب پدیدار گشت و به موازات پیدایش و افزایش آراء و نظریات متصوفه شخصیت متمایز ادب صوفیانه رفته رفته شکل و تبلور یافته نصیح گرفت. قاس روز افزون اعراب با ملل مختلف و آشنائی با افکار و عقائد آنان بزرگترین

عامل بوجود آمدن طرق و مذاهب مختلف تصوف گردیده در نتیجه ادبیات عرب به ویژه شعر عرفانی جهش چشم گیری نمود و شاعران بسیاری از جمله منصور حلاج، عبدالکریم گیلانی، ابن عربی و غیره در سرودن اشعار صوفیانه شهرتی بسزا یافتند و در میان همه ابن فارض مصری سراینده قصیده «تائیه» درخششی افزون و شهرتی فوق العاده یافت.

ابن فارض کیست ؟

ابو حفص یا ابوالقاسم عمر ابن علی ابن المرشد ملقب به شرف الدین و امام العاشقین بنا به صحیح ترین روایت در چهارم ذیقعده سال ۵۷۶ هـ . ق. (۱۱۸۱ م) از خاندانی که اصلاً اهل حماة سوریه بودند در قاهره مصر پا به عرصه وجود گذارده در همان جا نشو و نما یافت . در آغاز صباوت علوم دینیّه و قواعد زبان عربی را به خوبی فرا گرفت و در سنین نوجوانی در مجالس علم و حکم حاضر می گشت. رفته رفته به مسلک صوفیان در آمد و چند سالی به سیر و سیاحت در وادی مستضعفین که در دامنه کوه تاریخی «مقطم» قرار دارد و آن هنگام سیاحت گاه صوفیان و خلوت گاه اهل راز بود پرداخت. سپس عازم سرزمین حجاز زادگاه رسول اکرم گشت و بعد از پانزده سال ریاضت جسمانی و مجاهده روحانی به زادگاه خود بازگشت و برحسب معتبرترین روایات در سال ۶۳۲ هـ . ق. وفات یافت.

ابن فارض شخصیتی دوست داشتنی بود و در زمان حیات از معروفیتی خاص برخوردار و بخاطر کمالات صوری و معنوی مورد توجه و علاقه مردمان بود. تا بدانجا که بسیاری از مخالفان مسلک وی نیز از او به نیکی یاد کرده وی را مردی آزاده و با تقوی معرفی کرده اند. ابن خلکان (۱۲۸۲ - ۱۲۱۱ هـ . ق.) معروف ترین نویسنده معاصر وی می نویسد: «شنیدم که او مردی صالح، بسیار نیکوکار، آزاده و منقطع بود... وی به حسن رفاقت مشهور و محضری خوش داشت» (۱) «در دیباجة دیوان ابن فارض» که نوه پسریش در باره جد خود نگاشته می توان خلاصه آنچه را که بزرگان علم و ادب در مدح و ثنای ابن فارض در آثار خود ثبت نموده اند دریافت: «... شیخ رضی الله عنه دارای قامتی معتدل و رخساری زیبا و گلگون بود و چون به وجد و سماع می آمد و حال جنبه و شور بر وی غلبه می یافت زیبایی و درخشش چهره اش افزون می گشت... نورانیت، حجب و حیا، وقار و هیمنه از وی پدیدار بود و چون در شهر گردش می کرد مردمان گردش ازدحام کرده تقاضای برکت داشتند و خواستار دست بوسی بودند اما او به احدی اجازه نمی داد و با آنان مصافحه می نمود. خوش پوش و خوش بو بود، چون در مجلسی حاضر می شد سکون و آرامش و هیمنه و وقار بر آن مجلس حکم فرما می گشت.» (۲) ناگفته نماند که جمله روایان و تاریخ نویسان زندگانی ابن فارض را در هاله ای از کشف و گرامات و روایات غیر عادی به رشته تحریر درآورده اند که ذکر آن از مبحث ما خارج است.

در سال توکد ابن فارض حکومت مصر از فاطمیان به صلاح الدین ایوبی معروف ترین پادشاه سلسله ایوبیان که اصلاً کرد بودند منتقل گردید. سلاطین ایوبی بخصوص در مصر آزاده و روشنفکر بودند، پشتیبانی آنان از ارباب علم و ادب و مشایخ متصرفه همراه با عوامل موثر دیگر نقش مهمی در تجدید نهضت فکری و فرهنگی داشت و عده قابل توجهی از ادبا و عرفا در آن

محیط پرورش یافته لوی شعر صوفیانه را به ابن فارض سپردند و او را به لقب « سلطان العاشقین و امام المحبین » ملقب ساختند.

هم زمان با ابن فارض تعدادی از دانشمندان و عرفای بنام می زیسته اند ، از جمله صوفی شهیر شهاب الدین عمر ابن محمد سهروردی که در شام می زیست و مریدان بسیار داشت . دیگری شهاب الدین یحیی ابن حبش سهروردی فیلسوف و حکیم اشراق بود که به تهمت خروج از دین به قتل رسید. اما بارزترین شخصیت معاصر ابن فارض شیخ اکبر محی الدین ابن العربی است که ذکرش به کرات در آثار مبارکه به میان آمده است.

اهمیت ابن فارض در ادبیات و تصوف عربی

ابن فارض از جمله شعرائی است که در زمان حیات اشعارش زبازده خاص و عام بود و در مجالس سلاطین و بزرگان متداول و در حلقه های ذکر و سماع ورد زبان عارفان بود.

بی مناسبت نیست که به منظور پی بردن به ارزش ادبی اشعار ابن فارض نگاهی زود گذر به نظریات پاره ای از نویسندگان معروف عرب اندازیم : ابوالحسن بردی صاحب کتاب « النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهره » (۱۴۰۹ تا ۱۴۶۹ م) در باره ابن فارض می نویسد « شاعری نیکوکار و نامی و از فصحاء و بلغاء و دارای نظمی روان بوده اشعار عاشقانه شیوائی دارد . دیوان او معروف و بین مردم متداول است. اشعار او معروفتر از آن است که در بیان گنجد » (۳)

ابن خلکان نویسنده معاصر وی در کتاب خود « وفيات الأعیان و أنباء ابناء الزمان » که از مهم ترین مراجع در شرح احوال ادبای عرب است چنین می نگارد : « دیوان اشعار لطیفی داشته و دارای طبعی روان و سبکی لطیف و پر ظرافت می باشد » (۴)

ابن عماد حنبلی صاحب کتاب « شذرات الذهب » از قول ابن خلدون (۱۴۰۶ تا ۱۳۳۲ م) نویسنده بسیار معروف که از مخالفان ابن فارض بوده می نویسد : « وی حجت اهل وحدت و حامل لواء شعر می باشد » (۵)

و نیز از قول المنادی (تاریخ وفات ۱۶۲۱ م) نویسنده کتاب « الكواکب الدرّیه فی طبقات الصّوفیه » چنین می نگارد : « در جمیع آفاق به سلطان محبان و عاشقان ملقب و در میان موافق و مخالف به سید جمیع شعراء عصر خویش موصوف و منعت بوده » (۶)

در مجموع میتوان گفت که اشعار ابن فارض طی قرون متمادی مورد تجمید و تحسین ناقدان و ادب شناسان بوده و جلگگی وی را شاعری خوش قریحه و در خلق مضامین و رموز عاشقانه مبتکر و نو آفرین دانسته بر این عقیده اند که هیچ يك از شعراء صوفی عرب از حیث شیرینی گفتار و عمق معانی عرفانی و شهرت و اعتبار به پای وی نرسیده اند. در عصر حاضر بویژه در چند دهه اخیر عده ای از منتقدان و سخن سنجان به تحقیق و مطالعه تحلیلی در آثار صوفیان بخصوص اشعار ابن فارض رو آورده و به اتفاق معتقدند که دیوان ابن فارض ترجمه راستینی از سفر روحانی و عرفانی اوست که طی آن به کمک تعابیر و تصاویر عاشقانه که از صفا و صداقتی کم نظیر برخوردار است نتیجه يك عمر سیر و سیاحت در عوالم روح و معنی را برای خواننده به ارمغان می آورد. پاره ای نیز بر این عقیده اند که بقاء و نفوذ اشعار ابن فارض در درجه اول مرهون گرایش صوفیانه

و مضامین عارفانه است و نه از نقطه نظر ادبی ارزش فوق العاده نداشته و هرگز به پای آثار شعری بنام نظیر المتنبی ، ابونواس ، ابن رومی نمی رسد .

دیوان ابن فارض

دیوان ابن فارض که به وسیله نوه او جمع آوری گردیده جمعاً مشتمل بر ۲۴ قصیده و متجاوز از ۳۱ رباعی و تعدادی لغز و معما می باشد . بر دیوان ابن فارض شروح عرفانی و ادبی بسیاری نوشته شده که ذکر آن در حوصله این مختصر نمیباشد . مجملأ باید اذعان نمود که وجود این شروح عدیده و نیز کتاب های زیادی که در باره افکار و نظریات صوفیانه ابن فارض خواه به قلم موافقان و خواه مخالفان وی به رشته تحریر درآمده آمده گویای ویژگی و اهمیت افکار صوفیانه و اشعار عارفانه وی بوده و نمودار تأثیر روح و شخصیت ابن فارض در تار و پود تصوف اسلامی می باشد . معروفترین قصائد دیوان ابن فارض که بارها به واسطه بزرگان ادب و عرفان مورد شرح و تفسیر قرار گرفته عبارت است از :

- ۱ - « تائیه کبری » که جمعاً بالغ بر ۷۶۱ بیت می باشد .
- ۲ - « تائیه صغری » که از ۱۰۳ بیت تشکیل یافته است .
- ۳ - « قصیده میمیه » ۴۱ بیتی که به قصیده خمیره معروف و بنویه خود محل توجه و اهتمام شارحان بسیار بوده است .
- ۴ - « قصیده عینیه » که آن نیز موضع اهتمام خاص بوده و بر حسب روایات در مکتب خانه های مکه مکرمه آن را به اطفال تعلیم می داده اند . و در سحرگاهان مؤذنان بر گلدسته های مساجد ابیاتی از آن را با آوای دلنشین ترنم می نموده اند . حضرت بهاء الله مطلع این قصیده را که در حجاز سروده شده در یکی از مراسلات مبارکه خود به شیخ عبدالرحمن کرکوکی نقل فرموده اند ، قوله عز بیانه :

« ... و چون غطاء نقاب از چهره عروس مداد گشودم و به مهر قام مهر از سر آن برداشتم فوراً نوری از هویت ذات کلمات بدرخشید به حیثیتی که جبال سکون مندک شد و روح از تعلق خود منفک گشت ، فصارت منصعقاً فلما افاق قال :

أهرق بدمان جانب الطور لامع
المعد ای از طور سینا پرتوآشان آمده

أم آرتفعت عن وجه لیلی البراقع ؟ ... » (۷)
یابرافکنند است لیلی برقع از سیمای خویش (۱۱)

(ترجمه به مضمون)

مقام ابن فارض در تصوف اسلامی

محققان ابن فارض را شاعر بی همتای میدان تصوف اسلامی عربی که زندگانی خود را وقف تسبیح و تهلیل جمال معشوق حقیقی نموده دانسته بر آنند که وی را مذهب مخصوص به خود می باشد . حقیقت این مذهب و مرام عارفانه را که « مذهب عشق الهی » (۸) نامیده اند می توان از اشعار دیوان او که سراسر به همین موضوع اختصاص دارد استنباط نمود . خود او در تائید این مذهب عشق و عاشقی در تائیه کبری می گوید :

وعن مذهبی فی الحبّ مالی مذهب و ان ملت یوماً عنه فارقت ملتی

(جز مذهب عشق مذهبی نیست مرا بی مایه عشق سود دین چیست مرا) (ترجمه به مضمون)

مشرب عرفانی ابن فارض گرچه ریشه اسلامی داشته و از برخی آیات قرآنی و پاره ای از احادیث شریفه مرویه از حضرت رسول اکرم سرچشمه گرفته و لکن البته این واقعیت با اعتقاد پاره ای از متفکران که نظریه عشق الهی را با تعدادی از نظریه های فلسفی غیر اسلامی بویژه نظریه «عشق افلاطونی» مرتبط می دانند منافاتی ندارد. بی تردید ابن فارض از میراث فکری و عرفانی عظیم اسلام و افکار فیلسوفانه که در دوره او رواج داشته استمداد جسته و از فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفا و متصوفان در تبلور و تشکّل مشرب و مرام عارفانه خود بهره برداری نموده تا بدانجا که به عقیده برخی از شارحان دیوان اشعارش و عده ای از محققان عصر حاضر از جمله معتقدان به نظریه «وحدت وجود» به شمار رفته و در اثبات این مدعی به ابیاتی چند از دیوان وی استشهاد نموده اند. اما اکثریت شارحان و محققان را عقیده بر آن است که در مقابل شیخ اکبر محی الدین ابن العربی که برجسته ترین عارف اسلامی معتقد به وحدت وجود می باشد (ابن فارض سر سلسله عرفای قائل به «وحدت شهود» است. «وحدت شهود» برخلاف «وحدت وجود» که اصل و ریشه فلسفی دارد، حالت یا کیفیتی ذوقی و عیانی است که تنها در لحظات غلبه وجد و حال و وصول به فنا به عاشق دست می دهد. این کیفیت تجربه ای است روحانی که با دلیل و منطق قابل درک یا اثبات نمی باشد یعنی تا انسان بنفسه به این مقام نرسد کیفیت آن را در نیابد. به همین جهت عرفا وحدت وجود را «علم التّوحید» و وحدت شهود را «عین التّوحید» نامیده میان این دو فرق نهاده اند.

با وجود این وحدت «شهودی» ابن فارض در بسیاری از مراتب و نکات با وحدت «وجودی» ابن عربی شبیه و یکسان بوده تا بدانجا که به روایتی چون ابن عربی از ابن فارض خواست که شرحی بر «تائیه کبرای» خود بنویسد ابن فارض در جواب گفت «کتاب فتوحات مکیّه تو شرحی بر تائیه من است». (۹)

همانگونه که از پیش اشاره رفت صاحب نظران کلیه مفاهیم و نظریات عارفانه ابن فارض را در عبارت «عشق الهی» مختصر نموده اند. مروری بر دیوان وی مراحل و مراتب این عشق را آشکار می سازد. این عشق همان شراب باقی ازلی است که بنی آدم در بزم الست از آن سرمست گشته و خارج از دائرة زمان و مکان با ذرات گل وجودش سرشته شده :

شربنا علی ذکر الحبیب مداماً
سکرنا بهامن قبل ان یخلق الکرم
مست از مدام عشق بگشتیم آن زمان
کز دخت رز به عالم امکان نشان نبود (ترجمه به مضمون)

این نه عشقی است که گذشت زمان و جفای معشوق شعله اش را خاموش کند، عشقی است که پیوسته در تزیاید است و بر «حیرت» عاشق می افزاید :

ز دنی بفرط الحبّ فیکلّ محیراً
وآرحم حسی بملطی هواک تسعراً
از فرط عشق حیرت ماراز یاده کن
رحمی به حال این دل خونین چویاده کن (ترجمه به مضمون)

عاشق بینوا که در طلب رضای معشوق است جز نقد جان ندارد که نثار او کند :

مالی سوی روحی و باذل نفسه
فی حبّ من یهواه لیس بمُسرف
قلّین رضیت بها فقدّا سعفتنی
یا حبیبة المسعی اذالم تسعف

همین مضمون را سعدی علیه الرحمة چنین سروده است.

مقدور من سر بست که در پایت افکنم
گر زانکه التفات بدین مختصر کنی
ولی افسوس که نقد جان نیز چندان مقبول طبع معشوق نیست:
ان قلتُ خَدَّ الرُّوحِ يَقلُّ لِي عَجَباً
الروحُ لِنَافِهَاتِ مَن عِنْدَكَ شَى
چون بگویم جان من بستان همی گوید عجب
جان زجانان آمد ، جانا تو خود چیزی بده

(ترجمه به مضمون)

عاشق بی دل و جان که از خود هیچ ندارد فانی محض می شود ، اینجاست که نیستی هستی می پذیرد و نقطه نهایت فنا به نقطه هدایت بقا می انجامد زیرا هرچه می نگرَد جز او نمی بیند :

وَأَشْهَدُ غَيْبِي إِذْ بَدَتُ فَوْجِدَتِي
هِنَالِكَ أَيَّهَا بِجَلْوَةِ خَلَوْتِي
جَلَّتْ فِي مَجْلِيهَا أَلرُّجُودُ لِنَاطِرِي
فَفِي كُلِّ مَرْنِي أَرَاهَا بِرُويَةٍ
(چون بر آمد او ، زخود غائب شدم
چون شدم غائب زخود ، من او شدم
شد مجلای رخس دنیای دون
هر طرف بینم جمالش گونه گون) (ترجمه به مضمون)

این فارض را با همه محبوبیت و خوشنامی که داشته در طی تاریخ دشمنان بسیاری بوده که وی را به خاطر افکار و عقاید صوفیانه تکفیر و زمانی خواندن اشعارش را تحریم نمودند و شاید اگر فرصتی دست می داد از ریختن خونش ابا نداشتند.

اهمیت تائیه کبری در عرفان و ادبیات عربی

مهم ترین و معروف ترین قصائد دیوان ابن فارض دو «تائیه» او به ویژه «تائیه» کبری است که دارای ۷۶۱ بیت می باشد و حاصل يك عمر سیر و سیاحت روحانی او بوده از زیبایی ، عمق و يك پارچگی کم نظیری برخوردار است. این قصیده بنا بر روایات موجوده یکباره بلکه در فاصله های زمانی متعدد سروده شده و ابتدایه نام « انفاس الجنان و نفائس الجنان » و سپس به « لوائح الجنان و روائح الجنان » موسوم و بالاخره به قصیده « نَظْمُ السُّلُوكِ » شهرت یافت. هر جا سخن از ابن فارض می رود لاجرم صحبت از «تائیه کبری» به میان می آید. به عقیده ناقدان و سخن سنجان این قصیده از لحاظ مبنی و معنی یعنی قالب و محتوی ابداعی شگرف در ادبیات عرفانی عرب بشمار رفته و نه تنها به عنوان شاهکار ادبی و عرفانی ابن فارض شناخته شده بلکه به عنوان تنها اثر منظوم عربی که توانسته از لحاظ عمق معانی عاشقانه و بیان حقائق روحانی و شرح مراحل سیر و سلوک با اشعار عرفانی فارسی برابری نماید و کمبود ادبیات عرب را در این عرصه تا اندازه ای جبران نماید. با این تفاوت که «تائیه» بر بسیاری از منظومه های عرفانی شعرای فارسی از قبیل مولانا ، سنائی ، جامی و دیگران سبقت زمانی داشته است.

در دیوان ابن فارض ۹ قصیده در بحر طویل وجود دارد که «تائیه کبری» یکی از آنهاست. در این قصیده که با خمربۀ شش بیتی به عنوان مقدمه آغاز می شود شاعر پس از وصف حالات عاشقانه و سوز و گداز خود ، ابا و امتناع معشوق و جور و جفای او به بیان مراحل که در طریق عشق الهی پیموده و ریاضت و مجاهدتی که در این سیر و سلوک متحمل گشته پرداخته و بالاخره از فتوحات و مکاشفات که در نتیجه این سیاحت روحانی نصیبش گشته سخن می گوید و همه این

مضامین را در قالب گفت و شنود به تفصیل شرح می دهد. شاه بیت این قصیده ، بنظر نگارنده ، این بیت است :

هُوَ الْحَبُّ أَنْ لَمْ تَقْضِ لَمْ تَقْضِ مَارَبًا
مِنَ الْحَبِّ فَأَخْتَرِ دَاكْ أَوْحَلَ خَلْتِي

همین مضمون از قلم حضرت بهاء الله جل اسمه الاعلی به این نحو بدیع و لطیف نازل گردیده :

گر خیال جان همی هستت بدل اینعا میا
ور نثار جان و سرخواهی بیا و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب
ور نباشی مرد این ره دورشوزحمت میار

« تائیه کبری » هنوز هم در ادبیات عرب بی نظیر بوده و امروزه پس از گذشت قرن ها ناقدان و سخن شناسان سراینده آن را « استاد ادب تائی » می نامند.

بر « تائیه کبری » با همه مزایائی که برای آن قائلند ایراداتی نیز وارد نموده اند از جمله می گویند که در مواضع بسیاری جنبه تعلیم و ارشاد به خود گرفته و گاه خشک و بی روح می شود. هم چنین از زیاده روی این فرض در آرایش و زینت کلام و توسل به صنعت بدیع در « تائیه » خرده گرفته و نیز گفته اند که در مبالغه و اغراق طریق افراط پیموده است. به نظر نگارنده بدون شک این ایرادها گرچه تماماً خالی از حقیقت نمی باشد و لکن هیچکدام به طور کامل وارد نبوده و با مطالعه بیشتر تائیه و با در نظر گرفتن نکات و جوانبی چند تا حد زیادی می توان به دفع آن پرداخت. از نقطه نظر عرفانی نیز گذشته از اینکه فقهاء افراطی خواندن تائیه را حرام دانسته اند ، عده ای نیز بر محتوای عرفانی آن ایراداتی گرفته اند که چون پایه این خرده گیری ها ، اگر چه حقایقی هم در آن نهفته باشد ، مبنی بر تعصب و تنگ نظری بوده و با روح حقیقت پرستی و انصاف توأم نیست ، از ذکر آن می گذریم.

باید اضافه نمود که در طی تاریخ ادب و عرفان عرب ، صوفیانی چند امثال حافظ رجب برسی ، ابراهیم الدسوقی ، قطب الدین القسطلانی و سید احمد بدوی همه تقلید از « تائیه کبری » منظومه هائی سروده اند و لکن این اشعار در مقام مقایسه با « تائیه ابن فارض » چه از نظر شکل و محتوی و چه از نظر حال و هوای روحانی غالباً فاقد ارزش حقیقی بوده و بی نام و نشان مانده اند. شاهد این مدعا آنکه در زمان اقامت حضرت بهاء الله در کردستان این اشعار نزد مشایخ عرفا و حکمای سلیمانیه که از مهمترین مراکز تصوف و عرفان بوده ناشناخته و غیر معروف بوده است.

نظری به آثار منظوم جمال قدم جل اسمة الاعظم

آثار منظوم حضرت بهاء الله عزاسمه الابهی که جملگی از آثار جذیبه حضرتش به شمار می رود مشحون از عوالم مخصوص روحانی بوده از حالات عاشقانه و جذبات وجدانیه و غلبات شوقیه آن « ورقاء هویه » حکایت می کند. نزول این آثار بدیعه همزمان با تشعشع نخستین بوارق تجلی وحی الهی در سیاه چال طهران آغاز شد و تا پایان دوره بغداد ادامه یافت. در ایام اظهار امر علنی حضرتش در باغ رضوان به اوج عظمت و اعتلاء رسید. شاید بتوان گفت که آثار جذیبه جمال اقدس الابهی ابتدا در قالب اشعار منظوم ظاهر و به تدریج صورت نوعی « نظم منثور » یا « نثر موزون » بخود گرفت. آثار مبارکه جذیبه بواسطه مضامین سامیه و معانی عالیه مودوعه در آن ، روح و روان شنونده را نوازش می دهد. آثار منظوم حضرت بهاء الله سوای قصیده « عز ورقائیه » که

به زبان عربی عزّ نزول یافته مابقی ، آنچه در دست است ، به زبان احلای فارسی است. در این آثار مبارکه گرچه بسیاری از واژه ها و تعابیر مصطلح شعرا و عرفا به کار گرفته شده و لکن فی الجمله از نظر شکل و محتوی در ادبیات عرفانی این دو زبان ، بی سابقه و نظیر بوده و گوشه دیگری از مراتب ابداع و خلاقیتی را که لازمه این ظهور بدیع است نشان می دهد.

حضرت ولی امرالله ارواحنافداه می فرمایند قوله الاحلی:

« در ایام عزلت و اعتکاف که آن محیی روم در بحور توجه و تفکر مستغرق بود گنجینه ای از اذکار و مناجات به نظم و نثر فارسی و عربی از لسان مبارک جاری که کلّ از روح حزین و قلب پراحتراق جمال مبین حکایت می نمود و در آن خلوتگاه بعضی از آنها را در سحرگاه و برخی را در دل شب و شامگاه به صدای بلند تلاوت می فرمود. گهی به نعت و ستایش اسماء و صفات الهیه می پرداخت و زمانی به جمال خویش عشق می باخت و به تسبیح و تهلیل ظهور مقدسش مألوف می شد. وقتی به مدح و ثنای حوریه بقا روح اعظم الهی که بر قلب الطف اصفایش متجلی بود زبان می گشود... این اذکار و اوراد ... منبعث از جذبات روحی و غلبات شوقی و تغنیات ذوقی آن حمامة الهی است» (۱۰)

آنان که به زبان عربی آشنائی دارند متوجه این نکته هستند که در قصیده عزّ ورقائیه در اشاره به معشوق حقیقی ضمیر مؤنث بکار برده شده و این بدان جهت است که در مقام تشبیه و تمثیل از روح اعظم الهی به عنوان حوریه الهی یاد شده است.

مختصر تاریخچه و شأن نزول قصیده عزّ ورقائیه

به نحوی که در تواریخ بهائی مثبت گشته و حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع تصریح فرموده اند حضرت بهاء الله در تاریخ ۱۲ رجب ۱۲۷۰ هـ . ق (آوریل ۱۸۵۴ م) یعنی قریب به ده سال پس از اظهار امر حضرت ربّ اعلی و یک سال بعد از تجلی هوارق انوار وحی بر صدر منیرش در زندان سیاه چال طهران بطور ناگهانی و بدون اطلاع اهل بیت مبارک هجرت اختیار فرمودند و در دل غاری بر فراز کوه سرکلو در منطقه کردستان انزوا جسته فارغ از قیود ظاهره به عبادت و تبتّل و راز و نیاز به درگاه محبوب بی نیاز مشغول و مألوف بودند و در اثناء این سفر به حقیقت معنوی تراوشاتی از تأملات باطنی و مناجات درونی به دوزبان فارسی و عربی منظوماً و منثوراً از لسان اطهر جاری می گشت تا آنکه روئائی صادقانه یکی از شیوخ سلیمانیه را بر آن داشت که به آن ناحیه آمده به حضور حضرتش مشرف گردد. چندی بعد بر اثر اصرار و الحاح شدید شیخ اسماعیل قطب و رئیس طریقه « خالدیه » حضرت بهاء الله در سلیمانیه اقامت گزیدند. دیری نگذشت که علماء و مشایخ سلیمانیه به احاطه علمیه آن حضرت پی بردند و چون به جواب مسائل مبهمه و رفع معضلات « فتوحات مکیه » ابن عربی از محضر انور نائل گشتند از دانش محیطه آن حضرت دچار بهت و حیرت گردیده به فهم خود بر آن شدند که شاهی دشوارتر بر نبوغ کلی و علم و عرفان بی نظیر حضرتش بطلبند لذا تقاضا نمودند که قصیده ای بر سبک و سیاق « تائیه کبرای » ابن فارض و در همان وزن و قافیه انشاد فرمایند. حضرت بهاء الله خواهش آنان را پذیرفته و لااقل دو هزار بیت بر منوال « تائیه » از لسان مبارک جاری گردیده حاضرین تحریر

می نمودند. سپس صدوییت و هفت بیت از آن ابیات را انتخاب و حفظ آن را اجازه فرموده مابقی را ورای فهم و ادراک آنان دانستند. نزول این قصیده غرآچنان حیرت و اعجاب عرفا و علما را برانگیخت که یک زبان شهادت دادند که از هر حیث بر دو قصیده « تائیه » ابن فارض برتری دارد.

بنا به تصریح حضرت ولی امرالله آثار مبارکه نازل در سلیمانیه به انضمام لوح مبارک « کلّ الطعام » نازل در بغداد و قصیده مبارکه « رشح عما » که در سیاه چال طهران نازل گردیده مجموعاً طلیعة آثارنازله از قلم اعلی را تشکیل داده و هسته اولیه آثار مهمینه ایست که از آن پس از قلم معجز شیم حضرت بهاء الله نازل گردید. (۱۱۱)

وجه تسمیه قصیده عزّ و رقائیه

«ورقائیه» عنوانی است که جمال اقدس ابهی بنفسه المهمینه برای این قصیده مبارکه برگزیده در سرآغاز این اثر مبارک آن را این چنین ستوده اند : « قصیده عزّ و رقائیه فی جوهر روح قدسیه » «ورقاء» در لغت به معنی کبوتر است و اصطلاحاً بر نفس به ویژه نفس کلیه اطلاق می شود. در «اسرارالآثار» چنین آمده « ورقا عربی موث اوروک به معنی خاکستری رنگ و نیز کبوتر و به تشبیه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردیده. (۱۱۲) در آثار جمال مبارک مخصوصاً آثارنازله در سلیمانیه و بغداد و اوائل دوره ادرنه کلمه « ورقا » در اشاره به نفسه العلی الاعلی زیاد به چشم می خورد که اشاره ای ضمنی به مقام منبع نور لمیع در آن دوره بطون و خفا می باشد. تشبیه نفس به طیر بویژه « ورقا » از دیرزمانی در عرف عرفا و فلاسفه رایج بوده شاید به این دلیل که کبوتر مانند روح یا نفس قبل از تعلق به جسد ، رمز و نشانه پاکی و لطافت و عنوان آرامش و صفا و مهربانی و وفاداری است. یعنی هرچه اوج بگیرد وطنی مسافت های بعیده نماید سرانجام به محل خود باز می گردد. به همین جهت در گذشته ایام پیک احباب و برید عشاق بوده. اطلاق طیر بر نفس بر این مبنی است که در مقام تشبیه جسد انسانی همانند قفس ، طیر روح را اسیر و گرفتار نموده مانع از پرواز او میشود. اما روح که پیوسته در هوای عالمی دیگر است به محض مفارقت از تن رها شده به زادگاه اصلی خود پرواز می نماید. این تشبیه نزد فلاسفه یونان متداول بوده و افلاطون کراراً آنرا بکار برده. در اشعار عرفانی فارسی و عربی نیز تشبیه فوق زیاد به چشم می خورد و از زبان حافظ شیرین سخن عمق و زیبایی خاصی به خود می گیرد :

چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است روم به روضه رضوان که مرغ آن چمنم
وسلسله جنبان عرفان ملای رومی قبل از او چنین سروده :

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
عارفی چون فریدالدین عطار « منطق الطیر » خویش را بر اساس همین تشبیه لطیف سروده ،
ابوعلی سینا فیلسوف شهیر عالم اسلام که مؤلفات زیادی به دو زبان فارسی و عربی از خود به جای گذارده قصیده عینیة بیست و چهار بیتی زیبا و پرمعنائی دارد که مطلع آن اینست :

هَبَطْتُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرِقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَتَمَنُّعٍ
(ازمقام ارفع آسنی بگی ورقای پاک زده صدنازوقنّع خیمه درپهنای خاک) (ترجمه به مضمون)

این قصیده را عده ای « قصیده الورقاء » می نامند.

عرفا و فلاسفه اسلام با استناد به برخی از آیات قرآن مجید بخصوص آیه مبارکه میثاق (۱۳) معتقدند که ارواح بشر در عالم « دَرّ » به وحدانیت الهی ایمان و اذعان داشته با پروردگار پیمان وفاداری بستند و چون خداوند به قصد ابتلا و امتحان آنان را پیراهن تن پوشانید و به جهان خاک فرستاد بعضی فریب دام و دانه خوردند و به دنیا آنس گرفته از محل و مبدأ خویش غافل گشتند. و برخی همواره در اشتیاق بازگشت به « روحانی وطن » بوده نهایت آرزو را در وفای به عهد دانستند. البته این مضامین که محور بسیاری از آثار منظوم و منثور عرفای اسلام از عرب و عجم و ترک می باشد در این دور اعظم بر اساس صحیح و بطور کامل تشریح و تبیین گشته که پرداختن به آن خود مبحثی جداگانه است.

حضرت بهاء الله به کرات در اشاره به نفس قدسی الهی خود تعبیری مانند :
عقناء بقاء ، هدهد سلیمان عشق ، بلبل معنوی ، دیک السناء ، طاوس الاحدیه ، عندلیب بقاء ،
حمامه قدسی ، حمامه البیان ، حمامه الثناء ، بلبل فردوسی ، ورقاء احدیه ، ورقة الفردوس ،
ورقاء الهویه ، ورقاء العظمه ، ورقاء العماء و الورقا بکار برده اند. گاه نیز احبای خویش را به
تعبیری مانند « ای بلبلان معنوی » ستوده اند. و بالاخره معدودی از مرقبان درگاه کبریا را به
القابی مانند « سمندر » و « عندلیب » مخاطب فرموده اند که از آن جمله جناب علیمحمد
« ورقای » شهید می باشد. (۱۲)

مروری بر مضامین قصیده عز و رقائقه

قصیده عز و رقائقه سفری است روحانی بسوی معشوق حقیقی ، در قالب نوعی گفتگو و
محاوَره دورنی که به زبان رمز و اشاره و لغت قَمَیل و کنایه از عوالم معنوی و مراتب روحانی
سلطان حقیقی حکایت می کند. در این قصیده مبارکه هیکل نور به « مدح و ثنای حوریه بقا روح
اعظم الهی که بر قلب الطف اصفایش متجلی بوده » (۱۵) زبان گشوده به « تسبیح و تهلیل ظهور
مقدسش » (۱۶) که تا آن زمان در پس پرده غیب و خفا مستور بود ، پرداخته ضمن ستایش اوصاف
و نعوت معشوق حقیقی و ابراز مراتب عشق و انجذاب به طلعت بی مثالش و سوز و گداز از هجران
جانگدازش و اظهار منتهای عجز و انکسار به بارگاهش و تمّای فدا و انفاق جان در راهش ، بندگان
را شیوه عشق و عاشقی می آموزد و راه و رسم شور و دلدادگی فرا می خواند و ضمن بیان علامات
و نشانه های عاشق صادق نحوه سیر و سلوک به کوی معشوق و شرایط وصول به درگاه محبوب و
حصول رضای حضرت مقصود را آشکار می سازد، در این قصیده که قبل از اظهار امر علنی و بنا
به تصریح قلم اعلی « فی مدح المحبوب سرأ دون الجهر نازل گردیده ورقاء احدیه به ترنّمات لاهوتیه
و نغمات ملکوتیه شمه ای از عوالم روح قدسی الهی و رشعی از اسرار مکنونه غیبیه و حکم خفیه
رہانیه را بقدر استعداد و قابلیت مردمان مہذول داشته. مگر نه خود فرموده اند :

حور معنی را بر آرم از حجاب نور غیبی را کنم کشف نقاب

باری نباید این نکته را از نظر دور داشت که قصیده صدو بیست و هفت بیتی موجود
منتخباتی از دو هزار بیت بوده و شاید نگاهی به مضامین آن به نحوی متسلسل و پیوسته آنهم در

مقامی که عاشق و معشوق یکی است آسان به بنظر نیاید و لکن آشنائی با لحن آیات مبارکه جمال اقدس ابهی برپژه آثار عرفانی آن حضرت و نیز زیارت توضیحاتی که پس از مراجعت به بغداد از قلم معجز شیم حضرتش در حاشیه این قصیده اضافه گردیده بهترین دلیل و هادی سبیل برای درک مضامین این قصیده مبارکه می باشد.

قصیده عز و رقائیه با ابیاتی عاشقانه که زبان حال عاشق دلداده در لحظات جنبه و شوق است آغاز می گردد. قوله عز بیانه :

أجذبني بوارق أنوار طلعة لبزوغها كل الشموس تحفت (آیات ۱۱۹)

در این مقام عاشق حقیقی جز جمال معشوق لایزال نبیند ، چنانچه تجلیات انوار طلعتش را در ظاهر و باطن مشاهده نماید و همه علامات ظهور شمس حقیقت از نفخه صور و مرسحاب و لمعه طور و تجلی نور و طلوع شمس از مغرب را به چشم سر و سر ملاحظه نماید و جمیع مظاهر جمال و جلال را از او داند تا بدانجا که جواهر هدایت را به انوار وجهش مهتدی ببیند.

بنور وجهها وجه الهدی قد آهتدی بنار طلعهها نفس الکلیم تزکت

چنین معشوق رأ سینه ها طالب ناوک مؤگانند و سرها مشتاق کمند گیسوان
لسهم شفرها صدر الصدور تقبکت لوهق جعدها رأس الوجود تمدت
سپس عاشق دلداده که در خاک رهگذار معشوق عرش عما را سیر می کند و غایت آمالش نثار دل و جان به پای جانان است به شرح شمه ای از مراتب عشق و اشتیاق خود به درک وصال محبوب بی مثال پرداخته راز درون اینچنین ابراز می کند :

وفی کل عین قد بکیت لوصلها وفی کل نار قد حرقت لحرقتی
بسطت بکل البسط لالقا مرجلهها علی قلبی و هدامن اول منیتي (۱۱۷)
طلبت حضور الوصل من کل وجهة رکت حروف القرب فوق کل تربة

ولی هیئات ا با همه شتابی که عاشق دهنسته برای وصول به طلعت نور و فوز به جلوه مقصود دارد به مطلب نرسیده از بساط وصل و قرب رانده می شود به محنت هجر و بعد مبتلا میگردد و چون دست های رجا را به امید پیوستن رشته محبت بسویش بلند می کند معشوق شمشیر برویش می کشد و از بریدن رشته های نسبت و دوستی دریغ ندارد. (آیات ۱۱۶ تا ۱۱۷)

* *

اینجاست که عاشق شیدائی عنان از کف می دهد و معشوق را مخاطب ساخته با عالمی شور و اشتیاق عاجزانه تنای لحظه ای وصال می نماید و برای اثبات دعوی عشق خویش سوگندها می خورد. از هجران او شکوه ها دارد و از احزان وارده بر خود گله ها می کند و از ملامت رقیبان و شماتت مغروران شکایت ها می نماید : آتش وجود از حرقت او فروزان شده و نور شهود از زفرات او موجود گشته و دریای جود از عطش سوزان او خشک شده. هر خونی که بر زمین ریخته حکایتی از چشم خونبار اوست. از غم او دریای سرور منجمد گردیده و چشمه احزان ساری گشته. از فرط عشق و سوز هجر جسم و جاننش گداخته و روشنی او خاموش شده و رویش به زردی گرائیده. گویا آسمان از حزن او گریبان دریده و اراضی قلوب از غم او شرحه شرحه گشته. هر شب از شماتت رقیب نالان است و هر روز از نداشتن یاور و نصیر در آه و فغان و در هر دمی به چنان مصیبتی مبتلا گردیده که حوریات بقا در غرفات فردوس از غم او جامه سیاه در بر نموده اند.

چه یاد آور این مضامین است. ابیاتی چند از مثنوی مبارک از جمله این بیت که می فرماید :

عندلیب قدسی از هجران دوست ناله ها دارد که سوزد مغز و پوست (ابیات ۱۷ - ۲۶)

* *

ناگاه معشوق از قفا ندایش داده به او فرمان سکوت می دهد زیرا که عشاق بی شماره عمر در آرزوی لحظه قرب و وصال ناله و فغان نمودند و دیده به دیدار جمال دلدار روشن نمودند. سپس رضحی از بحور عظمت و جلال نثار طالب کعبه وصال نموده شمس ظهور و جوهر نور و سر وجود و نار و قود را نزد بهاء عظمت خویش لاشتی می داند چه که فطرت اصلیه الهیه به او متحقق گشته و بد بیضا از جیب اقتدار او بیرون آمده. موج دریای عظمت از امواج خروشان درون او اوج گرفته و روح القدس غیبی از تابش انوار قلب او به هیجان آمده ، حقیقت امر از ظاهر امر اوجلوه نموده و شریعت عدل و داد از حکمت عادلانه او سرچشمه گرفته. موسی بقا از نظره او مدحوش گشته و طور سینا از لمعه نور او از هم پاشیده. از نشر امر او ارواح مردمان محشور گردد و به نفعه ای از روح اعظم او استخوان های پوسیده جانی تازه یابند. مطالع امر الهی و روح صمدانی به انوار طلعت او قیام نموده و طایف حول او بوده و حقائق علم و دانش لدنی جبین بندگی بر آستانش سائیده و جواهر هدایت و بزرگی از سماء امر او نازل گردیده و الحان طیور آسمانی حکایتی از نعمات جان افزای اوست. آنگاه دعوی عشقش را باطل خوانده او را به محبت بیگانه متهم می سازد و از اینک به گمان ناروای خویش روش و سلوکی بدعت نهاده و در حدّ فهم و ادراک ناقص خود خویشتن را به او نسبت داده و اسماء و صفاتی از برایش قائل شده وی را سرزنش و امیدش را به نومیدی مهمل می سازد :

رَجَوْتُ بظَنِّكَ وِصْلِي هِيَهَاتَ لَمْ يَكُنْ بِذَلِكَ جَرِي شَرَطَ أَنْ وَقَيْتَ تَوَقُّتِ

مگر آنکه شرط وصال معشوق را در یابد و به آن وفا نماید.

شرط وصل آن است که عاشق به جان طالب کمند دوست گردد و هر رنج و محنتی را در راهش بجان خریدار شود ، از کأس الم نوشد و از خون دل سیراب شود. از راحت و آسایش تن بر کنار باشد و از خواهش دل بگذرد. در مکتب عشق خون عاشق ریختن واجب است و سوز دل نخستین نشانه قبول و پذیرش. عاشق راستین را سزاوار آنکه از نیش رقیب شبی نیارآمد و از سرزنش دشمن بی تمیز دمی نیاساید. در مذهب دوست سم قاتل نوشیدنی است و بلاهای وارده عین شفقت و مهربانی و عاشق صادق را چاره نیست جز آنکه راه رضا پوید و به حکم قضا مشتاقانه گردن نهد ، ورنه همان به که از دعوی عشق بگذرد و زحمت افزای دوست نگردهد. چه شبیه است مضامین این ابیات با مضامین این قسمت از هفت وادی که می فرماید قوله عزّ بیهانه :

« ... و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد. ای برادر من تا به مصر عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهر نگذری چشم باطن نگشائی و تا به نار عشق نیفروزی به یار شوق نیامیزی... عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد ، حیات در ممت بیند و عزّت از ذلت جوید ... » (ابیات ۳۷ تا ۶۱)

* *

طالب کعبه وصال که جز رضای جمال لایزال در دل نمی پروراند در سرّ نماند در داده شرط

عشق را به جان خریدار می شود و خود را به ید قدرت محبوب سپرده طالب رضای او می شود و به قضایش تن در می دهد. سینه طالب تیرهای غضب او و سر مشتاق شمشیرهای قهرش می گردد. نارش را نور و خشمش را منتهای آرزو ببیند. ملتسانه از او تمنا دارد که نگاهی به اشک روان و سوز نهانش افکند و ببیند که چگونه هر صبح و شام آماج تیرهای بلا گردیده و به سیف اعراض و انکار مذبوح گشته و هر لحظه در معرض تکفیر و ناسزای همگان قرار گرفته. گونی بلایای عالم تنها برای او نازل گردیده و شمشیرهای آبدیده خشم و غضب همه آماده بریدن گردن لطیف اوست و آنچه بر مظاهر وحی الهی، از رنج و زندان و سختی و زبان و اسف و هجران و نوحه و ندبه و فرقت و حرقت و اندوه و مصیبت وارد گشته رشعی از احزان وارده بر او و قطره ای از دریای غم و اندوه اوست چنان که بی کس و تنها در دیار سیار است و با وحوش عراء مونس و دمساز. (آیات ۶۲ - ۷۶)

* *

عندلیب قدسی را هنوز ناله هاست و ورقاء صمدانی را سوز و گدازها :

از سرشک دیدگانم چشم آسمان اشکبار است و از زخم دل ریشم چشمه ساران از دل زمین در جوشش و نَبهان. از حقیقت حزن و اندوه من روح هستی و بقاء شرحه شرحه گشته و عرش بزرگی و علاء منهدم گردیده. هر سرخی در عالم موجود از خون دلم رنگ گرفته و هر شاخ سیزی در جهان مشهود از سرشک دیدگانم روئیده. تلخی بلا در سبیل محبت جانان شیرین است و شاهد بقا جز از دست او تلخ و زهر آگین. اثر زنجیر بر گردنم نمودار و اثر غل و گُند بر پایم پدیدار. روزی نمی گذرد مگر آنکه به تلویح یا تصریح سوز دل خود را به نظم و نثر در نیاورم. از شدت بلاجان از کف برفت و قلب بگذاخت و راز درون بیرون شد و این بس عجب که بی دل و جان زنده ام و بی روح و روان موجود و پاینده. ای کاش فطرت اصلیه ام را قدر و منزلتی نبود زیرا قضای وارد بر من را سبب و علت علو حقیقت باطنه و سمو سرشت نهانم بوده. از اینرو آنچه بلا از هر سو مرا در بر گرفت و قضا در هر آن هلاکم ساخت که تنها و بی رقیب به مقام وحدت با حبیب عروج نمودم و در نهانخانه دل به عین لقا واصل گشتم و به بصر حدید وصف تو را از چشم تو دیدم. پس اگر محدود به حدودم و یا اسیر اوصاف و نعوت عذرم آن است که حد و وصف از تو ظاهر و آشکار گردیده. مضامین برخی از این ابیات یاد آور ابیاتی از مثنوی مبارک است که می فرماید قوله عز کبریا :

چشم تو از چشم حق گشته عیان	تا نبینی جز جمالش در جهان
چونکه قلبت پاک شد از نور او	شد مقامش چونکه آمد طور او
وصل او را تو تجلیش بدان	که شده بی چند و چون در تو عیان
پس تو وصل او زخود جو ای نگار	تا نبینی جز جمالش در جهان

اینجاست که پرده ها به کنار می رود و عاشق به معشوق می پیوندد و طلعت محبوب با نفسه المیهمنه علی من فی الوجود به راز و نیاز دمساز میشود. وحدت حقیقی رخ می گشاید و هر شائبه غیریت و جدائی از میان می رود. عاشق به مقام غنای بالله و فقر از ماسواه واصل گردیده در مدینه استغناء مقرر می گزیند. در هفت وادی در وصف این مقام نازل قوله الاحلی : « ... در این مدینه حجاب نور هم خرق می شود و زائل می گردد. لاجماله حجاب «سوی النور والوجه نقاب» الا الظهور » تا آنکه می فرماید : « در این وادی سالک مراتب و حدت وجود و وحدت شهود را

طی نماید و به وحدتی که مقدس از این دو مقام است واصل گردد. احوال پی به این مقال برد نه بیان و جدال. « انتهی (آیات ۷۷ تا ۸۹)

* *

سپس حضرت محبوب به دوران سیاه چال و تجلی حوریه الهی و انوار شمس حقیقت ربانی بر قلب الطف اسنایش و دریافت بارقه وحی و الهام آسمانی در آن زندان انق ظلمانی اشاره فرموده زحمات وارده را در ازای فوز به تجلی نور و وصول به معارج روح راحت جان می یابد. با اینهمه از روح اعظم الهی که در نفس اقدس قدمانش متجلی است عاجزانه تمنا می کند که از عرش وجود نازنینش فرود آید و از هیكل عنصری حضرتش که از هجوم احزان و بلایا به ذلت و مهانت افتاده مفارقت جسته به مقر عزت و عظمت خویش راجع گردد. (آیات ۹۰ تا ۹۵)

* *

در این وقت حوریه الهی به تسلائی خاطر عاشق حقیقی پرداخته او را به صبر و شکیبائی دعوت می کند و از او می خواهد که از آنچه شنیده و دانسته در گذرد و حدیث شرك و وحدت و طور و نور به یکسو افکنده حجابات اسماء و صفات را خرق نماید زیرا که این همه اوصاف و نعوتی است در خور طفلان و نابالغان و حق لم یزل در علو تقدیس و سمو تنزیه خود بوده و خواهد بود. «ادراکات عالم و عقول امم به ساحت قدست علی ما ینبغی راه نیابد وپی نبرد» (۱۸) چه بسا عادل که نزد آن سلطان معدلت ظالم و جائر بشمار رفته و بسا عالم که در زمره جاهلان محسوب گشته و بسا فانی که خود را از اهل بقا انگاشته و چه بسیار عارف که به دریافت حرفی از دفتر معرفت فائز نگشته و بسا عابد ساجد که عاصی و بدکردار بوده، عبادتش مقبول درگاه احدیت نیفتاده. در این ابیات با اشاره خفیه و کنایه لطیفه اربابان تصوف و مدعیان علم و معرفت را به خاطر گفتار بیهوده و اقوال لایسمنه که حشو و زوائدی بیش نیست و ثمری جز جدال و تفرقه به بار نیاورده ملامت فرموده سپس به تلویحی ابلغ از تصریح رشحی از عوالم الهیه و سنوحت ربانیه خود بر عالمیان مینویسد، تأکید می نماید که جمیع کتب و زبر آسمانی در نفس اقدس مشبوت و صحف نورانی از صحیفه وجودش جاری و ساری. به ذره ای از انوار عظمت او آفتاب جهانتاب در گردش و نور افشانی است و به يك قطره از فیض جود او دریای وجود در جوش و خروش. این همه آوازا که از اهل جهان بگوش می رسد نزد او چون ناله موران ضعیف است. عقول کل از جلبه راز نهانش به وله و شور آمده و نفوس از نعمات روحش جان یافته و الوه از رشحات سماء امرش خدائی نموده و پروردگان از حکمت سرشارش به مقام ربوبیت رسیده اند. ارض «روح» به امرش متحرك و عرش «طور» موطن اقدام مبارکش بوده. از تابش نورش نجم ظهور تجلی فرموده و از جلوه روحش آفتاب سرور درخشیده. آیات جامعه و مطالع انوار لامعه قدسیه و مواقع بروز حکمت صمدانیه و سنوحت ربانیه یعنی مظاهر مقدسه الهیه و آثار ظاهر از آنان به اراده غالبه اش از عالم امر پا به عرصه شهود نهاده و هر بدیهی از لطیفه سر پنهانش آشکار گردیده. در این آیات عاشق به لباس معشوق در آمده و در مقام وحدت صرفه از زبان او سخن می گوید. (آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵)

* *

در اینجا روی سخن متوجه بنده غافل است که از وجه الهی روگردان شده و بطن خود اقبال نموده گمان ایمان در حق خود می نماید و از شریعت الهیه انحراف جسته بپا صدید ظنون و اوهام

راه یافته است و بنور غیبی الهی که بالفطره در نفسش مودوع است مهتدی نگردیده و استقامت ننموده و صنعت الهی را ضایع نموده. حال آنکه لازمه ایمان عمل و عرفان بطور توأمان است یعنی مؤمن حقیقی آن است که در ظاهر بحیل امرالله تمسک جسته به تعالیم الهیه عامل باشد و در باطن به انوار وجه حقیقت عارف. در توضیح معانی این ابیات از قلم اعلی در حاشیه قصیده چنین آمده قوله العزیز :

« ... و جمیع ذرات موجودات و مذکورات را از قطرات ماء وجود الهی و رشحات زلال سلسال صمدانی بحیات ازلی سرمدی مشرف و مطرز فرمود و به خلع باقیه و قمایص عالیه و اثواب دائمه ابدیه مخلع و ملبس فرمود مع ذلك به چنین آیه کبری و موهبت عظمی و انوار لایطنی و اعطاء لایفنی مستقیم نگشتیم و به این صنعت محکمه و مکرمت متقنه و عزت قدیمه و لطیفه سرمدیه قائم نشدیم و از انفاس قدس روح القدس و اریاح طیب روح الاتس محبوب ماندیم ... بلی در قطب بحر هویت جالسیم و انتظار شربه ماء می کشیم و در ظلال شمس صمدیت ساکنیم و طلب سراج می نمائیم . »

چه خوش گفته شاعر شیراز در وصف این مقال :

سال ها دل طلب جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
 بی دلی در همه احوال خدا با او بود او نمی دپیش و از دور خدایا می کرد (آیات ۱۱۶-۱۱۸)

* *

آنگاه عاشق شوریده را مشفقانه دلالت می نماید که حجاب قرینیت را بی رمز و اشاره خرق نماید تا جمال مبین را بی نیاز کشف و شهود در خود عیان ببیند. آرام و قرار گیرد و ناله بس کند زیرا قوای عرش از فغان او مضطرب گشته و عیون غیبیه از احزان او گریان شده ، سپس با اشارات واضحه و تلویحات موکده شأن و مقام حضرت موعود و طلعت مقصود را که ورای ادراک عقول منیره است تصریح فرموده از عرش عزت وی را فرمان می دهد که راز نهانش را به احدی ابراز ندارد چه اگر پرده از وجه غیب بردارد و آنچه از مقامات روحانی و عوالم عز صمدانی مشاهده فرموده بنفسی بنماید، در يك طرفه العین تمام وجود فانی و معدوم گردد . اینجاست که عرف رضای محبوب بیش از پیش به مشام می رسد آری عاشق صادق مقبول در گاه گشته و به اعلی مقام جمع و توحید راه یافته است. اینجاست که سفر روحانی به پایان میرسد ، نگار سر از جیب یار بیرون می آورد و شجر عشق ثمر شیرین می دهد. پس خوشا به حال آنان که از حسن وفا به فوز لقا واصل گشتند و در شریعه پدیده الهیه وارد شدند و خوش آن عاشقان که در سبیل جانان خون خود ریختند و به عروة الوثقای مهرش تشبث نمودند و از جمیع جهات به سویش شتافته در سایه رویبتش ماوی گزیدند.

فطوبی للفاثرین فیما سرُّ عوا عَنْ كُلِّ فِی ظِلِّ رَیویتی

نکاتی چند از آنچه که باید در هنگام زیارت قصیده عزورقائیه مدنظر قرار گیرد

اولین نکته ای که هنگام مطالعه و بررسی این قصیده غرا باید در نظر داشت آن است که

قصیده عز و رقائیه را نیز همانند دیگر آثار مبارکه جمالقدم جل ذکره الاعظم نباید از هیچ لحاظ با موازین و معیارهائی که ساخته و پرداخته بشر است مورد سنجش قرار داد، زیرا کلام حق اعلی و اشرف از آن است که به میزان خلق در آید یا با آثار بشر مقایسه و مقارنه گردد. بی تردید بدعیّت و خلّاقیت آیات مبارکه آن را از کلام خلق ممتاز و متفاوت ساخته تا بدانجا که در هر دور این بدعیّت و نو آفرینی که عین اعجاز می باشد با میزان فصحاء و بلغاء زمان مغایرت داشته و در ابتدا آیات الهیه بنظر قاصرشان نامأنوس و ناخوش آیند می آمده و نه تنها بر مظاهر مقدّس الهی خرده می گرفتند بلکه آنان را سخریه و استهزاء می نمودند و گاه نسبت جنون می دادند. اما دبری نمی گذشت که بر اثر نفوذ کلمه الهی و تأثیرات عجیبه ای که در هویت آن نهفته است تنقید و تحقیر به تقدیر و اعجاب بدل می شد و کار به جایی می کشید که اربابان قلم و خدایان سخن در شرح و بیان مراتب بلاغت و فصاحت و اعجاز شگفت انگیز کلمات حق کتاب ها می نوشتند. زنده ترین شاهد این واقعیت را در تاریخ دوره اسلام به وضوح میتوان یافت.

نکته دیگری که همواره باید متذکر بود آن است که قصیده عز و رقائیه بنا به درخواست مشایخ صوفیه بر سبک و سیاق تائیه ابن فارض نازل شده و تشابه ظاهری آن با تائیه هرگز از باب تقلید نبوده بلکه حقیقت آن است که حضرت بهاء الله به صرف فضل و بنده نوازی مشایخ آن سامان را مشمول عنایت فرموده رجای آنان را به حلیه اجابت آراستند و لثلالی حقائق و اسرار مکنونه را به زبان رمز و اشاره در قالبی که تمناً نموده بودند ارائه فرمودند و این امر نه تنها از عظمت و جلالت قدر «ورقائیه» نمی گاهد بلکه فی نفسه از دلائل اعجاز بشمار می رود و نشانه دیگری از مراتب لطف و مکرمت آن سلطان حقیقی بر بندگانش به ویژه آن عده از عرفاء راستین و واقفان حقیقی اشارات و رموز الهیه است که از آغاز دوره اسلام تا زمان نزول این قصیده مبارکه به نام دین از علماء و فقهاء شریعت ستم ها کشیدند و به پای عده ای از عارف نمایان و به ظاهر صوفی مسلکان سوختند. با در نظر گرفتن این حقیقت که اگر «تائیه» ۷۶۱ بیتی ابن فارض، صرف نظر از این که نسبت همه ابیات آن به او نزد عده ای از مورخان و محققان مشکوک بنظر می رسد، به شهادت تاریخ در فاصله های زمانی گاه طولانی سروده شده، قصیده عز و رقائیه در مدتی کوتاه چون سیل خروشان در متجاوز از دوهزار بیت نازل گردید و اگر لحن «تائیه» از ادنی مراتب ضعف و عجز و مسکنت بشری حکایت می کند لحن «ورقائیه» چنان پر هیمنه و جلال است که «تفاوت ره» را از زمین تا آسمان نیز فراتر می کند و بی اختیار این مثل عربی را به خاطر می آورد «این العری من الثریا». از عنوانی که برای این مبحث انتخاب شده نیز عرف همین حقیقت به مشام می رسد.

دیگر آنکه بنا بر آنچه مسلم منتقدان است در ادبیات عرفانی آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد منتقل نمودن افکار و مجردات معنوی است. عارف در پی خلق شاهکار ادبی نیست لذا وسواس به خرج نمی دهد و به آرایش و پیرایش سبک نمی پردازد. اما در عین حال در بیان حالات روحانی خود اصرار می ورزد و به وسائل مختلف متشبّث می شود. گاه از کلمات و تعابیر غیر مصطلح و اشتقاقات نامأنوس و حتی استعارات و تشبیهات نامتعارف استفاده می کند و گاه از کلمات عامیانه مدد می گیرد و گه گاهی از قید و بند قواعد صرف و نحو و وزن و قافیه می رهد. با این حال عارفان را الفاظ و اصطلاحاتی دقیق و مخصوص به خود است که تا هم اکنون صورت

اولیه خود را حفظ نموده و هر کدام معنی و تفسیر معینی دارد که در ادبیات عرفانی متعارف و متفق علیه می باشد. اینها همه به نظر محققان ادب صوفیان نه تنها از ارزش کلام عارف نمی کاهد بلکه چون به منتقل نمودن حقائق معنوی کمک می کند غالباً مقبول و مدوح می باشد. بدیهی است موارد مذکوره در قصیده عز و رقتیه که بر مشرب و رویه اهل تصوف نازل شده کم و بیش به چشم می خورد. اضافه بر اینکه نزول قصیده در زمانی بوده که رقاء هیت از شدت جذب و شوق به کمال حریت بنا بر فطرت اصلیه در ترنم و تغنی بوده و به همین دلیل در بسیاری از آثار نازله در آن عهده رعایت قواعد قوم نشده و شاید اگر دلبستگی و علاقه مفرط اعراب و ایرانیان عربی دان به زبان عربی و تعصب آنان در مراعات اصول و قواعد آن نبود این رویه حداقل تا پایان عهد ابهی ادامه می یافت. شاهد این ادعا بیانات مبارکه حضرت بهاء الله در این خصوص است که بواسطه دانشمند جلیل جناب اشراق خاوری علیه رضوان الله گردآوری و در مقدمه کتاب «ایام تسعه» درج گردیده است. آثار عربی جمال مبارک در دوره سلیمانیه و بغداد و اوائل دوره ادرنه سبک بدیهی را ارائه می دهد که در زبان عربی کاملاً جدید و بی سابقه است.

نکته مهم دیگر آنکه تنها دانستن زبان عربی برای پی بردن به مضامین عالیه قصیده عز و رقتیه و درک حقائق و نکات لطیفه مندرجه در آن کافی نیست، دانستن زبان فارسی و مطالعه عمیق آثار عرفانی منظوم و منثور جمال اقدس ابهی که غالباً به زبان فارسی نازل گردیده ضروری بوده و کمک شایانی به درک هرچه بیشتر و بهتر مضامین این قصیده مبارکه و سایر آثار عربی آن حضرت می نماید

تصوف و متصوفین از نظر دیانت بهائی

در آثار مبارکه این دور بدیع شواهد و دلائل بسیاری بر جلالت و قدر و منزلت عرفای حقیقی و صوفیان راستین دوره اسلام و ادوار سابق بر آن وجود دارد و در موارد عدیده با استشهاد به گفتار و روایات بزرگان اهل تصوف به میراث عرفان ارج نهاده شده و از ثمرات و تراوشات فکری آنان تجمید و ستایش گردیده است. اعظم شاهد این واقعیت آثار عرفانی جمال قدم جل اسمه الاعظم و بسیاری از مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء از جمله تفسیر حدیث «كُنْتَ كُنْزاً مَخْفِياً» می باشد. در این آثار مبارکه ضمن بیان شرائط عشق و مقامات معرفت و مراحل سیر و سلوک روحانی بر اساس پایه های عرفانی که در ادوار گذشته به ویژه در دوره اسلام گذارده شده رموز خفایای گفتار و نظریات برخی از صنادید عرفا که در طی قرن های متمادی مورد سوء فهم قرار گرفته و منجر به قیل و قال و تفرقه مریدان شده تبیین و تشریح و اشتباهات و توهمات بعضی از مشاهیر متصوفین تعدیل و تصحیح گردیده است. به عبارت دیگر در این دور بدیع که زمان شکوفائی قوای فکری و معنوی جامعه انسانی است میراث دیرین تصوف و عرفان از زاویه خمول بیرون آمده و حقائق و دقائق معنوی آن عاری از شائبه توهمات عقیمه و ترهات سخیفه بنحوی بدیع بکمال وضوح و قاطعیت و در منتهی درجه فصاحت و بلاغت به همگان ارائه گردیده و جمیع مراحل و مراتب عشق و طلب و قرب و وصل و طریقت و حقیقت و غیره طبق بیانات موکده صریحه در دو اصل کلی عرفان و عمل یعنی شناسائی مظهر ظهور الهی و عمل به موجب تعالیم و وصایای مبارکه اش

خلاصه و باب هرگونه بحث و جدل و اختلاف و جدائی الی الأبد بسته شده. در لوح مبارک سلمان جمالقدم جلّ اسمه الاعظم پس از ردّ دعای قاتلین به وحدت وجود می فرمایند قوله العزیز : « قَطُوبِي لَمَنْ يَمْشِ عَلَى كَثِيبِ الْاحْمَرِ فِي شَاطِئِ هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي يَبْجُجُ مِنْ أَمْوَاجِهِ مُحَيِّتِ الصَّوْرَ وَالْأَشْبَاحَ عَمَّا تَوَهَّمُوهُ الْقَوْمُ. فَبِمَا حَبَلًا لَمَنْ عَرَى نَفْسَهُ عَنِ كُلِّ الْإِشَارَاتِ وَالِدَلَالَاتِ وَسَبَّحَ فِي هَذَا الْبَحْرِ وَغَمْرَاتِهِ وَوَصَلَ بِحَيْثَانِ الْمَعَانِي وَ لَأَكْبَى الْحِكْمَةَ الَّتِي خُلِقَتْ فِيهِ. فَتَعْبِيماً لِلْفَائِزِينَ . » (۱۹)

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فدا به کرات احبای الهی را از خوض در اسرار و اشارات صوفیه بر حذر داشته از جمله می فرمایند :

« ... ولی اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردند و اسرار و رموز و اشارات سریه را روا ندارند. امرالله ظاهر و مشهود است. الحمدلله در این کور اعظم امر مصرح و مشروح ، غیر مستور و رموز. نه مراتب شریعت و طریقت و حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن از بی مزگی های متصوفه موجود ، بل کل این مسائل به صریح آیات الله مذموم و مردود « (۲۰) و بالاخره همه مراتب و مراحل را در دو مقام و رتبه بدین شرح تبیین فرموده اند: « در این ایام دو مقام مشهود و دو رتبه معروف و مشهور یکی از اعلی علیین حکایت می کند و دیگری از اصل سجین یکی جوهر توحید است و دیگری اوساخ تحدید. رتبه اول مقام فنای در جمال مبارک است و اشتغال به نار محبت جمال قدم و جوش و خروش به ذکر اسم اعظم و نسیان مادون او و نشر نفعات و اعلای کلمات او و رتبه ثانیه اشتغال به روایات و حکایات و قصص و اشارات و القاء شبهات در قلوب ضعیفه ... باید احبای الهی را چنان به نامروده ربانیه مشتعل گردانید که جز ذکر دوست از مغز و پوست بسوزانید. » (۲۱)

پایان سخن

آنچه به سمع رسید حاصل مطالعه ای بسیار مقدماتی در حول و حوش قصیده مبارکه عزّ و ورقائیه و مسائل مختلف مربوط به آن و تلاشی در جهت درک مضامین عالیّه و حقائق سامیه آن است که بر حسب دستور با عدم لیاقت انجام گردید ، باشد که در آتیه ایام اصحاب قلوب فارغه و صدور منشرحه و عقول منیره عنان قلم بدست گیرند و در این میدان کما ینبغی و یلیق جولانی بدیع نمایند. در خاقه چند نکته لازم به یاد آوری است :

از جمله آنکه اگر در این گفتار از ابن فارض یادی شد و یا از تائیه ذکر می به میان آمد غرض آشنائی بیشتر با شاعری است که مشمول عنایت گردیده و تنها اثر منظوم ، موجود ، جمال قیوم بزبان عربی برسبک و منوال تائیه او نازل شده. بدیهی است وقوف بر احوال این شاعر و اطلاع بر مضامین « تائیه کبری » تا اندازه ای راه را برای وصول به دریای بی کران حقائق و دقائق قصیده عزّ و ورقائیه هموار ساخته و امید دست یابی به ثنالی شاهوار آن را بیش از پیش در دل می پرورد و رونه مرغ ناسوت را در عرصه سیمرخ لاهوت چه طیرانی و چه جولانی.

دیگر از اینکه این ذره ناچیز با وجود عجز و تقصیر از درک معانی عالیّه و دقائق مکنونه قصیده مبارکه « عزّ و ورقائیه » گستاخانه به نقل شمه ای از مضامین آن به زبان فارسی به اندازه فهم و ادراک ناقص خویش مبادرت ورزید از درگاه محبوب بی همتا عذر گناه طلبیده از آن سروران

ارجمند رجا دارد از لغزش و خطای حقیر در انجام این مهم خطیر در گذرند.
 نقل ترجمه ابیاتی چند از لغت فصیحی به زبان نورا به نظمی نامطبوع از جمله موارد عدیده ای
 است که مجوزی جز دل گرمی به عفو کرم دوستان نداشته و ندارد.

مراجع و یادداشت ها

- (۱) وفیات الاعیان جلد دوم ص ۱۰۰
- (۲) دیباجة الدیوان ص ۱۰
- (۳) النجوم الزاهرة جلد دوم ص ۲۸۸
- (۴) وفیات الاعیان جلد دوم ص ۹۹
- (۵) شلوات اللهب جلد دوم ص ۱۵۱
- (۶) مرجع سابق جلد دوم ص ۱۵۱
- (۷) ریحون مخفوم جلد اول ص ۳۴۰
- (۸) اصطلاح « مذهب عشق » در آثار مبارکه نیز مذکور گشته. حضرت بهاء الله صی فرمایند قوله العزیز : « بذكری بطهرن المرحون الی معارج الحقائق والمخلصون الی مشارق الآلور. باسی یتقلب النحاس باللهب و عشق مذهب الابرار » نقل از کتاب مبین ص ۲۷۳ خطی سنه ۴۸ بدیع مطابق ۱۳۰۸ هـ ق.
- (۹) نفع الطیب جلد اول ص ۱۰۰
- (۱۰) قرن بدیع ترجمه فارسی ص ۹۱ و ۹۳
- (۱۱) قرن بدیع ترجمه عربی ص ۱۵۰
- (۱۲) اسرار الأکابر جلد چهارم ص ۲۹۳
- (۱۳) قرآن مجید سوره الاعراف آیه ۱۷۲
- (۱۴) از جمله خطاب به جناب کاظم مستنیر نازل قوله الاحلی « یا مستنیر در اقتدار حق جل جلاله تفکر نما ... » نقل از کتاب اشراقات خطی صفحه ۲۱۸ . و نیز صی فرمایند « انا سمعنا ماتقره به المتدلیب الذی سنی من لسان الله مالک الایجاد ... » نقل از کتاب اقدس بزرگ خطی صفحه ۹۱. و در لوح ورقا نازل قوله الاحلی « یا ورقاء لله ان تقراه فی اذنه الیمنی ثلاث مرات قد جت بامرالله و ظهرت للکره و خلقت لحمة العزیز المحبوب. » نقل از جزوه ادعیه خاصه که در شهرالکمال ۱۲۱ بدیع بدستور لجنة ملی ملوس تابستانه هریستان تهیه گردیده.
- (۱۵) و (۱۶) قرن بدیع ترجمه نصرالله مودت صفحات ۹۱ تا ۹۳
- (۱۷) گویند غصن الله الاظهر هنگامی که از پشت بام قلعه بزر افتادند این بیت را زمزمه صی نمودند. برای اطلاع بیشتر به مقاله (غصن الله الاظهر که حسب الامر محفل روحانی ملی بهتیمان ایران در تاریخ دهم شهر الجسالد ۱۲۷ بدیع توسط جناب اشراق خاوری علیه رضوانه نوشته شده مراجعه فرمایند
- (۱۸) ادعیه حضرت محبوب ص ۳۲۰
- (۱۹) مجموعه الواح حضرت بهاء الله ص ۱۴۰ و ۱۴۱
- (۲۰) مکاتیب حضرت عبدالهیا جلد ۱ ص ۲۴۶
- (۲۱) مکاتیب حضرت عبدالهیا جلد ۵ ص ۲۳

منابع و مأخذ

- (۱) آثار قلم اعلیٰ . جلد سوم . چاپ طهران
- (۲) مفتوی مبارک . چاپ دہلی . سنہ ۱۱۰ ہجری
- (۳) ادھیہ حضرت محبوب . چاپ مصر . سال ۱۳۳۹ ہ . ق.
- (۴) کتاب مبین . خطی و مجموعہ اشراقات خطی
- (۵) مجموعہ الواح مبارک حضرت بہا اللہ . چاپ مصر
- (۶) مکاتیب حضرت عبدالہیا . جلد ۱ و ۲ . چاپ مصر . سال های ۱۹۱۰ و ۱۳۲۰ ہجری . جلد ۵ مؤسسہ ملی مطبوعات امری ۱۳۲ ہجری
- (۷) قرن ہدیہ . جلد ۲ . ترجمہ نصر اللہ مردت . مؤسسہ مطبوعات امری . طهران
- (۸) القرن ہدیہ . ترجمہ دکتر السید محمد العزوی . دارالنشر برزیل ۱۳۳ ہجری ۱۹۸۶ میلادی
- (۹) اسرار الاکثر . فاضل مازندرانی . مؤسسہ مطبوعات امری . جلد ۳ و ۵
- (۱۰) ریح مختوم . عبدالحمید اشراق خاوری . طهران (قاموس لرح مبارک قرن) جلد ۱ و ۲
- (۱۱) گنج شایگان . عبدالحمید اشراق خاوری . مؤسسہ مطبوعات امری ۱۳۳ ہجری
- (۱۲) مائتہ آسمانی . جلد ۳ . ۹۰ طهران
- (۱۳) قرآن کریم
- (۱۴) نوح البلاغۃ الجامع لخطب و رسائل و کلم امیرالمؤمنین ابی الحسن بن ابی طالب . دارالاندلس للطباعة و النشر و التوزیع . بیروت
- (۱۵) دیران ابن القاری . بیروت . ۱۳۵۲ ہجری
- (۱۶) الاقتراحات المکیہ . ابن العری . طبع مصر . بیروت ۱۹۸۶
- (۱۷) دیباجہ الدیران من شرح دیران ابن القاری . گرد آورندہ جمعہ رشید ابن غالب . مطبعہ خیریہ . ۱۳۱۰ ہ . ق.
- (۱۸) الفاظ الصریفیہ و معانی ہا . تألیف حسن محمد الشراقوی . چاپ دوم . دارالمعرفۃ الجامعیۃ . اسکندریہ
- (۱۹) الفصول الاسلامی فی الادب . بقلم دکتر زکی مبارک . جزء ۱ و ۲
- (۲۰) فلاسفۃ الاسلام . دکتر فتح اللہ خلیف . دارالجامعات المصریہ . اسکندریہ
- (۲۱) الادب للقرن . محمد غنیمی ہلال . دار نہضت مصر للطبع و النشر . القاہہ
- (۲۲) مشعر ابن القاری فی ضوء النقد العربی الحدیث . دکتر عبدالحق محمود . جامعۃ المنیا . چاپ سوم ۱۹۸۳ . دارالمعارف
- (۲۳) الموسوعۃ العربیۃ المیسرہ . جلد ۱ و ۲ . دارنہضت لبنان للطبع و النشر . ۱۹۸۷ . بیروت . لبنان
- (۲۴) دراسات فی الادب للقرن . دکتر ہدیہ جمعہ . چاپ دوم ۱۹۸۰ . دارالنہضۃ العربیہ . بیروت
- (۲۵) وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان . قاضی ابن خلکان . جلد ۲
- (۲۶) شذرات الذهب فی اخبار من ذهب . ابن عماد حنبلی . چاپ سال ۱۳۵۱ ہ . ق . جلد ۵
- (۲۷) المعجم الزاهر فی ملوک مصر و القاہہ . جمال الدین ابراهیم الحاسن یرسف ابن تفری الہردی . دار الکتاب ۱۳۵۵ ہ . ق . ۱۹۳۶ میلادی
- (۲۸) احیاء علوم الدین . ابی حامد محمد ابن محمد الفزالی . دارالمعرفہ . بیروت جلد ۳ و ۵ کہ مدلل بہ کتاب حرارف المعارف توشیحہ شہاب الدین عمر ابن محمد سہروردی می باشد .

ای عشق همه پهنانه از تست ...

مقدمه

مهندس بهروز جباری

مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
عالم از ناله عشاق مبادا خالی

نقش هر پرده که زد ، راه به جانی دارد
که خوش آهنگ و فرح بخش نوائی دارد (۱)

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

بادگاری که در این گنبد دوآر بماند (۲)

نیست مارا بجز از نام تو بر لب سخنی
گفته بودی که نگویم دگر از عشق سخن

جز حدیث تو نگوئیم به هر انجمنی
بجز از عشق مگر هست به عالم سخنی؟ (۳)

دوستان و سروران عزیز ، سخن از عشق است .

آمد بیان چو قصه عشق

هر قصه که بود از میان رفت (۴)

مسئله اقتصاد یا سیاست نیست که عده ای از دوستان نسبت به مطالبش بیگانه یا بی تفاوت باشند. بلکه گفتگو از عشق و محبت است که برای همه ما واژه ها و مفاهیم آشنائی هستند چه که همه ما پرورش یافتگان دست محبتیم .

از محبت می کنند منع و من

خود ز مادر با محبت زاده ام (۵)

اگر خداوند عشق به فرزند را در قلوب مادران به ودیعه نگذاشته بود پرورش انسان و شاید اغلب موجودات زنده ممکن نمی شد. به قول مولانا:

حق هزاران صنعت و فن ساخته است

تا که مادر بر تو مهر انداخته است (۱ - ۵)

مشکل سخن گفتن در باره عشق و محبت این است که انتخاب مطالبی که باید تحت این عنوان

بیان شود به علت وسعت و کثرت مطالب کار مشکلی است.

عشق دریائی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند (۶)

و اما در عین حال

گر چه در بادیه عشق به جانی نرسی این قدریس که در این راه زنی گامی چند (۷)
از طرف دیگر قصه سکندر و دارا نیست بلکه حکایت مهر و وفاست (۸) بنا بر این مطالب زیاد
حساب شده و منظم نیست بلکه بیشتر بیان احساس است.

در عبارت همی ننگبند عشق عشق در عالم عبارت نیست (۹)

معنی عشق

عشق در لغت به معنای محبت شدید است و یا به عبارت دیگر بسیار دوست داشتن ، کما این
که در صحبت های معمول نیز وقتی می خواهیم شدت علاقه خودمان را به کسی یا چیزی نشان
بدهیم لغت عشق را بکار می گیریم: من عاشق طبیعتم ، من عاشق آب و دریا هستم.
در کتاب های لغت آمده است که لغت عشق مأخوذ از «عشقه» است و آن گیاهی است که بر تنه
هر درختی پیچید آن را خشک کند و خود بر طراوت خویش باقی ماند (۱۰). از نظر اهل سلوک عشق
مهمترین رکن طریقت است.

عشق دارای مفاهیم بسیار وسیع و گسترده است که جنبه های متنوعی از زندگی انسان اعم از
مادی و معنوی را در بر می گیرد. چه که کلیه جوش و خروش های بشر بر مبنای عشق و محبت است
که گاهی ملوح و زمانی مذموم جلوه می کند. عشق در ذهن هرکسی از جوان و پیر تا عارف و عامی،
مذهبی و غیر مذهبی معنایی خاص دارد اگر از عوالم روحانی نشاء گیرد مبین آن چنان مفهوم و مقام
عظیمی می شود که « اسطراب اسرار خدا » می گردد (۱۱) به فرموده مبارک در تفسیر « کنت کنزاً
مخفیاً » (۱۲)

« مقام عشق و محبت فوق عالم احصاء و بیان طائر است و طایران عقول و افکار از

ادراکش قاصر و وافقان اسرار خفیه و عارفان رموز احدثه به يك جهت از حقیقت

این لطیفه ربانیه و دقیقه صمدانیه دم نزدند و لب نگشودند ... »

و اگر به صفات بشری و حیوانی آلوده گردد ، عشق نبود عاقبت ننگی بود (۱۳) و یا عشق بازی دگر
و نفس پرستی دگرست (۱۴)

در آثار عرفا از عشق سخن بسیار رفته است به اعتقاد آنان کمال واقعی را باید در عشق
جستجو کرد و هدف زندگی رسیدن به عشق واقعی و الهی است یعنی انسان آن چنان واله و مفتون و
شیفته جمال حق شود که وجود خود را فراموش نماید که البته این فراموشی خود عین آگاهی است.

روزی که زعشق تو شدم بی خبر از خویش دیدم که خبرها همه در بی خبری بود (۱۵)

تا کرد مرا تهی و پر کرد زدوست

نامی است زمن بر من و باقی همه اوست (۱۶)

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت

ای زندگی و تن و روانم همه تو
 تو هستی من شدی از آنی همه من
 جانمی ودلی ، ای دل و جانم همه تو
 من نیست شدم در تو ، از آنم همه تو (۱۷)

حضرت بهاء الله در رساله هفت وادی که متضمن بیان مطالب عرفانی و ذکر مراتب سیر و سلوک به وجهی بسیار زیباست در مورد عشق وادی دوم می فرماید :

« در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق بر افروزد و چون نار عشق بر افروخت خرمن عقل بکلی بسوخت در این وقت سالک از خود و غیر خود بی خبر است نه جهل و علم داند و نه شک و یقین ، نه صبح هدایت شناسد و نه شام ضلالت. از کفر و ایمان هردو درگریز و سم قاتلش دلپذیر . این است که عطار گفته :

کفر کافر را و دین دیندار را
 ذره ای در دست دل عطار را (۱۸)

مراتب عشق

حضرت عبدالبهاء در لوح شاهزاده محب شیرازی می فرماید :

« ای محب ، مطالع انوار محبت را مراتب اربعه مذکور مشهور ... » (۱۹) و بعد این چهار مرتبه را بصورت زیر ذکر می فرماید :

اول محبت من الله الی العبد

ثانی من العبد الی الرب

ثالث من العبد الی العبد

رابعاً من الحق الی الحق

در تفسیر حدیث کنت کنتاً مخفیاً می فرماید : (۲۰)

« به نظری مراتب محبت بی حد و شمار است و به نظری در قمیص وحدت آشکار است زیرا اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست ... » و بعد می فرماید :

« اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممکن بود ، مراتب محبت هم به مقامات معدوده و مراتب معدوده معین گردد و از همین جهت است که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقیقت »

یعنی ضمن اینکه چهار نوع محبت مشخص می فرمایند ولی درعین حال مراتب محبت را بی شمار می دانند. منظور این است که اگر بخواهیم تقسیم بندی کنیم حدی بر اقسام محبت متصور نیست، مثلاً محبت پدر به فرزند ، مادر به فرزند و دوست به دوست هر يك از مقوله ای خاص اند ولی در يك تقسیم بندی کلی می توان دونوع محبت تشخیص داد یکی محبت به مظاهر خلقت و يك محبت به خالق و یازبهائی مطلق که تمام کائنات تجلی جمال اویند. در تفسیر مذکور محبت حق به خلق را ظهور تجلیات الوهیت در هیاکل ناسوتی و محبت عبد به حق را فنای صفات ناسوتی می شمارند. (۲۱)

بطوری که از آثار مبارکه بر می آید عشق علت ایجاد و خلقت است همانطوری که خواهیم دید این اعتقاد در آثار عرفانیه منعکس است . حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه می فرماید :

« کنتُ فی قدم ذاتی وازلبّة کینونتی عرفتُ حبی قیک خلقتک و القیتُ علیک مثالی و اظهرتُ لک جمالی » (من در ذات قدیم و کینونت ازلی خودم بودم حیم را در تو شناختم تو را خلق کردم مثال خود را در تو قرار دادم و جمال و زیبایی خود را در تو متجلی ساختم)
 و در لوحی دیگر می فرمایند: « علت آفرینش ممکنات حبّ بوده ... » (۲۲)
 و در جایی دیگر می فرمایند: « عالم به محبت خلق شد و کل به وداد و اتحاد مأمورند. » (۲۳)
 حضرت عبدالیهاء می فرمایند :

« الوهیت به جمیع کائنات و به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است . مصدر ایجاد محبت است. اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی نهاد... » (۲۴)
 و همچنین می فرمایند:

« خدا انسان را به جهت محبت خلق فرموده به عالم انسانی تجلی محبت کرده ... » (۲۵)

نظرگاه عرفا

بطوری که عرض کردم به اعتقاد عرفا نیز که البته متأثر از تعالیم واحادیث اسلامی است اساس و بنیاد جهان هستی بر عشق نهاده شده و علت خلقت عالم عشق است. این اعتقاد در اشعار شعرای عارف مسلک منعکس است:

از شبنم عشق خاک آدم گل شد	صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
صد نشتر عشق بر رگ روح زدند	یک قطره فروچکید و نامش دل شد (۲۶)
رهر و منزل عشقیم و ز سرحد عدم	تاباقلیم وجود این همه راه آمده ایم (۲۷)
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد (۲۷-۱)
نبودنقش دو عالم که رنگ الفت بود	زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت (۲۷-۲)
استاد کائنات که این کارخانه ساخت	مقصود عشق بود جهان را بهانه ساخت (۲۸)

ملک الشعرای بهار در قصیده ای به مطلع : بامه نو زهره تابان شد ز چرخ چنبری (۲۹) می گوید :

نیک بنگر تا چرا پیدا شدند این اختران	گر بدانستی توانی دعوی نیک اختری
عشق حرکت بود از حرکت حرارت شد پدید	و ان حرارت کرد در کالای کیهان اخگری
اختران جستند اندر این فضای بی فروغ	همچو آتشپارگان در دکه آهنگری
آن یکی نپتون شد آن دیگر اورانوس آن رحل	و آن دگر بهرام آن یک تیر آن یک مشتری
عامل این سحرها عشق است و جزوی هیچ نیست	عشق پیدا کن اگر پیدا نکردی خون گری

عشق و عقل

قبل از ادامه صحبت بنده می خواستم اشاره ای به مقایسه عشق و عقل بکنم که موضوع جالبی است. مولانا فرماید:

در مذهب عاشقان قرار دگرست
هر علم که در مدرسه حاصل گردید
وین باده ناب را خمسار دگرست
کار دگرست و عشق کار دگرست

اصولاً معرفت انسان حاصل دو عامل است : عشق و خرد. عامل عشق عامل جهش و حرکت است و عامل عقل عامل محافظه کاری و دقت

عقل شخصی است بندگی آموز
عشق دردی است پادشاهی سوز (۳۱)

عقل انسان را بنده و محدود می کند و عشق به افکار و دید وسعت می بخشد.

طفل را گوشه گهواره جهانی است فراخ
همه آفاق بر همت زندان قفس است (۳۲)
نکات مربوط به این بحث می تواند موضوع يك نطق با رساله جداگانه باشد ولی بنده فقط اشاره ای می کنیم.

شهاب الدین شهرودی شیخ اشراق ، شهید عارف قرن ششم که به علت اختلاف نظر با علمای زمانش به فتوای آنان و به دستور صلاح الدین ایوبی حاکم مصر و شام در سن ۳۸ سالگی شهید شد از عرفای روشن ضمیر زمان بود. او می گفت من اعتقاداتم را از طریق تفکر و تعقل به دست نیاورده ام بلکه در اغلب موارد عشق و ذوق هادی من بوده است (۳۳). تجسم درک حقایق از طریق عشق و اشراق برای کسانی که از سرچشمه عشق الهی ننوشیده و درک مراحل نکرده باشند البته مشکل است ، ولی آثار این حالات را میتوان مشاهده نمود که از جمله ایمان حضرت طاهره به حضرت باب بود که از طریق عشق و اشراق صورت گرفت، نه بحث و استدلال و با افرادی چون ملاجعفر گندم پاک کن که نامش در دو کتاب مقدس بیان و اقدس آمده ، تحصیلات ظاهره نداشت.

می گویند روزی جناب ملاحسین همراه شخصی از مقابل مدرسه ای اسلامی می گذشتند جناب ملاحسین گویا نکته ای در انتقاد از مدرسه بیان داشتند همراه ایشان گفت: این همان مدرسه ایست که به شما آن چنان دانشی داد که به حضرت باب ایمان بیاورید. جناب ملاحسین جواب دادند که نه ، این مدرسه باعث شد که من از مولای خود توضیح بخواهم و او را امتحان کنم .

عشق و عقل همواره از لحاظ عرفان و ادب ایران در مقابل هم قرار داشته اند. مولانا فرماید (۳۴)
پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود
حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح می فرماید:

« عاشق نشسته به از عاقل متحرک » (۳۵)

باز در آثار مبارکه از قول عرفای اسلام از علم به عنوان حجاب اکبر نام برده شده (۳۶) که البته اشاره به علمائی است که علمشان سبب گمراهی آنان شد. این بیت عامیانه معروف نیز اشاره به همین معناست که :

هرکه دانشمند شدی دین زآب آمد برون لا کتابی آخر از لای کتاب آمد برون (۳۷)
 معروف است که وقتی بوعلی و شیخ ابوسعید ابوالخیر بهم رسیدند سه روز خلوت کردند .
 در پایان سه روز از بوعلی پرسیدند که شیخ ما را چگونه دیدی گفت آنچه من میدانم او
 می بیند !

بنظر می رسد که راه عشق حقیقی و علم واقعی به يك جا منتهی می شود. با این تفاوت که
 عشق وارد کمیّت ها نمی گردد و عالم نظر به مقادیر و کمیت ها و ارتباط ریاضی آنها دارد. عاشق
 سریع التأثیر و عاقل بد گمان و دیرپذیر است. بیان عالم صریح و گویاست و بیان عارف با رمز و
 ایماست.

حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست برهنه حرف نگفتن کمال گویائیست (۳۸)

عرفا از طریق عشق و اشراق حقایق را احساس و بیان می دارند به عبارت دیگر معرفت
 غیرمدون تنظیم و طبقه بندی نشده از طریق اشراق است و علما اطلاعات را مرتب و مدون نموده
 نقش هارا پیاده می کنند.

عشق را بوحنیفه درس نگفت شافعی را در آن روایت نیست (۳۹)

اینکه به ذکر چند مثال می پردازیم :

حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات می فرمایند:

« مثلاً کائنات ذریه رادر نظام عمومی مطابق اعظم کائنات عالم یابی واضح است که
 که از يك کارخانه قدرت بر يك نظم طبیعی و يك قانون عمومی تکون یافته لهذا قیاس
 به یکدیگر کردند... » (۴۰)

سال ها بعد وقتی طرح اتم با هسته و الکترون ها کشف گردید ملاحظه شد که عیناً سیستم
 کرات سماوی و منظومه هاست.
 وقتی مولانا فرمود:

ذره ذره کاندر این ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهریاست (۴۱)

مراد همان نیروی جاذبه است که الهته او وارد کمیّت ها و ارتباط ریاضی نمی شود و بعد قرن ها
 گذشت و نیوتون ارتباط ریاضی نیروی جاذبه یعنی $F = \frac{M1 \times M2}{L^2}$ را بیان داشت.
 فیثاغورث معتقد بود که نسبت های بین نت های موسیقی با فواصل اجرام سماوی
 متناسب است که بعد مولانا بدون ورود در کمیّات و شاید بدون اطلاع از نظر و فرضیه
 فیثاغورث فرمود:

بانگ گردش های چرخ است این که خلق می سرایندهش به تنبور و به حلق (۴۲)
 هاتف اصفهانی فرمود:

دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی (۴۳)

می توان گفت که مراد همان نیروی اتم است که محاسبه کمیّات و ارتباط ریاضی آن به
 صورت $F=MC^2$ توسط انشتین بیان گردید.

اشعار زیادی نظیر آنچه عرض کردم وجود دارد که البته بیش از همه در آثار مولاناست و آثاری از قبیل شعر حافظ که می گوید:

ای صبا گسر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس (۳۳)
ویا

شیرازپر غوغا شود ، شکرلیبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را (۳۵)
ویا

اشعار صحبت لاری و شاه نعمت الله و آثار منشور عدّه دیگری از عرفا در باره ظهور از این مقوله است که از طریق عشق و اشراق والهام به حقایقی رسیدند.

فقط ذکر این نکته ضروری به ظر می رسد که عشق و عقل از نظر بهائی مکمل یکدیگرند. نه عشق خالی از هر گونه تعقل را باید پیروی کرد ، نه عقل عاری از هر نوع عاطفه و محبت را.

شعر فارسی و سخن عشق

در اشعار فارسی به صورت های مختلف از عشق یاد شده است از اوکین شعر فارسی نیز که سال ها قبل از ورود اندیشه های عرفانی به شعر توسط حنظله بادغیسی سروده شده بوی عشق به مشام می رسد.

آهوی وحشی در دشت چگونه دودا او ندارد یار بی یار چگونه بودا
وبعد از آن ابیات زیبای زیادی سروده شده که بنده غیر متخصص صدها بیت یادداشت کرده ام که چند بیت از آن ها را برایتان می خوانم.

به غیر سینّه دریادلان ننگجد عشق برای بحر خدا آفریده طوفان را (۳۶)

ای عشق این سوداست کزیک کرشمه تو در زیر تیغ بوسه مقتول است قاتل (۳۷)

ای عشق جهان اسیرمکرو فن توست نبود به خطا اگر خرد دشمن تست
رانی تو به میدان شهادت همه را خون شهدا بکسره بر گردن توست (۳۸)

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد (۳۹)

وامّا اوج کلام را در اشعار مولانا می توان یافت:

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیبب جمله علت های ما
ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالسنوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد (۵۰)
آسمان گرد عشق می گردد بهر عشق است گنبد دوآر (۵۱)

نیست بیماری چو بیماری دل
 عشق اسطرلاب اسرار خداست
 چون به عشق آیم خجل باشم از آن
 لیک عشق بی زبان روشن تر است
 چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت (۵۰)

عاشقی پیداست از زاری دل
 علت عاشق زعلت ها جداست
 هر چه گویم عشق را شرح و بیان
 گرچه تفسیر قلم روشنگر است
 خود قلم اندر نوشتی می شتافت

عشاق معروف تاریخ

عشق ممکن است به چیزهای مختلف باشد: عشق به زندگی ، عشق به فرزند ، عشق به مطالعه و تحقیق ، عشق به تبلیغ . ولی متأسفانه و یا شاید خوشبختانه وقتی که می گوئیم فلائی عاشق شد هیچ کس فکر نمی کند مثلاً عاشق مطالعه و تحقیق شده باشد بلکه اگر مرد است چهره زنی در خاطر مجسم می شود و اگر زن است افکار متوجه مردی می گردد.

این نوع عشق یعنی عشق دو انسان نسبت به یکدیگر در طول تاریخ بشر سرمنشأ داستان ها و ماجراهای دل انگیز بسیار بوده است که ذوق و هنر شعرا و نویسندگان به این داستان ها زیبایی و شکوه بخشیده است.

آتش عشق بدین سوز نبودست نخست هر که پیدا شده بر وی زده دامانی چند (۵۲)
 در طول تاریخ ملیون ها زوج های عاشق بوده اند که داستان دلدادگی آنان بر ملا نشده فقط تعداد کمی از آنان مانند لیلی و محنون ، شیرین و فرهاد ، وامق و عذرا ، ویس و رامین ، یوسف و زلیخا ، همای و همایون ، زال و رودابه ، بیژن و منیژه و در غرب رومئو و ژولیت و نیز عزیز و نگار بوده اند.

داستان های دلدادگی این زوج های عاشق را شعرای زیادی به زیور نظم آراسته اند که به عنوان مثال می توان چند مورد را ذکر کرد. داستان لیلی و محنون توسط بیش از چهل شاعر به نظم درآورده شد که از بین آن ها لیلی و محنون نظامی و همچنین مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (شاعر قرن نهم ، خلیفه صوفیان نقشبندی) از همه معروف ترند. داستان وامق و عذرا توسط عنصری شاعر قرن پنجم به نظم کشیده شد. داستان ویس و رامین فقط توسط فخرالدین اسعد گرکانی شاعر قرن پنجم به صورت شعر درآمده که متأسفانه تنها اثری است که از این شاعر شیرین گفتار برجای مانده است.

در بسیاری از موارد ذکر داستان های عاشقانه مذکور به منظور بیان کیفیات و حالات روحانی و معنوی است مثل داستان محنون که وقتی از مرگ لیلی آگاه شد سراسیمه خود را به منزل او رساند و سراغ مرقد او را گرفت و جواب شنید:

چو شد از مردن لیلی خبردار
 به سوی منزل لیلی شتابان
 بهر سو دیده حسرت نهاده
 پس آن کودک برآشت و به او گفت

شنیدستم که محنون دل افکار
 گریبان چاک زد با آه و افغان
 در آنجا دید طفلی ایستاده
 سراغ مرقد لیلی از او جست

زمن کسی این تمنّا می نمودی
زهر خاکی کفی بردار و بو کن
یقین دان مرقد لیلی همان جاست (۵۳)

که ای مجنون تو را گر عشق بودی
برو در این بیابان جستجو کن
زهر خاکی که بوی عشق برخاست

عشق و محبت پاک و بی شائبه افراد نسبت بهم اعم از زن و مرد ، پیر و جوان و کوچک و بزرگ اثر و سایه و لمعه ای از عشق بزرگ الهی و معنوی است.
حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات می فرمایند:

« محبت عالم انسانی اشراقی از محبت الله و جلوه ای از فیض موهبت الله است. » (۵۴)
عشق دختر و پسر و زن و مرد نیز نسبت به یکدیگر اگر در چارچوب مقررات و ضوابط اخلاقی و طبق موازین امری باشد از لحاظ اعتقاد بهائی نه تنها اشکال ندارد بلکه بسیار مورد تحسین نیز قرار گرفته است.

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح ازدواج می فرمایند:

« حال این دو مرغ آشیانه محبت را در ملکوت رحمانیت عقد اقتران ببند و وسیله حصول فیض جاودان فرما تا از اجتماع آن دو بحر محبت موج الفت برخیزد... » (۵۵)
و همچنین می فرمایند:

« ای خداوند این اقتران را سبب برکت آسمانی کن و اسباب اشتعال به نار محبت در ملکوت جاودانی . » (۵۶)

بنابراین ارزش عشق ها و محبت های موجود در دنیا وقتی ظاهر می شود که ما را به عشق حقیقی و الهی هدایت نماید که در این صورت ابدی خواهد بود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:
« هر وسیله و الفتی محدود است اما الفتی که بواسطه محبت الله حاصل می شود نامحدود و ابدی. » (۵۷)

عشق به عالم هستی

افلاطون معتقد است که روح انسان قبل از ورود به این دنیا زیبایی مطلق را درک کرده است و در این دنیا وقتی باحسن ظاهری و زیبایی نسبی مواجه می شود از آن زیبایی مطلق که قبلاً درک کرده است بادی کند و سرشار از عشق حقیقی و الهی می شود. او عواطف و عوالم محبت را همه شوق لقای حق می داند (۵۸). اصطلاح عشق افلاطونی که به عشق های پاک اطلاق می گردد اشاره بهمین معنا است. به طور کلی اگر دیده بینا و دل صاف باشد عشق به مظاهر هستی اعم از کوه و دشت ، گل و گیاه ، حیوان و انسان مارا به عشق حقیقی و الهی رهنمون می گردد.

به چشم سر توان دیدن خدا را در همه عالم سر دیدار اگر داری طلب کن چشم بینائی (۵۹)
در دنیای ما چیزهای دوست داشتنی و قابل عشق ورزیدن زیاد است باید از خداوند بخواهیم که به ما دیده ای زیبایی و ضمیری پاک عنایت فرماید تا زیبایی های اطراف را ببینیم و بشناسیم و این شناخت را مقدمه شناسائی زیبایی مطلق قرار بدهیم.

عاشقی گر زین سر و گر زان سراسر عاقبت ما را به آن سر رهبر است (۶۰)
وقتی ما به راه پیمائی می پردازیم و به مناظر اطراف می نگریم شاخه های درختان ، تکه های

سفید ابر در آسمان ، پرنده ای که از بالای سر ما می گذرد ، صدای مبهم جنگل همه و همه مظاهر محبت و لطف پروردگارانند که محور قماشای آنان شدن ما را یاری میدهد تا افکار آزار دهنده را از خود دور سازیم و به شناخت عشق و قدرت الهی بپردازیم.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار (۶۱)

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
 این همه نقش عجب بر درو دیوار وجود
 دل ندارد که ندارد به خداوند قرار
 هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
 نه همه مستمعی فهم کند این اسرار (۶۲)

حضرت بهاء الله در تشریح وادی طلب در هفت وادی داستان مجنون را که در ادبیات فارسی نیز آمده است ذکر می فرمایند که:

« روزی مجنون را دیدند که خاک می بیخت و اشک می ریخت گفتند چه می کنی گفت لیلی را می جویم گفتند وای بر تو لیلی از روح پاک و تو از خاک طلب می کنی گفت همه جا در طلبش می گویم شاید در جایی بجویم » (۶۳)

آثار لطف و محبت خداوند را همه جا می توان دید. آری همه جا عکس رخ یار توان دید. (۶۴)

این معنا در آثار مبارکه فراوان است.

قوله تعالی:

« آنچه در آسمان ها وزمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند. چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا دون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شینی به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته » (۶۵)

وقوله تعالی:

« همه اشیاء محلّ ومظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود ولایح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شینی بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نمائید که حاکمیند از ظهور و بروز آن نور معنوی » (۶۶)

وقوله تعالی:

« چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که ذره ای در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احدیت او و ناطق است به ثنای نفس او و مدلل است بر انوار شمس وحدت او. » (۶۷)

وقوله تعالی:

« اگر به مدارج توکل و انقطاع به معارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرد بینی و من عرف شیئاً فقد عرف ربّه به گوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی. چه که در جمیع اشیاء آیه تجلی عزّ صمدانیه و بوارق ظهور شمس فردانیه موجود و مشهور است ، و این مخصوص به نفسی نبوده و نخواهد بود. و هذا حق لاریب فیه ان انتم تعرفون ... » (۶۸)

وقوله تعالى :

« ليشهد الكُلُّ في نفسه في مقام تجلّی ربه بأنّه لا اله الا هو و لیصل الكل بذلك الى ذرّوة الحقائق حتّى لا يشاهد احد شيئاً الاّ وقد برى الله فيه » (۶۹)

وقوله تعالى :

« ولانه لا يشهد شيئاً و الاّ قد برى الله فيه ويشهد نوره في ما احاطت انوار الظهور على طور الممكنات » (۷۰)

وقوله تعالى :

« كل اشياء ذكر الله في العالمين بوده و خواهد بود. چه که کل اشياء به کینونتھا اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود » (۷۱)

حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفياً می فرمایند:

« حکایت کنند که عارفی بدهد صافی در عوالم ملک و ملکوت نظر می کرد و از گورستانی گذر می نمود. سائلی پرسید که چه می کنی ؟ گفت: غیر آنچه مردم می کنند زیرا مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر خدا را جویم و نیابم » (۷۲)

اگر با قرین و ممارست یاد بگیریم که چطور باید از دیدن زیبایی ها لذت برد و آن ها را درک کرد. منظره این دریاچه و درّه های اطراف برای تقویت بنیة روحانی ما می تواند از هر استدلالی موثرتر باشد زیرا همان طوری که چند لحظه پیش زیارت کردیم ... چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحر های حکمت که در قطره پنهان گشته ... درک زیبایی های دنیا نیز همین حالت را دارد.

دیده می خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس (۷۳)
باید چشم های ما و بعد دل های ما حساسیت لازم را برای درک این عوالم پیدا کند تا فی المثل حال سعدی را دریابیم که گفت:

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آوای من رسد بگوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتمش شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

شاعر معاصر این معنا را به صورت زیبایی بیان می کند که مخصوصاً برای نسل جوان حاضر در این جلسه می خوانم :

همه می پرسند چیست در زمزمه مبهم آب ؟

چیست در همهمة دلکش برگ ؟

چیست در بازی آن ابر سپید ، روی این آبی آرام بلند ؟

که تو را می برد این گونه به ژرفای خیال

چیست در خلوت خاموش کبوترها ؟

چیست در کوشش بی حاصل موج ؟

که تو چندین ساعت ، مات و مبهور به آن می نگری

نه به ابر ، نه به آب ، نه به این آبی آرام بلند ، نه به این خلوت خاموش کبوترها

من به این جمله نمی اندیشم
 من مناجات درختان را هنگام سحر ، رقص عطر گل یخ را با باد ،
 نفس پاک شقایق را در سینه کوه ، صحبت چلچله ها را باصبح ،
 نبض پوینده هستی را در گندم زار ، گردش رنگ و طراوت را در گونۀ گل
 همه را می شنوم ، می بینم ، من به این جمله نمی اندیشم
 به تو می اندیشم ، ای سراپا همه خوبی ، تک و تنها به تو می اندیشم
 همه وقت ، همه جا ، من به هر حال که باشم به تو می اندیشم . (۷۲)

جستجوی معشوق حقیقی

مراد این است که عشق به مظاهر هستی و کائنات و دیدن زیبایی های دنیا باید ما را به زیبایی مطلق برساند نه این که ما را از عشق حقیقی دائمی باز دارد . حضرت بهاء الله می فرمایند:
 « ... یعنی حب شیئی و اشتغال به آن او را از حب الهی و اشتغال به ذکر او

محبوب ننماید. » (۷۵)

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

« مقام روحانی باید به درجه ای برسد که خدا را بر همه چیز مقدم بدانیم و تعلقات

شدید انسانی موجب دوری ما از خدا نگردد ... » (۷۶)

رو گلی جوی که همواره خوش است باغ تحقیق از این باغ جداست

این چنین خواسته بی غش را زدگان دگری باید خواست

ما چو رفتیم گل دیگر هست ذات حق بی خلل و بی همتاست

ره آن پوی که پیدایش از اوست لیک با این همه خود ناپیداست

هر گلی علت و عیبی دارد گل بی علت و بی عیب خداست (۷۷)

عشق و فدا

شهادا در طول تاریخ مظاهر همین اعتقاد بودند یعنی عشق به دنیا آنان را از محبوب واقعی باز نداشت. اگر گذشت زمان به کیفیت زندگی و شهادت عارفان جانبازی چون حسین بن منصور حلاج عارف اواخر قرن سوم پرده تردید و ابهام کشیده است ولی در این دور بدیع از نزدیک ناظر و شاهد زندگی شهدائی بودیم که چون فرصت انتخاب یافتند از جهان فانی گذشتند و به جمال باقی دل بستند.

بگو منصور از زندان انا الحق کگو برون آید

که دین عشق ظاهر گشت و باطل گشت مذهب ها (۷۸)

حضرت بهاء الله در هفت وادی می فرمایند:

« عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در محبت بیند و عزت از ذلت جوید

بسیار هوش باید تالایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تالایق کمند دوست گردد

مبارك گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به خاک افتد « (۷۹)

هریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است

(۸۰) کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

عجب ملکی است ملک عشق کالجبا سراسر کوه و صحرا گلستان است

(۸۱) یکی را جان در آن در آستین است یکی را سر در آن در آستان است

تاریخ امر بهائی با عشق و ایثار و فداکاری همراه بوده است. حضرت اعلی می فرمایند :

« يا بقية الله قد فديتُ بكلِّي لك و رضيتُ السَّبَّ في سبيلك و ما تمنيتُ الا القتل في محبتك »

و بعد در جریان شهادت آن حضرت با عاشقی مواجه می شویم که گوئی آئینه تمام نمای همه آثار مذهبی و عرفانی و ادبی در باره شهادت بوده است.

نازنینی چون تو را دل داده ای باید چو من عشق عالم سسوز باید حسن عالمگیر را (۸۲)

جناب انیس که جناب مهربخانی با قلمی عاشقانه جریان زندگی و شهادت او را ترسیم نموده اند. (۸۳)

غلام همت والای آن انیس طریقم که رفت تا به سر دار پایدار محبت (۸۵)

در تاریخ امر شهدای زیادی داشته ایم که داستان های زندگی و شهادت آنان قرن ها موضوع رساله ها و تحقیقات بی شمار خواهد بود از جمله جنابان ورقا که برنامه این دوره بر محور شخصیت آنان میگردد.

ورقای روح ز آتش محبوب معنوی يك نغمه ای بزن تو در این گلستان عشق

تا در سروش آوری اطيبار قدس را تا در خروش آوری این بی هشان عشق (۸۶)

درسال های اخیز نیز نمونه های دیگری از ایثار و فداکاری مشاهده نموده ایم مخصوصاً از افرادی که با اغلب آنان تماس نزدیک داشته ایم.

گر بدانند لذت جان باختن در راه عشق هیچ عاقل زنده نگذارد به دنیا خویش را (۸۷)

در وصیت نامه یکی از شهدای سال های اخیر خطاب به همسرش آمده است:

« ... در این لحظه آخر از حیات ناپایدار که قصد دیار اخروی و حیات ابدی دارم با تو خدا حافظی می کنم و تقنا دارم در نهایت صبر و شکیبائی مشیت الهیه را بپذیری و شاکر و حامد و صابر باشی ... قد بدئت من الله و رجعت الیه آغاز و انجام همه بدست قدرت خداوند لایزال بوده و هست ایمان به حق مایه تسلی قلب و آرامش روح و جان است.

در نهایت سبکباری و رضا و تسلیم هستم شکر خدا را که دیگر بقول معروف طلبی از او ندارم لطف و مکرمتش کامل و شامل است الحمد لله رب العالمین.

اگر دستم از مالیه دنیا خالی است ولی همواره برای شکر و ثنا بلند بوده است الان هم دست شکرانه ام بسوی حق بلند است ... « (۸۸)

مگر به عشق کسی زنده ماند و جاوید و گرنه خاصیتی نیست عمر فانی را (۸۹)

می گریم و مرادم از این چشم اشکبار تخم محبت است که در دل بکارمت (۹۰)

به یاد بیان مبارک می افتیم که می فرمایند:

« اگر نفسی قطره ای از بحر محبت بیاشامد و یا به رشحه ای از بحر انقطاع فائز شود جمیع

عالم را شبه يك كف تراب مشاهده نماید و آنچه در آسمان ها و زمین است او را از سبیل درست منع ننماید. « (۹۱)

یا رب چه فرخ طالعدن آنان که در بازار عشق

دردی خریدند و غم دنیای دوز بفروختند (۹۲)

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتسی بنما تا سعادتی بهری
بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری (۹۳)
همانطوری که دیدیم ایشار شهادت و فداکاری از آثار عشق الهی یعنی محبت من العبد الی الرب است.

محبت به خلق

یکی دیگر از آثار این عشق و محبت یعنی عشق به حق محبت من العبد الی العبد است. یعنی عشق و محبت به خالق ما را به محبت خلق او و بندگان او تشویق می نماید. زیرا وقتی شما هنرمندی را دوست داشتید بالطبع آثارش را نیز دوست خواهید داشت و یا اگر عاشق کسی بودید به آنچه مربوط به آن شخص بشود نیز مهر و محبت خواهید داشت.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست (۹۴)
این معنا در آثار مبارکه فراوان آمده است حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب می فرمایند:
« در این دور بدیع به نصوص الهی باید با جمیع طوائف و ملل یگانگی نمود و نظر به عنف و شدت و سوء نیت و ظلم و عداوت ننمود بلکه به افق عزت قدیمه باید نظر کرد که این کائنات هر يك آیتی از رب الایاتند و به فیض الهی و قدرت ربانی به عرصه وجود قدم نهادند. لهذا آشنا هستند نه بیگانه ، یار هستند نه اغیار و به این نظر باید معامله نمود ... » (۹۵)

در مناجات لقا که همه زیارت کرده ایم می فرمایند:

« ... ای رب اسقنی كأس الفنا و الیسنی ثوب الفنا و اغرقنی فی بحر الفنا و اجعلنی غباراً فی تمر الاحباء و اجعلنی فداءً للارض التی و طئتها اقدام الاصفیا فی سبیلک یا رب العزة و العلی ... »
وقتی این مناجات را زیارت می کنیم از خداوند می خواهیم که ما را غبار راه احباء قرار دهد.
« و اجعلنی غباراً فی تمر الاحباء ... » یعنی احبای حق کسانی که منسوب به حق هستند.

جناب فتح اعظم در یکی از صحبت هایشان در همین جا به داستان درویش عارفی که در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء آمده اشاره فرمودند که وقتی خطیب به این آیه قرآن رسید که « یا عبادی لا تقنطو من رحمت الله » (ای بنده من از رحمت الهی نا امید مباش) درویش صیحه ای کشید و از حال رفت وقتی از او علت را پرسیدند گفت : فرموده است یا عبادی (ای بنده من) مرا به خودش نسبت داده است این شرف نسبت مرا منتقل کرد. اصولاً شرف نسبت مخلوق به خالق باید دلیل محبت به آنان باشد اگر دنیا را با این دید بنگریم عالم از محبت سر شار خواهد شد. وقتی عشق معطوف و شامل همه کائنات شد لطیف ترین عواطف بشری به شیواترین وجهی تجلی می نماید. عاشق واقعی یعنی کسی که ناظر به زیبایی مطلق است همه چیز را دوست داشتنی و زیبا می بیند یعنی به گفته تولستوی:

« زیبایی عشق را بوجود نمی آورد بلکه عشق است که زیبایی می آفریند » (۹۶)
چنین شخصی روحانی والهی می شود و صفات بشری در او می میرد. حضرت بهاء الله در هفت وادی می فرمایند:

« ... پس باید به نار عشق حجاب های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراك مراتب سید لولاك لطیف و پاکیزه گردد. »

نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوزد پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار (۹۷)
باری

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد (۹۸)
و باز می فرمایند:

« عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نمجوید و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد. ای برادر من تا به مصر عشق در نیانی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگلری چشم باطن نگشائی و تا به نار عشق نیفروزی به بار شوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از هیچ ضرری ضرر نه. از نار سردش بینی و از دریا خشکش بایی. »

نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ
نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا (۹۹)
بنابراین یکی از موازین ایمان عشق و محبت به همه کائنات و بالاخص انسان است که مثل اعلائی خلقت است.

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم (۱۰۰)
وقتی ما صحبت از محبت حق به حق یعنی محبت حق به ذات خودش می کنیم و یا محبت حق به خلق وارد مسائل فلسفی مشکلی می شویم که درکش برای همگان آسان نیست ولی آنچه برای همه افراد حائز اهمیت و قابل درک است نتایج عملی این مباحث است که به کمک آثار مبارکه حاصل می شود.

وقتی ما محبت حق به خلق را عامل ایجاد خلقت و هستی می دانیم به این معنی است که عالم وجود با همه تنوع ظاهری از يك مصدر و منشاء به وجود آمده است بنابراین هر قدر به سوی وحدت پیش برویم یعنی به سوی خدا می رویم و یا بعکس وقتی بسوی خدا می رویم بالطبع به سوی وحدت و اتحاد گام بر می داریم. قوه محبت عامل و وسیله ایجاد این اتحاد است. یعنی تجسم عشق و محبت در وحدت و اتحاد حاصل می شود. به عبارت دیگر محبت و عشق که اساس فلسفی و نظری دارد جنبه عملی آن باید به صورت وحدت ظاهر شود. و چون وحدت عالم انسانی عالی ترین هدف دیانت بهائی است لذا می بینیم که در هیچ دیانتی به اندازه دیانت بهائی عشق و محبت مورد بحث و تحلیل قرار نگرفته است به طوری که حتی رعایت حدودات و احکام نیز باید به دلیل محبت باشد نه ترس از دوزخ و امید به بهشت.

« اعملو حدودی حبا جمالی » (۱۰۱)

کمتر موردی است که به اندازه عشق و محبت در آثار مبارکه مطرح شده باشد. در کتاب مستطاب اقدس در مناجات ها در الواح و در مکاتیب همه جا در باره محبت و عشق مطالبی دیده

می شود.

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند:

« مَنْ فَازَ بِحُبِّي حَقَّ لَهُ يَقْعُدَ عَلَى سِرِّرِ الْعُقْبَانِ فِي صَدْرِ الْإِمْكَانِ وَالَّذِي مُنِعَ عَنْهُ لَوْ يَقْعُدُ عَلَى التُّرَابِ أَنَّهُ يَسْتَعِيدُ مِنْهُ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ الْآدِيَانِ »

(کسی که به محبت من فائز شود حقیقتش است که بر صندلی طلا بنشیند و کسی که از آن دور ماند اگر بر روی خاک بنشیند خاک از او به خدا پناه می برد)

همان طوری که قبلاً عرض کردم محبت به من که اینجا می فرمایند یعنی محبت الله نتیجه اش محبت به همه مخلوقات است . از این رو در آثار مبارکه محبت داشتن و محبت کردن مورد تأکید قرار گرفته است.

حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه می فرمایند:

« ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار » (۱۰۳)
و همچنین می فرمایند:

« ای پسر خاک جمیع آن چه در آسمان ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محل مرا به غیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت . اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت و مع ذلک ستر نمودم و سر ننگشودم و خجلت تو را نپسندیدم . » (۱۰۴)
در کتاب عهدی می فرمایند :

« ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است و اورا سبب عداوت و اختلاف ننمائید » (۱۰۵)
در بشارات می فرمایند:

« یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید . » (۱۰۶)
حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب می فرمایند:

« باید یاران الهی مجذوب و مفتون یکدیگر باشند و جان فشانی در حق یکدیگر کنند . اگر نفسی از احباء به دیگری برسد مانند آن باشد که تشنه لبی به چشمه آب حیات رسد ، و یا عاشق به معشوق حقیقی خود ملاقات کند » (۱۰۷)

در آثار ادبی و عرفانی ایران نیز در مورد محبت کردن و ذل بدست آوردن مطالب فراوان دیده می شود . خواجه عبدالله انصاری عارف قرن چهارم می فرماید:

« اگر بر هوا پری مگسی باشی ، بر روی آب روی خسی باشی ، دل به دست آر تا کسی باشی . » (۱۰۸)

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل
تا بتوانی زیارت دل ها کن
یک کعبه صورت است ، یک کعبه دل
کافزون ز هزار کعبه ، آمد یک دل (۱۰۹)

گر زانکه هزار بنده آزاد کنی
بهرتر که هزار بنده آزاد کنی (۱۱۰)

این تأکیدات دستور العمل های اخلاقی است که در ادیان قبل نیز وجود داشته است . ولی حکم به محبت در دیانت بهائی فقط یک دستور اخلاقی ساده نیست بلکه راه حل بسیاری از مسائل

و مشکلات اجتماعی است و به همین دلیل موضوع محبت در اعتقاد بهائی از جمله مسائلی است که هنوز جای مطالعه بسیار دارد.

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان هزار جرعه نا خورده در رگ تانک است (۱۱۱۱)
اگر احساس محبت نسبت به خلق همان طوری که در آثار الهی آمده در افراد بوجود آید بسیاری از مشکلات و مسائل دنیا خود بخود حل خواهد شد به عنوان مثال در امریگای شمالی مسائل مربوط به معاملات و تجارت را از اخلاق جدا می دانند و جمله معروف «تجارت تجارت است» به صورت یک اصل مورد پذیرش همگان قرار گرفته است. بنابراین افراد خود را مجاز می دانند که در چهار چوب قانون هر ظلمی ممکن است به طرف مقابل در معاملات بکنند. حال تجسم کنید که اگر فرد از کودکی تعلیم بگیرد که مردم را دوست داشته باشد و خیر و سعادت آنان برایش مطرح باشد هیچگاه حاضر نیست که ثروتمند شدنش به بهای فقیر شدن عده ای تمام شود. همچنین بسیاری از جنگ های موضعی بر مبنای حس انتقام جوئی است که اگر محبت باشد بوقوع نخواهد پیوست. وقتی مشکلات دنیا را از نظر می گذرانیم می بینیم بسیاری از آن ها مانند مسائل اقتصادی، فقر و گرسنگی با بسط محبت در بین افراد بشر خود بخود حل خواهد شد و تردیدی نیست که روز حاکمیت محبت فرا خواهد رسید.

بی گمان مهر در آینده بگیرد گیتی
چیره بر اهرمن خیره سر آید بزدان
رسد آن روز جهان را فتد این فره به چنگ
تیر هستی رسد آن رو خجسته به نشان
آفریننده بر آساید و با خُود گوید
تیر ماهم به نشان خورد زهی سخت گمان (۱۱۱۲)
منظور این است، این که حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« محبت کارهای عجیبه و عظیمه دارد نیت خالص و عمل خالص و ظهورات انقطاع و شئونات آن کل از این مصدر است » (۱۱۱۳)
بدون دلیل نیست زیرا اگر بنا بود آثار محبت فقط به یک برخورد محبت آمیز و معاشرت محدود شود هیچوقت نمی فرمودند « کارهای عجیبه و عظیمه دارد ». و باز می فرمایند:
« اعظم فیض الهی محبت است این است که تا محبت حاصل نشود هیچ فیضی حصول نیابد و هر چه محبت بیشتر شود شمس حقیقت جلوه اش زیادتر است ». (۱۱۱۴)

محبت حتی به دشمنان

نکته مهم دیگر این است که اگر چه انسان مأمور به محبت است ولی این به آن مفهوم نیست که متقابلاً دیگران نیز همین حالت را داشته باشند. لذا محبت داشتن به خلق مستلزم گذشت است. این است که می فرمایند حتی دشمنان خود را دوست داشته باشید.
حضرت عبدالبهاء می فرمایند: (۱۱۱۵)

« در هر دوری امر به الفت بود و حکم به محبت ولی محصور در دایره یاران موافق بود نه با دشمنان مخالف. اَمَّا الْحَمْدُ لِلَّهِ که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود به حدی نه و محصور در طایفه ای نیست جمیع یاران را به الفت و محبت و رعایت و عنایت و مهربانی به جمیع امم امر می فرمایند ... »

و بعد می فرمایند:

« مقصود این است که باید باکل حتی دشمنان به نهایت روح و ریحان محب و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضا به نهایت صفا معامله کنید. سهم دشمنان را سینه مانند آینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را به مقابل محبت مقابله کنید. تاجمیع امم مشاهده قوت اسم اعظم نمایند و کلّ معترف به قدرت جمال قدم گردند که چگونه بنیان بیگانگی بر انداخت و امم عالم را به وحدانیت و یگانگی هدایت فرمود ... »
در یکی از الواح می فرمایند: « فیضی در عالم وجود اعظم از حَب نیست » (۱۱۶)
و نیز در یکی از مکاتیب می فرمایند:

« ای حزب الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه پار و چه اغیار ، چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائید. در حقّ کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید. زنهار زنهاز از این که نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد. زنهاز زنهاز از این که نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد. نظر به خلق نمائید توجه به خالق کنید. قوم عنود را مبینید ، رب الجنود را ملاحظه کنید . خاك را مبینید ، پرتو آفتاب تابناك ببینید که خاك سیاه را روشن و پدیدار کرده ... » (۱۱۷)

ترجمه مصوب یکی از بیانات حضرت ولی امرالله به فارسی چنین است:

« مردم هرگز امر عزیز الهی را نخواهند پذیرفت مگر آن که در جامعه امر درست همان چیزی را ببینند که جهان امروز فاقد و عاری از آن است یعنی محبت و یگانگی » (۱۱۸)

اگر انسان برای تسریع ارتباطات ، فاکس و تلفن در اختیار نداشت و اگر برای تسهیل محاسبات ، کامپیوتر را به خدمت نمی گرفت و اگر برای مسافرت از هواپیما استفاده نمی کرد و اگر به فضاهای دور دست آسمان ها دستیازی نمی نمود چیزی از دست نداده بود. ولی اگر روزی مهر محبت از جهان رخت بر بندد چیزی باقی نخواهد ماند. بنابراین بی مناسبت نبود که وقتی انسان برای اولین بار پا در کره ماه گذاشت شاعری این گونه سرود:

ای ره گشوده در دل دروازه های ماه

با توسن گسسته عنان از هزار راه

رفتن به اوج قلّه مریخ و زهره را تدبیر می کنی

اما به من بگو ، کی قلّه بلند محبت را تسخیر می کنی ؟ (۱۱۹)

لذت دوست داشتن

نکته قابل ذکر دیگر این است که صرفنظر از جنبه های اعتقادی و روحانی اصولاً احساس دوست داشتن احساس دلپذیری است. باید سعی کنیم که به دوست داشتن عادت کنیم. لذت دوست داشتن در سایه ممارست حاصل می شود. اگر گاهی دلتلی برای دوست نداشتن افراد داریم همان موقع اگر درست فکر کنیم می توانی دلتلی برای دوست داشتن نیز داشته باشیم. یاد هست هر

وقت از مظالم وارده بر بهائیان ایران صحبت میشد و احباً از مسببین گله می کردند جناب دکتر فرهنگی می گفتند که این طور هم می توان گفت که این همان مردمی هستند که بیست هزار نفرشان در راه امر شهید شده اند!

دوست داشتن مایه نشاط و امید و لطف زندگی است.

« جام دریا از شراب بوسه خورشید لبریز است
چنگل شب تا سحر تن شسته در باران خیال انگیز
ما بقدر جام چشمان خود از افسون این خمخانه سرمستیم
در من این احساس
مهر می ورزیم ، پس هستیم » (۱۲۰)

خلاصه و نتیجه

خلاصه و نتیجه عرایض این که عالم به محبت خلق شد. بامشاهده آثار خلقت عشق به خالق در ما ایجاد می شود و از طرف دیگر باشناخت خالق نسبت به مخلوق بالاخص انسان عشق و محبت می یابیم و این محبت که در آثار مبارکه به آن مأمور شده ایم عامل ایجاد وحدت در عالم انسانی و حل مسائل و مشکلات دنیاست.

دوستان عزیز اگر در دنیا فقط یک راه وجود داشته باشد راه عشق و محبت است. الهی دل های شما همواره مشحون از عشق و محبت باشد و هیچ گاه به ضغینه و بغضا آلوده نگردد. حضرت بهاء الله در اشراقات می فرمایند:

« طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مظهر است از ضغینه و بغضا. »

بر خاطر ما گرد ملاکی ننشیند	آئینه صبحیم غباری نپذیریم
ماچشمه نوریم ، بتابیم و بخندیم	ما زنده عشقیم ، فردیم و نمیریم (۱۲۱)
الهی که خداوند به ما دل بیدار و چشم بینا	عشق و محبت ما غلغله در گنبد افلاک اندازد. (۱۲۲)
عشق و محبت ما غلغله در گنبد افلاک اندازد. (۱۲۲)	نیست جز مشتی گیاه و خاك و خشت
این جهان بی عشق تاریک است و زشت	ورنه هستی خود سراسر محنت است (۱۲۳)
روح عالم عشق و انسانیت است	
عرایض را با تلاوت مناجات زیر خاقه می دهم.	

هو الله

ای دلبر آفاق این اهل اشراق را از حلاوت ساغر محبت شیرین مذاق فرما توئی توانا
عبدالبهاء عباس

مآخذ و منابع

- (۱) دیوان حافظ ، تصحیح یزدان بختیاری ، چاپ امیر کبیر ، طهران ۲۵۳۷ صفحه ۱۷۲ (۲) حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۷ (۳) نظم و نوا (۴) طایر شیرازی (۵) صفاتی نرائی (۵-۱) جلد سوم مثنوی خط میرخانن از روی چاپ ودقا (۶) رابعه قزلبوری بلخی ، گلچین جهاننایی ، چاپ سوم صفحه ۲۶۶ (۷) هاتف اسفهانن ، گلچینی جهاننایی ، صفحه ۲۶۵ (۸) اشاره به شعر حافظ :
- ماقصه سکند و دلرا نخرانده ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مهوس دیوان حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۲۶۵
- (۹) مطرا نیشابوری ، گلچین جهاننایی ، صفحه ۲۶۱ (۱۰) لغت نامه دهخدا (۱۱) اشاره به بیت مولانا :
- حلت عاشق زعلت حاجدانت عشق اصطلاب اسرار خدمات
- (۱۲) تفسیر کنت کتراً ... مکاتیب جلد دوم ، صفحه ۱۲ چاپ مصر (۱۳) اشاره به بیت مولانا :
- عشق هائی کز پی رنگی برد عشق نبرد عاقبت تنگی برد
- (۱۴) اشاره به بیت سعدی : هر کسی را ترزان گفت که صاحب نظرت عشق بازی دگر و نفس پرستی دگرست کلیات سعدی فروغی صفحه ۵۷
- (۱۵) فروغی یزدی ، دیوان فروغی به تصحیح حسین مکی ، کتاب فروش علمی ، چاپ ۱۳۳۰ صفحه ۲۳ (۱۶) منسوب به خواجه عبدالله انصاری
- (۱۷) منسوب به مولانا (۱۸) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ صفحه ۹۹ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۱۹) مالکة آسمانی ، جلد ۵ صفحه ۲۴۶ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۲۰) تفسیر کنت کتراً ، مکاتیب ، جلد ۲ صفحه ۲۰ ، چاپ مصر (۲۱) ردیف ۲۰ ، صفحه ۲۴ (۲۲) در پای دانش ، صفحه ۱۵۴ ، چاپ هند (۲۳) امر و خلق ، صفحه ۱۱۳ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۲۴) صفحه ۸۷ حیات بهائی ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۲۵) بدایع الاکار ، صفحه ۲۱۵ ، چاپ هند (۲۶) بابا افضل ، ابرسعيد (۲۷) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۳۶۲ (۲۷-۱) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۴۸ (۲۷-۲) دیوان حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۶
- (۲۸) شعر از مسلحی شیرازی ، گلچین جهاننایی چاپ سوم صفحه ۲۶۰ (۲۹) دیوان ملك الشعراى بهار ، چاپ دوم ، جلد اول صفحه ۳۶۳ (۳۱) لا ادری (۳۲) لا ادری (۳۳) المرحنگ معین ، چاپ طهران ، امیر کبیر (۳۴) مولانا ، جلد اول مثنوی ، داستان پیر چنگی (۳۵) در یکی از الواح حضرت عبدالهیا ، (۳۶) کتاب مستطاب ایقان ، صفحه ۵۳ چاپ مصر (۳۷) ابرالقاسم حالت (۳۸) لا ادری (۳۹) لا ادری (۴۰) قطعه ۲۷ ، صفحه ۱۲۹ مفارشات ، چاپ مصر (۴۱) جلد ششم مثنوی ، داستان سلطان محمود و وفات او شب با فردان (۴۲) جلد چهارم مثنوی ، در قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا به سری سلیمان (۴۳) ترجیع بند هاتف ، بند چهارم (۴۴) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۲۶۲ (۴۵) لا ادری (۴۶) ملا فرح الله شمستری (۴۷) لا ادری (۴۸) بنیشت شیرازی (۴۹) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۲۸ (۵۰) جلد اول مثنوی مولوی (۵۱) مولانا ، گلچین جهاننایی صفحه ۳۷۰ (۵۲) ملبس شمستری (۵۳) لا ادری (۵۴) مفارشات چاپ هند ، صفحه ۲۱۰ (۵۵) مجموعه مناجات ، چاپ آلمان صفحه ۳۵۵ (۵۶) لوح ازدواج (۵۷) جلد ۱ بدایع الاکار ، صفحه ۲۸۰ ، چاپ هند (۵۸) سیر حکمت در ازویا جلد ۱ صفحه ۲۰ چاپ طهران (۵۹) نسیمی (۶۰) جلد اول مثنوی ، حکایت عاشق شدن پادشاه بر کتیکزه (۶۱) سعدی (۶۲) سعدی ، قصیده در وصف بهار (۶۳) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ صفحه ۹۷ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۶۴) اشاره به بیت شیخ بهائی :
- بعضی همه جا عکس رخ یار توان دید دیوانه منم من که روم خانه به خانه
- (۶۵) کتاب مستطاب ایقان ، صفحه ۷۵ (۶۶) کتاب مستطاب ایقان ، صفحه ۱۱۸ (۶۷) صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹ مجموعه الواح ، چاپ مصر (۶۸) لوح توحید بدیع ، صفحه ۳۵۳ ، مجموعه الواح ، چاپ مصر (۶۹) هفت وادی صفحات ۹۲ و ۹۳ ، جلد ۳ آثار قلم اعلی ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۷۰) جواهر الاسرار ، صفحه ۶۹ ، جلد ۳ آثار قلم اعلی ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۷۱) صفحات ۵۷ و ۵۸ مالکة آسمانی ، جلد ۲ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۷۲) مکاتیب ، جلد ۲ ، صفحه ۱۸ ، چاپ مصر (۷۳) لا ادری (۱-۷۳) بوستان سعدی (۷۴) فردون مشیری (۷۵) مجموعه الواح ، صفحه ۳۳۹ ، چاپ مصر (۷۶) لوزنه حیات بهائی ، صفحه ۴۲ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۷۷) پروین اعتصامی (۷۸) نظیری نیشابوری (۷۹) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۰ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری

ایران (۸۰) دیوان حافظ . به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۱۸ (۸۱) صفاتی نراقی (۸۲) منتخبات آثار حضرت اعلی . صفحه ۳۹ . قیوم الانساء . مؤسسه ملی مطبوعات امری . ایران (۸۳) پارسا تریسرگانی (۸۴) کتاب قصه عشق . میرزا محمد علی زینوی . اثر روح الله مهربانی (۸۵) عباس طاهری (۸۶) ورقای شهید (۸۷) قاتنی (۸۸) از وصیت نامه دکتر مسیح فرهنگی (۸۹) لا ادری (۹۰) دیوان حافظ . به شرح ردیف ۱ صفحه ۹۲ (۹۱) جلد هفتم آثار قلم اعلی . صفحه ۲۲۴ . مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۹۲) شیخ بهائی (۹۳) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۳۳۵ (۹۴) کلیات سعدی به شرح ردیف ۱۴ صفحه ۹۵ . فضیلت عرفانی (۹۵) منتخباتی از مکاتیب . صفحه ۲۲ چاپ آلمان (۹۶) کتاب حافظ شناسی . تألیف نیاز کرمانی صفحه ۱۲ (۹۷) آثار قلم اعلی جلد ۳ صفحه ۱۰۲ . مؤسسه ملی مطبوعات امری . ایران (۹۸) مثنوی . در مقدمه دفتر اول (۹۹) آثار قلم اعلی . جلد ۳ . صفحه ۱۰۰ . مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۱۰۰) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۳۵۲ (۱۰۱) کتاب مستطاب اقدس (۱۰۲) کتاب مستطاب اقدس . آیه ۸۱ (۱۰۳) کلمات مبارکه مکتوبه . ادویه محسوب . چاپ مصر . صفحه ۴۲۴ (۱۰۴) مانند ردیف ۱۰۳ (۱۰۵) مجموعه الواح مبارکه . صفحه ۴۰۰ . چاپ مصر (۱۰۶) مجموعه الواح مبارکه . صفحه ۱۲۲ . چاپ مصر (۱۰۷) اخلاق بهائی . صفحه ۱۶۴ . مؤسسه ملی مطبوعات امری . ایران (۱۰۸) رسائل جامع . خواجه عبدالله انصاری . چاپ روم . کتابفروشی فردوسی . طهران ۱۳۳۷ (۱۰۹) منسوب به خواجه عبدالله انصاری (۱۱۰) علاءالدوله سنناتی (۱۱۱) لا ادری (۱۱۲) ابیات از قصیده معروف نگاه دکتر رحمدی آذرخشی (۱۱۳) جلد چهارم . مائده آسمانی صفحه ۳۲۸ . مؤسسه ملی مطبوعات امری . ایران (۱۱۴) خطابه مبارک تبریزک (۱۱۵) مکاتیب . جلد ۱ صفحه ۳۰۵ . چاپ مصر (۱۱۶) رساله ازدواج بهائی . صفحه ۲۲ . مؤسسه ملی مطبوعات امری . ایران (۱۱۷) منتخبات مکاتیب . صفحه ۷۱ (۱۱۸) نوره حیات بهائی . صفحه ۳۹ . مؤسسه ملی مطبوعات امری . ایران (۱۱۹) (۱۲۰) فریدون مشیری (۱۲۱) رهی معبری (۱۲۲) اشاره به شعر حافظ . دیوان حافظ . به شرح ردیف ۱ صفحه ۲۵۹ : عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالا شلفله در گنبد افلاک انگاز (۱۲۳) دکتر غلامحسین یوسفی

پروازی در آفاق شعرنو

ع - صادقیان

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
سخن نو آر که نور را حلاوتی است دگر

مقدمه - ۱

ظهور حضرت بهاء الله به دوگونه در عالم وجود موثر بوده است : یکی تقلیب قلوب نفوس که باعث ایمان آنان به امر بهائی می شود که به «تأثیرات انفسی» معروف و مصطلح است. دیگر آنکه در این دور مبارک افکار و عقاید و انظمه دگرگون شده ، عقول و افکار و فنون ترقی بی سابقه کرده ، اختراعات و اکتشافات بی شمار بوجود آمده است. این تأثیرات غیر مستقیم را که در کلیه شئون بشری ملاحظه می نمائیم «تأثیرات آفاقی» می نامیم.

از جمله تأثیرات آفاقی ظهور مبارک دگرگونی و تجدیدی است که از حدود سه ربع قرن پیش در شعر فارسی پدید آمده و به «شعر نو» معروف شده است. این نهضت ادبی در مدتی کوتاه حصار یکهزار ساله و در «کالدهای پولادین»^۱ شعر عروضی فارسی را لرزانده است.

بی گمان در تاریخ ادبیات ایران هیچ جریانی چون نهضت شعرنو و کشمکش موافقان و مخالفان آن این گونه حاد و شدید نبوده است.

مقدمه - ۲

برای اینکه «نوپردازی» در شعر فارسی را بررسی کنیم باید کمی به عقب برگردیم : در دوره قاجاریه که ادبای ایران از «سبک هندی» خسته شده بودند مکتبی را بنام «مکتب بازگشت» که رجوع به همان مکاتب سابق خراسانی و عراقی بود در شعر فارسی بوجود آوردند و شعرای بنامی چون مشتاق ، مجمر ، هاتف ، آذریبگدلی ، نشاط ، صباحی بیدگلی ، فروغی بسطامی و وصال شیرازی علمدار این نهضت شدند و اشعار زیبایی به سبک و روال قدما به گنجینه شعر کهن فارسی افزودند.

در اواخر دوره قاجار که پای ایرانیان به اروپا باز شد افکار تجدید خواهی غرب چه از طریق اسلامبول که چهار راه آسیا و اروپا محسوب میشد و چه از طریق روسیه که راه سفر به اروپا بود به

ایران نفوذ کرد. بعضی از اهل ادب به ترجمه آثار نویسندگان اروپائی پرداختند.

در جنبش مشروطیت شعرائی چون بهار ، ابرج ، ادیب نیشابوری ، ادیب المالك فراهانی ، دهخدا ، عارف ، عشقی و سیداشرف (نسیم شمال) اشعاری با مضامین جدید سرودند و مطالبی چون آزادی ، وطن پرستی ، حمایت از رنجبران و مخالفت با ظالمان و مستبدان به اشعار آنان وارد شد. شعر فارسی در این دوره به سادگی گرائید و به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک شد. از جمله ابرج با تهوری بی سابقه و تسلط به شعر ، زبان متکلف قاجار را به کنار نهاد و اشعاری ساده و روان انشاء کرد. سرودن اشعار و ترانه های انقلابی حاوی مضامین سیاسی و وطنی رواج گرفت و روزنامه های متعدد آنها را به چاپ می رساندند.

پس از نهضت مشروطیت کم کم از حدت سرودن اشعار وطن پرستی و آزادی خواهی کاسته شد و فعالیت شعرا به چند انجمن ادبی منحصر شد. در این محافل شعرائی چون ادیب السلطنه سمیعی ، شیخ الرئیس ، بدیع الزمان فروزانفر ، بهار، وحید دستگردی و دیگران کارگردان بودند. کار عمده شعرائی که در این انجمن ها گرد می آمدند مثلاً سرودن قصائدی به سبک خراسانی در توصیف امتعه وطنی یا اقتفاء یا استقبال از غزلیات شعرای معروف گذشته بود. مختصر آن که رکودی شدید به شعر فارسی سایه افکنده هیچ گونه حرکت و جنبش و نوآوری در آن دیده نمی شد.

نیما و نهضت شعرنو

در چنین اوضاع و احوالی بود که نیما در عرصه شعر فارسی ظاهر شد. علی اسفندیاری که بعدها خود را «نیماپوشیچ» خواند در سال ۱۲۷۴ ش در دهکده «پوش» از نواحی کوهستانی سازندران متولد شد. پدرش «اعظام السلطنه» از مالکان و دامداران آنجا بود. کودکی نیما در کوهستان در دامان طبیعت گذشت در نوجوانی وی را به طهران فرستادند و چندی بعد به مدرسه «سن لویی» که توسط فرانسویان اداره می شد رفت. در آنجا با زبان و ادبیات فرانسه آشنا شد. وی در باره آن دوران می نویسد : «... من در مدرسه خوب کار نمی کردم . فقط نمرات نقاشی بداد من می رسید. اما بعدها در مدرسه مراقبت و تشویق يك معلم خوش رفتار که نظام وفا شاعر بنام امروز باشد مرا به خط شعر گفتن انداخت. این تاریخ مقارن بود با سالهائی که جنگ بین المللی (اول) ادامه داشت. من در آن وقت اخبار جنگ را بزبان فرانسه می توانستم بخوانم .»

باری نیما از آن ایام با آثار شعرای قرن نوزدهم فرانسه آشنا شد. همین آشنائی تأثیر فراوانی بر افکار و اشعارش داشت و مفاهیم استعاری و کنائی که در اشعار نیما دیده می شود تحت تأثیر مکتب (سمبولیسم) شعرای قرن ۱۹ فرانسه است. نیما در جوانی از مصاحبت شعرای معروفی چون بهار ، حیدر علی کمالی و احمد اشتری برخوردار می شد و گرچه از نظر سنی از آنان جوانتر بود ولی در مجالس آنان حاضر می شد و از صحبت های آنان بهره می گرفت.

نیما در سال ۱۲۹۹ ش مثنوی «قصه رنگ پریده» را که در بحر «هرج مسدس» است سرود. این مثنوی ۲۵۰ بیت دارد و نمایان گر دوران ابتدائی و ناپختگی وی در شعر است. در سال ۱۳۰۱ منظومه «ای شب» و سپس منظومه معروف «افسانه» را با محتوائی عاشقانه و غنائی سرود که در روزنامه «نوبهار» چاپ شد. این منظومه که نو آوری هائی در قالب و شیوه بیان داشت بعدها مورد توجه شعرای بنامی چون بهار و شهریار قرار گرفت. از آن تاریخ تا سال ۱۳۱۶ ش نیما به آزمایش های گوناگون در شعر سنتی دست زد و از شعر غنائی به شعر اجتماعی رو کرد. در سال

۱۳۱۶ اشعار «غراب» و «قنوس» را که در واقع اوکین اشعار او در شکل و بیانی تازه بود سرود و نظریات و عقایدی ابراز کرد که در شعر فارسی بی سابقه بود. گرچه بیش از نیمی تقی رفعت و خانم شمس کسمائی و تندر کیا در راستای نوگرایی تلاش هائی کرده بودند و لی هیچکدام بکار خود ادامه ندادند جز «تندر کیا» که بعداً در باره او سخن خواهیم گفت.

پیشنهادهای نیمی در مورد «نوآوری» را میتوان در سه قسمت بدین شرح خلاصه کرد:

۱ - شکستن قاعدهٔ تساوی طولی مصراع (در شعر سنتی) و بکار بردن مصراع های دراز و کوتاه (در هر جا حرف شاعر تمام شد مصراع را تمام می کنند).

۲ - بهم آمیختن محور متجانس برای پدید آوردن شعری که موزون باشد ولی یکتواخت نباشد.

۳ - استفاده از قافیه به عنوان زنگ تداعی (یا وسیلهٔ یادآوری) در جاهائی که مفاهیم يك منظومه علیرغم فاصله مصراع از زیر سطور به یکدیگر ارتباط پیدا می کند.

«... بر روی هم نیمی کوشید تا ترکیبی اعتدالی میان همهٔ عناصر ساختمانی شعر بوجود آورد. شعری بسپارید که از عواطف انسانی عصر او سخن بگوید و این عواطف با تصاویر و ایماژهای عرضه شود که تکراری نباشد. پیداست که چنین هدفی بسیار دیر بدست می آید و روی همین اصل نیمی متوجه شد که قوالب قدیمی شعر فارسی گنجایش کافی برای مقصود او ندارند. این بود که در حدود سالهای ۱۳۱۸ شعر «غراب» خود را در مجلهٔ موسیقی منتشر کرد که در حقیقت نخستین نمونهٔ برجستهٔ شعر آزاد نیمائی در تاریخ ادبیات ماست. در این شعر، آن مقصود نیمی شکل خاصی بخود گرفته و بعد از آن بخصوص در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیمی نمونه های درخشان تری از این گونه شعرهای خود را منتشر کرد...»^۲

مخالفان نیمی

بنابه سنت دیرینه در عالم وجود، هر فکر و نهضت تازه ای که عرضه می شود طبعاً طرفداران افکار قدیم که موقعیت خود را متزلزل می بینند با آن به مخالفت بر می خیزند. نهضت «نوسرائی» در شعر فارسی نیز از این سنت قدیمی مستثنی نبود. در بین مخالفان نیمی و نظریات او دو دسته را می توان بازشناخت: دسته اول را باید «شعرای سنت گرا» نامید. اینان شاعرانی بودند که به جهد در شعر، نه در قالب و نه محتوی اعتقادی نداشتند و سخت به همان قالب های عروضی و مضامین شعر کهن فارسی دل بسته بودند و چون سابقه طولانی در سرودن شعر فارسی داشتند طبعاً از نفوذ و اعتباری برخوردار بودند. اینان آشکار و پنهان با نیمای و نظریات تازه اش مخالفت می کردند.

پا گرفتن بعضی از «آزادگویان» (که بعداً در باره آنان سخن خواهیم گفت) و مطالب بی سرو تهی که بنام «شعرنو» منتشر می کردند (و نیمی هم با آنان موافق نبود) بیشتر بهانه به دست مخالفان می داد و در واقع چویش را نیمی می خورد. مخالفان جملات مضحکی مانند «جیب بنفش» و «غار کبود» را از شعر یکی از آنان که گفته بود: «غار کبود می دود - جیب بنفش می کشد» عکس کرده و همهٔ نوسرایان را تخطئه می کردند و اصولاً آنها را شعر نمی دانستند!

دستهٔ دیگر که می توان آنان را «نظم گرایان» نامید ضرورت نو آوری در شعر را صمیمانه باور داشتند و در این راه سخت می کوشیدند اما اعتقادی به دگرگون ساختن صورت شعر نداشتند و معتقد بودند در عروض شعر فارسی بقدری اوزان متنوع و قالب های متعدد وجود دارد که شاعر نوآور احتیاجی به شکستن آن قوالب ندارد و خود نیز نمونه های از این دست ارائه کرده بودند که

می‌توان به قصیده «سپیدرود» از بهار و «نگاه» از دکتر رعدی و چند غزل از شهریار اشاره کرد. عقاید آنان را در این چند بیت از قصیده ای که دکتر حمیدی سروده باید ملاحظه کرد :

حقیقت آنکه دو چیز است شعر: صنعت و ذوق
بحور کهنه توانند فکر تازه کشید
مرا به جستجوی سبک تازه ، رغبت هاست
سه چیز هست در او: وحشت و عجائب و حُوق
در این قصیده ببین ، نکته های نو بنگر
اگر نه صنعت تنهاست ، ذوق تنها نیست
اگر که کلك هنرمند ، ناتوانا نیست
ولی به گفتن شعر شکسته ، سودا نیست
سه چیز نیست در او : وزن و لفظ و معنا نیست
از آنچه خواسته ام ، يك نگفته بر جا نیست^۴

البته چنانکه در سطور آینده سخن خواهیم گفت این گروه از «زبان شعر امروز» غافل مانده بودند که به اعتقاد خواستارانش مفاهیم جدید را در قالب کهنه نمی توان ریخت.^۵

شعر چیست ؟

از آنجا که شعر زبان روح و احساس است، از زمانی که نوع بشر توانست به کمک «زبان» با هموعان خود حرف بزند و مقصود خود را با الفاظ بیان کند ، بی گمان از همان زمان هم ناگریز از «بیان احساس» شد و بیان احساس چیزی جز شعر نیست. ولو اینکه این «شعر» در مراحل بدوی و بسیار ابتدائی بوده باشد.

شعر نیز مانند هر پدیده دیگری پا به پای رشد جوامع انسانی و الزاماً تکمیل و توسعه زبان ، مراحل ترقی و کمال را پیموده تا امروز با وسعت و غنای خاص خود بدست ما رسیده است که البته بحث جامع و کامل در این مورد از حوصله گفتگوی ما خارج است.

اگر بخواهیم نقش شعر راستین را مختصراً بیان کنیم می توانیم آنرا «وسیله انتقال احساس شاعر به دیگران» بدانیم. شاعر «بطورعام هنرمند» فردی است حساس ، آنچه در عالم خارج بر همگان می‌گذرد ، بی گمان بر روح شاعر تأثیری به مراتب شدیدتر از مردم عادی می گذارد. وقتی شاعر در اثر واقعه ای متأثر میشود ، تأثر خود را در قالب شعر و بزبان شعر بیان می کند. شک نیست هرچه زبان و نحوه بیان شاعر روشن تر و پاکیزه تر باشد در کار خود یعنی «انتقال احساس» موفق تر است. راز موفقیت و محبوبیت شعرای بزرگ در همین موضوع نهفته است. بدین معنی که موفقیت شاعر تنها بیان احساس نیست بلکه در گرو زیبایی ، پختگی ، انسجام ، روشنی و فصاحت زبانی است که در شعرش اختیار میکنند.

هر شعری از دو عنصر ترکیب شده است : اول عنصر عاطفه ، دوم عنصر زبان و بیان . شعری که از یکی از این دو عنصر محروم یا ضعیف باشد بی گمان موفق نیست. اگر شعری از عنصر عاطفه محروم یا ضعیف باشد چون از دل بر نیامده لاجرم بر دلها نخواهد نشست و در حد کالبدی بی روح تنزل می کند و اگر از روشنی بیان و زیبایی کلام و سایر امتیازات بیانی بی بهره باشد شعری مبهم ، گنگ ، پیچیده و نامفهوم و در نتیجه ناموفق خواهد بود.

با اندکی تأمل ، این قاعده در مورد کلیه اشعاری که خوانده ایم چه سنتی و چه جدید صادق است. اگر شعر حافظ هنوز پس از گذشت قرن‌ها در دلها می نشیند و اگر بسیاری از سروده های سنت گرایان چون پیکرهای بی جان می نمایند. یا اگر بعضی از اشعار نو پردازان چون معماهایی نامفهوم جلوه می کنند ، همه و همه معلول فقدان یا ضعف عناصری است که گفته شد.

از بزرگان و متفکران شرق و غرب از ارسطو تا ابن سینا و دیگران هر يك عقایدی در تعریف شعر و فنون و آداب شاعری در دست است که نقل همه آنها از حوصله این سخنان خارج است و طالبان می‌توانند به منابع متعددی که در این باره وجود دارد مراجعه نمایند.^۹

صاحب نظران متقدم و متأخر مختصاتی را که برای «شعر» بیان کرده اند می‌توان به شرح ذیل ذکر کرد: زیبایی، انسجام، استحکام، موزون بودن، مقفی بودن، پختگی، جزالت، سلاست، سهل و ممتنع بودن، لطافت، رقت، مخیل بودن، متعالی بودن، زبان فاخر، شیوایی، فصاحت و بلاغت و امثاله.

البته ممکن نیست تعریف جامع و کامل و مانعی را با توجه به عقاید همه صاحب نظران قدیم و جدید در يك جمله گنجانید ولی شاید نتوان آنرا در تعریف ذیل بیان کرد:

« شعر فارسی سخنی است بر نغمه عالی، موزون، مقفی، مخیل و فاخر که دارای معنایی بوده باشد. »

شعر علاوه بر اینکه زبان روح و احساس است می‌تواند وسیله بیان حماسه، حکمت، پند، اخلاق، تغزل، مدح، مطایبه، هجو، هزل، رثاء و امثاله باشد.

پهتی در عناصر شعر فارسی

الف: وزن آنچه از مطالعه عقاید متقدمان و متأخران بر می‌آید عموماً «وزن» را یکی از ارکان شعر و وجه اقترا آن با «نثر» دانسته اند.

حضرت عبدالبهاء در باره تأثیر کلام موزون از جمله چنین فرموده اند: « ای مرغ سحر کلام منظوم از منشور خوشتر و تأثیرش بهتر و افزون تر است. لهذا عارفان به نظم بیان اسرار معانی نمودند، و قصائد و محامد در نعوت الهیه انشاء فرموده اند تا قلوب به نار محبت الله شعله زند و نفوس از قیود عالم ادنی رهائی یابد. گلبنگ معانی در حدائق رحمانی طیور الهی را چنان به وجد و طرب آرد که هر يك آغاز نغمه و آواز نمایند و بر شاخسار تقدیس نکته توحید بسرایند. »^{۱۰}

افلاطون می‌گوید: « وزن و آهنگ با لطافتی که مخصوص آنهاست، نفوذی خاص و تأثیر عمیق در ارواح دارد »^۸

ابن سینا در کتاب الشفاء می‌گوید: « شعر سخنی است خیال انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد ... »

خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: « شعر کلامی است مخیل، مؤلف از اقوالی موزون متساوی و مقفی... و نظر منطقی خاص است به تخییل و وزن از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضاء تخییل کند »^۹

دکتر خانلری می‌گوید: « حقیقت اینست که در هر يك از زبان های دنیا اگر شعری هست موزون است و شعر بی وزن و یا منشور که اخیراً به گوش ها می‌خورد از مخترعات شعرای قرن نوزدهم فرانسه بوده و تجدد خواهان زبان های دیگر از ایشان اقتباس کرده اند... شعر از بدو پیدایش و نزد همه اقوام با وزن ملازمه داشته و دارد و هرگز در هیچ زبانی سخن ناموزون شعر خوانده نمی‌شود... »^{۱۰} وی پس از نقل عقاید مختلف صاحب نظران چنین نتیجه می‌گیرد: « بنابراین اگر بخواهیم شعر را چنانکه از آغاز بوده و تاکنون هست و عرف و عادت بر آن جاری است تعریف کنیم باید چنین گفت: شعر تألیفی از کلمات است که نوعی از وزن را در آن می‌توان

بعد از اسلام دانشمندی از مردم بصره بنام خلیل ابن احمد قواعد عروضی شعر فارسی را با استفاده از شعر عرب و ابتکار خود (و بر روایتی شعر هندی) ^{۱۲} تدوین و ارائه کرد. عروض و اوزان آن میزان سنجش کلام منظوم است که به کمک آن می توان درستی و نادرستی اوزان اشعار را سنجید.

شعر سنتی فارسی بر پایهٔ محور عروضی قرار دارد و هر مصرع با توجه به هجاهائی که دارد به ارکان عروضی (افاعیل) تقطیع و وزن صحیح آن معلوم می شود.

واحد وزن در شعر عروضی فارسی مصرع است. وزن هر مصرع نمودار وزن مصرع های دیگر است و چون شاعر مصرع نخست را سرود ملزم است سایر مصرع های منظومهٔ خود را به همان وزن بسراید.

در بارهٔ پیوند وزن و موسیقی شعر با عواطف و ذوق انسانی عقاید مختلفی ابراز شده است ^{۱۳} دکتر پرویز خانلری می گوید: « وزن شعر تابع ذوق و ذوق تابع عادت است و قواعد وزن حکم ازلی نیست که تخلف از آن جائز نباشد بلکه این قواعد را از عرف و عادت استنباط باید کرد. بنابراین هر چه ذوق اکثریت گروهی آنرا می پسندد درست است و خود قانون است » ^{۱۴}

دکتر محمد رضا شفیع کدکنی می گوید: « هیچ ملتی را نمی شناسیم که از موسیقی بی بهره باشد. پس باید بپذیریم که موسیقی پدیده ای در فطرت آدمی است. عواملی که آدمی را به جستجوی موسیقی می کشانده است همان کشش هائی است که او را وادار به گفتن شعری می کرده است و پیوند این دو سخت استوار است. زیرا شعر در حقیقت موسیقی کلمه ها و لفظ هاست و غنا موسیقی الحان آهنگ ها و بیهوده نیست اگر ارسطو شعر را زائیدهٔ دو نیرو می داند که یکی غریزه محاکات است و دیگری خاصیت درک وزن و آهنگ. گرچه آدمی به نثر نیز می تواند تفتنی کند اما هیچ ملتی را نمی شناسیم که غنای او با نثر باشد. زیرا جمع میان شعر و موسیقی جمع میان موسیقی الفاظ و موسیقی الحان است » ^{۱۵} « ... بطور کلی می توان گفت پس از عاطفه که رکن معنوی شعر است مهم ترین عامل و موثرترین نیروها از آن وزن است چرا که تخیل یا تهییج عواطف بدون وزن کمتر اتفاق می افتد و اصولاً توقعی که آدمی از شعر دارد اینست که می تواند آنرا زمزمه کند و علت اینکه يك شعر را بیش از يك قطعه نثر آدمی می خواند همین شوق به زمزمه و آواز خوانی است که در ذات آدمی نهفته است... » ^{۱۶} و در صفحات بعدی می گوید: « ... وزن يك شعر از نظرگاه شاعر انتخابی و اختیاری نیست و شاعر وزن را بطور طبیعی از نفس موضوع الهام می گیرد و هنگامی که موضوعی بخاطرش می رسد وزن نیز همراه آن هست. در این باره گفته اند که طبیعت بخودی خود وزن را تعیین می کند، گوته می گفت: « وزن همانطور که هست بطور ناخودآگاه از حالت شاعر مایه می گیرد. اگر شاعر در حال سرودن شعر در بارهٔ وزن بیندیشد دیوانگی است و هیچ اثر ارجمندی خلق نخواهد کرد و نزدیک به همین سخن است گفتهٔ الکساندر پوپ آنجا که می گوید آهنگ ها باید همچون طنین احساسات جلوه کنند. یعنی نفس آهنگ که شاعر با خود زمزمه می کند نمایشگر فراز و فرودهای روحی او باشد و در این کار اختیاری از خود نداشته باشد. بنابراین بیجا نخواهد بود اگر شعر بی وزن را مانند بسیاری از ناقدان ادب، شعر ندانیم چنانکه آندره موزوا می گوید: من شعر بدون وزن را جز نثرزستی نمی بینم که بیهوده بریده بریده شده است. و وولن در

شعر بیش از هر عنصر دیگری وزن را موثر می دانست و این پیوند بعدی است که جای عنصر خیال را می گیرد...»^{۱۷}

بر خلاف آنچه معروف است نیما منکر لزوم وزن در شعر نبود ولی به تساوی طولی مصرع ها معتقد نبود. وی از وزن برداشت دیگری داشت: «به نظر من شعر در يك مصرع یا يك بیت ناقص است، از حیث وزن، زیرا يك مصرع یا يك بیت نمی تواند وزن طبیعی کلام را تولید کند. وزن، که آهنگ و طنین يك مطلب معین است، در بین مطالب يك موضوع، فقط به توسط (آرمونی) بدست می آید. اینست که باید مصرع ها و ابیات دسته جمعی و بطور مشترك وزن را تولید کنند. من واضع این (آرمونی) هستم... يك مصرع یا يك بیت نمی تواند وزن را ایجاد کند. وزن مطلوب که من می خواهم، بطور مشترك که از اتحاد چند مصرع و چند بیت پیدا می شود... اساس این وزن را ذوق ما حس می کند که هر مصرع چقدر باید بلند یا کوتاه باشد. پس از آن هر چندتا مصرع چطور هم آهنگی پیدا کنند... هر مصرع مدیون مصرع پیشین و دابن مصرع بعدی است»^{۱۸}

چنانکه می دانیم در شعر عروضی شاعر وقتی مصراعی را مثلاً با چهار رکن می سرايد الزاماً باید این قاعده را در مصرع های بعدی در کل منظومه رعایت کند ولی نیما به تساوی (ارکان) مصرع ها و ابیات معتقد نبود و می گفت شاعر مجبور نیست خود را در قید مصرع مقید کند، بلکه هر جا حرفش تمام شد باید مصرع را همانجا ختم کند. بدین علت در منظومه های نیما در يك مصرع دو رکن و در مصرع دیگر سه رکن و در دیگری يك رکن وجود دارد. اکنون منظومه «مهتاب»^{۱۹} اثر نیما را که در بحر (رمل مخبون) سروده شده تطبیح می کنیم تا تفاوت ارکان مصرع ها روشن شود:

- | | | | |
|---------------|------------|-------------|------|
| ۱ - می تراود | مهتاب | | |
| فاعلاتن | فعلن | | |
| ۲ - می درخشد | شب تاب | | |
| فاعلاتن | فعلن | | |
| ۳ - نیست یکدم | شکنند خواب | به چشم کس و | ليك |
| فاعلاتن | فعلاتن | فعلاتن | فعلن |
| ۴ - غم این | خفته چند | | |
| فعلاتن | فعلن | | |
| ۵ - خواب در | چشم ترم | می شکنند | |
| فاعلاتن | فعلاتن | فعلن ... | |

بطوریکه ملاحظه می شود مصرع های اول و دوم و چهارم دارای دو رکن و مصرع سوم دارای چهار رکن و مصرع پنجم دارای سه رکن می باشند.

ب - قافیه

در شعر عروضی «قافیه» یکی از دو عنصر اصلی شعر محسوب می شود. شاعر ملزم است باحروف اصلی پایان ابیات را مشترك معین ولی نامکرر را انتخاب کند. اگر کلمه یا کلماتی عیناً در آخر ابیات تکرار شوند «ردیف» و حروف ماقبل آن «قافیه» خوانده می شوند. شاعر باید به زبان مسلط بوده بعد کافی به «گنجینه لغات» دسترسی داشته باشد تا بتواند کلمات مناسب و خوش آهنگ و خوش تراش را برای قوافی شعر خود انتخاب کند. مروری بر اشعار بزرگان شعر فارسی

دسترسی کم نظیر آنان را به گنجینه لغات نشان می دهد.

صاحب نظران متقدم و متأخر اهمیت فراوانی برای قافیه قائل شده اند و آنرا با موسیقی و وزن شعر بی ارتباط ندانسته اند. دکتر شفیع کدکنی در این باره چنین عقیده دارد: «... قافیه نیز گوشه‌ای از موسیقی شعر است. در کنار موسیقی وزن و موسیقی درونی کلمات، موسیقی قافیه نیز قابل بررسی و تحقیق است. یکی از مهمترین عوامل اهمیت قافیه جنبه موسیقائی آن است. در حقیقت قافیه خود یکی از جلوه های وزن است و یا بهتر بگوئیم مکمل وزن است...»^{۲۰}

در مورد نقش های قافیه در ساختمان شعر عروضی صرفنظر از پیوند دادن ابیات يك منظومه بهم، دکتر شفیع کدکنی از جمله پانزده تأثیر و خصیصه و نقش برای شعر قائل است از اینقرار:

- ۱- تأثیر موسیقائی ۲- تشخیصی که قافیه به کلمات خاص هر شعر می بخشد ۳- لذتی که قافیه از بر آورده شدن يك انتظار به وجود می آورد. ۴- زیبایی معنوی یا تنوع در عین وحدت
- ۵- تنظیم فکر و احساس ۶- استحکام شعر ۷- کمک به حافظه و سرعت انتقال ۸- ایجاد وحدت شکل در شعر ۹- جدا کردن و تشخیص مصراع ها ۱۰- کمک به تداعی معانی ۱۱- توجه داده به زیبایی ذاتی کلمات ۱۲- تناسب و قرینه سازی ۱۳- ایجاد و قالب مشخص و حفظ وحدت ۱۴- توسعه تصویرها و معانی ۱۵- القاء مفهوم از راه آهنگ کلمات^{۲۱}

نیما پوشیج از قافیه بر داشت دیگری دارد. وی تکرار حروف يك آهنگ را در انتهای ابیات لازم نمی داند بلکه آنرا بعنوان (زنگ مطلب) یا یادآوری یا هرجا که مطلب شاعر تمام شود لازم می شمرد. وی می گوید: « قافیه مال مطلب است، زنگ مطلب است، مطلب که جدا شد قافیه جداست... فقط قافیه، باید بدانید که بعد از وزن در شعر پیدا شده. قافیه قدیم مثل وزن قدیم است. قافیه باید زنگ آخر مطلب باشد. به عبارت اخری طنین مطلب را مسجل کند... شعر بی قافیه خانه بی سقف و در است... اگر قافیه نباشد چه خواهد بود؟ حباب توخالی. شعر بی قافیه مثل آدم بی استخوان است و وزن بی ضرب مثل شعرهای قدیم... هنر شاعر در قافیه سازی است، قافیه زنگ مطلب است و مال مطلب. قافیه باید مطلب و جملات را تمام کند. مطلب پیش را با مطلب بعد هم قافیه نکنید، بسیار زشت است. در این صورت شما معنی قافیه را ندانسته اید... سعی کنید که قافیه ها در يك مطلب انفصال بعید باهم پیدا بکنند. بحسب ذوق و پس از کار زیاد خودتان می توانید پیدا کنید کجا خواننده منتظر قافیه است...»^{۲۲}

با تعبیری که نیما پوشیج از قافیه در شعر نو می کند بجای اینکه شاعر اسیر قافیه باشد، قافیه مطیع شاعر است و هرجا مطلب او تمام شود، یا برای تداعی مطلب (چون برگردانی) قافیه را که گاه بجای يك کلمه دوسه کلمه است تکرار می کند. رعایت این نوع قافیه پردازی را در اشعار بعضی از نوپردازان که در کار خود موفق بوده اند، می توان یافت.

بازگشت به نیما و طرفداران او

در سطور پیشین گفتیم که نظریات نیما را در سه ماده می توان خلاصه کرد.

نیما با شکستن اوزان متحدالارکان و کوتاه و بلند کردن مصراع ها قالب های جدیدی در شعر فارسی آفرید و افق های تازه ای را در پیش دیدگان شاعران جوان گشود. کم کم بسیاری از سبک وی پیروی کردند. شعرای نوپرداز به مفاهیم تازه، زبان و بیان جدید و دید بی سابقه ای دست یافتند که تا پیش از آن در شعر عروضی وجود نداشت. در اشعار نیمائی هر منظومه به عنوان يك

قطعه تفکیک ناپذیر و مستقل تلقی می شود و مفهوم واحدی را القا می کند . در صورتی که پیشتر در غزلیات عروضی هر بیت برای خودمستقل بود و مفهوم بخصوصی داشت. رواج شعر نیمائی شعر فارسی را از حالت رکود و جمود خارج کرد و شور و جنبش تازه ای با خود آورد.

طرفداران نیما پس از چندی به سه دسته تقسیم شدند : گروه اول کسانی بودند که به شیوه نیما وفادار ماندند و غالباً روش او را دنبال کردند و حتی لغات و اصطلاحات وی را در اشعارشان به کار گرفتند. از این دسته می توان به شاعرانی چون منوچهر شیبانی ، اسماعیل شاهرودی (آینده) اشاره کرد و نیز احمد شاملو و منوچهر نیستانی در سال هایی از دوران شاعریشان جزء این گروه بوده اند. گروه دوم شاعرانی که پیشنهادهای نیما را قبول کردند ولی به سلیقه خود شیوه بیانی خاص برگزیدند. مهدی اخوان ثالث (م - امید) محمدزهری - مشرف طهرانی (م - آزاد) نادر نادرپور ، سیمین بهبهانی (در دوره ای از شاعری خود) از این گروه اند. بعضی از این شعرا بعد از چندی به مکتب سخن پیوستند که بزودی از آن یاد خواهیم کرد. گروه سوم کسانی بودند که پس از قبول پیشنهادهای نیما کوشیدند در قلمرو و قالب و معنی از حدود سخن نیما فراتر روند و هر کدام شیوه خاصی را اختیار کردند. از این گروه سهراب سپهری . فروغ فرخ زاد ، بدالله رویائی ، نصرت رحمانی ، منوچهر آشتی ، اسماعیل خوئی ، محمدرضا شفیعی کدکنی ، نعمت میرزاده (آرزم) و محمد علی سپانلو را باید نام برد.

در شعر نو لغت (سبک) در باره کسی صدق نمی کند بلکه هر شاعر با شکل و بیانی که برمیگزیند و شیوه ای را که در قالب و محتوای شعر خود به کار می گیرد سبکی برای خود دارد. تنها می توان گفت چه شاعری در کوتاه یا دراز مدّت از چه شاعر یا شاعرانی متأثر بوده و البته این تأثیر و تأثر در همه یکسان نیست و شدت و ضعف دارد.

بسیاری از نوپردازان در مدّت شاعری خود تغییر سبک داده یا از نوپردازی به شعر سنتی روی آورده اند.

مروری بر احوال و آثار نیما

بی گمان نام «نیماپوشیج» در تاریخ ادب فارسی بعنوان یک راه گشا و نظریه پردازو سنت شکن شعر هزارساله عروضی پایدار خواهد ماند.

هر نهضتی که پای می گیرد موافقان و مخالفانی پیدا می کند و همانطور که بعضی مخالفان متعصب و غیرمنطقی پیدا می شوند موافقان متعصب و کم اطلاع نیز ظاهر می گردند.

بجرات می توان گفت اگر نیما پس از ارائه نظریاتش (دشمنان دانائی) بوفور داشته (دوستان نادانی) هم کم نداشته است. روشن است که هر جا تعصب گام می نهد (حقیقت) رخت برمی بندد. بر همین اساس عقاید افراطی و یک جانبه طرفداران نیما موجب شده که شخصیت حقیقی ادبی و ارزیابی آثار او مبهم بماند.

اکنون که چند سال است نیما در گذشته و آتش قضاوت های افراطی فرونشسته باید خالی از حب و بغض به ارزیابی عقاید و اشعارش پرداخت.

نظریات و زندگی و آثار (نیماپوشیج) را باید از سه زاویه مورد مطالعه و قضاوت بی طرفانه قرارداد :

اول - نیماپوشیج مردی از اهالی کوهستان بود و خصائل انسانی ، سادگی ، صداقت و صراحت

مردم آن دیار را تا آخر عمر با خود داشت. نیما مردی گوشه گیر و از اجتماع گریزان بود. تأثیر افکار چپ در اشعارش که بزبان کنایه و استعاره سروده به چشم می خورد. غالب اشعارش در حالهای از یأس و ناامیدی و بدبینی که بدون شك انعکاسی از زندگی شخصی و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی زمان اوست دیده می شود.

نیما مردی بود که زندگی خود را عاشقانه وقف شعر کرد و به زندگی ساده کارمندی قناعت کرد. بر خلاف مردم زمانه که برای رسیدن به پول و مقام همه چیز را زیر پا می گذاردند با وجود تنگدستی و سختی معیشت هرگز از اصول انسانی که بدان سخت پای بند بود عدول نکرد.

دکتر انور خامه ای که از دوستان وی بوده چنین می نویسد: «... نیما صفات پسندیده فراوان دیگری هم داشت. بسیار فروتن و متواضع بود. با آنکه معلومات بسیط و گسترده ای داشت و از نبوغ ادبی فوق العاده ای بهره ور بود هیچگاه خودستائی نمی کرد... اصولاً کم حرف بود و به گفته دیگران بیشتر گوش می داد. ساده و بی پیرایه زندگی می کرد و در همان اطاقی که زندگی می کرد دوستانش را می پذیرفت. از تعارف و گزافه گوئی و اغراق، که ویژه بسیاری از ما ایرانیان است، پرهیز داشت. از این جهت برآستی فرزند کوهستان بود. نیما از مناعت نفس کم نظیری برخوردار بود. در نهایت تنگدستی و با آنکه از جانب خانواده اش زیر فشار بود تا کاری پیدا کند، حاضر نبود دست تمنا پیش دوستان فراوانی که داشت دراز و از آنها تقاضای یافتن کار یا کمکی کند... کوتاه سخن، نیما انسانی آزاده، نجیب، شریف، پاکدامن، بلند همت، کم ادعا، نیک نفس و انسان بود...»^{۲۳}

دوم - نیما یوشیج بعنوان يك نظریه پرداز و سنت شکن در عرصه شعر فارسی ظاهر شد. با آشنائی به ادبیات و زبان فرانسه و شعرای پیرو مکتب سمبولیسم فرانسوی قرن نوزدهم، علی رغم سبکبازی و کم اطلاعی از شعر و ادب کهن فارسی با ارائه پیشنهادات و نظریات جدید، انقلابی در شعر سنتی فارسی بوجود آورد که مخالفان سرسختی پیدا کرد و البته جمعی نیز باو گرویدند.

وی عقیده داشت ضرورت زمانه اقتضاء می کند که شعر به دوران خطابی برسد شعر باید اهمیت دکلاماسیون داشته باشد.

هیچگاه نظریات يك آغازگر کافی و کامل نبوده بلکه دنبال کنندگان شیوه او در سالها و حتی نسل های بعد به تدریج نظریات وی را کامل کرده و توسعه بخشیده اند. در مورد نیما هم همین سنت جاری است و پویندگان راه او باید به تدریج و در عمل پیشنهادات او را توسعه دهند و به کمال برسانند.

سوم - آخرین نکته ای که باید در باره آن به تأمل پرداخت بررسی اشعار نیماست. حساب (نیمای نظریه پرداز و راه گشا) را باید از حساب (نیمای شاعر) جدا کرد. اگر اشعار را در مجموع مورد مطالعه قرار دهیم باین نتیجه می رسیم که نیما در اشعار سنتی خود به هیچ وجه موفق نبوده است. نگاهی به اشعاری که تا سال ۱۳۱۷ (شروع دوره نوسرانی نیما) سروده این موضوع را ثابت می کند. در این میان تنها منظومه غنائی و عاشقانه (افسانه) است که نو آری هائی در آن به چشم می خورد.

در نوپردازی های نیما دو نقصیه به چشم می خورد که یکی را تعقید و پیچیدگی و نارسائی بیان و دیگر فقدان جاذبه و (ناشیوانی) را میتوان ذکر کرد.

زبان شعر نیما زبانی مبهم، گنگ، پیچیده و پر از استعاره و کنایه است و مسلماً نیما این

خصلت را از شعرای سمبولیست قرن نوزدهم فرانسه بدست آورده و به اشعار خود تسری داده است. استفادهٔ نیما از زبان تمثیلی و استعاری باعث شده است که فهم بسیاری از اشعارش را مشکل نماید و هر شعری به تفسیری احتیاج داشته باشد. ادیب و شاعر پرمایهٔ معاصر « ه. الف. سایه » در این باره چنین گفته است: « اشعار نیما غالباً گنگ و پیچیده است. مردمی که نیما بیشتر موضوع شعر خود را از آنها و برای آنها انتخاب می کند، از او چیزی سر در نمی آورند. تا آنجا که من اطلاع دارم در آغاز، شعر نیما روشنی و روانی بیشتری داشته اما بر اثر گرفتاری های عمومی و قید و منعی که در کارها پیش آمد و گریبانگیر شعر و بیان نیز شد، نیما هم که نمی خواست و نمی توانست شاعر بارگاه و مدیحه سرا باشد. شعرش را در هفت پردهٔ کنایه و استعاره پوشاند و نتیجه این شد که سخنی که برای عامه بود، در انحصار خواص ماند. »^{۲۴}

دکتر صدرالدین الهی روزنامه نگار و شعر شناس با سابقه چنین می نویسد: « ظهور نیما يك ضرورت تاریخی برای تحول و تجدید شعر فارسی بوده، اوست که راه درست «غرب گرایی» را در شعر فارسی معاصر، با همهٔ مشکلات و نارسانائی هائی که هر آغاز کننده ای در ابتدای راه دارد گشوده است... زبان شعر نیما، درشتی ها و نادرستی ها و کاستی های این زبان است که در نسل بعد از او تأثیر گذاشته و حتی ملاک سرودن اشعاری با همین مشخصات شد... »^{۲۵}

یکی از کاستی های اشعار نیما تجاوز بی رویه از دستور زبان است. دکتر انور خامه ای در این مورد می نویسد: «... در این مرحله نیما هر جا لازم می شمارد، از حدود دستور زبان پارسی نیز پای فراتر می نهد و قواعد آنرا زیر پا می گذارد. بهتر بگوئیم به شاعر اجازه می دهد که اگر ضروری شمرد این قواعد را رعایت نکند. البته در شعر کلاسیک نیز شعرا در صورت لزوم بعضی قواعد جمله بندی را رعایت نمی کرده و جای فعل و فاعل و مفعول را پس و پیش می برده اند. لیکن نیما از این حد بسیار تجاوز می کند و هرگونه ترکیبی را مجازمی شمرد بطوری که بعضی از ابیات او شکل معماً به خود می گیرد... » (نویسنده پس از آوردن چند نمونه از اشکالات دستوری فاحش، بیت زیر را نقل می کند):

سردی آرای درون گرم او با بالهایش ناروان رمزی است

از زمان های روانی ها (مجموعه ۳۹۳)

« این بیت برآستی معنائی است! مشکل اصلی مفاهیم کلمهٔ «آرای» و «روان» است که هر دو معانی فارسی مشخصی دارند. «آرا» صفت فاعلی از فعل آراستن است. اگر اینگونه فرض کنیم معنی آن بیت این می شود که بالهایش که درون گرم پرنده را به سردی می آریند رمزی از زمان روانی ها یعنی پریدن های اوست. این معنی منطقی بنظر نمی رسد. ظاهراً معنی واقعی این بوده است که میان درون گرم او که به سردی آراسته است با بالهایش که می خواهند گرم باشند و مانند گلشسته پرواز کنند ناسازگاری وجود دارد. ولی در این حالت نیز «آراستن» به «سردی» کلمهٔ نامناسبی است که استعمال آن از شاعری مانند نیما بعید بنظر می رسد. در مورد «ناروان» تقریباً مسلم است که مقصود نیما «ناسازگار» بوده، روان را اسم فاعل فعل رفتن گرفته و ناروان را به معنی چیزی که نمی رود و ناجور استعمال کرده است. ولی این گونه کار برد کلمهٔ «روان» خواه بصورت اسم گرفته شود یا صفت، در زبان پارسی معمول نیست. »^{۲۶}

مشخصهٔ دیگری که در اشعار نیما به چشم می خورد فقدان جاذبه (ناشیواتی) اشعار اوست.

شعر نیما فاقد تفزل دلپذیر و گیرائی و (رقت و لطافتی) است که لازمه هر کلام موزون است. نادر نادر پور شاعر و سخن شناس معروف معاصر که خود از رهروان راه نیماست می گوید: «... گرچه نیما را به حق بنیاد گذار و فرضیه پرداز (شعرنو) می توان شمرد و در حقانیت پیشنهادهای سه گانه او برای وسعت بخشیدن به قلمرو بیان شاعرانه امروز تردید نمی توان داشت. و نیز تازگی استنباط او را از «شعر» ویژگی نگرش شاعرانه اش را بر مفاهیم عینی و ذهنی انکار نمی توان کرد. اما این حقیقت را نیز نمی توان ناگفته گذاشت که «نیما» بهترین مجری نظریات و پیشنهادهای خود، و برترین معرف «شعرنو» نمی توانست بود. زیرا در قبال تخیلی نیرومند، بیانی ضعیف داشت و این ضعف را نخست در اشعاری که به شیوه قدما می سرود نشان داد، سپس در آثاری که به سبک نو پدید آورد آشکارتر ساخت. مشکل نیما در شعر امروز از همین جا آغاز شد، زیرا اگر سستی بیان «نیما» در اشعار قدمائی او، فقط ادیبان آن روزگار را نسبت به قوت طبعش بی اعتقاد می کرد، در اشعاری که به شیوه نو میسرود، تأثیر ناگوار دوجانبه بر دیگران داشت. یعنی در خیل دوستداران شعر (وحتی هواداران نو آوری) اثری منفی می کرد و موجب زدگی و رمیدگی خاطر ایشان می شد. در جمع پیروان ناآگاه و یا کم سواد خودش (که همان ضعف های بیانی را داشتند) اثری مثبت می گذاشت و آنان را در آئینه ضمیر خویش بصورت آفریدگاران زبان و بیانی تازه در (شعر نو) جلوه می داد»^{۲۷}

محمود مشرف طهرانی (م - آزاد) که از شعرای پیشگام نو پرداز است و در راستای شعر نیمائی شعر می سراید در باره ارزش اشعار نیما چنین اظهار نظر می کنند: «نیما يك آغاز كننده بود تجربه گر و جستجو كننده بود. در بررسی آثار او باید تجربه های او را از شعرهای خوب او جدا کرد و هر يك را با معیارهای متفاوت ارزیابی کرد. نیما چند دوره درخشان شعری دارد. بنظر من پرشورترین و جوان ترین این دوره ها همان دوره اول است. «افسانه» از حسن شعری سرشار است. در شعرهای دوره دوم و سوم نیما نیز چندین شعر درخشان دیده می شود. نیما در این دوره ها در شعرهای کوتاه موفق تر است. نباید از یاد برد که نیما يك آغاز كننده بود و تجربه گر...»^{۲۸}

مکتب سخن (کلاسیک نو)

چنانکه گفتیم پس از ارائه پیشنهادات سه گانه نیما، دکتر پرویز خانلری (که نسبت خوشاوندی هم با نیما داشت) با ارائه نظریات جدید پیشنهادات نیما را تعدیل کرد. دکتر خانلری ادیب، محقق، مترجم، نویسنده، شاعر، نظریه پرداز، سخن سنج و، سخن شناس، در شعر و ادب گذشته فارسی و نیز ادبیات فرانسه بصیرت و اطلاع بسیار زیادتری از نیما داشت و نظریات او عمیق تر و پخته تر بود. وی که در سرودن شعر سنتی تسلط داشت اشعاری به سبک «چهارپاره» می سرود. در سال ۱۳۲۲ مجله «سخن» را تأسیس کرد و آنرا کانونی برای پرورش ذوق و استعداد جوانانی که در سال های بعد شعرای نام آوری شدند، نمود. فریدون توللی، گلچین گیلانی، فریدون مشیری، نادر نادر پور، حسن هنرمندی، محمود کیانوش و میمنت میر صادقی از جمله شعرای نو پرداز جوانی بودند که با تشویق دکتر خانلری و چاپ اشعارشان در مجله سخن رشد کردند و بالیدند. ه. الف سایه، سهراب سپهری، یدالله رویائی، دکتر شفیع کدکنی و اخوان ثالث پس از تجربه نیمائی به مکتب سخن پیوستند.

دکتر خانلری نظریات نیما را به شرح ذیل تعدیل کرد: ۱ - تجاوز مفرط از حد سنتی مصراع که

موجب درازی و بی قوارگی آن می شود و مطلوب نیست. ۲ - پایان بندی مصراع ها و درهم ریختن اوزان باید به (ذوق سلیم) که مورد تأیید بزرگان ادب گذشته نیز بوده متکی باشد. ۳ - شکستن اوزان در غیر مفاصل عروضی آنها جائز نیست. ۴ - در بهم ریختن اوزان ناسازگار (بحور نامطبوع) باید احتیاط کرد. ۵ - وزن عروضی لازمه شعر فارسی است.

رواج این عقاید و توجه بعضی از شعرای نو پرداز موجب پدید آمدن مکتبی بنام (مکتب سخن) یا (کلاسیک جدید) یا رمانتیسم شد و این گونه اشعار (شعرنو) یا (شعرامروز) در مقابل (شعر نیمائی) نام گرفت

شعر سپید ، شعر آزاد و شعر منثور

سابقه این نوع نوشته ها که بدانها اطلاق (شعر) فی توان کرد به بعد از مشروطیت برمی گردد. در آن ایام مترجمان ایرانی اشعار شعرای غربی را ترجمه می کردند و به سیاق اصل آنها ترجمه مصرع ها را در سطور کوتاه و بلند زیر هم می نوشتند. این شیوه که از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ ادامه داشت مورد تقلید بعضی از جوانان تازه کار قرار گرفت و نوشته هائی بنام (قطعه ادبی) در روزنامهها منتشر می کردند.

در سال های بعد از شهریور ۲۰ کسانی اشعاری بدون وزن و قافیه سروده منتشر کردند که (شعر آزاد) یا (شعرسپید) معروف شد. از کسانی که در این راه پیشقدم بودند (محمد علی رواهیج) را باید نام برد که در سال ۱۳۱۰ تحت تأثیر شعرای فرانسوی اشعار گونه ای بدون وزن و قافیه می سرود. دگر دکتر شمس الدین کیا (تندرکیا) بود که در حدود سال های ۱۹ - ۱۳۱۸ ش جزواتی بنام (شاهین) منتشر می کرد در آنها اشعاری با اوزان عامیانه و فولکلوریک و زبان غیرادبی و غیر رسمی و سخن طنزآمیز درج می کرد.

پس از وی باید از هوشنگ ایرانی شاعر و مترجم قدیم یاد کرد. وی در سال ۱۳۲۱ با شرکت چند هنرمند پیش تاز مجله بنام (خروس جنگی) انتشار داد. در همین مجله بود که شعر معروف (غار کبود می دود ، جیغ بنفش می کشد) را چاپ کرد و همین شعر در آن زمان بهانه ای بدست مخالفان داد که همه جا آنرا بعنوان شعر نو نقل می کردند. و دیگر نوپردازان مخصوصاً (نیما) را تخطئه می کردند. این ماجری سال ها نقل محافل ادب دوست بود.

از دیگر آزاد گویان باید از دکتر محمدمقدم و دکتر شیراز پرتو (شین پرتو) ، غلامحسین غریب ، پرویزداریوش ، بهمن فرسی و کیومرث منشی زاده نام برد و پس از آن در دوران حاضر از فریدون گیلانی ، احمد شاملو ، بیژن جلالی ، شمس لنگرودی ، احمد رضا احمدی و اسماعیل نوری علا و دیگران باید یاد کرد که هم با یکدیگر اختلاف دارند و هم همه در یک سبک نمی سرایند.

شعر منثور

آنچه امروز رواج دارد پرچمدار آن (احمدشاملو) شاعر نوپرداز قدیمی است . وی در بدو شاعری به سبک نیمائی شعر می سرود و اکنون با ارائه « اشعار منثور » با سابقه ای که در شعر و تسلطی که به زبان دارد قطعاتی بدون وزن و قافیه ولی با مفاهیم انسانی و اجتماعی ارائه می کند. به مقتضای طبع مرشد تراشی و مراد جوئی که از دیر باز بین بعضی از هموطنان رواج داشته درباره این « شعرگونه » ها غلو کرده سراینده رادر (قله های دست نیافتنی شعر) جای داده و شخص دیگری که خود از نوپردازان قدیم است وی را در کنار خدا می نشاند! ^{۱۹} این جریانات متأسفانه

سرمشق جوانان نوحاسته و بی مایه ای قرار گرفته که بهرحال «جوان اند و جوهای نام» کلمات بی‌سر و تهی را بهم وصل می‌کنند و به عنوان «شعرمنثور» یا «شعرناب» به مجلات می‌سپارند. امروز اگر شما صفحات مجلات طهران (ومجلات چاپ خارج) را ورق بزنید غالب صفحات شعر آنها از همین باصطلاح «اشعارناب» پر شده که نه از (عمیقات شعری) در آنها اثری هست و نه از (ناب) بودن. همین جوانان اینگونه اشعار خود را پس از چندی جمع کرده در مجموعه‌هایی که گاه بزحمت به یکصد صفحه می‌رسد چاپ می‌کنند. پشت وپتین کتابفروشی‌های طهران به فراوانی از این گونه مجموعه‌ها به چشم می‌خورند این جوانان متأسفانه نه از میراث بی‌بدیل ادب گذشته ایران اطلاعی و نه از فنون شاعری مایه‌ای دارند و نه از ذوق خداداد، ولی به آسانی به نوشتن (نه سرودن) اشعار بی‌وزن و قافیه می‌پردازند و البته «آن خشت بود که بر توان زد».

اگر نوشتن نثری ادبی و ارائه آن بنام (شعر) است، در گنجینه ادب فارسی گذشته بهترین نوع آنرا داشته‌ایم: تاریخ بیهقی، اسرارالتوحید، تذکرة الاولیاء و شطحیات صوفیه مخصوصاً آثار پایزید بسطامی، عین القضاة همدانی و مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری از نمونه‌های ممتاز بشمار می‌روند. در این آثار کلمات و لغات با قدرت و استحکام ترکیب و نظام یافته‌اند. آیا جز آسان‌گیری و آسان‌گذاری، بی‌مایگی و سهل‌انگاری ذهنی، محرک دیگری برای این نوشته‌های بی‌ارزش این جوانان علت دیگری می‌توان پیدا کرد؟ و گرنه سطور کوتاه و بلند را بطور مورب نوشتن و جملات نامفهوم و بی‌معنی ارائه دادن هنری نیست بلکه عین بی‌هنری است! نيمادر باره این نوع آثار می‌گوید: «من خیال می‌کنم هر دودسته بهخطامی روند، هم آنهاکه شعر راهجائی می‌سازند و هم عده‌ای که شعر را بی‌قافیه می‌سازند. درحالیکه هیچ يك از این دو دسته دلیلی ندارند»^{۲۰}

شعرحجم

بدالله رویائی یکی از شعرای نوپرداز قدیمی که سال‌ها پیرو مکتب نیما و سخن بود در اوائل سال ۱۳۵۰ چند نفر از شعرای نوپرداز دیگر را جمع کرد و بیانیه‌ای بنام (شعرحجم) صادر کردند و مدعی نوآوری‌هایی شدند که رواجی نیافت و پیروان آن بعداً به گرایش‌های افراطی دیگر از قبیل (موج سوم) و (موج نو) که دست کمی از (شعرحجم) نداشتند روی آوردند. در این زمینه باید از نوپردازانی چون بهرام اردبیلی، بیژن الهی، محمود شجاعی، هوشنگ چالنگی، پرویز اسلام‌پور و دیگران یاد کرد. رویائی چند سال است ساکن فرانسه است.

موج نو، موج سوم، شعر مدرن، شعر ناب

در طی دهه اخیر هر از چندی چند نفر از نوپردازان جوان در ایران بدور هم جمع می‌شدند و اشعاری را تحت عنوان‌های فوق ارائه می‌کردند. وجه اشتراک این اشعار نداشتن هر گونه وزن و قافیه، زبان نامفهوم، آشفتگی فکری و سردرگمی سرابندگان آنان بود. غالباً از این گونه اشعار معنی و مفهوم روشنی استنباط نمی‌شود. این گروه‌ها که هنوز هم در ایران و محالک خارج وجود دارند هر کدام مدعی (پیشروبودن) در شعر را دارند. بعضی هم هر از چند سال گروه خود را عوض کرده فی‌المثل از «شعرحجم» به موج سوم و موج نو غیره رفته‌اند. جالب اینکه این گروه‌ها با هم اختلاف دارند و البته این گونه «شعرگونه»‌ها دوامی نخواهند داشت و گذشت زمان بهترین داوری را خواهد کرد. بقول پروین «زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود»

بحشی در زبان شعر نو

بطوری که در آغاز سخن اشاره کردیم دردنیای امروز که در همه جا (تأثیرات آفاقی) ظهور امر حضرت بهاء الله پنجم می خورد این تأثیر در شعر فارسی بصورت جنبش (شعر نو) تجلی کرده است. در عصری که بسیاری از ارزش ها و معیارها در تغییر است، شاعر نوپرداز باید مفاهیم و مضامین تازه ای را با زبان شعر بیان کند و یقیناً به زبان جدیدی فارغ از قیود و تکلفات سابق نیاز دارد. این زبان بیان کننده ذهنیات شاعر است، باین سخن دکتر شفیمی کدکنی که در باره اتحاد ذهن و زبان گفتگو می کند توجه فرمائید: «... این نکته را فراموش نکنید که محور همه تحولات شعر «زبان و روابط اجزای زبان» است. این آن چیزی است که در شعر «فروغ» هست و در شعر یغمای جندقی نیست. چون «زبان» چیزی جز ذهن نیست و «ذهن» چیزی جز زبان نیست. وقتی که زبان شاعر تکراری است. آنهایی که تصور می کنند با زبان فرخی سیستانی یا زبان سعدی شیرازی می توان در این عصر، تجارب انسان عصر ما را تصویر کرد به دلائل صد در صد علمی علم دلالت جدید حرفشان پوچ و بی معنی است. انسان چیزی نیست جز «زبان» و همه خلاقیت های ادبی جهان، فقط و فقط در حوزه «زبان» است و عوامل اقتصادی عواملی هستند که آنرا تغییر می دهند. آن سخن و نیکشتاین را از یاد نبرید که گفت «محدودیت زبان من، محدودیت جهان من است» یعنی هر کس هر قدر گسترش زبانی داشته باشد به همان اندازه دارای جهان بینی وسیع تری است... پس ما اگر از شاعری که تفکر در سته قرون وسطائی دارد و چهره او از لحاظ عوامل اجتماعی و تاریخی تکرار چهره های فرسوده قرون و اعصار گذشته است توقع داشته باشیم که این انسان زبان نوی داشته باشد توقع ما بهبوده است. چون مجدد زبان در پرورسه عمل و در زندگی به وجود می آید، وقتی زندگی جامعه ای ایستا و مرده باشد، طبعاً در آن جامعه زبان هم مرده و ایستاست»^{۳۲}

در اشعار نیما استعارات و کنایه ها و سمبول ها بفراوانی یافت می شود که علت آنرا باید در اوضاع و احوال آن زمان جستجو کرد. در آن دوران سانسور شدید حکومت بر قرار بود و او برای بیان مقاصد خود مجبور به استفاده از اصطلاحات کنائی بود و همین نکته به روشنی و رسائی زبان شعر او لطمه فراوان زده است.

زبان از جملات و کلمات ترکیب شده و وسیله ایست که افکار شاعر را به مخاطباتش منتقل می کند و اگر شاعر بهر علتی نتواند بوسیله شعر خود مقصودش را به روشنی به مخاطباتش منتقل کند و شعرش حالت تعقید و ابهام بخود گیرد و به معنائی تبدیل شود به هدفش نرسیده و در حقیقت «نقص غرض» کرده است. این ضعف را در بسیاری از شعرای نوپرداز بخصوص طرفداران «شعر منشور» که امروز رواج بسیار دارد، دیده می شود. این اشعار که تحت تأثیر مکاتب غربی (سمبولیسم) سروده شده و می شوند، مفاهیمی دور از ذهن و انتزاعی و پیچیده ای دارند که فهم آنها را غیر ممکن می کند و هر کدام به تفسیری احتیاج دارند، علت آن چیزی جز ناتوانی و ضعف شاعر در زبان نیست. دکتر عبدالحسین زرین کوب در این باره می گوید: «... شعر باید بیان روشن باشد و روشنگر و هر چند بیش از آنچه می گوید ناگفته می گذارد باز سخنش ابهام اگر دارد باید چنان باشد که آنرا محتاج تأمل کند نه نامفهوم و پیچیده. ابهام خالی از صداقت با هنر واقعی، که محقق آن بوسیله تلقین و القاء دست می دهد فرسنگ ها فاصله دارد. این ابهام گرایی در واقع تا

جائی پسندیده است که کلام را به يك معنای تبدیل نکند از آنکه ابهام کامل هنر و قدرت نیست عجز است و ضعف در فکر و بیان ...»^{۳۳}

محتوای شعر نو

در سطور پیشین گفتیم هر اثر هنری قالبی دارد و محتوایی. اکنون که بیش از سه ربع قرن از آغاز نو سرائی در شعر فارسی می گذرد در این مدت نوپردازان اشعاری سروده اند که از لحاظ محتوای با یکدیگر تفاوت دارد. شك نیست که شاعر موجودی حساس است و از اوضاع و احوال زمان خود بیش از دیگران متأثر می شود و این تأثیر در شعرش انعکاس پیدا می کند. مثلاً در اشعار نیما با توجه به وضع کشور به اشاره و کنایه به ظلم وی عدالتی ، تجاوز و حق کشتی آمده است. پس از شهریور ۱۳۲۰ که در محیط ایران تاحدی آزادی هائی بوجود آمد، در این میان احزاب مختلف سیاسی (عمدتاً چپ) مجال فعالیت یافتند و طبعاً بسیاری از نوپردازان را که از طبقه جوان بودند بخود جذب کردند. آنان به خیال اینکه به (مدینه فاضله) دست یافته اند نیروی فکری و ذوقی خود را در راه تبلیغ آن احزاب صرف کردند و باز بچه دست سیاست بازان نابکار شدند. بسیاری از اشعار شعرای سرشناس آن دوره مشحون از آن افکار است. در جریان ملی شدن صنعت نفت افکار ضد استعماری و شور وطن پرستی و ناسیولیسم در اشعار آنان منعکس شد. پس از واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شعرای جوان آرمان های خود را برد باد رفته دیدند و برای گریز از واقعیت از دنیای بیرون به عالم درون روی آوردند و بسیاری از آنان بدام الکلی و افیون و امیال جسمانی و شهوانی افتادند. شعرائی که باید شعرشان افکار متعالی و لطیف و انسانی را تبلیغ کند به حسیض پست ترین امیال حیوانی و اعتیادات مضر و خطرناک سقوط کردند. شعر نو در فاصله سال های ۱۳۳۲ و ۱۳۴۰ در زیر سلطه (شهوت) و (اعتیاد) قرار گرفت. نام آورانی چون فریدون توللی ، اخوان ثالث و نصرت رحمانی اشعاری در وصف نشئه افیون و حشیش سرودند و نیز کسانی چون دکتر محمد علی اسلامی ندوشن ، نصرت رحمانی ، فروغ فرخ زاد و نادر نادریور در قطعات خود به توصیف بی پرده لذات شهوانی و آمیزش های نامشروع پرداختند.

حوادث ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و دگرگونی های سیاسی که پس از آن در ایران بوقوع پیوست. سازمان های چپ گرا و مذهبی هر کدام جداگانه به فعالیت های پنهانی پرداخته و زمزمه (تعهد) شعرا پیمان آمد که البته محملی برای تحمیل عقاید سیاسی یا مذهبی بود و اگر شاعری تن به این قیامت نمی داد او را «برج عاجی» می نامیدند یا بر چسب ضد ملی یا مذهبی باو می زدند.

از بهمن ماه ۱۳۵۷ نو پردازان به دو دسته «درون مرزی» و «برون مرزی» تقسیم می شوند. حوادثی که از این تاریخ به بعد بر ایران گذشت در اشعار شعرای برون مرزی انعکاس داشت که عمده آن بیان مطالب وارد و تجلی غم و اندوه حاصله از غربت و دوری از وطن و یار و دیار است. اشعار شعرای «درون مرزی» یا سرشار از عقاید مذهبی افراطی است یا در نزد «آزاد گویان» و ارائه کنندگانه «شعر منثور» چنان گنگ و نامفهوم است که مطلب درستی عاید خواننده نمی شود.

این آثار فاقد تمیذاتی هستند که شعر را از نثر جدا می کند. از وزن و قافیه در آنها خبری نیست. این شعر کوتاه می تواند نمونه روشنی از این دست باشد :

تو سایه ای هستی که گلی بسر داری

، من

شبی لبریز از گلسایه
گلسترخی از لبانت در شب دل انگیز من
بشکوفان^{۳۳}

عده ای دیگر اشعاری به سبک هندی ارائه می کنند. عرفان بافی های کاذبی که در این دسته اشعار ارائه می شود (گرچه از بحث ما خارج است) حکایتی دیگر دارد :

این غزل « کیومرث عباسی » می تواند مثنوی از خروار باشد :

طومار طره اش را ، مو چو مرور کردیم	باریک تر زمونیم ، کز مو عبور کردیم
در رتبه تکلم ، موسی تر از کلیمیم	او را خدا بر انگیخت ، ما خود ظهور کردیم
سینای سینۀ ما ، تندیس طور عشق است	با سوز سینۀ خویش ، تفسیر نور کردیم
احرام محرمیت ، محتاج دوختن نیست	با جیب پاره پاره ، عزم حضور کردیم
سعی و صفا و مروه ، سرگشته کرد ما را	در جستجوی زمزم ، تقلید کور کردیم

پیشگامان شعرنوا

کسانی که در اینجا بعنوان «پیشگامان شعرنو» معرفی شده اند بجز نیما و دکتر خانلری برای بقیه امتیازی در نظر نبوده و اگر امتیازی داشته باشند در اینجا بدان توجه نشده است. نگارنده قصد داشت عده بیشتری از پیش کسوت های شعرنورا در اینجا معرفی کند و آثارشان را نقل نماید ولی متأسفانه فرصت کافی وجود نداشت. امید است به هنگام دیگر و جای دیگر این توفیق حاصل شود.

۱ - نیما یوشیج در سطور پیشین در باره احوال و آثار وی سخن گفته ایم. اشعار و رساله های نثر وی در مجلدات متعدد بارها چاپ شده. مجموعه اشعار او به همت سیروس طاهباز بچاپ رسیده است. نیما تعدادی آثار نثری شامل نمایشنامه ، قصه ، خاطرات ، نامه ها و غیره دارد که در مجلد دیگری تحت عنوان (مجموعه آثار نثر نیما) بچاپ رسیده است.

اکنون يك اثر از وی نقل می شود:

شب است

شب است ،

شبی بس تیرگی دمساز با آن

به روی شاخه انجیر کهن ، « وگ دار »* می خواند به هردم ،

خبر می آورد طوفان و باران را ، و من اندیشناکم

شب است ،

جهان با آن ، چنانچون مرده ای در گور ،

و من اندیشناکم باز :

- اگر باران کند سرریز از هر جای ؟

- اگرچون زورقی در آب اندازد جهان را ؟

در این تاریکی آور شب ،

چه اندیشه و لیکن ، که چه خواهد بود با ما صبح ؟

چو صبح از کوه سر بر کرد ، می پوشد از این طوفان رخ آیا صبح ؟

۲ - دکتر پرویز خانلری دکتر خانلری در خانواده ای از معارف مازندران متولد شد. خدمات فرهنگی خود را از استادبازی ادبیات در دانشگاه طهران آغاز کرد و سال ها در سمت استادی آنرا ادامه داد. وی حداقل نیم قرن بکار تدریس و تحقیق و تألیف و ترجمه مشغول بود. در سال ۱۳۲۲ مجله سخن را تأسیس کرد که متجاوز از سی سال منتشر می شد. وی در مقام وزیر فرهنگ «سپاه دانش» را تأسیس کرد و پس از آن تأسیس بنیاد فرهنگ ایران، فرهنگستان ادب و هنر و پژوهشکده بنیاد فرهنگ از خدمات برجسته او است. او در اول شهریور ماه ۱۳۶۹ پس ۷۷ سالگی در طهران در گذشت. دکتر خانلری در سرودن شعر عروضی و شعر نودستی داشت (شعر معروف «عقاب» از اوست) از آثارش مجموعه اشعار (ماه در مرداب)، تحقیق انتقادی در عروض فارسی، وزن شعر فارسی، زبان شناسی و زبان فارسی، هفتاد سخن (۳ جلد) دستور زبان فارسی. منظومه (بت پرست) از اوست:

بُت پرست

نغمه چنگم درین بزم ارنیامد دلپذیر ای امید جان، ببخشای، این گنه بر من مگیر

می زدم انگشت چون بر تار چنگ پادمی ماند از ره می داشت گوش آسمان در وجد می شد، خاک هم گفتم از این نغمه کز آن طاق عالم پُر صداست

برده بود از ره مرا دیو غرور وینک اینجا پیش تو شرمنده ام نغمه ها در هر نگاهت خفته است چیست در بزم تو سازم؟ بانگ ناسازی و بس

ذره را خورشید در خرگه کشید زان نباشد گرم و چابک دست من شوق دیدار توام در ره کشید لرزد از شوق دل سرمست من

منکر تو، دشمن من، شاد شد وای بر این جان دشمنکام بد فرجام من وای من، کسان آرزو بر باد شد شرمم آید گر بر آید بر زبانت نام من

می شدم در راه
دل ز شوق مست
پایم از جاشد
چنگ من بشکست
چون بیازیدم
سویش اینجا دست
از رگ هر تار
ناله ای بر جست

ناله ای جانسوز جای نغمه های دلپذیر ای امید جان، ببخشای، این گنه بر من مگیر.

۳ - فریدون توللی

اهل شیراز بود. در جوانی به شیوهٔ نیما و سپس (مکتب سخن) روی آورد و اشعاری در این زمینه سرود. چند سال بعد نو سرائی را ترك كرد و به شعر سنتی بازگشت و تا آخر عمر آنرا ادامه داد. وی در جزر و مدّهای سیاسی لطمه های فراوان خورد و به اعتیاد روی آورد. زبانی قوی داشت و در اشعار سنتی خود ترکیباتی دور از ذهن خلق می کرد. از کاربرد الفاظ و موسیقی کلام در اشعارش استفاده می کرد. ۹ خرداد ۱۳۶۴ در شیراز درگذشت. آثار او عبارتند از (التفصیل) (نثر و شعر) مجموعه های شعر: رها، نافه، پویه، شگرف و بازگشت. قصهٔ زیبای «مهتاب» از سروده های ایام جوانی اوست:

مهتاب

در زیر سایه روشن ماه پریده رنگ
در پرتوی چو دود، غم انگیز و دلربا
افتاده بود و زلف سیاهش به دست باد
مواج و دلفریب
می زد به روشنایی شب نقش تیرگی.

چون آرزوی دور
چون حالهٔ امید
با چون تنی ظریف و هوسناک در حریر
می خفت در نگاه.
وز دشت های خرم و خاموش می گذشت
آهسته شامگاه.

می رفت جویدار و صدای حزین آب
گویی حکایت غم پاران رفته داشت.
وز عشق های خفته و اندوه مردگان
رنجی نهفته داشت.

او، آن امید جان من، آن سایهٔ خیال
می سوخت در شرارهٔ گرم خیال خویش.
می خواند در جبین درخشان مهتاب
افسانهٔ غم من و شرح ملال خویش

در نور سرد و خسته مهتاب، کوهسار

۱۳۲۴

۴ - مهدی اخوان ثالث (م - امید)

در سال ۱۳۰۷ در مشهد زاده شد و سال های بعد به طهران رفت. وی به گنجینهٔ ادب گذشته ایران دستی داشت و قصائد محکم و زیبایی به سبک خراسانی سرود. در شعر نو به سبک نیما روی آورد و بقول خود پلی از خراسان به طهران زده بود. در سالهای آخر عمرش به اعتیاد روی آورد که در اشعارش منعکس است. ترس، ناامیدی، شکست و بدبینی در غالب اشعارش به چشم می خورد در دههٔ آخر حیاتش شعرش رو به افول گذاشت، در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۶۹ در طهران درگذشت.

مجموعه های اشعارش عبارتند از: ارغنون، آخر شاهنامه، از این اوستا، زمستان، دوزخ اما سرد، پائیز در زندان، زندگی می گوید اما...، تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، و آثار دیگری در زمینهٔ نثر. منظومه (قاصدک) را سال ها پیش سروده است:

قاصدك

قاصدك اهان ، چه خبر آوردی ؟
از کجا ، وز که خبر آوردی ؟
خوش خبر باشی ، اما ، اما ،

با دلم می گوید
که دروغی تو دروغ ،
که فریبی تو ، فریب .

گرد بام و در من

بی ثمر می گردی .

قاصدك اهان ، ولی .. آخر ... ایوای !

راستی آیا رفتی با باد ؟

با توام ، آی ! کجا رفتی ؟ آی ... !

راستی آیا جانی خبری هست هنوز ؟

مانده خاکستر گرمی ، جانی ؟

دراجاتی ، طمع شعله نمی بندم ، خردك شرری هست هنوز ؟

انتظار خبری نیست مرا

نه زیاری نه ز دیار و دیاری - باری ،

برو آنجا که بود چشمی و گوشي باکس ،

برو آنجا که ترا منتظرند .

قاصدك !

در دل من همه کورند و کزنند .

قاصدك !

ابرهای همه عالم شب و روز

در دلم می گیرند .

دست بردار از این در وطن خویش غریب .

قاصد تجربه های همه تلخ ،

۵ - اسماعیل شاهرودی «آینده» از اوکین شعراتی است که به سبک نیمائی شعرسرود . در اشعارش مضامین اجتماعی ، بشردوستی و ستایش زندگی فراوان است . در سال ۱۳۶۰ش در طهران در گذشت . مجموعه های اشعارش عبارتند از : آخرین نبرد ، آینده ، برگزیده اشعار ، م ولی درسا ، آی میقات نشین . منظومه «بیگانه» نمونه ای از اشعار عشقی اوست :

بیگانه

تند می بارید باران ...

رقص هر قطره به روی شیب تند سینه او بود (آن طنناز دل آویز)

و نگاه من همه ماتش

و نگاه من

همچو باران بر سریر سیئه او کرده سرریز .

من هزارم حرف در دل بود ، اما با زبان خاموش

هرکه بودش فکر خود در سر

من ولیکن حرف او را پای تاسر گوش

هرکه با رنگ لباسی رنگ دیگر داشت آنجا

هر که می بالید با رنگی که در برداشت آنجا

هر که می آمد که با حرفش نماید آدمی دیگر

من ولی با حرفهایم (در زبان خاموش) آنجا با همه بیگانه بودم .

بودم آنجا با خیال او بدل در عالمی دیگر

و نگاه من از این رو بر چکیدن های باران بود !

وانچنان که بود و می بارید

تند می بارید باران

۶ - دکتر مجدالدین میر فخرائی (گلچین گیلاتی) اهل کیلان بود. در اوائل جوانی برای تحصیل پزشکی به انگلستان رفت و سال های سخت جنگ جهانی دوم را آنجا گذراند و همانجا به کار طبابت مشغول شد. در سن ۶۰ سالگی در سال ۱۳۵۱ در لندن در گذشت. حال و هوای کیلان در شعرش بازتابی شدید دارد. زبان ساده و روان و سرشار از تصویر و موسیقی دلپذیر است. مجموعه های اشعارش : مهر و کین ، نهفته ، گلی برای تو. قسمتی از منظومه زیبای « باران »

باران

آسمان آبی ، چو دریا ، یک دو ابر ، اینجا و آنجا چون دل من ، روز روشن.	باز باران با ترانه با گهرهای فراوان می خورد بر بام خانه
بوی جنگل تازه و تر ، همچو می مستی دهنده. بر درختان می زدی پر ، هر کجا زیبا پرند.	من به پشت شیشه تنها ایستاده در گنرها ، رودها راه افتاده.
برکه ها ، آرام و آبی ، برگ و گل هر جا نمایان ، چتر نیلوفر درخشان ، آفتابی	شاد و خرم یک دوسه گنجشک پرگو ، باز هر دم می پرند ، این و آن سو.
سنگ ها از آب جسته ، از خزه پوشیده تن را ، بس وزغ آنجا نشسته ، دم به دم در شور و غوغا.	می خورد بر شیشه و در مشت و سیلی آسمان امروز دیگر نیست نیلی.
رودخانه ، با دوصد زیبا ترانه ، زیر پاهای درختان چرخ می زد چرخ می زده همچو مستان.	یاد آرد روز باران : گردش یک روز دیرین ، خوب و شیرین توی جنگل های کیلان :
چشمه ها چون شیشه های آفتابی ، نرم و خوش در جوش و لرزه ، توی آنها سنگریزه ، سرخ و سبز و زرد و آبی.	کودکی دهساله بودم شاد و خرم نرم و نازک چست و چابک.
با دو پای کودکانه ، می دویدم همچو آهو ، می پریدم از سر جو ، دور می گشتم ز خانه ...	از پرند ، از خزنده ، از چرند ، بود جنگل گرم و زنده.

۷ - نادر نادر پور اطلاع عمیق و وسیع از میراث شعر کهن فارسی و دانش عروضی، ذوق و احساس لطیف وی موجب شده که اشعار زیبای غنائی خلق کند که سرشار از تصاویر زیبا و زبان استوار و روان باشد. در شعر از مکتب سخن پیروی می کند و مدتی سردبیر مجله (سخن) بود. وی یکی از بهترین نوسرایان بشمار می رود. نادرپور چند سال در فرانسه اقامت داشت و اکنون ساکن امریکاست. مجموعه های اشعارش عبارتند از: چشم ها و دست ها، دخترچام، شعر انگور، سرمه خورشید، برگزیده اشعار، گیاه سنگ نه آتش، از آسمان تا ریسمان، شام بازپسین، صبح دروغین. منظومه زیبای «بت تراش» از اشعار دوران جوانی اوست:

بت تراش

پیکر تراش پیرم و با تیشه خیال
 يك شب ترا زمرمر شعر آفریده ام
 تا در نگین چشم تو نقش هوس نهم
 ناز هزار چشم سیه را خریدم ام
 بر قامتت که وسوسه شستشو در اوست
 پاشیده ام شراب کف آلود ماه را
 تا از گزند چشم بدت ایمنی دهم
 دزدیده ام زچشم حسودان، نگاه را

اما تو چون بستی که به بت ساز ننگرد
 در پیش پای خویش بخاکم فکنده ای
 مست از می غروری و دور از غم منی
 گوئی دل از کسی که تو را ساخت، کنده ای
 هشدار! زانکه در پس این پرده نیاز
 آن بت تراش بوالهوس چشم بسته ام
 يك شب که خشم عشق تو دپوانه ام کند
 ببینند سایه ها که تو را هم شکسته ام!

تا پیچ و تاب قد تو را دلنشین کنم
 دست از سر نیاز بهر سو گشوده ام

۸ - یدالله رویائی ابتدا از راهیان راه نیما بود. چند سال قبل به همراهی چند تن از نوپردازان مکتبی را بنام (شعرحجم) پایه گذارد. ولی طرفدارانی نیافت. وی اکنون ساکن فرانسه است. مجموعه های اشعار رویائی عبارتند از: بر جاده های تهی، شعرهای رویائی، دلتنگی ها، دوستت دارم و لب ریخته ها. منظومه «میوه های ملال» یادگار دوران اولیه نوسرائی رویائی است.

میوه های ملال

تو می گریزی و من در غبار رویاها
 هزار پنجره را بی شکوه می بندم
 به باغ سبز نوید تو می سپارم خویش
 هزار وسوسه را در ستوه می بندم
 تو می گریزی و پیوند روزهای دراز
 مرا چو قافله سنگ و سرب می گذرد
 درنگ لحظه سنگین انتظار چو کوه
 به چشم خسته من پای درد می فشرد
 تو می گریزی چونان که آب از سر سنگ
 زسنگ لال نخیزد نه شکوه، نه فریاد
 تو می گریزی چونان که از درخت نسیم
 درخت بسته نداند گریختن با باد
 تو می گریزی و با من نمی گریزی لیک
 غم گریز تو بال شکیب می شکند
 چو از نیامدنت بیم می کنم، با من
 نگاه سبز تو نقش فریب می شکند.
 بیا که جلوه بیدار هر چه تنهایی است
 به نوشند گوارای مهر خواب کنیم
 به روی تشنگی بیگناه لبها مان
 هزار بوسه نشکفته را خراب کنیم.
 تو می گریزی اما، دریغ، می ماند
 خیال خسته شبها و میوه های ملال
 اگر درست بگویم نمی توانم باز
 به دست حوصله بسپارم آرزوی وصال.

۹ - احمد شاملو از پیش کسوت های شعر نیمائی است. سال ها اشعار متعددی باین سبک می سرود و مجموعه هائی با محتوائی غنائی و اجتماعی منتشر می کرد و معروفیتی بدست آورد. شاعر پرکاری است و آثارش شامل شعر نو ، نثر ، تحقیق ، فولکلور ، قصه و ترجمه است. چند سال است به (شعر منشور) روی آورده و طرفدارانی پیدا کرده است. بعضی در حق او بسیار غلو کرده اند. شاملو مدت ها سردبیر مجلات ادبی (کتاب ماه) و (کتاب هفته) بود. وی چند سال است به تحقیق در فولکلور مشغول است و (کتاب کوچه) را در چند جلد منتشر کرده است. مجموعه های اشعارش : آهن و احساس ، قطعنامه ، ۲۳ ، هوای تازه ، باغ آئینه ، آیدا در آینه ، آبه درخت ، خنجر و خاطره ، ققنوس در باران ، ریشه های خاک ، شگفتی درد ، دشنه دردیس ابراهیم در آتش. قطعه « ماهی » از آثار دوره جوانی اوست :

ماهی

من فکر می کنم
هرگز نبوده

دست من

این سان بزرگ و شاد :

من فکر می کنم

هرگز نبوده قلب من

این گونه

گرم و سرخ :

احساس می کنم

در چشم من

به آهش اشک سرخگون

خورشید بی غروب سرودی کشد نفس ،

احساس می کنم

در بدترین دقایق این شام مرگزای

چندین هزار چشمه خورشید

دردم

احساس می کنم

در هر رگم

به هر تپش قلب من

کنون

بیدارش باش قافله ای می زند جرس

می جوشد از یقین ،

احساس می کنم

در هر کنار و گوشه این شوره زار یأس

چندین هزار جنگل شاداب

ناگهان

آمد شبی برهنه ام از در

چون روح آب

در سینه اش دو ماهی و در دستش آینه

گیسوی خیس او خزه بو ، چون خزه به هم .

من بانك برکشیدم از آستان یأس :

« - آه ای یقین یافته ، بازت نمی نهم ! »

آه ای یقین گمشده ، ای ماهی گریز

در برکه های آینه لغزیده تو به تو !

من آبگیر صافیم ، اینك ا به سحر عشق ،

از برکه های آینه راهی به من بجو !

۱۱ - سهراب سپهری اهل کاشان بود. ابتدا از رهروان راه نیما بود سپس به مکتب سخن پیوست و بعداً زبان مخصوص خود را اختیار کرد. سال ها در عرفان هندی و بودائی و شرق دور مطالعاتی کرد. در دوران اولیه شاعریش تحت تأثیر عرفان هندی و اندیشه خیامی اشعاری که رنگ بدبینی داشت می سرود. در سال های بعد در اثر مطالعه فلسفه شرق او به خوش بینی عارفانه مولوی و لذت بردن از مواهب حیات می اندیشید. چون نقاش بود تصویر و رنگ و نور و مظاهر طبیعت در اشعارش بازتابی مخصوص دارد. وی زبانی ساده ، روان و زیبا که مخصوص خود او بود داشت. به همه اشیا و اجسام شخصیت و جان می دهد. سپهری در سال ۱۳۵۹ ش در اثر بیماری سرطان در طهران درگذشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از : مرگ رنگ ، آواز آفتاب ، صدای پای آب ، مسافر ، شرق اندوه ، زندگی خواب ها ، حجم سبز ، ماهیچ ، ما نگاه ، هشت کتاب . اشعار ذیل آخرین قسمت از منظومه طولانی و زیبایی «صدای پای آب» او نقل میشود :

صدای پای آب

... پرده را برداریم :
 بگذاریم که احساس هوائی بخورد.
 بگذاریم بلوغ، زیره رفته که می خواهد بدیتوته کند.
 بگذاریم غریزه پی بازی برود.
 کفش هارا بکنند، و به دنبال فصول از سرگل هابپرد.
 بگذاریم که تنهائی آواز بخواند

پشت دانائی اردو بزنیم .
 دست در جذبۀ يك برگ بشوئیم و سر خوان برویم.
 صبح ها وقتی خورشید، درمی آید متولد بشویم.
 هیجان ها را پرواز دهیم.
 روی ادراك فضا، رنگ، صدا، پنجره، گل، نم بزنیم.
 آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی» .
 ریه را از اهدیت پر و خالی بکنیم.
 بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم.
 نام را باز ستانیم از ابر،
 از چنار ، از پشه ، از تابستان .
 روی پای تر باران به بلندی محبت برویم.
 در به روی بشر و نور و گیاه و حشره بازکنیم .

چیز بنویسد .
 به خیابان برود .
 ساده باشیم .
 ساده باشیم چه در باجه يك بانگ چه در زیر درخت .

کارما نیست شناسائی «راز» گل سرخ ،
 کار ما شاید این است
 که در «افسون» گل سرخ شناور باشیم .
 کار ما شاید این است
 که میان گل نیلوفر و قرن
 پی آواز حقیقت بدویم .
 کار ما شاید این است

۱۲ - ه. الف سایه اهل ادب وی را شاعری غزل سرا در سبک کهن می شناسند و لی در اوایل دوره شاعری خود اشعاری نو سروده و از طرفداران (مکتب سخن) است. در نوسرانی های (هوشنگ ابتهاج) «سایه» گرچه مضامین اجتماعی و انسانی کم نیست ولی شعرش را يك سره در خدمت مرام سیاسی (چپ گرایی) بکار گرفته است.
 مجموعه های اشعارش عبارتند از نخستین نغمه ها ، سراب ، شبگیر ، سیاه مشق ، زمین ، چند برگ از یلدا ، آینه در آینه و یادگار خون سرد. منظومه «شبگیر» یادگار ایام جوانی اوست که در جستجوی «مدینه فاضله» کاذب بود :

شبگیر

دیگر این پنجره بگشای که من
به ستوه آمدم از این شب تنگ.
دیرگاهيست که در خانه همسایه من خوانده خروس.
وین شب تلخ عبوس
می فشارد به دلم پای درنگ.

دیرگاهيست که من در دل این شام سیاه ،

پشت این شنجره بیدار و خموش ،

مانده ام چشم به راه .

همه چشم و همه گوش :

مست آن بانگ دلایز که می آید نرم

محو آن اختر شبتاب که می سوزد گرم

مات این پرده شبگیر که می بازد رنگ.

آری ، این پنجره بگشای که صبح

می درخشد پس این پرده تار.

می رسد از دل خونین سحر بانگ خروس.

وز رخ آینه ام می سترد زنگ فسوس

بوسه مهر که در چشم من افشاندۀ شرار

خنده روز که با اشک من آمیخته رنگ ...

رشت ، ۴ مرداد ۱۳۳۰

۱۳ - فریدون مشیری شاعری متواضع ، پاکدل ، صمیمی ، انسان دوست و بی ادعاست.
در سنجایی اخلاقی و انسانی پاکیزگی روح و مناعت طبع سرآمد اقران بلکه کم نظیر است. زبانی
شیرین ، روان ، روشن ، پخته و گویا و ذهنی خلاق دارد. به شیوه « کلاسیک نو » شعر می سراید.
مشیری از دانش عروضی و مهارت فنی و سلاست طبع و استواری کلام برخوردار است. اشعارش در
زمینه های عشقی ، اجتماعی و انسانی است که همه قبول عام یافته و مجموعه های اشعارش بارها
تجدید چاپ شده است.

بی گمان منظومه « کوچه » معروف ترین و محبوب ترین تفضل عاشقانه در سی سال اخیر ایران
است. مجموعه های اشعارش عبارتند : تشنه طوفان ، کناه دریا ، ابر ، بهارراهور کن ، پرواز با
خورشید ، ابر و کوچه. مروارید مهر ، گزینۀ اشعار ، دیاردوستی ، آه ، باران. منظومه « دوستی »
از سروده های اخیر وی با مضمونی انسانی است :

دوستی

در ضمیرت اگر این گل ندیده است هنوز ،
عطر جان پرور عشق
گره صحرای نهادت نو زیده است هنوز
دانه ها را باید از نو کاشت.

آب و خورشید و نسیمش را از مایه جان
خرج می باید کرد .
رنج می باید برد ،
دوست می باید داشت !

با نگاهی که در آن شوق بر آرد فریاد
باسلامی که در آن نور ببارد لبخند
دست یکدیگر را
بفشاریم به مهر
جام دل هامان را
مالا مال از یاری ، غمخواری

بسپاریم به هم
بسرائیم به آواز بلند :
- شادی روی تو !
ای دیده به دیدار تو شاد
باغ جانان همه وقت از اثر صحبت دوست
تازه ،

عطر افشان
گلپاران باد .

دل من دیر زمانی است که می پندارد :
« دوستی » نیز گلی است ،
مثل نیلوفر و ناز ،
ساقه ترد ظریفی دارد .
بی گمان سنگدل است آنکه روا می دارد .
جان این ساقه نازک را
دانسته

بیازارد !

در زمینی که ضمیر من و توست ،
از نخستین دیدار ،
هرسخن ، هر رفتار ،
دانه هائی است که می افشانیم .
برگ و باری است که می رویانیم
آب و خورشید و نسیمش «مهر» است

گر بدانگونه که بایست به بار آید ،
زندگی را به دل انگیزترین چهره بیاراید .
آنچنان با تو در آمیزد این روح لطیف ،
که تمنای وجودت همه او باشد و بس .
بی نیازت سازد ، از همه چیز و همه کس .

زندگی ، گرمی دل های به هم پیوسته ست
تا در آن دوست نباشد همه درها بسته ست .

۱۴ - دکتر محمد رضا شفیع کدکنی (م - سرشک) از مردم خراسان است ، از ادبیات ایران و عرب و غرب آگاهی فراوان دارد . شاعری خود را از غزل سرائی آغاز کرد و لی بعداً به نوپردازی روی آورد و به مکتب سخن پیوست . ابتدا با مضامین اجتماعی و حماسی شعر می سرود ولی بعداً زبانی سمبولیک اختیار کرد . وی در مسائل مربوط به شعر فارسی تألیفات و تحقیقات با ارزشی دارد که در همین مقاله آمده است .

مجموعه های اشعارش عبارتند از :

در کوچه باغ های نشابور ، مثل درخت در شب باران ، از بودن و سرودن . بوی جوی مولیان .
دکتر شفیع قطعه زیبای « سفر بخیر » را با زبانی رمزی سروده است :

- « به کجا چنین شتابان ؟ »
گون از نسیم پرسید.
- « دل من گرفته زینجا ،
هوس سفر نداری
زغبار این بیابان ؟
- « همه آرزویم ، اَمّا
چه کنم که بسته پام ... »
- « به کجا چنین شتابان ؟ »
- « به هر آن کجا که باشد بجز این سرا سرایم ... »
- « سرفت به خیر ! اَمّا ، تو و دوستی ، خدا را
چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی ،
به شکوفه ها ، به باران ،
برسان سلام ما را . »

۱۵ - محمود مشرف طهرانی (م - آزاد) از اوکین شاعرانی است که به سبک نیما روی آورد. اوکین مجموعه شعرش چهار سال پیش منتشر شد. در اشعارش به مضامین اجتماعی و عشقی توجه دارد. مترجمی پر کار است و آثار متعددی را به فارسی ترجمه کرده است. مجموعه های اشعارش عبارتند از : دیار شب ، قصه بلند باد ، آینه ها تهی است ، بهار زانی آهو ، بامن طلوع کن. منظومه « گل باغ آشنائی » تغزلی زیباست :

گل باغ آشنائی

گل من ، میان گل های کدام دشت خفتی
به کدام راه خواندی
به کدام راه رفتی ، مه من
تو راز ما را به کدام دیو گفتی ؟
که بریده ریشه مهر ، شکسته شیشه دل
منم این گیاه تنها ،
به گلی امید بسته ...

گل من ، پرنده ای باش و به باغ بادبگزر.
مه من ، شکوفه ای باش و به دشت آب بنشین.

گل باغ آشنائی ، گل من ، کجا شکفتی
که نه سرو می شناسد
نه چمن سراغ دارد.

همه شاخه ها شکسته !
به امیدها نشستیم و به یادها شکفتیم
در آن سیاه منزل

به هزار وعده ماندیم
به يك فریب خفتیم .

نه کبوتری که پیغام تو آورده به بامی
نه بدست مست بادی گل آتشین جامی
نه بنفشه ای نه بوئی نه نسیم گفت و گوئی
نه کبوتران پیغام
نه باغهای روشن

۱۶ - نصرت رحمانی وی از شعر نیمائی آغاز شاعری کرد پس از آن زبان دیگری اختیار نمود. سراسر اشعارش مشحون از شرح درد ، تاریکی ، مرگ ، شهوت ، و مواد مخدر است. در زمان خود مورد توجه گروهی از جوانان کم سواد بود ، رحمانی اکنون که در سنین پیری بسر می برد کمتر شعر می سراید. مجموعه های اشعارش : کوچ ، کویر ، ترمه ، میعاد در بلن ، درو ، حریق باد. شعر «جهاز» نمونه ای از اشعار اوست :

جهاز

سوزاندم آنچه نامه ازو داشتم ، بخشم
زیرا ، که عشق پاک من از یاد برده بود

تنگ غروب بود و لب هره آفتاب
تن را بروی تیغه دیوار می کشید
خورشید بند روز ، ز پا باز کرده بود
خود را به سرزمین شب تار می کشید

دیدم ملیحه کوچ مرا روی سینه داشت
برسر کشیده روسری توری سپید
چشمی به چشم ماند نگاهی تمام گشت
اشکی به جوشش آمد ، دیگر مرا ندید

خورشید نور بر دل خاموش کوچه ریخت
مرغ نگاه من به سوی خانه اش پرید
قالی کهنه را زن همسایه می تکاند
گرد و غبار در دهن کوچه می دوید

در بازگشت و چند طبق کش در آمدند
بر سر نهاده آینه و فرش و شمعدان
آهنگ دلنشین کمانچه بلند شد
زن ها ، بزرگ نموده و شاد و ترانه خوان

اسپند سوخت ، خنجه نهان شد به پیچ کوی
در جوی خشک يك سگ ولگرد مرده بود

۱۳۳۴

۱۷ - سیاوش کسرائی از رهروان راه نیماست. در اشعارش مضامین حدیث نفس ، حماسه ، بشردوستی ، تغزل و عشق وجود دارد. زیاناش ساده ، روشن و روان است. مجموعه های اشعارش عبارتند از : آوا ، آرش کمانگیر ، خون سیاوش ، سنگ و شبنم ، با دماوند خاموش ، خانگی ، به سرخی آتش به طعم دود ، وقت سکوت نیست ، از قرق تا خروسخوان. شعر «شالیکار» دارای مضمونی انسانی است :

شالیکار

کار در شالی زار «

در دل رود کبود
می دود سوسوی تک اختر شام
و از آن پیکر تار
که نشسته است بر آن سنگ سپید
گیسوانی شده افشان بر آب
نگهی گمشده درشالی زار

آسمان ریخته در آبی رود
طرح اندوه غروب ،
دختری بر لب آب
روی يك سنگ سپید
زیر يك ابر کبود
پای می شوید ، پاهای گل و لای اندود
پای می شوید و می اندیشد :
« کار

۱۳۳۹

۱۸ - منوچهر شیبانی متجاوز از ۵۰ سال به سبک نیمائی شعر می سرود. در شعرش تغزل و حماسه و عشق به انسان وجود دارد. وی چون نقاش بود در اشعارش از قدرت تصویری قوی برخوردار بود. در بعضی از اشعارش نکات مبهمی وجود دارد که فهم آنها دشوار می سازد. وی در سال ۱۳۷۰ در طهران در گذشت. مجموعه های اشعارش عبارتند از: جرقه، آتشکده خاموش، سراب های کویری. قسمتی از منظومه بلند « شمع آجین » وی نقل میشود: ^{۲۵}

شمع آجین

بازار در سیاهی شب کیف می کند.
صدها هزار طاق ،

در پشت یکدیگر زده صف ،

تا بد ز دور نوری ،

لرزان .

دل اوفتد به شوری ،

از آن .

آید صدای هلهله از دور.

پیچید طنین آن ،

در طاق های ضریبی بازار ،

تا کنج های دور افتاده.

ناگه زلای هر در خانه ،

باصد کرشمه ، نیمتن از چادر سیاه ،

بیرون فکنده هر زن ،

دوزند بهت زده ،

چشمان کنجکاو سیه رنگ خویش را ،

بر سوک کوچه ، سوی صداها.

مردی :

بر پیکر برهنه او ،

تابنده شمع ها ، در سوز ،

چون میخ ها فرو شده هر شمع در تنش

از داغ هر ته شمعی ،

جوئی زخون دویده سوی پائین ،

وز اشک همچو سرب مذاب هزار شمع ،

سوزد به سان دانه اسپند .

آن مرد :

لب می گزد به دندان.

شکیبا بسوز تن .

با جرأت ، بر سوی تیرگی ها ،
سنگین سنگین می گذرد دائم گام ...

بازار در سیاهی شب کیف می کند.
صدها هزار طاق ،

در پشت یکدیگر زده صف ،

چون اشتران قافله ، سنگین و بردبار ،

تا بر دیار جادوی شب ، پانهاده اند ،

چون سنگ گشته اند ،

بر جای خشک .

بازار همچو دختر بیچاره ای زیون ،

پیچیده است سخت به چادر سیاه شب.

از زیر چادر خفقان آور ،

پیوسته در تلاش ،

چون مار تیر خورده به هنگام احتضار.

هر حجره بسته لب .

زچه رو ؟

چون شب است ، شب .

از زیر طاقی که از آن تیرگی چو دود ،

رقصان دود به بیرون ،

جمعی ،

کز کرده ،

از روزن عباها بر تیرگی طاق ،

مبهوت دوخته چشمان به خیرگی ،

گهگهها لرزه در تنش افکنند زبیم .

آوای وهمناکی ، از پاسبان شب .

بازار پر شده است زگاهوس ها ،

بیم و امید بر سر امواج تیرگی ،

پیوسته در ستیز.

ره ، چه می نماید و چه ، ره

بازار پر زخده.

بازار پر فریب.

چنانکه گفته شد پیشگامان شعر نو به این عده محدود نمی شوند و بسیاری از نوپردازان هستند (پهلو) که سالیان دراز دست اندرکار نوسرانی بوده ، مجموعه های اشعارشان سال هاست بچاپ رسیده و از پیش آهنگان شعر نو محسوب می شوند. نگارنده از اینکه در این مقاله نتوانسته آنها را معرفی کند بسیار متأسف است. در اینجا تنها به ذکر نامشان اکتفا می نماید:

خانم شمس کسمائی ، تقی رفعت ، محمد علی جواهری (رواهنج) ، بهمن فرسی ، دکتر شیراز پور (شین پرتو) ، دکتر محمد مقدم ، هوشنگ ایرانی ، غلامحسین غریب ، تندر کیا ، محمدزهری ، اسماعیل خونی ، منوچهر آتشی ، محمد حقوقی ، پرویز داریوش ، یدالله امینی (مفتون) ، محمد علی سپانلو ، حمید مصدق ، ژاله سلطانی (اصفهانی) ، لعبت والا ، کیومرث منشی زاده ، پروین بامداد ، محمود کیانوش ، پروین دولت آبادی ، منوچهر نیستانی ، نعمت میزاده (م - آژرم) ، میمنت میر صادقی ، رضا براهنی ، فرخ قیمی ، احمد رضا احمدی ، محمد عاصمی (شزنگ) ، فریدون کار ، حسن هنرمندی ، نوذر پرنگ ، دکتر محمد علی اسلامی ، لیلا کسری ، شاداب وجدی.

پرخنی از رهروان شعر نو

در دهه های اخیر که شعر نو رواج گرفته عده کثیری که بیشتر از جوانان هستند (پهلو) به شعر نو روی آورده و اشعاری با ارزش های متفاوت (باروش های نیمائی و کلاسیک نو و آزاد) سروده اند که در مجلات مختلف داخل و خارج ایران به چاپ رسیده یا بصورت مجموعه هائی چاپ شده است.

به روایتی (گرچه باور آن مشکل است) بیست هزار شاعر نوپرداز در داخل و خارج ایران به سرودن شعر مشغول بوده و هستند که البته بررسی آثار آنان از عهده يك نفر و صفحات محدود خارج است.

نگارنده در میان مجموعه های متعددی که به شرح حال و اشعار شعرای نوپرداز اختصاص دارد ، جستجوی بسیار نمود و از آن میان ۷۷ نفر را که معروف تر از دیگر نوسرایانند و بسیاری از آنان از سال های پیش بکار شاعری نو پرداخته اند و بعضی دیگر از جوانانی هستند که آنان نیز چند سال است به نوسرانی مشغولندو طبعاً ارزش اشعار این شعرا بسیار متفاوت است که مورد بحث ما نیست. در این گروه از هر سه دسته (شعر نیمائی ، شعر کلاسیک نو ، آزاد) دیده می شود. عده ای نیز مدتی شعر نو سروده و پس از آن به شعر سنتی روی کرده اند. تعداد زیادتری از این شعرا در ایران و عده کمتری در ممالک غربی ساکنند: ضیاء موحد ، شمس لنگرودی ، عمران صلاحی ، کاظم سادات اشکوری ، طاهره صفارزاده ، منصور اوجی ، حیدر رقابی ، پرویز خضرائی ، جعفر کوش آبادی ، سیروس مشفق ، رامین احمدی ، خسرو گل سرخی ، سعید سلطان پور ، سعید یوسف ، بهمن صالحی ، فریدون گیلانی ، بیژن الهی ، بیژن جلالی ، پرتو نوری ، علا ، اسماعیل نوری علا (پیام) ، پرویز خائفی ، بهرام اردبیلی ، جواد مجابی ، حسین منزوی ، آذر خواجوی ، مهستی بحرینی ، ولی الله دورودیان ، علی رضا نوری زاده ، رضا مقصدی ، ندا آبکاری ، محمد جلالی چمینه (م - سحر) ، غلامحسین نصیرپور ، رضا چاپچی ، علی محمدحق شناس ، کامران بزرگ نیا ، علی مؤمنی ، پرویز اسلام پور ، ژیلماساعد ، فرشته ساری ، قدسی قاضی نور ، محمود شجاعی ، هوشنگ چالنگی ، فیروزه ترابی ، سید علی صالحی ، فرامرز سلیمانی ، منصورخورشیدی ، محمد

مختاری، سیروس راد منش، احمد محیط، هرمز علی پور، آریا آریا پور، منصور خاکسار (م پیوند)، محمود موئنی، غفور میرزائی (شهاب)، علی بابا چاهی، مینا اسدی، محمود فلکی، شهین حنانه، هما میرافشار، جعفر کوش آبادی و موسوی گرمارودی.

بحران شعر نو

در چند سال اخیر عقیده دارند که شعر نو دچار بحران شده است. بی گمان هر نهضت جدیدی در مسیر خود به فراز و نشیب هائی بر می خورد و راه همیشه صاف نیست. نادرنادریور با تأسف می گوید: «... اگر ... (شعرنو) را به پای میز داوری بکشانیم، حکمی جز این نمی توانیم کرد که (طفل صد ساله ما) به جای (کعبه) راه (ترکستان) را پیموده و بر اثر همین انحراف، در قلمرو قبول عام نه تنها به پای (شعرکهن) نرسیده، بلکه تا حدی که از خودش هم انتظار می رفت موفق نشده و فقط به توفیقی اندک (آنهم در دورانی کوتاه) دست یافته است...»^{۳۶}

بعضی از مطلقان یکی از علل اغتشاش و انزوای شعر نو را پشت پازدن نو پردازان کنونی به پیشنهادهای نیما و دور شدن آنان را از «سبک نیمائی» و روی آوردن به «شعر منشور» و ترک هرگونه وزن و قافیه که نیما هم به نوعی از آنها (وزن و قافیه) معتقد بود، می دانند.

در این زمینه (بیژن جلالی) یکی از پیشروان شعر (موج نو) چنین می گوید: «زمانی که بنیان یک شعر هزارساله شکسته می شود، یا وزن شکسته و یا قافیه هائی که قافیه کامل نیستند، متأسفانه ما شاهد یک تخریب هستیم، تخریبی که آن سرش احتمالاً فاجعه آمیز خواهد بود. مرحله بعدی شکستن کامل وزن و قافیه، بی وزنی و بی قافیه گی است. در مرحله بعدی، شکست جملات و بی قاعده آمدن سر سطر است و سرانجام شاید یک نوع داستان کرو لال ها بین شاعر و خواننده پیش بیاید...»^{۳۷}

محمود مشرف طهرانی (م - آزاد) یکی از پیشگامان قدیمی شعر نیمائی است. وی را که می توان از شعرای صاحب نظر دانست در مصاحبه ای علل بحران شعر نو و شعرای نوپرداز را مفصلاً بیان کرده که مجملأ بدین شرح است: «سرخوردگی، وازدگی، دپرسیون، غیبت تفکر و جهان بینی و فرهنگ در شعرا، فقر فرهنگی و بی آرمانی، احساس بلاتکلیفی و تعلیق و سردرگمی، آرمان گریزی گسستن از گذشته». بخش هائی از مصاحبه او را ذیلأ نقل می نمائیم:

«... شعر فارسی در سال های اخیر بیشتر دچار نوعی سرخوردگی و وازدگی است. نوعی دپرسیون، و می دانید که دپرسیون هنر نمی سازد، بی شکل است. شعرهائی که در مجله های هنری و فرهنگی چاپ می شود یا مجموعه شعرها و بویژه شعرهای جوان تر هانشان دهنده این دپرسیون و وازدگی است. بیشتر شعرهای یک دهه و اندی اخیر در بهترین حالت حداکثر یک لحظه تصویری است و گاه حسی دور و گنگ از یک زخم و درد، پراکنده اند. انکار کسی نبوده که آنها را ورزیده باشد و به آنها شکل داده باشد تا ماندگار شوند. این شعرها بیشتر نشانگر پراکندگی حواس و دل مردگی است. آن تلاش عظیم آن عرق ریزان روح که لازمه کار هنری است در دل مردگی و سرخوردگی این دوره است، نه بیان هنری و شاعرانه در گیر سرخوردگی و واخوردگی. البته نمی توان و نباید شعر سال های اخیر و بویژه شعر جوانان و مدعیان مدرنیسم و نوآوری را محکوم کرد. این شعرها اگر چه پدیده هنری به مفهوم واقعی آن نیست، اما یک پدیده اجتماعی است. نشانه درد زمانه است و نمودار این کارها دیده نمی شود. به دلیل پراکندگی ذهن و دپرسیون و وازدگی که بر

شاعران این شعرها غالباً است نمی‌توانند فرمی بسازند و اندیشه‌های خود را بر آن فرم‌ها سوار کنند. مهم‌تر از همه همانطور که گفتید آرمانی ندارند، در شعر این سال‌ها بجز یکی دو مورد، هیچ چیز وجود ندارد که خواننده شعر را برانگیزد و نشان از تحولی داشته باشد. این شعرها نشانه آسیب‌شناسی یک بیماری است... عشق و شور جوانی در دوران شباب می‌تواند دستمایه شعر باشد اما آن شور پیرانه سر که در حافظ غوغا می‌کند، آن اندیشه و تفکر و جهان بینی فرهنگی را که از فلسفه‌ای یا عرفانی یا جهان بینی خاصی بر می‌خیزد من در شعر معاصر کمتر می‌بینم. و این یکی از زمینه‌های بحران شعر در سال‌های اخیر است. شاعران ما هنگامی که به سنین بالاتر می‌رسند یعنی به سن و سال‌هایی که زمان بیان شاعرانه اندیشه‌های بزرگ و ماندنی و عمیق است، وامی‌مانند... در شعر امروز ما، البته جز یکی دو مورد، تفکر و جهان بینی و فرهنگ، شعری زلال و نه تفکر شخصی، غائب است. آقای نجف دریا بندری جایی گفته است که شعر معاصر ما در مقایسه با شعر کلاسیک، چون تپه‌های شنی است در مقابل قله‌های بلند. درست است که ما در شعر معاصر هنوز به آن قله‌های بلند شعر کلاسیک نرسیده ایم اما تجربه و زمانه تازه، فرم تازه می‌طلبد. شعر معاصر ما، رشد پیوسته شعر کلاسیک را ندارد و این نیز یکی از دلایل اصلی بحران شعر از دهه ۶۰ تاکنون است... عامل موثر دیگر در بحران و احساس پلاتکلیفی و تعلیق و سردرگمی است. دوران‌های وحشتناک تعلیق همیشه بحران‌های ادبی را به دنبال دارد. این بحران البته اروپا و امریکارا نیز فرا گرفته است و ظاهراً در امریکای لاتین و گوشه‌هایی از اروپای شرقی (آنهم با انگیزه‌های متضاد) که در شعر و داستان حس زمانه با خلاقیت تازه بیان شده. درگیری مستقیم شاعران در متن حوادث روزگاریشتر از علت‌های دیگر شعر است. این درگیری ذهن را به تفکر بر می‌انگیزد اما برای تفکر باید از موضوع درگیری فاصله گرفت... شکل اساسی شعرها در سال‌های اخیر و بویژه نسل بعد، فقر فرهنگی و بی‌آرمانی است... شاعران باید انسان‌های با فرهنگ زمانه خود باشند و متأسفانه چنین نیستند. به علاوه شناخت شاعر از زبان و ادب کلاسیک و توانائی او بر آن و گذر از این توانائی و فراموش کردن آن و کاربرد این مجموعه بطور ناخواهگاه در شعر، باعث قوام و دوام شعر می‌شود و این شناخت و توانائی در شعر نو معاصر بسیار کم دیده می‌شود. آرمان‌گریزی شاید مهم‌ترین دلیل بحران شعر معاصر باشد. شاعر واقعی از آن روی که آرمان‌گراست به هیچ وضع موجودی تن نمی‌دهد. اعتراض و نارضایتی در ذات هنر و هنرمند است. اعتراض با آرمان همراه است و آنچه در شعر سال‌های اخیر نیست آرمان‌گرائی است. شعر سال‌های اخیر به مسائل سیاسی و اجتماعی و تجربه گذشته پنجره‌ای ندارد. حتی آن عرفان قدیمی نیز دیگر در کار نیست. گفتم که شعر معاصر ما حاصل شرایط و موقعیت اجتماعی ماست و مشخصه اصل آن پراکندگی، واژدگی و دپرسیون است. بخش اصلی شعر معاصر ما نشانه و علامت یک آسیب و بیماری است و به عنوان دست‌مایه تحلیل‌های روان‌شناسی فردی و جمعی و شناخت درد می‌آید و نه به کار شعر و ادب و تاریخ ادبیات. گفتم که آنچه سبب ماندگاری شعر می‌شود فرم و معماری و ساخت آن است. یعنی سلطه انسان بر فرم و زبان شعر نبرد با مرگ و ناپودی است و شاعران بزرگ ما به رغم شرایط همواره دردهای بشری را سروده‌اند. چرا که شاعران باید علیه وضع موجود و در سوی امید بشری بپسرایند و عدالت و شادی و آفتاب را نوید دهند. بی‌آرمانی درد سنگینی است. توقف تجربه نیمه‌ای در وزن یکی از دلایل بحران شعر

معاصر فارسی است... بخش اصلی شعر دههٔ اخیر شعری است با ادعای باز آفرینی دنیای نو و نوآوری اما در واقع شعری است بی ارتباط و گسسته و منقطع از تجربهٔ گذشته ما و حتی تجربهٔ چند دهه پیش. این بازی ها را که در شعر سال های اخیر رایج شده است فرانسوی ها در دوسه دههٔ اول این قرن، آزمودند و حاصلی نداشته است...»^{۳۸}

چند نکته

در پایان سخن ذکر چند نکته را لازم می دانم :

۱ - آنچه در سطور پیشین در مورد شعر نو گفته شد به معنای نفی ارزش های والای گنجینه بی بدیل و عظیمی که بزرگان ادب فارسی چوی میراثی بی نظیر برای ما بجا گذاشته اند ، نیست و کاخ پر شکوه شعر فارسی که بیش از يك هزار سال است سر بر آسمان ستائیده همواره مورد احترام و اعجاب و کسب فیض ادب دوستان فارسی زبان بوده و خواهد بود.

۲ - طی سه ربع قرنی که از عمر شعر نو می گذرد شعرای چیره دستی در شعر سنتی نیز چون بهار، شهریار، پروین، رعدی، پژمان، سایه، رهی، امیری فیروزکوهی، عماد خراسانی و دیگران اشعار زیبا و دل انگیزی در این زمینه سروده اند که مورد توجه ادب دوستان و شعر شناسان بوده و هست .

۳ - آنچه در سطور پیشین در بارهٔ بحران شعر نو و کاستی های بعضی از اقراط گرایان نوپرداز گفته شد ارزش های والای اشعار نوپردازان پرمایه را نفی نمی کند. بی گمان آنچه بعنوان (شعرنو) در دست است در آینده ایام در غربال زمان، صراف تاریخ سره را از ناسره باز خواهد شناساند. آنچه ماندنی و با ارزش است می ماند و آنچه بی ارزش و رفتنی است می رود و فراموش می شود.

۴ - مطلبی را که نباید ناگفته گذاشت اینست که هر چند شعرای بهائی طی یکصد و پنجاه سال گذشته همهٔ اشعار خود را به شیوهٔ سنتی سروده اند ولی در سال های اخیر گاه گاهی بعضی از شعرای بهائی در عرصهٔ شعرنو ظاهر شده اند که گرچه تعداد آنان کم و آثارشان بسیار کمتر بوده است، در اینجا باید از شاعر نوپرداز فقید دکتر عطاء الله فریدونی که از مردم شمال ایران و ساکن رشت و از نوپردازان انگشت شمار جامعهٔ بهائی بود یاد کنیم. اشعارش گاهی در مجله (آهنگ بدیع) منتشر می شد. دو مجموعه شعر یکی (آوازهای جنگلی باد) را چند سال قبل چاپ کرد. اخیراً مجموعه (رائحهٔ درد) از وی چاپ شد. دریغ که دو سه سالی است به ملکوت اهبی صعود کرده است. روانش شاد باد. دیگر باید از شهید مجید هوشنگ محمودی نام ببریم که گاهی اشعاری نو برسبیل تفتن می سرود. شاعر نوپرداز دیگر دکتر جلیل محمودی است که ساکن امریکاست و چند مجموعه شعر چاپ کرده. اشعارش بیشتر به سبک شعر هجائی و آزاد است. شاعر نوپرداز دیگر جناب منصور نبیلی است که در سال های اخیر اشعاری دل انگیز و با احساس سروده است.^{۳۹}

«فرهنگمقبلین» نیز از سر تفتن چند شعر نو سروده است.^{۴۰} امید است در آینده ایام عدهٔ بسیاری از شعرای بهائی به شیوهٔ نو روی آورند و با الهام از چشمهٔ فیاض امر بهائی آثار با ارزشی خلق کنند.

پایان سخن

مجموعهٔ مباحث گذشته اکنون که به پایان سخن رسیده ایم لازم است یکبار دیگر مباحث گذشته را مرور کنیم: «شعر نو» در ادبیات فارسی که یکی از جلوه های تأثیرات آفاقی امر بهائی

است حدود سه ربع قرن پیش بوسیله «نیمایوشیج» با ارائه پیشنهادهای سه گانه در جهت کوتاه و بلند کردن مصراع ها ، آمیختن اوزان عروضی در يك منظومه و تغییر محل قافیه ، به عرصه ادبیات منظوم فارسی راه یافت. ابتدا با مخالفت سنت گرایان روبرو شد ولی کم کم شعرای جوان به او روی آوردند. پس از چندی دکتر خانلری ادیب و شاعر معروف پیشنهادات نیما را تأیید و تعدیل کرد و با تأسیس مجله (سخن) جمعی از نوپردازان را پر و بال داد و به (مکتب سخن) یا (کلاسیک نو) معروف شد. بوازات این دو مکتب ، افراط گرایانی که آنها هم داعیه نوپردازی داشتند اشعاری بدون وزن و قافیه سروردند. این جریان تاکنون ادامه و ازدیاد یافته و پرچم آن را (احمدشاملو) نوپرداز قدیمی بدوش گرفته و بواسطه آسان بودن آن جمع کثیری از جوانان کم مایه بدان روی آورده‌اند. جریانات دیگری چون شعر حجم و شعر ناب و موج سوم نیز در سال های اخیر پیمان آمده است و طرفداران زیادی ندارد. اکنون چند سالی است که زمزمه (بهران شعرنو) بگوش می رسد که مشروحاً در باره آن سخن رفت.

اکنون شعر سنتی فارسی چون پیروی با تجربه های فراوان ، سرد و گرم چشیده ولی شاید در واپسین روزهای حیات عصا زنان ره می سپرد و شعر نو چون کودکی تازه نفس و بی تجربه ، افتان خیزان رو به راه دارد.

نگاهی به آینده

شعر نو فارسی ضرورت زمان است. زبان ادب فارسی این عصر نورانی است. زبانی است که مقدر است در آینده ایام بار مفاهیم عالیه و حقایق مهمه مندرجه در متون آثار بهائی را بدوش بکشد. اگر اکنون بحرانی چون زمستانی کوتاه براین نهالی نورسته مستولی شده ، بی گمان بزودی رخت بر خواهد بست و جای خود راه بهاری دل انگیز خواهد داد و این نهال تازه پر برگ شکوفه خواهد نشست و میوه های خوشگوار بهار خواهد آورد.

شعرای نوپرداز فارسی زبان آینده رسالتی عظیم که همانا ایجاد روح تفاهم و برادری و عدم تعصب و دوستی است به عهده دارند. باید با شعر خودمردم را به سوی ارزش های والا و متعالی انسانی سوق دهند و پرچمدار صلح و دوستی و خیر خواهی و ایثار و فداکاری و مهرورزی به همه مردم روی زمین باشند. در سال های آینده که عقاید تعصب آمیز و تنگ نظرانه و کوتاه بینانه و جزمی که اکنون در مهد امرالله رواج دارد ، جای خود را به تساهل و همزیستی و آسان گیری و سعه صدر خواهد داد. شعرانی چیره دست در ظل امرالله در خواهند آمد و از گنجینه بی نظیر معارف بهائی الهام خواهند گرفت و به شیوه نوین به سرودن اشعاری زیبا و دل انگیز و خلق مضامین متعالی خواهند پرداخت و به جهانیان عرضه خواهند کرد و نقشی بزرگ و عمده در هدایت نفوس و تربیت و تهذیب و ترقی و تعالی روحانی افراد بشر به عهده خواهند گرفت .

بار دیگر بلبلان غزل خوان چمنستان هدایت در گلشن سرای مهد امرالله نغمه های دلنشین در ستایش مهر و زیبایی و عدالت و عشق به انسان و بشر دوستی سر خواهند داد و نام ایران و ادب این سرزمین را به مقامی شایسته بدان گونه که در آثار مقدسه بهائی آمده است بلند آوازه خواهند ساخت ... چنین باد

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن
چتر گل بر سر کشی ای مرغ خوش خوان ، غم مخور

مراجع

- ۱- این اصطلاح را مرحوم دکتر مهدی حمیدی به شعر کهن فارسی اطلاق کرده و یکی از مجموعه های اشعارش را به همین نام خوانده است.
- ۲- نیما یوشیج ، برگزیده آثار (نثر) به کوشش سپروس طاهیان ، انتشارات بزرگسهر طهران ، چاپ اول.
- ۳- دکتر محمدرضا شفیهی کدکنی ، ادول شعر فارسی ، انتشارات طرس ۱۳۵۹
- ۴- دکتر مهدی حمیدی ، فنون شعر و کالبدهای پرلادین آن ، انتشارات گلشنای طهران ، ص ۱۷۷
- ۵- نوح عقاید این دسته شعرا را از جمله در کتاب دکتر حمیدی (مرجع شماره ۴) (بخش اول) می توان یافت .
- ۶- برای اطلاع به فنون شعر و شاعری و بلاغت از جمله می توان به آثار ذیل مراجعه کرد: اساس الاکتیاس ومعیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی ، حقائق السحر فی دقائق الشعر رشید و طراط ، المعجم فی معانی اشعار العجم شمس قیس رازی ، کشف المحجوب هجو بری ، بر طیقا (ارسطو) ترجمه سهیل المنان ، هنر شاعری ترجمه فتح اله مجتبیائی ، سبک شناسی ملک الشعراء بهار ، تاریخ ادبیات ایران و گنج سخن دکتر ذبیح الله صفا ، سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر ، تحقیق انتقالی در عروض فارسی ، وزن شعر فارسی ، هفتاد سخن (سه جلد) زبان شناسی و زبان فارسی ، دکتر خانلری ، موسیقی شعر ، صور خیال در شعر فارسی ، ادول شعر فارسی ، دکتر محمد رضا شفیهی کدکنی ، بررسی منشاء وزن در شعر فارسی دکتر وحیدیان کامکار ، سخن سنجی دکتر صورتگر ، فنون بلاغت و صناعات ادبی ، معانی و بیان جلال الدین همائی ، نگاهی تازه به بدیع ، انواع ادبی دکتر سپروس شمیسا ، نقدالشعرا ذکاتی بهضائی ، عروض حمیدی ، فنون شعر و کالبدهای پرلادین آن دکتر مهدی حمیدی شیرازی ، پریه ، بازگشت فریدون توللی ، چشم اتلذ نو در ادبیات ایران دکتر حمید زین کوب ، نقد ادبی ، شعری دروغ ، شعری تباب ، سیری در شعر فارسی ، ارسطو و فن شعر ، (ترجمه) دکتر عبدالحمید زین کوب ، چشمه روشن دکتر غلامحسین یوسفی .
- ۷- خورشه هائی از خرمن ادب و هنر (۱) نشریه الهیمن ادب و هنر سرویس .
- ۸- افلاطون ، جمهوریت ترجمه فرهاد روحانی ص ۱۷۶ بنگاه ترجمه و نشر کتاب طهران .
- ۹- خواجه نصیرالدین طوسی ، اساس الاکتیاس ، چاپ دانشگاه طهران ص ۵۸۶
- ۱۰- ۱۱- دکتر پرویز خانی ، وزن شعر فارسی ، چاپ دوم ، انتشارات طوسی ، طهران
- ۱۲- بیرونی ، تحقیق ماللهند
- ۱۳- در این مورد می توان به دو کتاب پر ارزش دکتر شفیهی کدکنی ، (موسیقی شعر بصو خیال در شعر فارسی) مراجعه کرد.
- ۱۴- مرجع شماره ۱۰ و ۱۱
- ۱۵- ۱۶- ۱۷- دکتر محمد رضا شفیهی کدکنی ، موسیقی شعر ، چاپ دوم ، انتشارات آگاه ، طهران
- ۱۸- نیما یوشیج ، حرف های همسایه ، انتشارات دنیا ، طهران ص ۵۹ الی ۶۱
- ۱۹- نیما یوشیج ، مجموعه کامل اشعار ، انتشارات نگاه ، طهران ص ۳۳۳
- ۲۰- ۲۱- مرجع شماره ۱۵ و ۱۷ ص ۵ به بعد
- ۲۲- نیما یوشیج ، حرف های همسایه ، انتشارات دنیا ، طهران
- ۲۳- دکتر انور خامه ای ، چهار چهره ، چاپ اول ، کتاب سرا طهران
- ۲۴- مجله کاروبان شماره ۲۵ سال ۱۳۳۳ طهران
- ۲۵- طفل صد سال ای بنام شعر نو ، مجله روزگار نو چاپ پاریس ، تیرماه ۱۳۷۱
- ۲۶- مرجع شماره ۲۳ ص ۱۱ به بعد
- ۲۷- مرجع شماره ۲۵ مصاحبه با نادر پور شماره ۱۴۱
- ۲۸- محمود مشرف طهرانی (م- آزاد) شعر من درد من است ، مجله آدینه ، طهران شماره ۹۱ - ۹۰ مهر ماه ۷۲
- ۲۹- اسماعیل خرنی ، مجله آرش چاپ پاریس شماره ۲۰

۳۰ - مرجع شماره ۲۲

۳۲ - دکتر محمد رضا شهبازی گدگتی ، ادولر شعر فارسی ، انتشارات طرس ، طهران ص ۲۸

۳۳ - دکتر عبدالحمید زین کوب ، شعر بی دروغ شعر بی نقاب انتشارات علمی ، چاپ اول ، طهران

۳۴ - بهروز افشاری (مجمره اشعار) صدای شکست سکوت ، چاپ کانون طهران ۱۳۷۰

۳۵ - با اینکه شاعر با مر بهائی مرتب نبرده ولی بنظر می رسد منظورش جناب حاج سلمان خان افشار بوده که در طهران شمع آجین و شهید شدند .

۳۶ - مجله روزگار نو ، نادر نادرپور ، شماره ۱۲۸ مرداد ۱۳۷۲

۳۷ - ماهنامه کلاک ، شماره ۳۴ طهران دی ماه ۱۳۷۱

۳۸ - مرجع شماره ۲۸

۳۹ - بهروز جباری ، نگاهی به اشعار شعرا بهائی ربع قرن اخیر ، خورشید هائی از خرمن ادب و هنر (۲)

۴۰ - فرزند مقبلین ، نقشه های الهام ، انجمن ادب و هنر سورس ۱۹۹۲



جناب حاج احمد حمدی

مربوط به شرح حال ایشان

در صفر ۱۹۳۳

شرق شناسان و دیانت بهائی

مقدمه

دکتر فریدون وهمن

قبل از ورود در بحث و بیان تاریخچه کوتاهی از مطالعات شرقشناسان در باره دیانت بهائی تعریف مختصری از شرقشناسی ضروری به نظر می رسد. معمولاً نفس کلمه شرقشناس ما را به این نکته متوجه می سازد که شرق به عنوان موضوع یا ماده قابل مطالعه ای مورد بررسی و شناسائی قرار گرفته، آن هم از جانب کسی که خودش شرقی نیست و می خواهد این عامل، یعنی شرق را بشناسد.

تقسیم جهان به دو حوزه فرهنگی و اقتصادی شرق و غرب تازگی ندارد. از عهد باستان در نمایشنامه ها و آثار سخن سرایان یونانی هنگامی که سخن از جنگهای ایران و یونان و یا لشکرکشی های اسکندر به ایران و شرق به میان می آید، این تقسیم بندی و جدائی شکل پذیرفته است.

یونانی ها، که آنان را به حق پدر علم و فلسفه می دانند در عهد باستان سوای آنچه خود داشتند، در معارف کاهنان مصری و سومری نیز تحقیق و تنبّع نمودند و در نتیجه علوم و فرهنگی که در عصر خود بی نظیر بود بوجود آوردند. این علم به ارث به رومیان رسید ولی توسعه طلبی ها و اشتغالات نظامی آنان فرصتی برای پرداختن به آن علم و غنی تر ساختن این گنجینه گرانبها باقی نمی گذاشت. پس از حمله بربرها دولت روم به دو بخش تقسیم گردید. یکی روم غربی که پایتختش در ایتالیا ماند و دیگر روم شرقی که پایتختش قسطنطنیه بود و مهد تمدن درخشان بیزانس گردید. با از بین رفتن روم غربی و اغتشاش سیاسی که دنیای غرب آن زمان را فرا گرفت علماء و فلاسفه به دیرهای مسیحی پناه جسته و علم را با خود به کلیساها و دیرها بردند. از این پس تا چندین قرن، کلیسای مسیحی به طور ظاهر حافظ و پاسدار علم یونانی شد. در این قرن ها که به قرون وسطی و در اصطلاح فلسفی به دوره اسکولاستیک موسوم است تعصب مذهبی جای آن آزاد فکری یونانی را گرفت. راهبین و قدیسین کلیسا تا توانستند علم را با باورهای دینی خویش مخلوط نمودند و آن چه با مبانی دینی ایشان موافقت نداشت کنار گذاردند. روشن فکران و

دیگران ایشان را به اتهام بدکیشی و کفر به آتش انداخته کشتند و دوره‌ای به وجود آوردند که در تاریخ موسوم به انگریسیون یا تفتیش عقاید است. یعنی ترور فکری و روحی و یا کشتار دانشمندان و رهبران فکری و اندیشمندان. بدین ترتیب اروپای قرون وسطی در خواب عمیق جهل، بی خبری و عقب ماندگی علمی فرو رفت.

اما در شرق سرنوشت علم یونانی دیگرگونه بود.

در اوج شکوفائی علمی و سیاسی یونان کهن، همسایگان آنان آرامی‌ها که قومی سامی و برادران اعراب و یهودیان بودند به آموختن علوم یونانی و ترجمه آن به زبان خودشان یعنی سریانی پرداختند. در شهر ادس (اوروفه امروزی) که در قسمت شمالی و ساحل غربی فرات قرار دارد، از مدت‌ها قبل تمدن سریانی پا گرفته بود و مدرسه مشهوری به تعلیم علاقمندان و محققین می‌پرداخت. یعنی تمدن و فلسفه و فکر یونانی پنج قرن قبل از ظهور اسلام در میان این قوم رواج داشت. در قرن دوم میلادی دیانت مسیحی در میان آرامی‌ها رواج پیدا کرد و کتاب مقدس از متن عبری و ترجمه یونانی به زبان سریانی برگردانده شد و حدود قرن سوم آرامی‌های مسیحی کلیسای خود را تابع کلیسای یونانی کردند و ارتباط آنها عمیق‌تر گردید. طلاب آرامی مسیحی مرتباً به اوروفه می‌رفتند و در دارالعلم آن که به مدرسه ایرانی‌ها معروف بود (ظاهراً به خاطر داشتن تعداد زیادی شاگرد ایرانی) تحصیل می‌نمودند. بدین ترتیب بخش عمده‌ای از علوم و فلسفه یونانی به زبان سریانی به نسل‌های بعد منتقل شد.

با ظهور اسلام و غلبه اعراب بر سرزمین‌هایی مثل ایران و مصر و روم شرقی و غیره و گذشتن دوران شمشیر و جنگ، اعراب دریافتند که در مقابل ملل مقهور از لحاظ علمی سرمایه‌ای ندارند. آنان دو راه در پیش داشتند. یا آن که باز با زور و شمشیر و جنگ به کار خود ادامه دهند و بگویند کتاب خدا برای ما کفایت است. یا آن که اسلام را بر روی علم باز کنند و با استفاده از گنجینه‌های علمی و فرهنگی ملت‌هایی مثل ایران و یونان خود را از این فقر نجات بخشند. خلفای عباسی راه دوم را انتخاب نمودند زیرا دریافتند که محروم نمودن اسلام از علم مساوی با سقوط امپراطوری عرب خواهد بود. در اندک مدتی کتب پهلوی ایرانیان از یکسو و منابع سریانی از سوی دیگر به زبان عربی ترجمه شد، دانشمندان اسلامی به این اکتفا ننموده و در تنقیح و تصحیح و رفع اشتباهات و سهل‌انگاری‌های مترجمین سریانی نیز کوشیدند و کم‌کم اعراب از برکت تمدن ایرانی و یونانی و فرهنگ و تمدن ملل مغلوب صاحب فرهنگ و تمدن شدند. در واقع جزیره‌العرب نتوانست جز قرآن و احادیث چیزی به این تمدن هدیه نماید، ولی روح الهی که در کلام قرآن بود موجب شد که علوم ایرانیان و یونانیان و وارثین آنها به اسلام منتقل گردد و با خلق فرهنگ و تمدن شکوهمند اسلامی، فصل تازه‌ای در تاریخ علم و فرهنگ بشر گشوده شود. در قرن‌های ده و یازده میلادی اسلام از سیبری تا اسپانیا و بخشی از فرانسه، و از چین تا آفریقا گسترده شد. آنچه در آن موقع نگاشته می‌شد به زبان عربی بود و حتی دانشمندان غیر عرب نیز مثل ابن‌مقفع ایرانی که نام اصلیش روزبه بود آثار خود را به زبان عربی می‌نوشتند. اما علم جهانی بود و عصاره فکری قرن‌ها تلاش دانشمندان آن روزگار چه در شرق و چه در غرب بشمار می‌آمد.

مسیحیت که تاریک‌ترین و عقب‌افتاده‌ترین دوران خود را می‌گذراند در این سالها از سوتی

نگران پیشرفت سریع اسلام بود و از سوی دیگر متوجه تمدن و فرهنگ و علوم اسلامی گردید. دانشمندان اروپا دریافتند علمی که کلیسا حامی و مروج آنست پایه های سست و فرسوده‌ای دارد و تنها چیزی که می تواند غرب را نجات دهد پناه بردن به علوم اسلامی یعنی ترجمه آثار مسلمانان از زبان عربی به زبان علمی غرب یعنی زبان لاتینی است.

از همان زمان مطالعه فرهنگ و تمدن و شیوه زندگانی مردم مسلمان مورد توجه علماء غرب واقع شد و کم کم نه تنها مطالعه زبان عربی برای درک پیام قرآن آغاز شد بلکه سفراتی از دربار پاپ و با سلاطین غرب به مشرق گسیل گردیدند تا با مطالعه و دیدن حقیقت شرق از آن سرزمین‌ها اطلاعات بیشتری کسب نمایند. جنگ های صلیبی و قس‌هایی که به تناوب در طی صد سال بین مسیحیان و اسلام بوجود آمد شرق را در قس مستقیم با غرب آورد. گزارش‌های سیاحان و تجاری که با شرق داد و ستد داشتند شرق را به صورت یک سرزمین افسانهای و رؤیائی جلوه‌گر ساخت. در قرن نهم میلادی نخستین اقدام غربیان که پایه شرق شناسی علمی به مفهوم خاص خود باشد آغاز شد. کشیشی مسیحی بنام کنستانتین افریقائی (۱۰۸۷ - ۱۰۲۰ میلادی) آثار محمد بن زکریا رازی و علی بن عباس مجوسی و برخی از کتب طبری عربی را به زبان لاتین ترجمه نمود. مترجم بزرگ دیگری بنام گرادوس کرمونتسیس یا ژرار اهل کرمونا (۱۱۱۴ - ۱۱۸۷ میلادی) Gerard of Cremona زبان عربی را در شهر تولدو آموخت و تا پایان عمر آثار بزرگ عربی را در منطق، فلسفه، نجوم اسلامی، ریاضیات، فیزیک، مکانیک، طب اسلامی، شیمی و غیره به زبان لاتین ترجمه نمود که از جمله آنها می‌توان کتاب قانون ابوعلی سینا و بعضی آثار فارابی، کندی، خوارزمی، ابن افلیح، ابن هیثم و غیره را نام برد. نخستین قاموس لاتینی-عربی در قرن دوازدهم به رشته تحریر درآمد. در قرن سیزدهم عده زیادی از دانشمندان به مطالعه عربی پرداختند و قرآن را به لاتینی ترجمه نمودند. ترجمه‌های دیگری از قرآن و نیز لغتنامه های متعدد لاتینی-عربی و بالعکس در قرن‌های بعد منتشر شد و سرانجام در سال ۱۵۳۸ نخستین گرامر عربی به زبان لاتینی نشر یافت. ابن مترجمان نه تنها به ترجمه آثار یونانی و سریانی که اینک به عربی ترجمه شده بود پرداختند بلکه کتاب‌های اصیل دانشمندان اسلامی را نیز ترجمه نمودند. همچنین افسانه‌ها و اساطیر شرقی را نیز به زبان لاتین برگرداندند. امروزه متن عربی برخی از این کتب از بین رفته است و ما از ترجمه لاتین آن می‌دانیم که اصل عربی چنین اثری وجود داشته است.

همه این‌ها آغاز یک سلسله فعالیت های گسترده اروپائیان در زمینه خاورمیانه و شرق گردید. در همین قرن‌های شانزده و هفده گرامرهای فارسی و ترکی تألیف شد و اقدام به نشر متون عربی و فارسی گردید. دوره رنسانس شاهد توجه و علاقه عجیب و شدید به این مطالعات بود. جمله ای از نخستین عرب‌شناس معروف انگلیسی ویلیام بدول William Bedwel (۱۶۳۲ - ۱۵۶۱) نمودار فعالیت‌های این دوره است. وی در مقالهای در اهمیت زبان عربی می‌نویسد: عربی تنها زبان دینی جهان و مهم ترین زبان دیپلماسی و تجارت از سواحل اروپا تا دریای چین است. غرب به ترجمه این آثار اکتفا نکرد بلکه از آنها برای بازسازی و احیاء خود کمک گرفت تا آنجا که در دوره رنسانس که قرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی را در بر می‌گیرد اروپا از لحاظ علمی قوت و قدرتی حاصل کرد. در همین دوران است که شرق به دلایلی که بحث آن از موضوع این

سخن بیرون است نیرو و برتری نظامی خود را از دست داد. قرن‌های بعد شاهد بسط توسعه و نفوذ و دست اندازی غرب به سایر نقاط جهان هستیم. دولت‌های بزرگ آن زمان مانند انگلیس، روسیه، فرانسه، آلمان و بعد هلند و سایر کشورهای اروپائی شروع به بسط مستعمرات خود نمودند. شرق و ثروت سرشار آن هدف اصلی قرار گرفت و بدین ترتیب ناحیه وسیعی که از چین و شرق آسیا، اندونزی و سوماترا شروع می‌شد و هند و افغانستان و سرزمین‌های قفقاز و آسیای مرکزی را فرا می‌گرفت هدف تجاوز اقتصادی و توسعه طلبی‌های استعماری دولت‌های غربی شد.

طبعاً سواى مرفقیتهای نظامی و اقتصادی و سرکوبی و استثمار ملل شرق، این قاس‌ها خود بخود يك نوع آگاهی به اخلاق و سرشت و آداب و فرهنگ ملل شرق را ایجاد می‌نمود. یعنی پیش از هر چیز دانستگ زبان آن‌ها، آگاهی به اعتقادات و دیانت آن‌ها، تاریخشان، اساس روابط اجتماعی یا سیستم اداری و کشوری و مالیاتی آن‌ها و البته ادبیات، شعر و فولکلور.

بدیهی است این گونه تحقیقات همواره هدف سیاسی نداشت، بلکه شوق به علم و جمع آوری دانستنی‌ها نیز عامل مؤثری در این تحقیقات بشمار می‌آمد. در همین مرحله است که شرق شناسان به مطالعه دقیق زبان‌های جدید و قدیم شرقی پرداختند و با خواندن کتیبه‌های یمنی اطلاعات فراوانی در مورد آثار عرب قبل از اسلام بدست آوردند و در مورد قرآن و اسلام کتاب‌های بی‌شمار نگاشتند، که برخی از غرض و سوء تفاهم خالی نیست. این کار مخصوص مستشرقین حرفه‌ای نبود، افسران نظامی مأمور در شرق، دیپلمات‌ها، تاجران و سفراء نیز هر کدام از روی علاقه شخصی مطلبی که مورد نظر و علاقه‌شان بود انتخاب نموده و در مورد آن کتاب نوشته و یا بعداً در اروپا آن را مورد تحقیق علمی قرار دادند.

بتدریج در اروپا شرق‌شناسی یعنی آگاهی عمومی به وضعیت شرق و دانستگ مقدمات زبان یکی از کشورهای شرقی و معرفی جنبه‌هایی از زبان یا ادیان یا ادبیات شرقی به صورت علم در آمد و تخصصی شد. دائرة تخصص این علم تا به آنجا پیش رفت که ما امروزه شرق شناس به طور عام نداریم بلکه هر دانشمندی در يك رشته مخصوص دارای تخصص و دانش علمی است. مثلاً تاریخ ایران قبل از اسلام و یا لهجه‌های ایرانی و غیره.

در واقع می‌توانیم بگوئیم ظهور امر مبارک مقارن آن دوره است که شرق‌شناسی به عنوان يك علم مطرح و پذیرفته شده و در دانشگاه‌های غرب کرسی‌هایی برای تدریس زبان‌های شرقی و تحقیق در این زمینها به وجود آمده‌است.

موضوع این گفتار نگاهی به تحقیقات شرق‌شناسان در دیانت بهائی از آغاز تا امروز است. در این زمینه کتاب‌ها و مقالات فراوانی چه از طرف شرق شناسان حرفه‌ای و چه از سوی دیپلمات‌ها و یا بازرگانان یا خارجی‌ان مقیم ایران نوشته شده است. قضاوت در مورد این آثار کار مشکلی است اما در مجموع و بطور کلی در مورد این آثار و یا هر مطلب تاریخی و تحقیقی دیگر، توجه به چند نکته ضروری است. قبل از هر چیز باید ببینیم چه اطلاعاتی در اختیار نویسنده بوده، مدارکش صحیح بوده است یا اشتباه، کسی که به او خبری از يك واقعه تاریخی داده درست وقایع را برای او نقل نموده یا نادرست. ثانیاً، بر فرض آن که این اطلاعات صحیح باشد باید دید نویسنده از این اطلاعات چگونه استفاده کرده است. آیا تخصص علمی و صلاحیت کافی در استفاده از این منابع داشته است یا نه. ثالثاً پیشداوری و هدف او را از این تحقیقات نباید از نظر

دور داشت. مثلاً يك ميسيونر مسيحي كه سالها در ايران بوده و از پيشرفت امر در برابر كندی تبليغ مسيحيّت دستخوش حيرت و ياس گرديده طبعاً امر را در ايران رقيبى نيرومند براى مسيحيّت مى‌داند و در بررسى مقاله يا كتابش درباره ديانت بهائى، هر چند هم كه به لباس علمى آراسته باشد، نمى‌توان نحوه تفكر و برداشت و پيش داورى‌هايش را نادیده گرفت.

در اين سخنرانى چند شخصيت عمده و كارهاي آنان، صرفنظر از آن كه به معنای كامل كلمه شرقشناس بوده اند يا نه، معرفى خواهند شد و در مورد ادوارد براون از لحاظ اهميت كارهايش قدرى به تفصيل گفتگو خواهم نمود. طبعاً اين معرفى كامل نخواهد بود زيرا عدّه فراوانى، از جمله ديپلمات‌هاى خارجى مقيم ايران، ميسيونرهای مسيحي، سياحان و جهانگردان مطالبى در مورد ديانت بهائى نوشتند كه گفتگو در باره همه آن ها محتاج زمان طولانى ترى است. به اين گروه از مطالعات و آثار بايد آنچه در دوران كمونيستى در روسيه شوروى با برداشت ماركسيستى راجع به امر و تاريخ آن نگاهشده و آنچه جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان در ده بيست سال اخير نوشتند نيز از نظر دور نداشت

مطالعات شرق شناسان در باره ديانت بهائى

در مطالعات شرق شناسان راجع به ديانت بهائى مى‌توان دو دورهء مشخص و مجزأ را تشخيص داد. يكى دهه‌هاى پايان قرن نوزدهم تا دهه دوم قرن بيستم يعنى تقريباً بعد از مرگ ادوارد براون (در سال ۱۹۲۶) كه كتابهاى متعدّد در اين زمينه در غرب نشر مى‌شد و ترجمه‌هاى از آثار بهائى و بيستر باهى منتشر مى‌گرديد، و ديگر از اوایل اين قرن تا زمان حاضر كه مطالعات ايران شناسان (يا شرق شناسان) در اين مورد به حدّ اقل خود رسیده و به صورت بسيار ناچيز و غير قابل ذكرى در آمده است، كه البته به شرح دلايل اين ركود تحقيقاتى نيز خواهيم پرداخت. ولى قبلاً به ترتيب تاريخ، به برخى از شخصيت‌هاى مهم و برجسته، و تحقيقات و آثار آنها اشاره مى‌كنيم.

كنت دو گوينو Joseph Arthur Conte de Gobineau

از نخستين كتابهائى كه در مورد ديانت باهى در اروپا نشر يافت و تأثير فراوان بر خوانندگان و مستشرقين و مورخين گذارد، كتاب ديپلمات و نويسنده فرانسوى كنت دو گوينو بنام "مذاهب و آراء فلسفى در آسياى مركزى" است كه در سال ۱۸۶۵ در پاریس نشر يافت. ^۱ گوينو يك بار از سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۸ و بار ديگر از ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۳ در سمت ديپلمات دولت فرانسه به طهران آمد و در آن سالهاى او كيه شاهد دست اول بسيارى از وقايع تاريخى از جمله كشتار بابيان و تضييقات گوناگون بود. اين كتاب كه دو سال پس از بازگشتش به پاریس انتشار يافت فصولى در باره تصوف و تعزیه نيز دارد ولى بخش بزرگ آن مربوط به ظهور حضرت باب است و در فصل هاى مختلف آن شرح حيات حضرت ربّ اعلى و بزرگان بابيه، اجتماع بدشت، واقعه طهرسى، واقعه زنجان و زندگاني ملا محمد على حجت زنجانى، شهادت حضرت اعلى، سوء قصد به جان شاه و كشتارهاى فجييع بابيان ناشى از آن سوء قصد و نيز مقدارى از احكام بيان را آورده است.

منشاء اصلی کار گوینو کتاب ناسخ التواریخ تألیف لسان‌الملک سپهر بود ولی وی به اطلاعات افراد دیگر از جمله دو تن بابی که از منسویین میرزا یحیی ازل بوده و در سفارت فرانسه کار می‌کرده‌اند نیز دسترسی داشت. از لحاظ اطلاعات تاریخی و ترجمه‌هایی که از آثار حضرت باب داده است کتاب دارای اشتباهاتی است ولی این کتاب در فرانسه با موفقیت بی‌نظیری روبرو شد و در مدت یک سال چاپ دوم آن نیز منتشر گردید.

از اواسط قرن هیجدهم روشنفکران و فلاسفه فرانسوی دنبال یافتن حقیقتی روحانی در دیانتی غیر مسیحی بودند، به همین سبب این نوع انتشارات طالبان فراوانی داشت. کتاب گوینو برای ده بیست سال طبقه روشنفکر فرانسه و اروپا را در هیجان نگاه داشت. شرح قهرمانی‌های بابیان و حیات مظلومانه حضرت باب و حملات وحشیانه و ظالمانه قوای دولتی و ملأها به بابیان بی دفاع، همه و همه موجی از همدردی و پشتیبانی به وجود آورد و کتاب گوینو در بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات معرفی شد. از جمله ارنست رنان یکی از بزرگترین چهره‌های ادبی و دینی قرن نوزدهم در کتاب خود *Les Apotres* (رسولان) شرح جالب و جامعی در باره حضرت باب و دیانت بهائی داده است که بر اساس کتاب گوینوست. کتاب گوینو، آنطور که ذیلاً خواهیم دید، ادوارد براون را نیز به دیانت بابی علاقمند ساخت. گوینو عمر خود را در مأموریت‌های سیاسی بسرآورد و پس از متلاشی شدن امپراطوری فرانسه در سال ۱۸۷۰ با یاسی که از اوضاع جدید فرانسه داشت آن کشور را ترک نمود و سرانجام در تورین ایتالیا در ۳۱ اکتبر ۱۸۸۲ وفات یافت.^۲

ادوارد براون Edward G. Brown

ادوارد براون انگلیسی (۱۷۶۲ - ۱۹۲۶) یکی از مشهورترین ایران‌شناسان عصر ماست و بدون تردید می‌توان گفت که از لحاظ کثرت و وسعت تألیفات در مورد دیانت بابی و بهائی هیچ محقق غربی به پای او نمی‌رسد.

آنچه که شخصیت براون را به عنوان یک ایران‌شناس برجسته می‌سازد هوش سرشار او، آگاهی او به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی، و نیز عشق و دل‌بستگی شدیدش به ایران می‌باشد. براون شیفته ایران بود و نهاد و خصلتی داشت که خیلی زود با فرهنگ و تمدن ایران هم‌آهنگ شد. بهمین جهت توانست به اعماق اندیشه و تفکر ایرانیان راه یابد، آن را درک کند و در آثار خود تجلی دهد. اما این شیفتگی و گاهی تعصب نسبت به مسائل ایرانی، بطوری که خواهیم دید موجب انحرافات‌هایی در تفکر علمی براون شد و بجای قضاوتی بی‌طرفانه و سالم، کار او را مخصوصاً در مسأله ازل و ازلیان به جانبداری شخصی کشاند.

براون در سال ۱۸۶۲ یعنی هیجده سال بعد از ظهور حضرت ربّ اعلیٰ به دنیا آمد. در سن پانزده و نیم تحصیلات خود را در رشته مهندسی آغاز کرد. در سالهای ۷۸ - ۱۸۷۷ جنگ بین روسیه تزاری و ترکیه عثمانی آغاز شد. این جنگ براون را به خود جلب کرد و تقابل و کشش شدیدی نسبت به ترک‌ها در او ایجاد گردید، بطوری که اظهار علاقه کرد تا بصورت افسر ترک در این جنگ شرکت کند و جان خود را برای نجات ترکیه نثار نماید. علاقه او به مسأله ترک‌ها سبب شد که براون به کمک یک میسیونر مسیحی که قبلاً در ترکیه بود شروع به آموختن زبان ترکی

فایده. در همین ایام تحصیل مهندسی را رها ساخت و به تحصیل طب پرداخت و در سال ۱۸۷۹ به دانشگاه کمبریج رفت. در اینجا فرصتی یافت که سوای ترکی، زبان های فارسی، عربی و هندی را نیز بیاموزد. بعدها، چه در کمبریج و چه در لندن، که بخاطر تحصیل طب در بیمارستانی مشغول کار بود، هر جا به شرقی ها مخصوصاً ایرانی ها دسترسی پیدا می کرد از آنان اطلاعاتی راجع به زندگانی مشرق زمین کسب می نمود. پس از پایان تحصیلات طب براون عضو وابسته کالج پمبروک Pembroke در دانشگاه کمبریج شد و این عضویت امکان استفاده از بورسی را برای او فراهم آورد که بتواند يك سال در ایران بگذراند.

آشنائی او با دیانت بهائی هم داستان جالبی دارد. بر اساس آنچه خود نگاشته و در دفتر خاطراتش به تفصیل شرح داده وی در روز ۳۰ ژوئیه ۱۸۸۶ به دنبال یافتن مطلبی درباره تصوف، کتاب گوینو بنام "مذاهب و آراء فلسفی آسیای مرکزی" را از کتابخانه دانشگاه قرض کرد ولی در فصل مربوط به تصوف مطلب جالبی نیافت. خود او اینطور می نویسد: «وقتی که از این فصل کسالتبار متوجه بخش دیگر کتاب شدم که به نهضت بابی پرداخته بود وضع را بکلی دگرگون یافتم. هر کس که این شاهکار تاریخ نویسی، این تصویر گرایی کامل، این توصیف صحیح و تحقیق انتقادی را که در لباس داستانی پر هیجان در آمده خواننده باشد می تواند به تأثیری که این کتاب بر من گذارد پی ببرد. اثری که شاید بتوان مشابهش را در رمان های پر ماجرا و هیجان آور یافت، اما یافتن آن در يك کتاب تاریخی از نوادر است.» این کتاب سرچشمه و منشاء علاقه او به تحقیق در دیانت بابی و بهائی گردید.

براون در ۲۳ اکتبر ۱۸۸۷ وارد ایران شد و تا ۲۷ سپتامبر ۱۸۸۸ در ایران به سفر پرداخت. حاصل این سفر کتاب "يك سال در میان ایرانیان"، شاید یکی از دلکش ترین سفرنامه ها در باره ایران و ایرانیان است. بخش بزرگ این کتاب مربوط به امر است. سالی که براون به ایران سفر کرد قریب يك ربع قرن از اظهار امر حضرت بهاء الله در بغداد و بیست سال از اظهار امر علنی در ادرنه و فصل اکبر از ازلی ها (سپتامبر ۱۸۶۷) گذشته بود. دیانت بهائی در ایران مستقر شده و در این موقع فقط معدودی بنام بابی در ایران وجود داشته اند.

براون در ابتدای سفر برای دیدن بابی ها بی تاب است، در تبریز به دیدن میدان سر بازارخانه می رود و محل زندانی شدن و شهادت حضرت باب را از نزدیک می بیند، نقشه آنجا را می کشد، ولی با هر کس می خواهد در این موضوع سر صحبت را باز کند آنان طفره می روند. در زنجان به دیدن قلعه شهر که بابیان آنطور دلبرانه در مقابل قوای دولتی مقاومت نموده بودند می شتابد و با تعجب می بیند که از آن قلعه جز چند دیوار گل خام چیز دیگری باقی نمانده است. باز در آنجا به هدفش که قاس با بهائیان است نمی رسد. در طهران حتی با يك میسیونر مسیحی و معلم فارسی خود خیلی با احتیاط سر صحبت را باز می کند اما موفق نمی شود. وی احساس می کند که همه از بردن نام بابی پرهیز دارند و با ترس و وحشت از این موضوع می گریزند.

بعد از چهار ماه اقامت در ایران، در اصفهان بطور تصادفی دو دلال برای فروش اجناس عتیقه به او مراجعه می کنند. براون علاقه ای به خرید این اجناس ندارد و برای آن که آنها را از سر خود باز کند قیمتی خیلی کمتر از آنچه خواستماند پیشنهاد می نماید. در این موقع دلال جوانتر به کنار او می آید و خیلی آهسته در گوشش می گوید: «صاحب، می ترسی که سر شما را کلاه بگذارم. من

مسلمان نیستم که بخواهم سرت کلاه بگذارم. من بایی (بهائی) هستم.» تعجب براون از این موضوع حد و وصفی ندارد، و وقتی از حالت تعجب در می آید به آهستگی به او میگوید «من مدت هاست دنبال بایی ها میگردم. اینها چیست برای من آوردهای کتاب برای من بیاور، کتاب.» باری، این آغاز تماس براون با بهائیان می شود. با قراری که با دلال مزبور می گذارد روزی بطور پنهانی و پس از گذشتن از چند بازار و کاروانسرا در خانهای، جناب حاج میرزا حیدرعلی اصفهانی را که از عگا به ایران آمده بوده ملاقات می کند و در توصیف ایشان چنین می نویسد: «مردی بود متین، با نگاهی صمیمی، در حدود چهل و پنج سال داشت. در حالی که جلوی من نشسته بود و به آرامی چای می نوشید وقت کافی داشتم که صورتش را به دقت مطالعه کنم و در آن مجموعه ای از اراده، نیرو و تفکر بیابم. رفتارش بسیار دلپذیر بود و لحن گفتارش قانع کننده. رویه مرفته مردی بود که شخص حتی پس از ملاقاتی کوتاه به آسانی او را فراموش نمی کند و خاطراتش همواره با رضایت و دلپذیری همراه است.» (چنین شرحی از شخصیت ظاهری حاج میرزا حیدر علی در تذکره های بهائی نیامده است.)⁵

کتاب "یک سال در میان ایرانیان"، صرفنظر از آن که براون همه جا بهائیان را بایی نامیده، برای مطالعه تاریخ اجتماعی امر و بافت آن جامعه در آن دوران اولیه سند گرانبهائی است که متأسفانه در جامعه بهائی کمتر به آن توجه شده است. ترجمه چند جمله این مطلب را روشن تر می سازد. هنگام اقامتش در اصفهان در یکی از ملاقات ها با دلال (که از بستگان جناب مشکین قلم بوده) وقتی براون خواستار زیارت قبور محبوب الشهداء و سلطان الشهداء می شود، دلال می پرسد: «علت این همه علاقه شما به دیانت ما چیست؟ آیا خودت بهائی هستی (براون می نویسد بایی)، آیا جمال مبارک را در عگا زیارت کرده ای ... چیزی از من پنهان نکن.» و براون جواب می دهد: «من نه بایی هستم و نه هرگز در عگا بوده ام. اما اقرار می کنم که انگیزه من در تحقیق در این دیانت خیلی بالاتر از کنجکاوی عادی است. دیانتی که این نمونه های شجاعت و قهرمانی و استقامت را تربیت کرده، شایسته تحقیق دقیق است. زیرا تا این دیانت آرمان های انسانی و عالی در خود نداشته باشد نمی تواند چنین رفتارهای شریف و والائی را در پیروان خود بوجود بیاورد. من با زیارت قبر شهدای شما احترام قلبی خود را به کسانی تقدیم می کنم که ثروت، راحت، مقام، حتی جان خود را برای دیانتی که این قدر برایشان عزیز است داده اند.»

نحوه بردن براون به منزل بهائی مزبور و ملاقات با جناب میرزا حیدر علی، و این که این رفت و آمد سوء ظن کسی را جلب نکند خود ماجرائی پر هیجان است. سر انجام هنگامی که از منزل آن بهائی با یک راهنما از بازارهای اصفهان رد می شود شخص بهائی به او می گوید: «صاحب، وضع ما را می بینی، با ما مثل حیوانات رفتار می کنند و بدون هیچ تأسف و ترحمی ما را می کشند. فقط به خاطر این که به خدا و مظهر ظهور او اعتقاد داریم.» (کیفیتی که در ایران امروز بعد از گذشت یکصد سال بیگانه نیست.)

براون از اصفهان به شیراز رفت و در آنجا با بهائیان ملاقات های مفصل نمود از جمله با جناب موقرالذوله پدر جناب حسن پالیوزی ابادی امرالله دیدار کرد. از شیراز به یزد عزیمت نمود و باز در آنجا با بهائیان از جمله خانواده افتان فامیل حضرت باب که همگی به امر جمال مبارک ایمان آورده بودند در تماس آمد. از یزد به کرمان رفت (ژوئن همان سال) و آنجا بود که با گروهی

ازلی آشنا شد. از قضا بهائیان را که در این شهر ملاقات کرد اخلاق و سیره بهائی نداشتانند، و با آن که خود را بهائی می نامیده اند از تعالیم اخلاقی و فردی اطاعت نمی کرده اند. همانجا بود که به تریاک معتاد شد. یعنی بخاطر چشم درد شدیدی که به آن دچار بود او را به تریاک کشیدن واداشتند، و ظاهراً جلساتی بوده است از ازلی ها و این نوع بهائی ها و درویش ها و قلندرها که به تریاک کشیدن و شراب خواری و بحث های مختلف می گذشته است. براون در این جلسات حالتی از خلسه و مالیخولیا و رویا همراه با فلسفه های و شعرخوانی و بحث های مذهبی بطور خشن، و افراط در مشروب خواری و تریاک کشی دیده و با مقایسه با اخلاق و آداب و تزکیه نفس و عفت و عصمت بهائیان که قبلاً ملاقات کرده با حیرت و تعجب از تفاوت این دو گروه به این نتیجه رسیده که این ها نه بهائیند نه مسلمان، بلکه گروهی مادی گرا و هرهری مذهب هستند که بطور ایرانی اصیل افکار خود را در لباس دین با اصطلاحات عرفانی و مذهبی پوشانده اند.^۶

براون بیش از یک ماه در کرمان اقامت کرد و اواخر ژوئیه بود که احساس نمود باید تریاک را ترک نماید. در همان زمان به او اطلاع دادند که به استادی بخش مطالعات ایرانی دانشگاه کمبریج برگزیده شده و می بایست قبل از اول اکتبر خود را به کمبریج برساند. بهر حال دو هفته ای طول کشید تا براون تصمیم به سفر گرفت و از کرمان خود را به یزد و طهران و مازندران رساند. در مازندران به دیدن قلعه شیخ طبرسی رفت و سرانجام به انگلستان بازگشت.

ملاقات او با ازلیان کرمان و بعداً مکاتبات او با میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی دامادهای ازل (جزء مهاجرین ایرانی در استانبول)، که از سال ۱۸۹۰ آغاز شد، بیش از پیش براون را به طرف ازلیان متمایل کرد. در واقع در زمانی که چیزی از ازل و ازلیان باقی نبود و ازل در گمنامی در جزیره قبرس بسر می برد و مسأله خلافت ازل با اظهار امر حضرت بهاء الله برای بهائیان ایران و شرق مسأله ای حل شده بود، براون به دلایلی که بعداً خواهیم دید باز این موضوع را زنده کرد و در آثار و مقالات و سخنرانی ها و کتاب های خود بطور واضح جانبداری از ازلیان نمود.

کتاب های براون درباره امر، سوای یک سال در میان ایرانیان، شامل ترجمه مقاله شخصی سیاح در دو جلد با شروح و تفاسیر، نشر کتاب تاریخ جدید تألیف میرزا حسین همدانی، و دیگر کتاب نقطه الکاف است که وی متن فارسی آن را به تشویق میرزا محمد خان قزوینی در سلسله انتشارات اوقاف گیپ منتشر کرد.^۷ این کتاب بسیار مورد بحث واقع شده و صحت و اصالت آن حتی از سوی برخی از مورخین ایرانی غیر بهائی مورد تردید شدید قرار گرفته است.^۸ کتاب مقدمه مفصلی به انگلیسی به قلم براون دارد و مقدمه مفصل تری به فارسی که ابتدا تصور می رفت خود براون نوشته ولی بعدها معلوم شد به قلم میرزا محمد خان قزوینی است. همین کتاب است که حضرت عبدالهء گروهی از احباء از جمله جناب جناب ابوالفضائل، جناب نعیم و جناب ابن ابهر و را مأمور پاسخ به مندرجات آن فرمودند و در نتیجه کتابی تحت عنوان کشف الغطاء در جواب آن، و تجزیه تحلیل اشتباهاتش تدوین گشت. (درباره این کتاب در بخش آخر این گفتار باز گفتگو خواهیم کرد.)

مندرجات نقطه الکاف و سایر آثار براون که در همین زمینه است به روشنی می رساند که چطور براون چشم بسته در دام ازلیان افتاده و در تار عنکبوت نامدهای ظاهراً علمی و آراسته

آنان دست و پا می‌زده است. در تأیید این مطلب می‌توان به کتاب هشت بهشت اشاره کرد که شیخ احمد روحی (و به احتمالی میرزا آقاخان کرمانی و یا هردو) در استانبول آن را نگاشته برای براون فرستادند و به او اینطور وانمود کردند که این کتاب به قلم حاج سید جواد کربلانی می‌باشد. براون در بخشی از ترجمه مقاله شخصی سیاح بطور مشروح مندرجات این کتاب را که کاملاً با زبانی بد و پر غرض در دشمنی با مظهر ظهور الهی حضرت بهاء‌الله نگاشته شده نقل نموده است. در اینجا باید به سفری که براون به قبرس برای دیدن میرزا یحیی ازل و به عگا برای ملاقات با حضرت بهاء‌الله داشته است اشاره کرد. روز ۱۹ مارچ ۱۸۹۰ براون وارد قبرس شد و چند روز بعد در همراهی کاپیتان یونگ حکمران انگلیسی فاماگوستا به ملاقات ازل رفت. وی در کتاب رساله شخصی سیاح این ملاقات را شرح داده و می‌نویسد که چگونه با احترام به حضور ازل رسیده و به او تعظیم نموده و مدت دو هفته که آنجا بوده هر روز از دو یا سه بعد از ظهر تا غروب آفتاب ازل را ملاقات می‌کرده و یادداشت از گفتار او بر می‌داشته است.

از قبرس براون به بیروت سپس به عگا رفت و در بهجی به حضور حضرت بهاء‌الله مشرف شد. شرحی که وی از این سفر در همان کتاب نگاشته مشهور است ولی برای بحث بعدی ما در باره شخصیت براون و نظرگاه‌های او شاید نقل مجدد آن خالی از فایده نباشد:

«... سر انجام به عنوان میهمان در بهجی مستقر شدم. در میان شریف‌ترین و مقدس‌ترین چیزی که دیانت بابی (بهائی) به شمار می‌آید. در اینجا پنج روز فراموش‌نشده را گذراندم و در موقعیت‌های بی نظیر و غیرمنتظره با کسانی گفتگو نمودم که سرچشمه این روح عظیم و بی نظیر هستند. روحی که بطور نامرئی و با قدرتی روز افزون در تحول روحانی مردم و بیدار کردن بشر از غفلتی که چون خواب مرگ با آن دست به گریبان است می‌کوشد. به حقیقت بگویم، احساسی عجیب و تکان دهنده‌ای بود که به سختی می‌توانم حتی ذره‌ای از آن را بیان دارم. در عوض کوشش می‌کنم که صورت‌ها و محیطی که اطراف مرا احاطه کرده بود به جزئیات بیشتری شرح دهم. سخنانی که مفتخر به شنیدن آن بودم، صدای خوش‌آهنگ تلاوت کتاب‌های مقدسه، حالت هم‌آهنگی و آرامشی که محیط را فرا گرفته بود، باغ‌های پرسایه و آکنده از عطر گل که بعد از ظهر‌ها در آن قدم می‌زدیم ... اما همه این‌ها در مقابل حالت روحانی که من در آن غرق بودم هیچ بود. روحی که بهائیان دارند به گونه‌ای است که هرکس را که در مقابلش قرار بگیرد مورد نفوذ قرار می‌دهد. جلب می‌کند و پا می‌رماند. اما کسی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد و از آن بگذرد. بگذار آنها که این روح را احساس نکرده‌اند اگر می‌خواهند این حرف مرا باور نمایند، که اگر این روح یک بار خود را به آنها نشان بدهد دستخوش حالتی خواهند شد که هیچگاه فراموش شدنی نیست.»^۱

براون شرحی نیز از ملاقات خود با حضرت بهاء‌الله نگاشته که مشهور است و در آثار بهائی به کرات نقل شده، و نیز توصیفی از حضرت عبدالبهاء که ایشان را به زیباترین بیان شرح و توصیف نموده است.

براون شش سال بعد یعنی در ماه مارچ ۱۸۹۶ باز مدت پنج روز به قبرس سفر کرد و با میرزا یحیی ازل ملاقات نمود و در این ملاقات ازل ظاهراً اصل سندی را که وی به جانشینی حضرت باب منصوب شده به او نشان داده است.

آخرین کتاب براون در باره امر بنام «موادی برای مطالعه در دیانت بابی» بود که جز دو سه بخش، بقیه مجموعه‌ای است از قسمت‌های نامربوط و اسناد و نامه‌هایی که وی از اینطرف و آنطرف به دستش آمده بود.

سوی این کتاب‌ها، براون مقالات متعدّد در مورد امر بهائی در مجلات مختلف شرق شناسی دارد. بعدها علاقه براون به مطالب دیگر از جمله مشروطیت ایران جلب شد. ولی هم در تاریخ مشروطیت و هم در مجلدات تاریخ ادبیات ایران اشاراتی به امر بهائی نموده و در کتاب اخیر اشعاری از جناب طاهره و نعیم نقل و ترجمه کرده است.

روابط براون را با دیانت بهائی که شامل تجزیه و تحلیلی از نظریات او در باره امر است الهادی امرالله جناب حسن البیوزی در کتابی تحت عنوان "ادوارد ج براون و دیانت بهائی" ^{۱۰} به تفصیل آورده‌اند. در اینجا بر اساس مطالعات ایشان مختصری در باره شخصیت براون و این که چرا به طرف ازلی‌ها متمایل شد بیان می‌گردد. براون در يك خانواده متمدن به دنیا آمد. پدرش کارخانه کشتی‌سازی داشت و بیشتر به اصرار و فشار پدرش مهندسی و بعداً طبّ آموخت. از لحاظ مالی مستغنی بود و آنطور که بین برخی از جوان های طبقه ثروتمند انگلستان قرن نوزدهم مد بود همواره جانب کسانی را که به نظر خودش مظلوم و مورد فشار بودند می‌گرفت و خلاف افکار محافظه کارانه محیط خود شنا می‌کرد. مثلاً در مورد جنگ روس‌ها و ترک‌ها که اغلب سیاستمداران و مردم انگلیس جانب روس‌ها را داشتند وی از ترک‌ها طرفداری می‌کرد. همچنین براون از مدافعین نهضت آزادی ایرلند بود. این حالت او بعدها در تحقیقات علمیست نیز ادامه یافت و کار را به يك نوع تعصب کورکورانه در باورهايش کشاند که منقّدين کتابهای او، از غیر بهائیان، نیز به آن اشاره کرده اند. طبیعی است که با مطالعه کتاب گوینو در باره تاریخ حیات حضرت اعلی و دوران قبل از اظهار امر حضرت بهاء الله، براون دریافته باشد که در جامعه بابی شخصی به نام میرزا یحیی ازل به نام رهبر مشهور بوده‌است. براون با همین خیال و تفکر به ایران رفت و با کمال تعجب دید نه از رهبری کسی که گوینو توصیف کرده خبری هست و نه جامعه بهائی آن روز وی را به عنوان رهبر می‌شناسد. بعداً قاس با چند ازلی در کرمان و القات آنان، و همان حالت طرفداری از مظلوم و این اعتقاد که هر چیز که به اصل و ریشه نزدیک تر باشد درست تر است، باعث شد که اعتقاد و تعصبی نسبت به ازل و ازلی‌ها پیدا کند که تا پایان عمر با او همراه باشد.

حقیقت امر آنطور که در تواریخ امری آمده اینست که در آن طوفان کشتار و قتل و نابود ساختن رهبران بابیان، ازل را به عنوان رهبر جامعه برگزیدند و این به ظاهر رهبر، همواره درخفا نگاه داشته می‌شد تا سرانجامه و رهبران اصلی که آشکار تر فعالیت می‌کردند در خطر نباشند. به این مسأله در کتاب‌های تواریخ بهائی از جمله مقاله شخصی سیاح اشاره شده که چون می‌خواستند انظار متوجه غائبی شود و حضرت بهاء الله از تعرض مصون بمانند و صلاح نبود نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را برای این کار برگزینند لذا قرعه فال به نام ازل خورد و از زبان او حتی نوشتجاتی بر حسب ظاهر به حضرت باب مرقوم داشتند و حضرت باب نیز این رأی را پسندیدند. حضرت بهاء الله در لوح جناب حاج نصیر شهید قزوینی تصریح فرموده‌اند که این امر از همه پوشیده بود جز دو نفر، و آن جناب ملا عبدالکریم قزوینی کاتب ملقب به میرزا

احمد بود که در واقعه تیراندازی به شاه به قتل رسید و دیگر جناب کلیم برادر حضرت بهاء الله. حتی اگر مسأله وصایت و جانشینی به آن صورت که ازلی ها عنوان می کنند صحیح باشد نیز با ظهور من بظهور الله دیگر جایی برای وصی و خلیفه یا امام باقی نمی ماند.^{۱۱}

براون نه تنها از این حقایق چشم پوشید بلکه حتی به این نکته توجه نکرد که چگونه قاضی جامعه بای ایران ظهور من بظهور الله را قبول کرد، و با این که چطور دانی های حضرت رب اعلی، قاضی افراد فامیل حضرتشان، حضرات افنان، که براون با برخی از آنها در بزد و در عگا ملاقات داشته هیچ يك اعتنائی به ادعاهای ازل نکردند.

نکته دیگری که براون را از بهائیان دور و به ازلی ها نزدیک نمود علاقه و دلبستگی شدید او به نهضت مشروطیت ایران و فعالیت هایش در تشکیل کمیته ایرانی در انگلیس برای آگاه نمودن مردم آن کشور از این جنبش بود. ازلی ها در ایران طرفداری مشروطه خواهان را می کردند و بهائیان بنا به دستور حضرت عبدالهبا خود را از مداخله در سیاست و در این کار کنار کشیدند. این امر باعث کدورت براون شد و برای او این سؤال را پیش آورد که چگونه نهضتی دینی که بنیان گذار رفیق و اصلاحات در ایران است حال از مشروطیت که می تواند سرچشمه همه نوع اصلاح باشد پشتیبانی نمی نماید. براون از این حقیقت غافل بود که در وضعی که بهائیان در ایران داشتند يك کلمه پشتیبانی آنان از مشروطیت با آن وعود صریحی که در کتاب مستطاب اقدس آمده بود (و همانها را مخالفان مشروطه از جمله شیخ فضل الله نوری از بالای منبر علیه مشروطه خواهان بکار می بردند) باعث نابود شدن نهضت مشروطیت و برگشتن علماء و بازاربان و قاطبه مردم می شد که آن را به عنوان يك نهضت بهائی تلقی می کردند. در واقع تحذیر حضرت عبدالهبا که بهائیان در این کار دخالت نمایند بزرگترین خدمت به مشروطه خواهان شد. براون نه تنها این حقیقت را ندید بلکه نزدیک شدن او به سران مشروطیت که در بین آنها ازلی ها هم بودند (که به مسلمانی تظاهر می کردند) موجب تماس بیشتر او با این گروه شد و همانطور که دیدیم شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی، که هر دو اهل قلم و فاضل و نویسنده بودند براون را با نامه های خود مسحور و با اسنادی که به ظاهر اصل اما جعل خودشان بود (مثل کتاب هشت بهشت) سر در گم نمودند.

عامل دیگری که باعث دلسردی براون شد رفتار برخی بهائیان در سفرش به ایران بود. از جمله نقل می کند که در کرمان چگونه يك بهائی به نحو شدید و تندی بر علیه ازل عکس العمل نشان داده و موجب تعجب فراوان او شده است، که می دانیم این حرکت نه تنها با روح امر بلکه با رفتار و شیوه برخورد اروپائیان با این مسائل خیلی تفاوت دارد. از طرفی آنچه در کرمان با آن برخورد نمود، که در بالا به آن اشاره شد، ظاهراً موجب آشفته گی روحی او گردید. سال ها بعد شخصی بنام اتکینز در خاطراتی که از براون منتشر نمود نوشت که سرخوردگی براون از رفتار تأثر آور برخی از بهائیان بوده و براون گفته است که اگر این رفتار و حرکات نبود آن شرافت و اصالت و زیبایی اصلی که این پیام با خود دارد اثرش در روح خیلی او بیشتر بود.^{۱۲} براون هم چنین نقل می کند که از برخی بهائیان پرسیده است که بین يك کشور ایران در کمال رفاه و آبادی و آزادی که دیانت بهائی در آن ممنوع باشد با يك کشور ایران عقب مانده و زیر نفوذ بیگانگان که دیانت بهائی در آن آزاد باشد کدام را انتخاب می کند. بهائیان بلافاصله دومی را انتخاب کرده اند. براون از این

پاسخ‌ها بسیار متعجب شده و بعدها ملاحظه اصل جهان گرایی و دنیا دوستی بهائی که بنظر او وطن دوستی را تحت الشعاع قرار داده، با آن عشقی که او به ایران داشته، بیشتر موجب تکبر خاطر او را از بهائیان فراهم آورده است. البته نفس سؤالی که مطرح نموده درست نیست و بسیار اگر و مگر در خود دارد، ولی هرگاه بهائینی که این سؤال از آنان می شد قدری پاسیاستر پاسخ می دادند و اگر مسئله جهان دوستی بهائیان و وحدت عالم انسانی همراه با تأکید به عشق و علاقه به زادگاه و خدمت به میهن که در آثار حضرت عبدالبهاء و سایر آثار بهائی می‌بینیم توجیه می‌گردید شاید برخی از این‌گونه سوء تفاهات برای او پیش نمی‌آمد.

در مورد علاقه و وسواس عجیبش به آثار و نوشتجات قدیمی‌تر و کهنه که او را بدام هشت بهشت و نقطه‌الکاف انداخت و بدون هیچ‌گونه تحقیق آن‌ها را اسنادی معتبر دانست و به چاپ رساند قبلاً اشاره شد که آن‌ها بعد از خودش در اصالت هشت بهشت تردید نشان داد.

دراواخر عمر آتش و حرارت براون نسبت به مطالعات باہی، بهائی سرد شد. ملاحظه نامہای ضد و نقیضی که به او می‌رسید و نیرنگ‌هایی که به او زده بودند موجب گردید که جز در ملاقات‌های خصوصی در باره این مطلب حرفی نزنند. در انتقاد شدیدی که در آکسفورد ماگازین در سال ۱۸۹۲ پس از ترجمه کتاب مقاله شخصی سیاح، بقلم شخص ناشناسی منتشر شد براون مورد شدیدترین حملات قرار گرفت که چرا این همه وقت صرف تدوین و ترجمه این کتاب و نوشتن یادداشت‌ها بر مطلبی به چنین بی‌اهمیتی کرده است^{۱۳}

معهد ا باید اعتراف کرد که براون علیرغم سرخوردگی‌ها و دلزدگی‌هایش گاهی نیز نمی‌توانسته حقیقت را نادیده بگیرد. از جمله بر کتاب دکتر فلیس Phelps تحت عنوان "حیات و تعالیم حضرت عبدالبهاء" مقدمه‌ای نگاشته و در آن هیکل مبارک را ستوده است. پس از صعود حضرت عبدالبهاء در شرحی که در جراید انگلیس در رثای حضرتشان نگاشته به همین کیفیت قلمش به ستایش پرداخته و از جمله در مجله انجمن پادشاهی آسیائی در سال ۱۹۹۲ می‌نویسد: «با مرگ (حضرت) عبدالبهاء، ایران از یکی از برجسته‌ترین فرزندان خود و شرق از یکی از افراد استثنائی محروم شدند. هیچ متفکر یا معلم آسیائی در دوران اخیر نمی‌یابیم که توانسته باشد به مانند (حضرت) عبدالبهاء این گونه در شرق و حتی در غرب نفوذ گذارده باشد.»

نیکلا A. L. M. Nicolas

نیکلا مستشرق نبود معهدا باید آثار او را در ردیف مهمترین انتشارات در باره امر بشمار آورد. وی در سال ۱۸۶۴ در رشت به دنیا آمد. پدرش کنسول فرانسه در گیلان بود، نیکلا فارسی و روسی را در کودکی و نوجوانی آموخت و مانند پدر وارد کار سفارت شد. علاقه نیکلا به دیانت باہی از آشنائی که پدرش با گوینو درکنسولگری فرانسه داشت سرچشمه می‌گرفت. نیکلا در یکی از آثارش اقرار می‌کند که وی قلباً و واقعاً باہی است. او بر خلاف ادوارد براون خود را در گیر مناقشات ازلی‌ها نکرد بلکه سواى نگارش تاریخ نهضت باہی که تا سال ۱۸۵۲ را شامل می‌شد کتاب‌های دلائل سبمه، بیان فارسی و بیان عبری را به فرانسه ترجمه نمود.^{۱۴} کارهای نیکلا را می‌توان جزء اساسی‌ترین و مهم‌ترین انتشارات غریبان غیر بهائی در باره امر بشمار آورد.

با عشق و علاقه شدیدی که به حضرت باب داشت، این مطلب که در برخی از آثار بهائی از حضرت باب به صورت مبشر، و کم اهمیت تر از ظهور حضرت بهاء الله نام برده شده او را دلسرد و نگران نمود. در اواخر حیاتش خانم ادیت ساندرسن دو جلد از آثار حضرت ولی امرالله را برای او فرستاد، یکی ترجمه تاریخ نبیل به انگلیسی و دیگر کتاب دور بهائی *The Dispensation of Baha'u'llah* که در هر دو حضرت ولی امرالله به رساترین و شیواترین بیان مقام حضرت ربّ اعلیٰ را که به عنوان یکی از مظاهر ظهور الهی ستوده و اساس اعتقادات بهائیان را در این مورد بیان فرموده اند. در نامهای که نیکلا به خانم مزبور نوشته چنین می گوید :

«غی دانم با چه زبانی از شما تشکر کنم و چطور شادی و سروری که اکنون قلب مرا فرا گرفته بیان دارم. حال می بینم که نه تنها باید مقام حضرت باب را شناخت بلکه باید به ایشان عشق ورزید و حضرتشان را ستایش کرد. این پیامبر مظلوم و بزرگ در قلب ایران ظاهر شد و بدون هیچ گونه کمک، یگه و تنها در این جهان، احاطه شده با دشمنان، موفق شد به قدرت نبوغ خود دیانتی جهانی و پر حکمت به وجود آورد. این که سر انجام حضرت بهاء الله کار او را دنبال کردند حرفی نیست ولی من می خواهم که مردم به مقام رفیع باب پی ببرند. کسی که با جان خود، با خون خود به درستی اصلاحاتی که آورده بود صحه گذارد. کسی دیگر را این چنین می شناسید؟ حال می توانم در آرامش بپرسم. بزرگ باد شوقی افندی که اندوه و نگرانی مرا آرامش بخشید. بزرگ باد کسی که سید علی محمد باب را بشناسد و ارزش نهد. آنقدر خوشحالم که دست شما را که نشانی مرا روی پاکت نوشته و پیام شوقی افندی را برابم فرستادید می بوسم. متشکرم خانم از صمیم قلب متشکرم.»^{۱۵}

آرتور کریستن سن Arthur Christensen

آرتور کریستن سن از جمله ایران شناسانی است که آثار متعدد در مورد دیانت بهائی دارد اما از آنجا که مقالات خود را به زبان دانمارکی نوشته تاکنون آنطور که باید از طرف محققان بهائی توجهی به او نشده است. در کتاب مهم و معتبر مؤژان مؤمن که تحقیقات غربیان را در قرن اول بهائی جمع آوری نموده و بعداً به معرفی آن خواهیم پرداخت، اطلاعاتی درباره او آمده است. بهمین جهت جا دارد در اینجا کمی مفصل تر از دیگران در باره او و آثارش گفتگو شود.

وی در ۹ ژانویه ۱۸۷۵ بدنیا آمد و تحصیلات خود را در تاریخ و زبانهای شرقی به پایان رساند و رساله دکترای خود را که بحثی درباره عمرخیام و رسیدگی به صحت دو بیعتی های او بود نگاشت. تخصص اصلی او تاریخ قنن و فرهنگ ایران قبل از اسلام بود. کتاب بسیار مهمی بنام "ایران در زمان ساسانیان" نشر داد که هنوز پس از قریب پنجاه سال از مآخذ اساسی در این زمینه بشمار می رود. سه بار به ایران سفر کرد و حاصل هر کدام کتابی در تشریح اوضاع ایران بود و در هر یک فصلی در باره دیانت بهائی دارد. وی همچنین در طی مقالات مختلف دیانت بهائی را در روزنامهها و نشریات علمی دانمارک معرفی کرد و هنگامی که میس مارتاروت به دانمارک آمد با او ملاقاتی داشت که شرح آن در مجله ورلد اردر World Order آمده است. به حضرت عبدالبهاء علاقه و احترام فراوانی نشان می داد و عکس حضرتشان را همراه با عکس چند شخصیت دیگر مورد علاقه اش همواره در اطاق کارش داشت.

بیست و پنج سال پس از آن که براون ایران را ترك کرد آرتور کریستن سن در طهران به جستجوی بهائیان پرداخت تا از نزدیک با احوال این جامعه آشنا شود. شاید بعد از براون نامبرده نخستین مستشرقی است که به این کیفیت در ایران با بهائیان تماس گرفتند. در کتاب خود تحت عنوان "ماوراء بحر خزر"، که در سال ۱۹۱۸ در کپنهاگ منتشر شد، نامبرده شرح این سفر و ملاقاتها را ضمن ارائه تاریخ و تعالیم امر آورده که خلاصه آن ذیلاً نقل می شود:

(بخشی از فصل دهم کتاب ماوراء بحر خزر)

پس از بازگشت از سمنان بلافاصله تصمیم گرفتم کاری که قبل از عزیمت موفق به انجامش نشدم یعنی تماس با بهائیان را دنبال بگیرم.

بیست و پنج سال پیش ادوارد ج. براون انگلیسی طی سفری علمی به ایران، شوق فراوانی به پیدا کردن بابی ها نشان داد. این دیانت را آن موقع در اروپا به اسم بابی می شناختند. براون که قبلاً از طریق مطالعه کتاب جذاب و گیرنده گوبینو "مذاهب و آراء فلسفی آسیای میانه" با آن دین آشنا شده بود مصمم گردید که از زبان خود بابی ها اطلاعاتی درباره تعالیم این دین و تاریخ دردناک آن بدست آورد. برای براون یافتن بابیان با مشکلات فراوان همراه بود زیرا پیروی از این دیانت که تحت تزییقات قرار داشت مساوی با مجازات مرگ بود و براون پس از آن که بارها بی نتیجه برای این تماس کوشید سرانجام موفق شد وارد جرگه بابیان شود. براون با آگاهی بی نظیری که به زبان فارسی داشت از نخستین کسانی بود که با انتشار کتاب ها و رسالات و مقالات، مردم اروپا را با این دیانت جدید و احکام و تاریخش آشنا ساخت.

بعد ها، مخصوصاً در این ده سال گذشته وضع بابی- بهائی ها بطور چشمگیری دستخوش تغییر شده است. با آن که وضعشان در ولایات و شهرستانها خالی از خطر نیست و با آن که هنوز مجبور به احتیاط هستند معهذاً اگر در مورد عقاید خود پرده پوشی نمایند می توانند بطور نسبی در امنیت زندگی نمایند. البته این بدان معنا نیست که دیانت بهائی يك دین رسمی بشمار آید. هنوز در مورد بهائیان موهوماتی رواج دارد که آنان را مورد نفرت مسلمانان معتقد قرار می دهد. يك مسلمان روشنفکر، محمود میرزا، که بعداً درباره او خواهم نوشت به من می گفت که اگر کسی بطور علنی و آشکار اعتقاد خود را به دیانت بهائی اعلام دارد، هر شیعه مؤمنی حق دارد که همان جا او را بکشد و به احتمال زیاد جسارت اوست که باعث مرگش می شود. بهائیان را با سکوت محمل می کنند ولی رسماً چنین دینی وجود ندارد. کتابهای آنان در قاهره و بمبئی چاپ و منتشر می شود و در طهران از طریق شخصی که داروخانهی دارد به بهائیان فروخته می شود.

فی دامن از زمانی که ایران را ترك کرده ام تا امروز در وضع بهائیان چه تغییری حاصل شده است. بهر حال محض احتیاط، احتیاطی که شاید ضروری نباشد ولی خالی از ضرر است، نام آشنایان بهائیم را در این کتاب نمی آورم. اما قبل از آن که وارد خاطرات شخصی خود از گفتگو با آنان بشوم باید تاریخچه مختصری از دین بابی و بهائی را بیان نمایم. (پس از شرح نسبتاً مفصلی از تاریخ امر ادامه چنین می دهد):

یکی از رؤسای پستخانه که قبل از سفرم به سمنان با او آشنا شده بودم مرا برای اوکین بار به جرگه بهائیان راهنمایی کرد. با قرار قبلی به دیدار ما آمد و مرا با خود به خانقاهش برد. از میهمانان مردی پیر با ریشی سفید قبل از من آمده بود و بلافاصله پنج شش مرد دیگر وارد

شدند. با شربت و چای و میوه‌های فصل از ما پذیرائی شد. اما طبعاً از مشروب الکلی و دخانیات خبری نبود. صورت گیرا و شکوهمند مرد پیر جناب آ. از آن نوع قیافه‌هاست که شخص در خاور زمین اغلب به آن بر می‌خورد. لباس قدیمی شرقی او در تضاد با ظاهر اروپائی سایر حضار متمایز بود، دیگران فقط کلاه سیاهشان بود که به آنها رنگ و آب ایرانی میداد. جناب آ. که یکی از دانشمندترین بهائیان طهران است پس از این سؤال تکراری که چطور شد به ایران ویران آمده ام، خود را در اختیار من گذارد تا هر سئوالی در باره دین بهائی دارم از او بپرسم. ابتدا اشاره کردم که متأسفانه یاد داشت‌هایم را در باره دین بهائی در سفر خود نیاورده‌ام و لذا برایم مشکل است نکات مورد علاقه‌ام را به یاد آورده و مطرح نمایم. نخستین سئوال در باره تعداد بهائیان در ایران بود که جناب آ. نتوانست پاسخ درستی به من بدهد. آمار دقیقی از تعداد بهائیان نداشتند فقط جناب آ. گفت که تعداد آنان روز به روز در افزایش است. از پرفسور براون به خاطر جانبداری او از ازلی‌ها دل خوشی نداشتند و جناب آ. اظهار داشت که براون اطلاعات خود را از ازلی‌ها می‌گیرد و با آن که در آثار خود از منابع بهائی نیز استفاده می‌کند اما اشتباه در نوشته‌جات او راه یافته زیرا فهم این آثار بدون مطالعه آن با یکی از بهائیان مشکل است. من گفتم این مطلب در شرق سابقه تاریخی طولانی دارد که کتاب‌های دینی را به قصد به زبانی سخت و غیرقابل فهم بنویسند بطوری که مردم عادی بدون کمک يك راهنما نتوانند آن را بفهمند. اما به نظر من برای دیانت پیشروی مثل دیانت بهائی طبیعی‌تر آن است که روشی که در غرب هست پیش بگیرد و آثارش طوری نوشته شود که خودبه‌خود گویا و قابل فهم باشد. جناب آ. این نکته را تصدیق کرد و گفت که خودش برای استفاده شاگردان مدرسه کتابی به زبان ساده نوشته بطوری که یکی از همکارانش اورباخاطرسادگی فراوان متن ملامت نموده و گفته است که آن متن خیلی راحت فهمیده میشود. من از فرصت استفاده نموده و پرسیدم که آیا مدارس و آموزش‌گاه‌هایی که در آن دین بهائی تعلیم داده شود وجود دارد؟ جناب آ. پاسخ داد که چنین مدرسی وجود ندارد ولی بهائیان در جلسات مخصوص بطور مرتب تعالیم مذهبی خود را فرامی‌گیرند.

جناب آ. این برداشت مرا که (حضرت) بهاء الله به منظور عالمگیر ساختن دین بهائی مقداری از تعالیم (حضرت) باب را لغو و منسوخ ساخته است تأیید نمود و گفت دیانت بهائی يك دین پیشرو و توسعه‌جوست و حضرت باب خود در کتاب بیان بر عهده «من ینظره الله» گذارده که با آگاهی که دارد تعالیم او را قبول یا رد نماید. عدد ۱۹ هنوز مورد احترام است نه بخاطر آن که در حد خود از سایر اعداد مقدس‌تر باشد بلکه بخاطر آن که یاد آور وحدت خداوند است. درست مانند یکشنبه مسیحیان که مقدس‌تر از سایر روزها نیست بلکه ایجاد حالتی خاص می‌کند.

مطلبی که برای من حائز اهمیت بود و می‌خواستم که در باره آن بدانم رابطه بهائیان با انقلاب (مشروطه) ایران بود. از جناب آ. پرسیدم که این تصور در اروپا که ازلی‌ها در کنار مشروطه‌طلبان قرار دارند و بهائیان با محمدعلی‌شاه و حکومت ارجحی‌های او، و جنگ وی برعلیه مشروطه‌طلبان همراهند حقیقت دارد یا نه؟ جناب آ. و همراه او شخص دیگری بنام میرزا ع. باشندت و قاطعیّت اظهار داشتند که این عقیده کاملاً غلط و بر مبنای سوء تفاهم است. دیانت آنان آن‌ها را از درگیری در هر نوع جنگ و نزاعی بر حذر می‌دارد. انقلاب مشروطیت، جنگ و

خونریزی بود و چیزی که با جنگ و خشونت به وجود آید هیچگاه پایدار نیست. اما این بدان معنی نمی‌باشد که بهائیان به دو طرف بدون احساس منفی یا تقابل باشند. جهان بینی بهائی هرگز بر هیچ رژیم دیکتاتوری صحه نمی‌گذارد و در خود جامعه بهائی نیز اصل دموکراتیک مشورت بر قرار است. در هر شهر شورائی حداقل مرکب از ۹ نفر انتخاب می‌شود و در هر مورد با مشورت و رأی اکثریت تصمیم گرفته می‌شود. در طهران که تعداد بهائیان زیاد است انتخابات به صورت ناحیه‌ای به عمل می‌آید و در موارد مهم با رهبر کنونی دیانت (حضرت) عبدالبهاء در عگا مشورت می‌گردد.

مدتی درباره مسافرت‌های (حضرت) عبدالبهاء به اروپا و امریکا که چند سال قبل انجام شده بود صحبت شد و میرزا ع. گفت که هنری برگسون در هنگام اقامت (حضرت) عبدالبهاء در پاریس با ایشان ملاقات داشته و نظر ایشان را در بسیاری از امور، که البته در مسائل مادی گری بوده، جویا شده است.

چند روز پس از اوکین قاسم با جامعه بهائی، مجدداً برای شرکت در جلسه مشابهی به خانه میرزا ع. * دعوت شدم. در وقت ورود میزبان با برادر جوان‌تر^{***} خود که از امریکا بازگشته و شاهد سفر موفقیت آمیز (حضرت) عبدالبهاء بود تنها بودند. میرزا ع. از شهادت افراد خانواده‌اش سخن گفت. در سال ۱۸۹۶، شش ماه قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه، پدر میرزا ع. و برادرش که آن موقع دوازده سال داشته و در زنجان زندگی می‌کرده اند بخاطر بهائی بودن دستگیر شده و به طهران فرستاده می‌شوند. در موقع قتل ناصرالدین شاه آنان هنوز در زندان بودند. همانطور که می‌دانیم این قتل در ابتدا به گردن بابیان انداخته شد و موجب اذیت و آزار و کشتار آنان در بسیاری نقاط گردید. رئیس زندان وارد سلولی که پدر و برادر میرزا ع. محبوس بودند شد و به آنان گفت که با عبدالبهاء را لعن نمایند و یا آماده مرگ باشند. پدر علی‌رغم اصرار فراوان زندانبان از لعن مولای خود سر باز زد و سرانجام سر او را از بدن جدا کردند. سپس نوبت فرزند رسید. وی گفت که حتی اگر پدرش عبدالبهاء را لعن می‌کرد و آزاد می‌شد او هرگز حاضر به انجام چنین کاری نمی‌گردید. رئیس زندان فرمان داد که ریسمانی دور حلق او پیچیده خدش سازند. اما وی بطور کامل خفه نشد و پس از چندی بهوش آمد. رئیس زندان گفت: «تو مزه مرگ را چشیدی و دیدی که مردن سخت است. آها حالا حاضری که به عبدالبهاء ناسزا بگویی؟» ولی پسر بر سر ایمانش محکم ایستاد و سر انجام سر او را نیز بریدند. حتی در زمان مظفرالدین شاه (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) در یزد بهائیان را مورد آزار و شکنجه قرار داند و یکصد و پنجاه نفر از آنان را به فجیع‌ترین وضع کشتند. میرزا ع. اظهار داشت که يك زن بهائی را برهنه در تنور نانوائی انداخته سوزانده‌اند.

در این احوال بقیه مهمان‌ها وارد شدند. در میان آنها مرد مسن‌تری بود که تقریباً همان نقش رهبری را مثل جناب آ. در جلسه پیشین داشت. رئیس پست و يك خانم اروپائی نیز آمدند. این خانم يك طبیب^{***} انگلیسی بود که در طهران اقامت گزیده و اینک با ایمانی آتشین آرزوی لطف‌های را داشت که (حضرت) عبدالبهاء او را به عگا احضار کرده مأمور خدمت در آنجا نماید. (حضرت) عبدالبهاء یکبار اشارهای کرده بودند که روزی وی را به حیفا که آرامگاه باب در آنجا

* جناب میرزا عزیزالله ورقا ** جناب ولی‌الله ورقا که بعدها به مقام اهدای امرالله مفتخر گردیدند. *** دکتر مودی

قرار دارد منتقل خواهند کرد. هر بار که نام (حضرت) عبدالبهاء را می برد لبخندی شادی بخش بر لبهایش نقش می بست و چهره اش حالتی پر تشخص می گرفت. احترام و عشق آتشین و قلبی بهائیان به پیشرویشان عبدالبهاء امری طبیعی و عادی است. اغلب آنان عکسی از (حضرت) عبدالبهاء را در داخل قاب زینتی با خود دارند و وقتی آن را در می آورند با احترام روی لب و پیشانی می گذارند. در حالی که پیشخدمتها چای و شربت می دادند خانم انگلیسی از دعا و نماز در دین بهائی برای من صحبت کرد. بهائیان هر روز سه بار نماز می خوانند و وی به من حالت‌هایی از نشستن، دست به دعا بلند کردن، حالت سجده و غیره را که در نماز هست برای من توضیح می داد ...

گفتگوی ما به وضع زندگانی بهائیان کشیده شد. خانم انگلیسی گفت که در پنج سالی که در ایران زندگی کرده شاهد بوده که وضع کلی آنان بهبود یافته و از جمله حکمران یزد از هجوم و آزار بر بهائیان جلوگیری نموده است. در طهران ملاکی از بالای منبر پس از نماز جمعه مردم را بر علیه بهائیان شورانده است ولی مأمورین دولت او را بازداشت کرده اند و اتفاقی نیفتاده است. خانم ها مخصوصاً بسیار به دیانت بهائی علاقه دارند و جلسات بزرگی با شرکت تعداد فراوانی از زنان بهائی تشکیل می شود.

از طریق دارو فروشی* که کتاب‌های بهائی می‌فروخت مقداری کتاب چاپی بهائی برای کتابخانه سلطنتی خریداری کردم. ولی تهیه نوشتجات خطی تقریباً غیر ممکن بود. تا آن که بطور تصادفی يك کتاب فروش مسلمان يك نسخه خطی از آثار بهائی نشانم داد. آن را برای کتابخانه سلطنتی به مبلغ پنج تومان خریدم و وقتی برای ارزیابی به میرزا ن. یکی از بهائیان دانشمند نشان دادم وی گفت که آن را بسیار ارزان خریده ام. این دست نویس شامل متون بسیاری در ذکر عنوان و مؤلف بود. اما میرزا ن. تمام نسخه را همراه من ورق زد و نام هر قسمت و نویسنده آن را يك به يك برایم گفت.

يك روز رئیس پست** با یکی از همدینانش به نام دکتر س. به دیدن من آمدند. نامبرده دکتر قشون بود و درجه سرهنگی داشت و علاقه به ملاقات من نشان داده بود. وی از من دعوت کرد که به دیدنش بروم و من چند بار او را در منزلش ملاقات کردم و از مهمان نوازش لذت بردم. از جمله مسائلی که ما صحبت کردیم موضوع فساد و تباهی گرفتن ادیان بود. دکتر س. توسعه و جریان پیشرفت بشر را به دوره‌هایی شبیه آمدن فصول سال تشبیه کرد و گفت هر پیامبری با خود بهار جدیدی می آورد و وقتی که همه فصول طی شد با آمدن پیغمبر تازه بهار دیگری فرامی‌رسد. من گفتم علت تنزل و انحطاط ادیان آن است که هر دینی در آغاز باید برای حیات و موجودیت خود مبارزه کند لذا بطور متوسط افراد فقط به سائقه شوق قلبی و هدف روحانی که دارند به آن می‌گروند. اما وقتی که دیانت به صورت قدرتی در آمد وضع نیز فرق می کند و گروه زیادی به آن رو می آورند زیرا نفع شخصی و صرفه آنان در قبول آن دیانت است. دکتر س. اطمینان داشت که دیانت او قادر به از بین بردن جنگ و اختلاف بین ملت‌ها خواهد بود. زیرا عواملی که موجب بروز جنگ می شود برای ملت‌ها وجود نخواهد داشت و باعث اختلاف نخواهد شد. دیانت بهائی

* جناب دواچی ** ظاهراً جناب بشیرالسلطان

هر نوع تعصب را نهی می کند. برای مثال و به عنوان «چیزی که همه مردم روشنفکر تصدیق می کنند» وی تعصب ملی و تعصب نژادی را ذکر کرد. من گفتم که در احساسات ملی چیزی بیش از تعصب وجود دارد زیرا صرفنظر از آن که فرهنگ بطور جهانی رشد کند باز فرهنگها بطور ضروری ریشه در ملیت خاصی دارند. اما قانع کردن دکتر س. کار آسانی نبود.

کریستنسن پس از شرح مباحث فلسفی و دینی که بین او و بهائیان مورد گفتگو قرار گرفته می نویسد:

تمام این مباحثات که فقط من گوشه ای از آن را بازگو کردم برای من خیلی رضایتبخش تر بود تا برای دوستان بهائیم. زیرا من می خواستم از اعتقادات روحانی و فکری بهائیان با خبر شوم و آن ها از ابتدا به این امید بودند که مرا به بهائیت تبلیغ نمایند. ولی در تمام مدت حتی يك لحظه هم از تکرار این واقعیت خودداری نکردم که هدف من از این مذاکرات اقناع کنجکاوی دینی نیست بلکه علاقه من به دین بهائی به عنوان يك پدیده فرهنگی در جهان معنویات ایران نوین است.

از آن ها جز خاطرات خوب چیز دیگری ندارم. افرادی بودند با شخصیت، فهمیده و قابل اطمینان که همواره با صداقت و سادگی حقیقی با من برخورد می کردند. مردمی بودند که بخاطر اعتقادشان زندگی می کردند، اعتقادی که به همان اندازه که تعالیم سلامت و صحیح اخلاقی دارد به همان اندازه نیز مذهبی و دینی است.^{۱۷}

مستشرقین روسی

ظهور حضرت اعلی و وقایع سهمگینی که بلافاصله در ایران رخ داد از همان آغاز در روسیه انعکاس شدید یافت و با علاقه و توجه از طرف دیپلماتها و سپس شرق شناسان روسی دنبال شد. همسایگی دو کشور و نفوذ فرهنگی و دینی ایران بر بخش های جنوبی روسیه، یعنی قفقاز و ترکمنستان و شهرهای مسلمان نشینی مثل سمرقند و بخارا و خیوه، که تازه با دو جنگ نافرجام از ایران جدا و به روسیه ملحق شده بودند موجب حساسیت شدید آن کشور در مقابل حوادث ایران بود. به این عامل باید نفوذ شدید سیاسی و اقتصادی دولت روسیه در ایران زمان قاجار و رقابت های آن دولت با دیگر قدرت بزرگ سیاسی آن زمان یعنی انگلستان را نیز افزود. لذا عجیبی نیست اگر ببینیم که بمانند هر نوع تحول و نهضت دیگری ظهور امر بهائی در ایران بلافاصله مورد توجه دیپلماتها و مأموران روسیه قرار گیرد و گزارش وقایع و مشاهدات و استنباطات آنان به سنت پیترزبورگ پایتخت آن زمان روسیه مخابره گردد.

نکته جالب آنست که بخاطر انقلاب کمونیستی و وضع حکومتی آن کشور که هر نوع دسترسی به مدارک سیاسی وزارت امور خارجه شوروی را غیر ممکن می ساخت، احتمالاً بخش بزرگی از این اسناد هنوز دست نخورده باقی مانده است. باید امیدوار بود اکنون که وضع آن کشور تغییر یافته این مدارک و اسناد مهم بتواند به تدریج مورد استفاده محققین و تاریخ نویسانی که در مورد دیانت بهائی تحقیق می نمایند قرار گیرد.

مع هذا به دلتلی که در بالا آمد در کشور روسیه، چه قبل از انقلاب کمونیستی و چه پس از آن، آثار متعددی در باره امر منتشر شده که ذیلاً اشاره کوتاهی به مهم ترین آنها می شود.^{۱۸}

نخستین کتابی که در غرب در مورد امر بهائی نشر شد به قلم کاظم بیگ میرزا الکساندر مستشرق روسی است. این کتاب تحت عنوان «باب و بابیت» در سال ۱۸۶۵ در سنت پیترزبورگ

منتشر شد. وی سال بعد خلاصه آن را به زبان فرانسه طی چندین مقاله در ژورنال آسیاتیک (۱۸۶۶) منتشر ساخت. ^{۱۱} مآخذ وی در تدوین کتاب و مقالات مزبور ناسخالتواریخ و گزارش‌های چند دیپلمات روسی که از ایران شرح برخی از وقایع را برای او فرستاده اند می‌باشد.

بارون ویکتور روزن Baron Victor Romanovitch Rosen از مستشرقین دیگر روس است که به تحقیق در دیانت باہی و بهائی پرداخت. وی هنگام تهیه کاتالوگ‌های فارسی و عربی در بخش کتاب‌های شرقی وزارت امور خارجه روسیه به آثار امری برخورد و با کمک آثار گوپینو و کاظم بیگ، کتب و مقالاتی منتشر ساخت. همچنین مجلدی شامل ۶۳ لوح از آثار حضرت بهاء‌الله جمع آوری نمود که پس از فوت او در سال ۱۹۰۸ در سنت پیترزبورگ منتشر شد.

کاپیتان الکساندر تومانسکی A. G. Toumanski یکی دیگر از کسانی است که در مورد امر بهائی مطالعاتی دارد. وی کارمند بخش زبان‌های شرقی ارتش روسیه بود و گرچه قبلاً در باره امر اطلاعاتی داشته ولی واقعه شهادت جناب حاجی محمد رضا در عشق آباد و نحوای که احباً به وساطت پرداخته تقاضای عفو قاتل را نمودند بسیار بر او اثر گذارد. تومانسکی با احبّاء سرشناس از جمله جناب ابوالفضائل دوست بود و در سال ۱۸۹۹ ترجمه کتاب مستطاب اقدس را همراه با متن عربی، مقدمه، حواشی و بادداشت‌ها به چاپ رساند.

میخائیل سرگیویچ ایوانف Mikhail Sergeevich Ivanov ایران‌شناس شوروی در سال ۱۹۳۹ کتابی تحت عنوان «قیام باہیان در ایران ۱۸۵۲ - ۱۸۴۸» نگاشت که دیانت حضرت باب را از نقطه نظر تعالیم مارکسیستی مورد مطالعه قرار داد و آن را تقریباً یک قیام دهقانی بر علیه سیستم فئودالی ایران دانست. ایوانف هم چنین در دائره المعارف بزرگ شوروی مقالهای در این زمینه نوشت و نیز در کتاب خلاصه تاریخ ایران که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد فصلی تحت عنوان قیام باہیّه و اصلاحات امیرنظام آورد. آثار ایوانف در مطالعات بعدی مربوط به دیانت باہی و بهائی در شوروی نقش اساسی دارد. دیانت باہی را یک نهضت مردمی، انقلابی و دموکراتیک می‌داند و جنبه الهی و رسالت دینی حضرت باب را به کلی نادیده می‌گیرد. برداشت وی از دیانت بهائی بر اساس سوء تفاهم است و همین برداشت ایجاد شبهات نادرستی در میان شرق‌شناسان شوروی و افرادی که بر اساس آثار او اطلاعاتی در مورد امر می‌گیرند نموده است. وی دیانت بهائی را فاقد روحیّه انقلابی می‌داند و عدم تعصب وطنی را به بی‌علاقگی به میهن تعبیر نموده است.

مطالعات در مورد دیانت بهائی بعد از دهه ۱۹۲۰

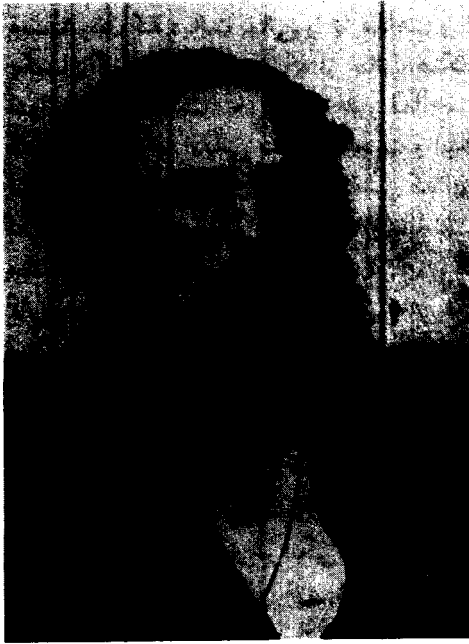
همانطور که قبلاً آمد از دهه ۱۹۲۰ به بعد تا همین سالهای اخیر کتاب مهمی از طرف شرق شناسان و یا غربیان غیر بهائی در باره امر منتشر نشده است. اینجا و آنجا اشارات و نوشته‌هایی در کتابهای مربوط به ایران و یا اسلام آمده است که بیشتر آن‌ها خالی از اشتباه هم نیست و نشانه بی‌دقتی مؤلفین می‌باشد. گاهی در یک پاراگراف کوچک بیش از چند غلط فاحش بدچشم می‌خورد. مثل این که حضرت بهاء‌الله را فرزند حضرت باب بدانند. به برخی از این نوع اشتباهات جناب بالیوزی در مقدمه کتاب خود "ادوارد براون و دیانت بهائی" اشاره نموده اند. عجب آن که وقتی دیانت بهائی، یا باہی، آنطور که مورّخین و شرق شناسان قرن پیش نام



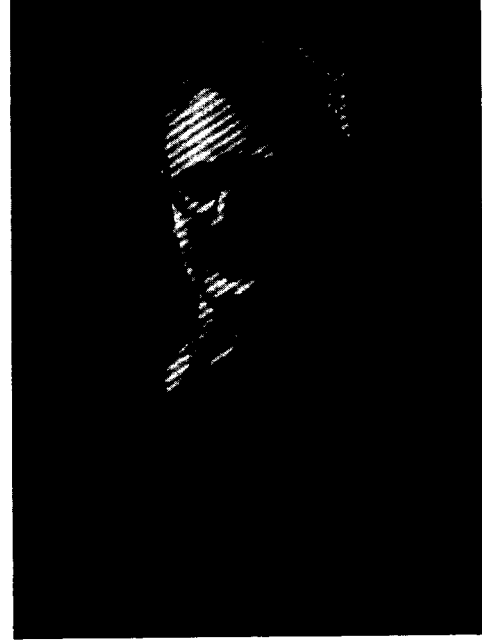
نيڪلا مستشرق فرانسوي



ادوارد جی. براون مستشرق انگلیسی



میرزا کاظم بیگ مستشرق روس



آرتور کریستنسن مستشرق دانمارکی

می‌پردند، درحالت مجهولیت بود و هنوز شکل و صورتی نگرفته بود و پیروان اندکی در چند کشور شرقی داشت در مورد آن کتابها نوشته می‌شد و باعلاقه و کنجکاری در باره‌اش بحث می‌شد. ولی در شصت هفتاد سال اخیر يك سكوت و تقریباً بی‌توجهی و یا بی‌اعتنائی نسبت به این دیانت از طرف خاورشناسان ابراز شده است. اگر دیانت بهائی از آن مرحله مجهولیت به مرحله ناپردی رفته بود و کم کم مضمحل می‌گشت این سکوت و بی‌توجهی قابل درک بود. ولی برعکس می‌بینیم که اولاً در این مدت آثار گرانبهائی از قلم حضرت ولی‌امرالله مخصوصاً در زمینه تاریخ امر ترجمه و تألیف شده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته، ثانیاً این دیانت با يك نیرو و شتاب فزاینده‌ای در این سالها پیشرفت کرده و مرزهای جدید یافته و ادبیاتش از طریق ترجمه‌های انگلیسی حضرت ولی‌امرالله به زبان‌های گوناگون در آمده، از همه قبایل و نژادها و ملت‌ها به آن رو آورده‌اند و حالت يك دیانت جهانی را یافته است. با این کیفیت چگونه می‌توان این بی‌توجهی را توجیه نمود؟ حال آن که در همین سالها صدها کتاب در مورد دیانت زردشتی و آداب و رسوم آن دیانت از طرف شرقشناسان نشر گردیده است.

دنيس مكیون محقق انگلیسی که حوزه تحقیقات علمی او تاریخ اولیه دیانت باهیی و بهائی است طی مقالهای در مجلهٔ *ورلد اورد*^{۱۰} این رکود و عدم توجه را حاصل عوامل مختلف و به هم وابستهای می‌داند که به‌طور خلاصه عبارتند از: دور شدن امر از حالت شرقی- اسلامی خود، تأثیر منفی و بازدارندهٔ استفادهٔ برخی از محققین از منابع قدیمی و عدم توجه آنان به محمولات جدید امر، تأثیر کتابها و مقالات میسیونرها و کشیش‌های غربی که مغرضانه و بر ضد امر تدوین شده، کمبود کتابهای عمیق تحقیقی که از جانب بهائیان تدوین و نشر شده باشد، مشتبه شدن امر بر مستشرقین که دیانت بهائی را با مذاهب و شیوه‌های دینی که در این سالها فراوان دیده می‌شود یکسان گرفته و از بیم آنکه از جانب همکاران خود مورد سخریه قرار نگیرند (مانند آنچه بر ادوارد براون گذشت) خود را به طور فعال مشغول تحقیقات بهائی نمی‌نمایند، و سر انجام این نکته که در مقایسه با ادیانی مثل مسیحیت و اسلام، دیانت بهائی هنوز در مراحل اولیه توسعه و تحول است و دستاوردهای آن باید در نقشی که این آئین در شکل‌پذیری جهان آینده دارد مطالعه شود نه در آنچه تا بحال به آن دست بازیده است. این نکته محقق را بیش از آنچه به تاریخ گذشته مشغول دارد به مطالعه آنچه باید در آینده محقق باید می‌کشانند، حال آنکه در مورد ادیان قدیمی تاریخ و تعالیم و دستاوردهای آنان براحتی قابل مطالعه است.

اینکه به شرح برخی از دلایل فوق و ارائهٔ علل دیگری که شاید مانعی در ایجاد تحقیقات وسیع در دیانت بهائی است می‌پردازیم و ابتدا نحوه گسترش و سیر و شکل‌گیری دیانت بهائی را در نظر می‌گیریم.

از آغاز ظهور تا سال ۱۹۲۱ که سال صعود حضرت عبدالبهاء و پایان عصر رسولی باشد، دیانت بهائی در انتظار ناظران و محققین يك نهضت تقریباً محلی، زائیده از اسلام و یا به وجود آمده در محیط دینی و فرهنگی ایران با پیروانی منحصراً شرقی به شمار می‌آمد. از آغاز عصر تکوین این دیانت در سیر خود به سوی رشد و بخاطر توسعه در نقاط مختلف جهان، بصورت يك دیانت جهانی در آمده و در انتظار غربیان بیشتر و بیشتر از اسلام و جهان اسلام فاصله گرفته و نه تنها خود را جزئی و بخشی از اسلام نمی‌داند بلکه جوامع اسلامی، از جمله فتوای الازهر مصر

نیز آن را دیانتی مستقل دانستند. لذا آنان که در اسلام و شرق تحقیق می کنند ارتباط زیادی بین این دیانت و شرق امروز جز این که اساسش از شرق است نمی بینند. حال اگر دیانت بهائی توانسته بود در قسمتی از جهان اسلام نفوذ کرده و میلیونها نفر پیرو از مسلمانان در يك کشور می داشت و بر زندگانی آنان و حیات اجتماعی و دینی و فرهنگی آن کشور تأثیر می گذاشت وضع دیگرگونه بود و علاقهای برای تحقیق در میان خاورشناسان و اسلامشناسان ایجاد می گشت. ولی همانطور که می دانیم تزییقات و محرومیتها و فشارهای شدیدی که از طرف ممالک اسلامی بر امر وارد آمده و با همه قوا پیشرفت آن را سد کرده این امر را محقق نداشته است.

نکته دوم آنست که در این سالها یعنی در دوران ولایت حضرت ولی امرالله، حضرتشان با ترجمه تاریخ نبیل زرندی، با نگارش تاریخ دیگری بنام Good passes bay (ترجمه فارسی بنام تاریخ قرن بدیع)، با نگارش رسالات و توقیعاتی که اصول نظم اداری حضرت بهاءالله را مشخص ساخته اند به تدریج نه تنها تاریخ امر بلکه کیفیت بلوغ و رشد امر را تبیین و تشریح فرمودند. چیزی که هیچ کس و هیچ شخصیتی دیگر قادر به انجام آن نبوده و نخواهد بود. یکی از رشتههای تحقیقاتی مستشرقین همانا استنتاج و برداشت و استخراج معانی از مآخذ اصیل و وقایع تاریخی است. وقتی دردیانت بهائی این رشته از فعالیتها منحصرآدر اختیار مبین کتابالله باشد و اعتباری برای هیچ نوشته دیگری قائل نگردد دیگر جایی برای تحقیق و تبیین برای يك مستشرق باقی نمی ماند.

نکته سوم که احتمالاً دیانت بهائی را برای مستشرقین خالی از علاقه و توجه می سازد عدم وجود مراسم، سنتها، خرافات و اینگونه مسائل است. اگر مثلاً عروسی بهائی مراسم خاصی داشت شاید دهها کتاب در مورد آن نشر می شد و جزئیات آن با موارد مشابهش در ادیان قبلی مقایسه می گردید. یا اگر مراسم نیایش بهائی در معابد بخصوص و با بکار بردن آلات و ادوات و منقل آتش و ابخره و سرودهای خاص بود البته موردی برای تحقیق و نگارش و مقایسه بدست می داد. ولی همانطور که می دانیم اینطور نیست و محقق اینجا هم دست خالی باز می گردد.

همین سه نکته را می توان با مقایسه با دیانت زردشتی بطور عمیق تر مورد مطالعه قرار داد. بطوری که در بالا آمد در این سالها صدها جلد کتاب در مورد دیانت زردشتی از طرف علماء غربی نشر شده است. یکی به علت این که این دیانت به دلایل خاص تا کنون تبلیغ نشده و هم اکنون دچار بحرانهای مربوط به نوگرایی از يك سو و حفظ آداب و سنن قدیمی از سوی دیگر است^{۱۱} اما همان حالت کهن و قدیمی خود را با وفاداری و سنتپرستی عجیبی حفظ نموده، مدرن و جدید نشده، مراسم مذهبی با دهها تشریفات مختلف و نیایشهای گوناگون و مراسم مفصل طهارت و غیره توأم است. از همه مهم تر زبان آن اوستا، زبانی است بسیار کهن که محققین در فهم آن اختلاف نظر بسیار دارند و بخش هایی از آن هست که هر کس می تواند نوعی بخواند و به سلیقه و برداشت خود ترجمه و تبیین و تفسیر کند. همین عوامل موجب می شود که آنچه در مورد دیانت زردشتی بنویسند نوعی تحقیق باشد، هرکس هرچه بنویسد تازه بشمار آید و توجه محققین را به خود جلب نماید.

نکته چهارم مشکلات تحقیقات عمیق تر در باره امر از لحاظ عدم دسترسی به منابع قدیمی و کهن است. مقدار زیادی از تاریخها از جمله تاریخ خانوادههای قدیمی و بزرگ بهائی، یادداشت

های اقباء قدیمی مثلاً تاریخ امری استانها و شهرهای مختلف که بعضاً نوشته و جمع آوری شده، بصورت دستنویس و نسخهای پراکنده، یا در ایران متفرق است یا از بین رفته و امروزه کمتر کسی به آن دسترسی دارد. همین‌هاست که خمیر مایه و اساس کار يك محقق را تشکیل می‌دهد و بدون دسترسی به آن طبعاً کار تحقیق بصورت صحیح خود عملی نیست.

نکته پنجم آن که برخی از جامعه شناسان و یا مردم شناسان و یا متخصصین تاریخ ادیان که به مطالعه در امر توجّهی نشان می‌دهند بر خلاف ایران شناسان حرفه‌ای با زبانهای عربی و فارسی آشنا نیستند و از مطالعه منابع اصیل چاپ شده و متون آثار مقدسه نیز محرومند و لاجرم مبنای مطالعات خود را بر اساس آثاری که دیگران چاپ کرده‌اند می‌گذارند و چون نمی‌خواهند کارشان يك جانبه تلقی شود لذا بیش از مراجعه به مطالبی که نویسندگان بهائی منتشر کرده اند به مطالبی که غیر بهائیان نوشتند متوسّل می‌جویند، بدون آنکه امکان قضاوت در صحّت یا سقم آن را داشته باشند. حتی اگر زبان عربی و فارسی هم بدانند برخی از مطالب از جمله درک آثار حضرت ربّ اعلی چیزی نیست که از هر کس برآید.

برای مثال در مقاله یکی از محققین که چند سال پیش در يك انسیکلوپدیا چاپ شد، تعالیم اجتماعی دیانت بهائی را متأخر و آنها را حاصل مسافرت‌های حضرت عبدالبهاء به غرب و آشنائی حضرتشان با فکر غربی قلمداد نموده بود. حال اگر نویسنده مزبور بیشتر به آثار اصیل امری دسترسی می‌داشت دچار اشتباه نمی‌شد. به این مطلب توسط «حقیقت پژوه» در عنذلیب پاسخ داده شده است.^{۲۲}

نکته ششم آنکه باید با کمال تأسف اذعان نمود علاقه شدید براون به آوردن هر رطب و یابسی که به آن دسترسی پیدا می‌کرد در آثار خود، و زنده کردن داستان ازل و بعد ذکر مطالب مربوط به میرزا محمدعلی ناقص و برادرانش، و بعد داستان نقض ابراهیم خیرالله در امریکا و غیره، خواننده آثار براون را دچار يك حالت کسالت و آندوه و سرخوردگی می‌کند. به این مجموعه باید کتابهائی که برخی میسیونرهای مسیحی با نگاهی تعصب‌آمیز در باره امر نوشتند اضافه نمود که همه آنها به همان دوران اوکیه بر می‌گردد و شاید عاملی باشد در سرخوردگی و عدم رغبت مستشرقین به تحقیق بیشتر در مسائل امری. بدیهی است که این موضوع به هیچوجه قابل توجیه نیست و اگر محقق شخص بی طرف اهل علمی باشد باید سوای آنها بقیه آثار را نیز مطالعه نماید و خود به نتیجه‌ای که يك تحقیق درست و متین علمی راهنمایش می‌باشد برسد. اما متأسفانه هنوز می‌بینیم که در برخی از مقالاتی که همین سالهای اخیر درباره امر نوشته شده در بخش کتاب شناسی مقاله، مآخذی که نام برده می‌شود همان کتابهای کهنه براون و گوینو و یا چند میسیونر است.

دانشمند بلند پایه شهید مجید دکتر علی‌مراد داودی در مورد عدم رغبت شرق‌شناسان به مطالعه در مورد دیانت بهائی نظر دیگری دارد: "... باری مستشرق مآبان از این سرگرمی‌ها بسیار فراهم آوردند تا بخواهید نبش قبر و تشریح جنازه کردند، راجع به مانوی‌ها و زروانی‌ها و فرقه‌های گنوستیک و میستیک و دروزیه و شعوبیه و نظائر و امثال آنها بساط تکمله و تحقیق و تحشیه و تعلیق گسترده و اخیراً تحقیقات در مورد بابیه را هم به همین صورت درآوردند. یعنی امر بابی را در منزلت یکی از این فرقه‌ها مثلاً فرقه حروفیه گذاشتند و در

معروض بحث تاریخی نهادند و به صورت مطلبی که می توان از طریق آن به اجتهاد رسید بدون هیچ گونه توجه دیگری تلقی کردند. البته هرگز با این کوشش مخالف نیستیم بلکه خوش داریم که این تحقیقات با مراعات انصاف و دقت و امانت و حقیقت هرچه بیشتر ادامه یابد و حقایق تاریخی مقدمات امر بهائی از هر لحاظ روشن شود، اما چیزی که شما دوستان عزیز را به آن توجه می دهیم این است که این طبقه هرگز خوش ندارند با امر بهائی رویرو شوند زیرا امر بهائی خود را به صورت فسیل در نمی آورد، به دامن تاریخ رها نمی کند. منفعل محض نمی شمارد بلکه نهضت زنده و جنبنده و متحرک و فعال می داند، به حالت نعشی رها نمی شود تا مستشرق آن را زیر و رو کند، شرحه شرحه کند، فرسوده و کثفت و بی حالت کند، به میل خود جابجا کند و پس از همه این کارها گردن پرافرازد و ادعا سردهد، بلکه امر بهائی همه مردم حتی این مستشرق محقق را نیز به قبول خود دعوت می کند، تعالیم خود را ابلاغ می دارد و این تعالیم را ندای حیات و صلاهی نجات می داند. از او می خواهد تصمیم بگیرد، اگر قبول کرد در تبلیغ آن همت کند و اگر قبول نکرد راه خود را جدا سازد و پی کار دیگر بگیرد. امر بهائی را مستشرقین نمی توانند به صورت فسیل تلقی کنند و در معرفت آن به عنوان دیرین شناس و باستان شناس به کوشش پردازند بلکه باید آن را دین زنده و نهضت فعال، صلاهی عام الهی در زمان حاضر بشمارند و از این نظر به این آئین نگاه کنند و همین است که اینان دوست ندارند...^{۲۳}

تحقیقات در سال های اخیر

همانطور که دیدیم مطالعات در مورد دیانت بهائی توسط شرق شناسان و مورخین برای سالها دستخوش نوعی رکود گردید و مدت ها کتاب و اثر مهمی در این زمینه منتشر نشد. یکی از شرق شناسان بسیار مشهور که پس از آن رکود مطالب و آثاری در مورد امر مبارک منتشر ساخت پرفسور الساندرو باوزانی Allessandro Bousani بود. باوزانی در سال ۱۹۲۱ متولد شد و در سال ۱۹۵۰ به دیانت بهائی ایمان آورد و سالیان متمادی عضویت محفل محلی شهر رم و محفل ملی ایتالیا را داشت. وی در عالم شرق شناسی مقامی بسیار والا داشت. آشنائی عمیق او به زبان های فارسی و عربی، اردو، مالزیائی، چینی، اندونزی و مطالعات دقیق او در تاریخ ادبیات ایران و پاکستان به وی مقامی شامخ می داد. تألیفات متعددی او هر یک دلیل بارزی بر احاطه و دقت علمیش می باشد. وی به تاریخ ادبیات و فلسفه و ادیان متعددی در شرق و غرب عالم تسلط داشت، متخصص ریاضیات و نجوم اسلامی بود و سوای آن موسیقی و سبک های معماری را نیز در حد یک متخصص می دانست. مجموع مقالات و کتابهای او از صد متجاوز است، که از جمله آن ها می توان آثار زیر را نام برد. کتابی در شرح احوال علامه اقبال لاهوری، ترجمه قرآن به زبان ایتالیائی با مقدمه بسیار دقیق و خواندنی و توضیحات بسیار مهم، کتابی در معرفی آثار و اندیشه های مولانا جلال الدین رومی، کتاب تاریخ ادبیات های پاکستان، تاریخ ادبیات فارسی که در ۹۱۶ صفحه ادبیات فارسی را با نقل اشعار و سبک شناسی و زیبا شناسی آن مورد بررسی قرار داده است.

باوزانی چندین بار از ایران دیدن کرد و سخنرانی هایی به فارسی فصیح در جمع احباب و نیز

دانشگاه طهران ایراد نمود. چندین مقاله در معرفی امر مبارک از جمله در دائرة المعارف‌های مختلف نگاشت و کتابی تحت عنوان «ایران دینی، از زردشت تا بهاء الله»^{۲۳} در ۵۴۲ صفحه منتشر کرد که بخش بزرگی از آن به تاریخچه امر و تعالیم و احکام دیانت بهائی اختصاص دارد. در این کتاب بازرانی همه نهضت‌های دینی و روحانی را که از سرزمین ایران برخاسته مورد بررسی و تحقیق قرار داده است.^{۲۵}

در ده بیست سال اخیر کوشش‌های فراوان‌تری در زمینه مطالعات بهائی صورت گرفته و کتاب‌ها و رسائل متعدّد چاپ شده و نیز مقالاتی در مجلات شرق‌شناسی و مطالعات تاریخی و غیره در باره امر آمده است. بر پایه این کوشش‌ها مدارک و اسناد تازه‌ای منتشر شده و استنتاجات و برداشت‌های نوینی از تاریخ اوکیه امر ارائه گردیده که مسلماً مورّخین آینده را بسیار به کار خواهد آمد. باید در اینجا اشاره کرد که این تحقیقات بیشتر از جانب محققین بهائی صورت می‌گیرد و از غیر بهائیان مطالبی که درباره امر نشر می‌شود بیشتر در متن کتاب‌های مربوط به ایران یا قاجاریه است که مخصوصاً در این اواخر در رابطه با انقلاب ایران تعدادش به سرعت افزونی گرفته است.

در رأس این گروه باید به جناب حسن بالیوزی ایادی فقید امرالله اشاره کرد که بدون ادعای شرق‌شناسی، با دانش و آگاهی عمیقی به انتشار آثاری علمی در مورد امر پرداخت و مشوق سایر علاقمندان و جوانان شد. جناب بالیوزی که از افنان بودند با بستگی خانوادگی با خانواده حضرت ربّ اعلی و تحصیلات گسترده در دانشگاه‌های بیروت و لندن و عمری کوشش در جمع‌آوری و دستیابی به اسناد و مدارک تاریخی قادر شدند آثار ارزشمندی در تاریخ حیات حضرت ربّ اعلی، حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء به رشته تحریر در آورند. اثر دیگر جناب بالیوزی کتابی تحت عنوان «ادوارد براون و دیانت بهائی» است که در آن بطور مشروح اشتباهات بزرگ و اساسی براون را مورد بحث قرار داده اند. سوی آن جناب بالیوزی کتاب مهمی در تاریخ و تعالیم اسلام تحت عنوان «حضرت محمد و دوره اسلام» نگاشته‌اند. کتاب دیگر که تحت عنوان «بهاء الله شمس حقیقت» به زبان فارسی ترجمه شده آغاز يك دوره چهار جلدی از تاریخ امر مبارک بود که متأسفانه بخاطر صعود ایشان در سال ۱۹۸۰ ناقم ماند.^{۲۶}

شخصیت دیگری که نشر کتاب‌های متعدّدی به زبان انگلیسی در باره امر مرهون اوست موژان مؤمن است. موژان مؤمن اصلاً طیب است ولی آشنائی و همکاری او با جناب بالیوزی و علاقتش به تاریخ امر موجب شده است که آثار تحقیقی ارزشمندی در زمینه تاریخ و جامعه‌شناسی امر نشر دهد. از این آثار می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره نمود:

«دیانت بابی و بهائی ۱۹۴۴-۱۸۴۴، گزارش‌های ناظران غربی» که در سال ۱۹۸۱ در لندن به طبع رسیده است. در سال ۱۹۸۷ وی منتخباتی از آثار براون را راجع به امر مبارک در مجموعهای منتشر ساخت. کار دیگر او انتشار پنج مجلد (تاکنون) تحت عنوان «مطالعات درباره دیانت بابی و بهائی» است که جلد پنجم آن به یاد و بزرگداشت جناب بالیوزی منتشر شده است. این مجلدات شامل مقالات مختلف در زمینه‌های گوناگون تاریخ امر چه در شرق و چه در غرب است که توسط جمعی از نویسندگان و محققین به رشته تحریر در آمده است. از مقالات تحقیقی مؤمن می‌توان «محاکمه ملاعلی بسطامی فتوای مشترک سنی و شیعی بر ضد باب» و «مبنای

اجتماعی قیام بابیان در ایران ۵۳ - ۱۸۴۸ که به ترتیب در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ طبع شده نام برد.

کتاب بسیار با اهمیت دیگر مؤژان مؤمن که مورد توجه مقامات دانشگاهی واقع شده (مخصوصاً بعد از انقلاب اخیر ایران) کتاب "شیعه اسلام" است که به زبانی شیوا و رسا و تحقیقی، تاریخ و اساس اعتقادات مذهب شیعه را پرشته و تحریر کشیده است. سوی آن نامبرده مؤلف مقالات متعددی در انسیکلوپدی ایرانیکا در مورد رجال و شخصیت‌های بهائی است.^{۲۷}

محقق دیگری که در این سال‌ها به نشر مقالات در باره امر اقدام نموده و حوزه تحقیقی او منحصرأ مذهب شیخی، و ادیان بابی و بهائی است دنیس مکین Denis MacEoin انگلیسی استاد سابق دانشگاه نیوکاسل می باشد. وی رساله دکترایش از دانشگاه کمبریج تحت عنوان "از شیخیه به بابیه، تحقیقی در احیاء جاذبه شخصیت در شیعه اسلام" گذرانده و تاکنون مقالات متعددی در نشریات مختلف علمی در باره مسائل گوناگون تاریخ امر به چاپ رسانده است.^{۲۸}

دیگر از محققینی که در سال‌های اخیر به نشر مقالات متعددی در باره امر اقدام کرده پیتر اسمیت Peter Smith است. وی کتابی نیز تحت عنوان "دیانت بابی و بهائی، از موعود شیعه تا دیانتی جهانی" نگاشته و مقالات متعددی دارد که زمینه‌های مختلفی از تاریخ امر را فرا می‌گیرد.^{۲۹}

از دیگر محققین باید عباس امانت را نام برد که رساله دکترای خود را تحت عنوان "سالهای نخستین نهضت بابی، سابقه و توسعه" در سال ۱۹۸۱ از دانشگاه آکسفورد گذراند و سپس در سال ۱۹۸۹ کتاب مهم خود را تحت عنوان "رستاخیز و تجدید، شکل‌گیری نهضت بابی" که منحصرأ تاریخ دوران ابتدای ظهور را تا سال ۱۸۵۰ بررسی می‌کند منتشر ساخت. این کتاب بدون تردید یکی از منابع مهم مطالعه تاریخ دیانت بابی بشمار خواهد رفت.^{۳۰}

محقق دیگر خوان ر. کول Juan R. Cole است که رساله دکترای خود را در موضوع "شیعه امامیه از ایران به شمال هند" در سال ۱۹۸۴ از دانشگاه کالیفرنیا گذرانده و مقالاتی در نشریات بهائی و غیر بهائی منتشر نموده از جمله: "حضرت بهاءالله و فرقه نقشبندیة عراق ۱۸۵۴ - ۱۸۵۶". نامبرده همچنین چند اثر از جناب ابوالفضائل گلپایگانی را از فارسی و عربی به انگلیسی ترجمه نموده است که در دو مجلد منتشر شده. یکی کتاب درالبهیه و دیگری منتخباتی از رسالات و مقالات ایشان. ترجمه کتاب در البهیه را به بدیع الله فرید، هاشم فرنوش، کمال الدین بخت آور و سایر روشنفکرانی که وارثان روحانی ابوالفضائل در عصر حاضر بودند و جان خود را عاشقانه برای دیانتی که به آن عشق می‌ورزیدند دادند، اهدا کرده است.^{۳۱}

محقق دیگری که باز رساله دکترای خود را در باره دوره اولیبه تاریخ امر نگاشته وحید رافتی است. نام رساله ایشان "توسعه افکار شیخی در شیعه اسلام" نام دارد که در سال ۱۹۷۹ نوشته شده. وی همچنین مؤلف مقالات تحقیقی گرانقدری است که به زبان فارسی در نشریات بهائی چاپ شده است، سوی آن در انسیکلوپدی ایرانیکا زیر اعلامی که مربوط به دیانت بهائی می‌شود مقالاتی به قلم او آمده است.^{۳۲}

مونگول بیات پژوهشگر دیگری است که رساله دکترای خود را از دانشگاه لاتکاستر تحت

عنوان "تحقیق اجتماعی در دیانت بابی و بهائی" گذرانده است. نامبرده در کتاب دیگری که تحت عنوان "تصوّف و ارتداد : افکار اجتماعی دینی در دوره قاجار" نوشته، فصل چهارم را کلاً اختصاص به دیانت بابی داده است.^{۳۳}

سوزان استایلز Susan Stiles پایان نامه فوق لیسانس خود را در دانشگاه آریزونا در سال ۱۹۸۳ در موضوع ایمان زردشتیان ایرانی به دیانت بهائی در یزد گذرانده که این رساله هنوز به طبع نرسیده است. همین موضوع بصورت مقالهای بطور جداگانه منتشر شده است.^{۳۴}

مطالعات درباره دیانت بهائی، حال و آینده

جای خوشوقتی است که می بینیم در جامعه بهائی بین کسانی که تحصیلاتشان در رشته تاریخ و یا رشته‌های وابسته به آنست کوشش و جنبشی برای مطالعه و تحقیق در تاریخ امر پیدا شده و با طبع مقالات و کتابهای تازه مطالب نو و جالبی ارائه گردیده است.

چند سالی نیز هست که گروه مطالعات بهائی در کانادا و اخیراً شعبه‌هایی از آن در اروپا تأسیس یافته که با تشکیل کنفرانس‌های ناحیه‌ای و نیز با نشر مجله ای بنام "مطالعات بهائی" نتیجه تحقیقات بهائیان و یا غیربهائیان را در این زمینه طبع می نماید.

طبع مجلهٔ ورلد آردر World Order که مجله ای به سبک و سیاق مجلات علمی و حرفه ای بود و سالی چهار بار در امریکا نشر می‌شد، برای ترویج همین گونه مطالعات و آشنا ساختن علاقمندان با نتایج تحقیق و تتبع دانشمندان بهائی در باره امر و تاریخ آن بود. این مجله ظاهراً چندی است که منتشر نمی‌شود. اگر این‌طور باشد صد افسوس.

البته برخی اعتقاد دارند هنوز زمان برای اینگونه تحقیقات و تدقیق در مسائل تاریخی و یا نوشتن یک تاریخ علمی و محققانه زود است و احبّاء باید وقت و کوشش خود را بیشتر صرف تبلیغ و پیشرفت امر نمایند تا مطالعه و بحث و گفتگو در مسائل دور افتاده و ظاهراً بی اهمیت تاریخ امر. در مقدمه‌ای که پرفسور باوزانی به نشر انگلیسی رسالات ابوالفضائل گلپایگانی ترجمه دکتر خوان کول نگاشته، می‌نویسد : «خاطر هست که چندی قبل نامهای به خوان کول نوشتیم که بنظر من هنوز وقت مطالعه دیانت بهائی از نظر تاریخی و علمی نرسیده. این مسئله به همان اندازه برای من غیر قابل تصوّر است که فکر کنم مسیحیان خواسته باشند در قرن اول مسیحیت تاریخ علمی دیانت مسیحی را بنویسند. احساس من آنست که ما بهائیان آنقدر به دیانت بهائی نزدیک و آنقدر علاقمند و آنقدر با تاریخ مزوجیم که نمی توانیم یک تاریخ بی‌نظر و بی‌طرفانه و دقیق علمی درباره امر بنویسیم.» پرفسور باوزانی سپس ادامه می دهد: «اما کتابهای علمی و تاریخی که در سالهای اخیر در مورد امر منتشر شده عکس این نظریه را بر من ثابت کرده است. محققین جوان بهائی از جمله دکتر کول تا آنجا که توانستند بطور بیطرفانه در مواضع مختلف امری مقاله نوشته اند.»^{۳۵}

بدیهی است هر نوشته ای چه در باره امر باشد و چه در باره مطالب دیگر، خالی از بحث و گفتگو نیست. نویسندگانی ممکن است برداشت یا تصوّرش از مطالب با آنچه قبلاً بصورت حقیقت پذیرفته شده فرق داشته باشد و یا بخاطر عدم دسترسی به همه منابع، نسبت به آن مطلب

نتیجه‌گیری اشتباه کرده باشد. برای پارهای از بهائیان قبول این مطلب که جز آنچه در تاریخ نیپیل با مراجع رسمی بهائی آمده ممکن است شرح دیگری نیز از يك واقعه تاریخی وجود داشته باشد مشکل است. اصولاً آنان که مسائل تاریخی برایشان بصورت اصلی ایمانی و اعتقادی در آمده بحث و گفتگو در چیزی را جز آنچه تا بحال به آن اندیشیداند ضروری نمی‌دانند و هر مطلب دیگری را مشکل می‌پذیرند.

از سوی دیگر برخی نیز به تحقیقات غربیان در مسائل شرقی با سوء ظن می‌نگرند و معتقدند که علماء غربی با غرور و نخوتی که ناشی از اتکاء آنان به تحصیلات و دستاوردهای علمی ایشان است همه مظاهر فرهنگ و تاریخ ما شرقی‌ها را با تحقیر و حتی توهین تلقی می‌کنند و در تحقیقات خود، حتی اگر رشته دانشگاهی‌شان نیز باشد از غرض‌ورزی بدور نیستند. این نظریه مخصوصاً در بین روشنفکران شرقی عمومیت دارد. اینان شرق‌شناسان را عوامل استعمار غرب می‌دانند که هدفشان شناسائی بهتر شرق به منظور بهره‌داری‌های سیاسی می‌باشد. در سال ۱۹۷۸ دکتر ادوارد سعید نویسنده لبنانی کتابی تحت عنوان "شرق‌شناسی Orientalism" در امریکا منتشر ساخت و در آن با توجه به مدارک و اسناد تاریخی شدیداً شرق‌شناسی و شرق‌شناسان را مورد انتقاد قرار داد. انتشار این کتاب سر و صدای زیادی بر پا کرد و بحث‌های فراوان برانگیخت. در سال‌های اخیر نیز در فرانسه گروهی با انتقاد از شرق‌شناسان و تخصص آن‌ها در يك روزنه کوچک از تاریخ يك ملت شرقی معتقد شده‌اند که این نوع موشکافی در تاریخ و فرهنگ گذشته ملت یا قومی به هیچوجه نمی‌تواند نمودار گرایش‌های مدرن و جدید آن ملت یا قوم باشد. لذا حاصلی بر آن مترتب نیست.^{۳۷} نمونه این سوء ظن را می‌توان در آثار نویسندگان ایرانی نیز دید. از جمله آقای میرزا محمد قزوینی در مقالهای پس از مرگ ادوارد براون (۱۹۲۶) ضمن تمجید از عشقی که براون به ایران و ایرانیان داشت او را با برخی شرق‌شناسان دیگر که اساس کارشان بر غرض‌ورزی استوار است مقایسه نموده و می‌گوید، محرک این شرق‌شناسان بیشتر حب جاه و طلب شهرت و احراز کرسی تدریسی یا تهیه زمین برای انتخاب شدن به عضویت فلان آکادمی است. آقای محمد قزوینی حتی پا را بالاتر گذاشته و در برخی از شرق‌شناسان حسن «عداوت گونه و استخفاف» نسبت به ایران دیده و مثالهایی نیز آورده که چگونه شرق‌شناسی با آوردن يك پاورقی در يك بحث تاریخی و یا با آوردن علامت تعجب و غیره نیش خود را به ایرانیان زده است.^{۳۸}

باید توجه داشت نیش و توهینی که ما در مقاله با کتاب تحقیقی يك دانشمند غربی می‌بینیم شاید سوءتفاهمی است که بخاطر عدم آشنائی با فرهنگ و خصوصیات روحی ما ایرانیان به او دست داده. زیرا زبان دانستن و تاریخ ملت یا قومی را تحقیق کردن يك چیز است و آشنائی دقیق به روحیات و حالات معنوی آن ملت یا قوم چیز دیگر. چه که بعید بنظر می‌رسد دانشمندی که عمری را صرف تحصیل علم کرده خود را به غرض بیالاید و پا از جاده انصاف فراتر نهد.

برای مثال یکی از این موارد به بخشی از کتاب آقای دنیس مکینون (نگاه کنید به پاورقی شماره ۲۸ کتاب اول) اشاره می‌نمایم. آقای مکینون فارسی و عربی را بخوبی می‌داند و آگاهی کامل به ادبیات و آثار بایی و بهائی دارد. ایشان از ابتدای جوانی بهائی بود و بطوری که خود در مقدمه کتاب بالا نوشته چند سالی است که از امر استعفا داده‌است. وی در کتاب خود که منابع

تاریخ و تعالیم اولیه‌ی بابی را شرح می‌دهد بخشی را به کتاب نقطه‌الکاف اختصاص داده است. در مورد کتاب نقطه‌الکاف مختصری ضمن شرح احوال براون آمد و گفته شد که وی این کتاب را در مجموعه شاهکارهای جاویدان زبان فارسی در سلسله انتشارات گیب منتشر ساخت و نیز اشاره کردید که به دستور حضرت عبدالبهاء قرار شد چند تن از اهباء از جمله جناب نعیم، جناب ابن ابهر و جناب ابوالفضائل گلپایگانی کتابی بنویسند و موارد اشتباه و معمولات نقطه‌الکاف را معلوم دارند.

جناب ابوالفضائل در مصر اقامت داشتند، جنابان ابن ابهر و نعیم در ایران، لذا به درستی نمی‌دانیم نحوه نگاشتن این کتاب چگونه بوده و آیا دو نفر اخیر هرگز نقشی در نگارش این کتاب داشتند یا نه. آنطور که معلوم است جناب ابوالفضائل گلپایگانی ظاهراً حدود (سی) صفحه از کتاب را با حال بیماری انشاء نموده و قبل از اتمام آن در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ در قاهره وفات یافتند. برادر زاده ایشان جناب آقا سیدمهدی گلپایگانی بر اساس بخشی که جناب ابوالفضائل نوشته بودند کتاب را به اتمام رسانده و در عشق آباد تحت عنوان کشف‌الغطاء منتشر ساختند. ما درست نمی‌دانیم که آیا نامبرده به یادداشتهای جناب ابوالفضائل دسترسی داشته است یا نه. بهر حال کتاب منتشر شد اما بخاطر برخی مطالب غیر واقع و لحن تند کتاب که مخالف روح بهائی بود از انتشار آن بدستور حضرت عبدالبهاء جلوگیری به عمل آمد و نسخه‌های کشف‌الغطاء جمع آوری گردید. می‌توان به آسانی حدس زد که اگر جناب ابوالفضائل گلپایگانی حیات داشتند و می‌توانستند کتاب را قبل از چاپ بار دیگر ببینند کشف‌الغطاء بصورت دیگری در می‌آمد. بهر حال کتاب نیمی در مصر و نیمی در عشق آباد نوشته شد و به چاپ رسید. اما نفس این که کتاب مزبور از جانب حضرت عبدالبهاء اجازه انتشار نیافت گویای این نکته است که مندرجات این کتاب مورد قبول حضرتشان و بالتبیینه موافق با نظریات دیانت بهائی نبوده است و ظاهراً باید آن را کمان لم یکن تلقی کرد، نه به عنوان کتابی که منتشر شده و گویای نقطه نظرهای دیانت بهائی باشد.

علت جمع آوری این کتاب را باید احتمالاً در لحن شدید آن نسبت به ادوارد براون و بستن اتهامات مختلف به او جستجو نمود که باز از بدبینی و سوء ظن شدید یک روشنفکر شرقی (جناب ابوالفضائل) نسبت به مستشرق غربی (ادوارد براون) سر چشمه می‌گیرد. در اینجا نه قصد آنست که در باره کشف‌الغطاء بحث شود و نه غرض تکرار اتهاماتی است که به براون زده شده است. آقای مکینون در کتاب خود، بر اساس نسخه کشف‌الغطاء که به آن دسترسی داشته، به تفصیل حملات و اتهامات جناب ابوالفضائل را نسبت به براون شرح داده و وقتی خوب خواننده را به بی پائی این اتهامات مطمئن می‌سازد می‌نویسد: فراموش نکنیم این اشارات از جانب کسی است (بقول خوان کول مترجم کتاب نامه‌ها و رسالات ابوالفضائل) (نگاه کنید به پاورقی شماره ۳۱) که دانش و علم او زبانزد بهائیان غرب بود و یکی از بزرگترین محققین دیانت بهائی بشمار می‌آید.^{۳۹}

خوانندگانی که اصلاً با جناب ابوالفضائل و دانش وسیع ایشان در مسائل اسلامی آشنائی نداشته باشد با خواندن این جمله معترضه که اینجا محلی از اعراب ندارد با پوزخندی خواهد گفت آیا همه دانش این مرد که بزرگترین محقق دیانت بهائی بشمار می‌رفته از این قبیل است؟ و

اگر بزرگترین محقق این دهانت اینگونه قضاوت کند تکلیف سایر محققین آن معلوم است. خوانندگای که با آثار ابوالفضائل و دانش وسیع اسلامی او آشنا باشد حتی بهائی هم نباشد در وهله اول از خود می‌پرسد آیا بقول آقای محمد قزوینی منظور آقای مکین از آوردن این جمله در اینجا ارضاء حس «عداوت و استخفاف» نسبت به دهانت بهائی است؟

به نظر بنده هیچ يك از این ها نیست. مشکل شاید اینجاست که آقای مکین با تحصیلات و پشتوانه علمی اروپائی خود و با قلم توانا و موشکاف خویش که با استعارات و عبارات به ظاهر بی‌گناه صدها حرف معنی‌دار می‌تواند بزند، هرچه هم که فارسی و عربی خوب بداند، بسختی قادر است روحیه و طرز فکر ابوالفضائل عالم قرن نوزدهم و حالات او را نسبت به ادوارد براون و کتاب مشکوکش که جزء مجموعه شاهکارهای ادبی و تاریخی ایران به چاپ رسانده درک کند. ابوالفضائل شاید نه از محتویات کتاب بلکه از کیفیت طبع و نشر آن دخنون است. دانشمندی است که به میزان آگاهی براون به ادبیات فارسی واقف است و نمی‌تواند بپذیرد که کسی با مایه و پایه ادوار براون چنان مقدمه جامع و مفصلی در ۷۸ صفحه بر نقطه‌الکاف نوشته باشد، لذا با آگاهی به روابط براون با ازلیان می‌تواند حدس بزند که نشر این کتاب در سلسله انتشارات گیپ به تشویق و اغوای ازلیان صورت گرفته و چه بسا که مقدمه نیز بقلم کسی دیگر است نه براون. جالب اینجاست که این مطلب را سالها بعد آقای میرزا محمد خان قزوینی کسی که به احتمال همه محققان نویسنده این مقدمه و مصحح این کتاب است خود اعتراف کرد و در شرحی که در مورد براون نوشت و در بالا به آن اشاره شد در مورد نقطه‌الکاف اقرار نمود: «طبع و تصحیح آن به احتمال یکی از دوستان آن مرحوم است که به ملاحظاتی از او خواهش نمود که از اسم مصحح سکوت ورزیده شود و به نام همان مرحوم قام شود.»^{۲۰} ابوالفضائل شرقی با شامه علمی قوی خود با دیدن کتاب به این حقیقت آگاه شده است. طلبه اهل علمی مانند وی از این جعل علمی که کتاب مشکوکی را به نام عالمی مثل براون بیرون بدهند و به ریش اهل علم و تحقیق بخنند از جادرمی رود و براون را که چشم بسته بازیچه این دغلكاری شده در این مورد و مسائل دیگر مورد حمله قرار می‌دهد. عکس‌العملی شدید که چون با روح تحقیق علمی هماهنگ نیست حتی از پیرمرد عالمی مثل ایشان پذیرفته نمی‌شود و دیدیم که بر این عکس‌العمل حضرت عبدالبهاء نیز صحه نگذاشته و امر به جمع آوری آن کتاب دادند. اما آیا می‌توان این دو مسئله را با هم مخلوط کرد و بخاطر این قضاوت تند جناب ابوالفضائل، او را از دانش علمیش خلع نمود و با نقل يك جمله از کتابی دیگر، مطلبی به خواننده القاء کرد که به بی اعتبار کردن مقام علمی ابوالفضائل و بالتبجیه آثار و استدلالیه‌های جاودانی او تعبیر گردد.

جمله معترضه آقای مکین در مورد ابوالفضائل و کیفیتی که در بالا ذکر شد تصادم دو جهان مختلف است. از یکسو جهان عالمی سنتی و عمیق، در عین حال با صراحت لهجه، که آنچه در دلش می‌آید به عیان می‌گوید. از سوی دیگر دنیای عالمی با تحصیلات غربی دانشگاهی که او هم آنچه در دلش می‌آید می‌گوید اما به آنچه‌ان مهارت و زیرکی مطلب را ارائه می‌دارد که هیچکس نتواند بر او خرده ای بگیرد و جای چرا بگذارد. اگر آقای مکین به همان اندازه جناب ابوالفضائل از دیدن این دغل علمی ناراحت می‌شد شاید همان حرف‌های او را با لغات و جملات و ترکیبات دیگری می‌گفت. لذا عجبی نیست که وی از این عکس‌العمل ابوالفضائل متعجب شود.

همه دانش و علم او را که حتی اساتید ممتاز ایران شناس غربی بدان معتقدند^{۲۱} زیر سؤال قرار دهد.

تحقیقاتی که در سال های اخیر در تاریخ امر به عمل آمده و جنبشی که بین جوانان تحصیل کرده و دانشگاه دیده بهائی (بیشتر غربی و بعضاً ایرانی) حاصل شده بحثهای موافق و مخالفی را نیز در زمینه نحوه تحقیق بوجود آورده و نکات دقیقی را مطرح ساخته که خود نیاز به سخنرانی جداگانهای دارد.

باید توجه داشت تحقیقاتی که در مورد امر و تاریخ آن به عمل می آید همواره نمی تواند همه را راضی کند و در این مطالعات لاجرم مسائلی مطرح می شود که نمی توان با آنها از طریق احساسات ایمانی برخورد کرد. به این حقیقت معترف گردیم که علم و تحقیقات علمی در و دروازه های نمی شناسد و می خواهد از جزئیات و دقائق مسائل سر در بیاورد و همه چیز را موشکافی کند. لذا اگر گاهی در این گونه تحقیقات به نکاتی بر می خوریم که با باورها و اعتقادات قبلی ما تطبیق نمی کند باید بطور علمی با آن ها روبرو شویم و نگرانی از این که انتشار اینها خدشهای به اساس امر می زند نداشته باشیم. چه بسا مطالبی که در این مقالات درج شود که درست نباشد و بعداً از طرف محققین دیگری پاسخ داده شود. کما آن که آنچه جناب بالیوزی در کتاب "ادوارد ج. براون و دیانت بهائی" نوشته اند پاسخ به اشتباهات براون است. حال ممکن بود این اشتباهات از طرف افراد دیگر غیر بهائی تکرار میگردید و هرگز پاسخی به آن داده نمی شد. یا آقای مکسون که مقالاتش اغلب بحث انگیز است، در یکی از مقالاتش مطالبی مطرح ساخته که دکتر محمد افنان و دکتر هجر در مقاله جداگانه ای که در مجله ادیان چاپ شده به روشنی به آن پاسخ داده اند.^{۲۲} روح الله مهربانانی نیز طی مقاله ای نکات لازمی را درباره تحقیقات غربیان در دیانت بابی - بهائی مطرح ساخته است.^{۲۳}

بنا بر این باید امیدوار بود که این قبیل مطالعات بصورت علمی و صحیح خود ادامه یابد. وارد شدن در اینگونه مطالعات نیاز به پشتوانه علمی دانشگاهی و دانستن روشهای تحقیق علمی دارد. همچنین از آنجا که منابع مهم امر هنوز به زبان های فارسی و عربی است، آگاهی کامل به این دو زبان باید اساس کار هر محقق را تشکیل دهد. سوای آنکه محقق باید از هر غرض و جانبداری خود را دور نگهدارد و هدفش فقط تحقیقی درست و بر پایه حقایق تاریخی باشد.

جا دارد در سطح کلی جامعه جهانی بهائی افرادی، مخصوصاً جوانانی که زبان های عربی و فارسی و انگلیسی را به خوبی بدانند، به دانشگاه های عمده و معتبر بروند و علومی مثل تاریخ ادیان، تاریخ ایران، و یا اسلام شناسی و غیره را بطور علمی و دقیق فراگیرند و هم چنین زبان های فرانسه و آلمانی را بیاموزند و با این پشتوانه وارد میدان شوند. امثال این افراد را در امر خوشبختانه داریم اما تعدادشان بسیار کم است و با توجه به نیاز فراوانی که به داشتن افراد متخصص در این رشته ها هست باید امیدوار بود جوانان بیشتری به این قبیل علوم رو بیاورند.

اما از آنجا که این مطلب در انجمن ادب و هنر فارسی مطرح می شود نمی توانیم این بحث را بدون این سؤال به پایان برسانیم که تکلیف ما فارسی زبانها با این تحقیقات چه می شود. زیرا همانطور که می دانیم همه این تحقیقات به زبانهای خارجی و عمدتاً به زبان انگلیسی است. حتی محققین ایرانی مقالات و رسالات خود را به زبان انگلیسی نشر می دهند و تاکنون کوشش

اقدامی برای ترجمه آنها به فارسی صورت نگرفته است. آباهمانطور که تاریخ دقیق ایران قبل از اسلام را فرنگیان تحقیق کردند و ما بعد رونویسی کردیم همینطور تاریخ امر را باید از زبانهای فرنگی به فارسی درآوریم؟ می دانیم که ما در زبان فارسی يك كتاب تاریخ جامع درمورد دیانت بهائی نداریم. كتاب تاریخ نبیل که به فارسی بنام "مطالع الاتوار" می شناسیم ترجمه خلاصه كتاب تاریخ نبیل انگلیسی است و تاریخ نبیل انگلیسی، اثر گرانبهائی که نخستین تاریخ امر بزبان انگلیسی بشمار می آید و بقلم حضرت ولی امرالله ترجمه و تدوین شده در واقع يك تحقیق بزرگ و عمده است که بر اساس یادداشت های نبیل و اشعار ایشان و نیز سایر آثاری که در دسترس هیكل مبارک بوده تدوین و تألیف گردیده است که فقط دوره حضرت اعلی را شامل می شود.

كتاب مهم دیگر که باز حضرت ولی امرالله مرقوم فرموده اند به نام "گاد پاسز های" God passes by تا پایان دوره حضرت عبدالبهاء را شامل است. آن هم به فارسی تحت عنوان "تاریخ قرن بدیع" ترجمه شده، ولی افسوس که ترجمه آن مثل اغلب مطالب امری که از انگلیسی به فارسی ترجمه می شود آنچنان از لغات عربی آکنده است و جملات طویل چند صفحهای بقدری دنبال نمودن مطلب را مشکل ساخته که این ترجمه قابل درک برای عموم نیست و کمتر کسی از احباء فارسی زبان هست که این کتاب را، که طبع جدید آن دوباره عیناً درآمده، از اول تا آخر خوانده باشد و یا اگر خوانده باشد لذت يك كتاب تاریخ را از آن برده باشد.

اینست که باید امیدوار باشیم يك حرکت و همتی در ایرانیانی که اهل تحقیق و مطالعه هستند بوجود آید و جوانان ما بجای تحصیل طب و کامپیوتر قدری هم به علوم انسانی و رشته های که در بالا نام بردیم و نظایر آن بپردازند و آن تحصیلات را با مطالعات بهائی توأم کنند و آنگاه بر اساس منابهی که تا بحال نشر شده و مطالعاتی که خود انجام خواهند داد تاریخ دقیق امر را مرقوم دارند.

فراموش نکنیم که در سال های آینده چه در غرب و چه در شرق دیانت بهائی مورد توجه بیشتر قرار خواهد گرفت و مخالفت های شدید، نه از طریق کشت و کشتار، بلکه با انتشار کتابها و مقالاتی که به ردای علم آراسته است با آن به عمل خواهد آمد. آماده شدن برای رویارویی با این گونه مخالفتها از ضروریات است. باید با سلاح علمی و با زبان منطق به پاسخ به حملات احتمالی مبادرت کرد. اگر جامعه این مایه و بنیه علمی را نداشته باشد چگونه موفق به دفاع در مقابل دشمنان امر خواهد بود؟ لذا ایجاد روح تحقیق و نگارش مسائل بی طرفانه و دقیق تاریخی از اهمیت بسیار برخوردار است. مخصوصاً در خود جامعه بهائی باید آن تفاهم و آمادگی وجود داشته باشد که به اینگونه تحقیقات میدان بدهد و نویسندگان و دانشمندان را تشویق کند و حتی با صرف منابع مالی و وسائل آن را برای جوانان علاقمند و با استعداد فراهم سازد.

یادداشت ها و مأخذ

- 1- Lewis, Bernard. *The Moslem Discovery of Europe*, London 1982, p. 80.
- 2- Gobineau, Joseph Arthur, Comte de, *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale*, Paris 1865.
- ۳- برای شرح حال کامل او رجوع شود به ص ۵۰۲ کتاب موژان مؤمن:
Momen, Mojan. *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844—1944, Some Contemporary Western Accounts*. George Ronald, London 1981.
- ۴- نگاه کنید به پاورقی شماره ۲
- ۵- یکسال در میان ایرانیان ص ۲۲۹-۳۳۰
- ۶- یکسال در میان ایرانیان ص ۵۳۹-۵۳۸
- ۷- کتابهای براون درباره دیانت بابی و بهائی و برخی از مقالات مهم او بشرح زیر است:
— *Traveller's Narrative written to illustrate the Episode of the Báb*, Cambridge 1891. (in 2 volumes).
- *The Táríkh—i Jadid or New History of Mirzá 'Ali Muhammad the Báb*, Cambridge 1893.
- *Kitáb—i—Nuqţatu'l—Káf* Vol. 15 of the E. J. W. Gibb Memorial Series, Leiden 1910.
- *Materials for the Study of the Bábí Religion*, Cambridge 1918.
- برخی از مقالات مهم:
— 'The Bábís of Persia', *Journal of the Royal Asiatic Society*, Vol. 21, London 1889, pp. 485—526.
- 'Bábism'. *Religious Systems of the World* (2nd, 1892, and later ends) 8th edition, 1905, pp. 333—53.
- ۸- محیط طباطبائی، کتاب بی نام با نامی تازه، مجله گوهر، طهران ۱۳۵۳ (۱۹۷۵)، ۲، ۱۱-۱۲، تاریخ قدیم و جدید، گوهر ۳، ۱۳۵۴ (۱۹۷۶) در مورد این مقالات و نیز ماهیت کتاب نقطه الکاف هم چنین رجوع کنید به مقاله دکتر علیمراد داودی تحت عنوان: روش اهل بهاء در نگارش تاریخ در حال و استقبال، در جلد سوم مجموعه آثار و مقالات دکتر داودی تحت عنوان: مقالات و رسائل در مباحث متنوعه، به کوشش وحید رافتی، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۳، ص ۱۸۹ به بعد.
- ۹- ترجمه مقاله شخصی سیاح، (درپاورقی ۷، کتاب اول)، مقدمه جلد دوم، ص ۳۸۹
- 10 — Balyuzi, Hassan. *Edward Granville Brown and the Bahá'í Faith*, George Ronald, 1970.
- ۱۱- در مورد عدم صحت ادعاهای ازل در زمانی که این موضوع اهمیتی داشت کتابها و رسائل فراوان از طرف بهائیان نگاشته شده است. از مطالعات تازه تر و برای آگاهی به این منابع رجوع کنید به مقاله تحقیقی دکتر نصرت الله محمد حسینی تحت عنوان "ایام اقامت جمال اقدس ابهی در ادرنه"، مجله پیام بهائی، شماره ۱۶۵ (اوت ۱۹۹۳).
- 12 — Atkins, J.B. *Brown, A Persian Anthology*, p. 39.
- 13 — *Oxford Magazine*, May 25, 1892, p. 394.
- ۱۴ _ آثار مهم نیکلا بشرح زیر است:
Seyyed Ali Mohammed dit le Báb, Paris 1905

- Le Livre des Sept Preuves*, Paris 1902. ترجمه دلائل سبعة.
- Le Béyan Arabe*, Paris 1905. ترجمه بیان عربی.
- Le Béyan Persan* 4 Vols., Paris 1911-14 جلد ۴ در ترجمه بیان فارسی در ۳ ص ۳۹-۳۸ آمده است.
- 15 - *Bahá'í World*, Vol. 8, p. 625.
- 16 Christensen, Arthur. *Hinsides det Kaspiske Hav*, København 1938, pp. 127 ff.
- ۱۷ - آثار مهم آرتور کریستن سن بزبان دانمارکی در مورد دیانت بهائی به این شرح است:
Bábismen i Persien, *Dansk Tidsskrift* 1903, pp. 526 - 529
- En modern orientalsk Religion Bábí - behá'ismen*, *Nordisk Tidsskrift* utg. af Letterstedtska Föreningen, Stockholm, 1911, pp. 343-360.
- Review of: H. Roemer, *Die Bábí - Behá'í, die jüngste muhammedanische Sekt*. *Le Monde Oriental* VI, 1912, pp. 242-243.
- Review of: H. Roemer, *Die Bábí - Behá'í, die jüngste muhammedanische Sekt*, *Der Islam* V, 1914, p. 349. ff.
- Review of Hippolyte Drefus, *L'Épître au Fils du Loup par Behá'oullah*. *Der Islam* V, 1914, p. 390.
- ۱۸ - در تدوین این بخش مقاله تحقیقی دکتر وحید را فتی تحت عنوان "امر بهائی در روسیه" (که هنوز چاپ نشده) مورد استفاده قرار گرفته است.
- 19- *Journal Asiatique*, Vol. 7, 1866, pp. 329-522.
- 20- MacEoin, Denis. *Oriental Scholarship and the Bahá'í Faith*, *Word Order*, Vol 8, Nr. 4, Summer 1974, pp. 9-22.
- 21- Khojasteh, Mistree. *The Breakdown of the Zoroastrian Tradition as viewed from a Contemporary Perspective*, *Irano-Judaica II*, Jerusalem 1990, pp. 227-254.
- ۲۲ - حقیقت پژوه، پاسخی بر اغلاط و اشتباهات یک مقاله "دائرة المعارف ایرانی" درباره تعالیم حضرت عبدالبهاء، عندلیب، سال دوم شماره ۵ زمستان ۱۹۸۳.
- ۲۳ - علیمراد داودی، "مقالات و رسائل در مباحث متنوعه"، جلد سوم، تهیه و تنظیم وحید را فتی، مؤسسه معارف بهائی، کانادا ۱۹۹۳، ص ۲۵۳.
- ۲۴ - ایران دینی از زردشت تا بهاء الله اخیرا از زبان ایتالیائی به انگلیسی ترجمه شده و قرار است در امریکا نشر شود.
- ۲۵ - برای آگاهی از شرح حال کامل باورانی رجوع شود به مقاله دکتر حشمت موید در مجله پیام بهائی شماره ۱۱۴.
- ۲۶ - آثار جناب حسن موقر بالیوزی بشرح زیر است :
- Balyuzi, Hassan. *Bahá'u'lláh*, Bahá'í Publishing Trust, London 1938.
- *A Guide to the Administrative Order*, Bahá'í Publishing Trust, London 1941.
- *Bahá'u'lláh: A Brief Life*, Followed by an Essay on the Manifestation of God entitled: *The Word Made Flesh*, George Ronald, London 1963.
- *Edward Granville Browne and the Bahá'í Faith*, George Ronald, London 1970.
- *'Abdul-Bahá: The Centre of the Covenant of Bahá'u'lláh*, George Ronald, London 1971.
- *The Báb: The Herald of the Day of Days*, George Ronald, London 1973.

- *Muhammad and the Course of Islam*, George Ronald, London 1976.
- *Bahá'u'llah the King of Glory*, George Ronald, London 1980.
- *Khadijih Bagum: The Wife of the Báb*, George Ronald, London 1981.
- *Eminent Bahá'is in the Time of Bahá'u'lláh*, George Ronald, London 1985.
- ۲۷ - آثار مهم موژان مؤمن بشرح زیر است :
- Momen, Mojan. (editor) *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844—1944 Some Contemporary Western Accounts*, George Ronald London 1981.
- 'The trial of Mullá 'Alí Bastámi: a combined Sunni-Shi'í fatwá against the Báb', *Iran*, 20 (1982), 113—34
- (editor) *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 1. Kalimát Press 1982.
- 'Early relations between Christian missionaries and the Bábí and Bahá'í communities' in *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 1. (1982), pp. 49—82.
- 'The Social Basis of the Bábí Upheavals in Iran (1848—53): A Preliminary Analysis in *IJMES* (1983) 15,
- and Juan R. Cole (editors), *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 2., (1984) From Iran East and West, Kalimát Press 1984.
- *An Introduction to Shi'í Islam*, George Ronald 1985.
- and Peter Smith 'The Bábí Movement: A Resource Mobilization Perspective', in *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 3, (1986) pp. 33—93.
- 'Relativism: 'A Basis for Bahá'í Methaphysics' in: *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 5, (1988), pp. 185—217.
- (editor) *Studies in the Bábí and Bahá'í Religions, Studies in Honor of the late Hasan M. Balyuzi*, Vol. 5. Kalimát Press 1988.
- ۲۸ - برخی از آثار دنیس مکیون بشرح زیر است :
- MacEoin, Denis. *The Source for Early Bábí Doctrine and History*, E.J. Brill, Leiden 1992
- 'Oriental Scholarship and the Bahá'í Faith' in *World Order*, 8:4, (1974), pp. 9—21
- 'The Concept of Nation in Islam', *World Order*, 10:4, (1976). pp. 7-21.
- 'From Shaykhism to Bábism: A Study of Charismatic Renewal in Shi'í Islam', PhD dissertation (University of Cambrdige, 1979).
- 'Early Shaikhí reaction to the Báb and His Claims,' in: *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 1, (1982), pp. 1—47.
- 'The Bábí concept of Holy War' in: *Religion*, 12 (1982), 93—129.
- 'From Bábism to Baháism: Problems of Militancy, Quietism and Conflation in the Construction of a Religion', *Religion*, 13 (1983).
- 'Nineteenth—Century Bábí Talismans', *Studia Islamica*, 14 (1985), 77—98.
- 'Hierarchy, Authority and Eschatology in Early Bábí Thought' in: *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 3. (1986), pp. 95—155.

۲۹ - برخی از آثار پیتر اسمیت به قرار زیر است

- Smith, Peter. 'A Note on Bábí and Bahá'í numbers in Iran', *Iranian Studies*, 17 (1984), pp. 291—301.
- (editor), *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 3, *In Iran*, Kalimát Press 1986.
- *The Bábí and Bahá'í Religions, From Messianic Shi'ism to a World Religion*, George Ronald and Cambridge University Press, 1987.
- 'Motif research: Peter Berger and the Bahá'í Faith', in: *Religion*, 8 (1978), pp. 210—234.
- 'Millenarianism in the Bábí and Bahá'í religions' in: *Millennialism and Charisma*, ed. R. Wallis 1982, pp. 231—83.
- A Sociological Study of the Bábí and Bahá'í Religion, PhD dissertation (University of Lancaster, 1982).
- 'Reality magazin: editorship and ownership of an American Bahá'í periodical' in: *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 2, (1984), pp. 135—55.
- and Moojan Momen 'The Bábí Movement: A Resource Mobilization Perspective', in: *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 3, (1986) pp. 33—93.

۳۰ - برخی از آثار عباس امانت بشرح زیر است:

- Amanat, Abbas. 'The Early Years of the Bábí Movement, Background and Development', PhD dissertation (University of Oxford, 1981.)
- *Ressurrection and Renewal, The Making of the Bábí Movement in Iran 1844—1850*, Cornell University Press, Ithaca and London 1989.

۳۱ - برخی از آثار خوان کول باینشرح است:

- Cole, Juan R. I. 'The Christian-Muslim Encounter and the Bahá'í Faith', *World Order* 12:2 (1977-78), pp. 14-28.
- *Mirzá Abú'l Fadl, Miracles and Methaphors*, Kalimát Press, Los Angles 1981
- *Mirzá Abú'l Fadl, Letters and Essays 1886—1913*, Kalimát Press, Los Angles 1985.
- 'Muhammad 'Abduh and Rashid Ridá: A dialogue on the Bahá'í Faith', *World Order*, 15, 3/4, p. 10.
- 'Baha'ullah and the Naqshbandí Sufis in Iraq, 1854—1856' *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 2. (1984), pp. 1—28.
- and Mujan Momen (editors), *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 2., *From Iran East and West*, Kalimát Press 1984.

۳۲ - برخی از آثار دکتر رأفتی بشرح زیر است:

- Ra'fati, Vahid. 'The Development of Shaykhí Thought in Shi'í Islam', PhD dissertation (University of California, Los Angeles, 1979).
- The Development of Shaykhí Thoughts in Shi'í Islam., in: *The Bahá'í Faith and Islam, Proceedings of a Symposium McGill University, March 23-25, 1984*, edited by Dr. Heshmat Moayyad, Bahá'í Studies Publication, Ottawa 1990., pp. 93- 109

۳۳- از آثار مونگول بیات:

Bayat, Mongol. *Mysticism and Dissent: Socioreligious Thought in Qajar Iran*, Syracuse University Press, 1982, Chapter 4: 'The Politicization of Dissent in Shí'a Thought: Bábism.'

۳۴- از آثار سوزان استایلز:

Stiles, Susan J. *Zoroastrian Conversions to the Bahá'i Faith in Yazd, Irán*. MA thesis (University of Arizona, 1983).

---Early Zoroastrian conversions to the Bahá'i Faith in Yazd, Iran, in: *Studies in the Bábí and Bahá'í History*, Vol. 2. (1984), pp. 67-93.'

۳۵- از جمله تشکیل سمیناری در مورد دیانت بهائی و اسلام و طبع سخنرانیهای آن سمینار تحت عنوان:

The Bahá'í Faith and Islam, Proceedings of a Symposium McGill University - March 23-25, 1984, Edited by Heshmat Moayyad, Ottawa 1990.

36 - Cole, Juan R. I. *Mirzá Abú'l Fadl, Letters and Essays*, Kalimát Press, Los Angles 1985, p. ix.

۳۷- نگاه کنید به مصاحبه آقای دنیس لمبارد Denys Lombard رئیس انستیتوی خاور دور فرانسه، در روزنامه لوموند Le Mond مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۹۳. جالب اینجاست که سالها قبل شهید مجید علیمراد داودی نظریه مشابهی ایراد کرده و می گوید: 'مستشرق مآبی از امراض و اغراض بزرگ قرن است. برای اینکه سوء تفاهم نشود و ما را به سوء نیت در مورد اهل علم و تحقیق متهم نکنند فوراً منظورم را توضیح می دهم. منظورم مرض کسائی است که غایت قصوای علم در نظرشان اینست که نسخه وحیده ای از کتاب کهنه ای پیدا کنند، چندین بار از سر تا ته آن را ورق بزنند و زیر و رو کنند و بسایند و بفرسایند، عمری صرف کنند تا اسم مؤلف و زمان تالیف و علت تالیف و غرض از تالیف آن را بیابند و این سعی را نه بعنوان وسیله ای برای مقاصد دیگر بلکه به عنوان هدف اصلی و غایت مطلوب بدانند. کار خود را به صورت کشف مهم و تحقیق بدیع جلوه دهند. بر سر هر کوی و برزن ندا در دهند که این منم ۰۰۰' نگاه کنید به مقالات و رسائل ۰۰۰ (پاورقی شماره ۲۳)، ص ۲۵۱.

۳۸- مقالات قزوینی، بکوشش ع - جریزه دار، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳ شمسی، جلد چهارم ص ۸۲۹ - ۸۳۱. 39 - MacEoin, Denis. *The Source for Early Bábí Doctrine and History*, E.J. Brill, 1992, p. 137.

۴۰- نگاه کنید به پاورقی ۳۸، ص ۸۴۹

۴۱- نگاه کنید به پاورقی شماره ۳۶. در مقدمه ای که جناب باورانی به این کتاب نوشته مقام علمی و دانش و هوش ابوالفضائل را به زیباترین کلمات ستوده است.

42 - Afnán Muhammad and Hatcher, William S. 'Western Islamic Scholarship and Bahá'í Origins', in *Religion* 15, (1985) pp. 29-51.

--- Note on MacEoin's 'Bahá'í Fundamentalism', *Religion* (1986), 16, 187- 192

43 - Mehrábkhání, Rouhollah. 'Some notes on fundamental principles: Western scholarship and the religion of the Báb', *Bahá'í Studies Bulletin* 2/4 (1984), pp. 22-34.

بناهای یادبود ایران

مهندس هوشنگ سیحون

مقدمه

موضوعی که به عهده بنده گذاشته شده تا در باره آن مطالبی عرض کنم بناهای یادبود ایران از جمله بناهای یادبود با طراحی خود بنده است. ولی قبل از این که وارد بحث اصلی شوم مطالبی را باید مطرح کنم که در ارتباط با معماری و بخصوص با معماری بناهایی است که بصورت یادبود و آرامگاه توسط اینجانب طراحی و ساخته شده است. باین منظور توضیح در باره هندسه و شکل های هندسی و سمبل ها و اعداد لازم مینماید.

همه می دانیم که عدد و شکل هندسی چه وظیفه ای در طرح های معماری دارند. به عنوان مثال يك چهار طاقی و گنبد روی آن در نقشه از يك چهار ضلعی مربع شکل و دایره بصورت پایه گنبد تشکیل می شود. چهار ضلع از يك طرف مربوط به يك شکل هندسی که همان مربع است می باشد و از طرف دیگر عدد چهار را نشان می دهد که یکی از اعداد يك رقمی ریاضی است. حال اگر قرار باشد يك اثر معماری علاوه بر کاربرد و عمل کرد خود در عالم شکل و فرم مفاهیم دیگری را تداعی کند ، ناچار مسئله سمبل و نماد پیش می آید تا از راه اشارات و رموز بتوان به مقصود رسید. بعنوان نمونه همین چهار طاقی می تواند از طریق مربع و دایره گنبد و عدد چهار اشاره به مفاهیمی داشته باشد که همان سمبل است. بنابراین موضوع سمبل ها ، اعداد و شکل های هندسی با هم بررسی میشوند و در مرحله نهائی توضیح مختصری در باره طرح های راهنما داده خواهد شد.

سمبل یا نماد

معنی سمبل یا نماد اشاره و رمز و نشانه و علامت است که معرف موضوع و مفهوم چیزی باشد. سمبل ها در اشکال و اعداد بسیار زیادند و در بین ملل مختلف و مذاهب و اعتقادات مختلف ملی و سنتی مفاهیم و کاربرد خاص خود را دارند. در بسیاری از موارد بین جوامع مختلف مفهوم و شکل مشابه دارند و در بعضی موارد هم برای يك جامعه بخصوص مفهوم خاص

خود را می‌رسانند که با سایرین مشابهتی ندارند. سمبل‌ها بصورت يك شكل بخصوص هندسی یا غیر هندسی و یا بصورت اعداد بکار برده می‌شوند. مثلاً يك گل علامت و مظهر زیبایی و تازگی است که هم در ادبیات و هم در هنرهای تجسمی مورد استفاده قرار گرفته می‌شود یا عدد سه علامت تثلیث است در باورهای مسیحی و بودائی. بررسی و نشان دادن کلیه سمبل‌ها بقدری مفصل است که از حوصله این گفتار خارج خواهد بود. بنابراین قسمتی از آنها را که در ارتباط با موضوع سخنرانی و کارهای خود بنده می‌باشند و همچنین کاربرد آنها را در این آثار بررسی می‌کنیم.

از قدیم‌ترین اشکال نمادین که می‌توان نام برد چهارتای آنها بسیار جالبند: صلیب، مرکز، مربع، دایره.

صلیب

صلیب که خود یکی از قدیم‌ترین اشکال است از تقاطع دو خط عمودی و افقی تشکیل می‌شود. در جزیره کرت صلیبی پیدا شده مربوط به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. از نظر اشاره و علامت هم مشابه مربع است که مفهوم زمین را دارد و هم مفاهیم وسیع دیگری را می‌رساند. دو خط متقاطع در بالا شمال در پائین جنوب، طرف راست مشرق و چپ مغرب را نشان می‌دهد. با صلیب زمین و آسمان بهم وصل می‌شوند، زمان و فضا بهم می‌پیوندند. از تمام سمبل‌ها جهانی‌تر و کلی‌تر است. هم بزرگترین راه ارتباط و هم جدا کننده است. فرمان می‌دهد و باندازه می‌سنجد. فضاهای مقدس را مانند پرستش‌گاه‌ها و همچنین میدان شهرها را ترسیم می‌کند. فضای اجتماعات و همچنین گورستان‌ها را درمی‌نوردد. تقاطع شاخه‌هایش تعیین‌کننده چهار راه‌ها هستند. نیرویش نیروی مرکزی است که رمز مرکز و کانون را در بر می‌گیرد. در افسانه‌های شرقی صلیب پل یا نردبانی است که بشر را به طرف خدا سوق می‌دهد. در مسیحیت هم جای خود را دارد. پایه‌اش در زمین است به معنی اینکه ایمان روی پایه عمیق و محکم جادارد. نوك صلیب به معنی امید است که به طرف آسمان و خدا ناظر است و شاخه‌های دو طرف علامت بخشش و خیر است که حتی شامل دشمنان نیز می‌شود.

مرکز

مرکز قبل از هر چیز يك اصل و پرنسیپ را تداعی می‌کند که مفهوم حقیقت محض را دارا است. مرکز مراکز فقط خود خدا است. قطب کرات مصادف و منطبق با مرکز یعنی خدا می‌باشد (عقیده Nicolas de Cuse) که محیط است و مرکز همه جا هست و هیچ جا نیست. بنابراین بر طبق این نظر خدا شبیه کره‌ای است که مرکزش همه جا هست و محیطش هیچ جا نیست. و این به آن معنا است که حضورش در تمام عالم کون و مکان هست و در مرکز نامرئی وجود جایگزین است، فارغ از زمان و مکان. هم چنین مرکز بعنوان سمبل محل تراکم نیروهای جهشی است و مرکز قدرت در نهایت تمرکز است. کانونی است که از آنجا حرکت شروع می‌شود. از داخل به خارج. از

غیرقابل لمس به ملموس. از وحدت به کثرت. از ابدیت به حال و زمان خاص. هم چنین مرکز سمبل قانون سازمان دهی کل کائنات است و بهمین مناسبت از آن به عنوان نیروی مرکزی نام برده می شود و آنرا ناف زمین هم می شناسند.

مربع

مربع یکی از اشکال هندسی است که بیش از همه به وفور و به صورت عمومی به عنوان سمبل مورد استفاده قرار گرفته است. مربع سمبل زمین است در مقابل آسمان ولی از جهت دیگر می تواند سمبل جهان مخلوق باشد که شامل زمین و آسمان هر دو است. مربع يك شکل ضد حرکت است (anti dinamique) که بر چهار ضلع و چهار پایه مستقر و ثابت است. توقف و بی حرکتی و استحکام را می نماید. فضاهای مقدس اغلب چهار زاویه ای شکل هستند. معابد، پرستشگاه ها، نمازخانه ها، شهرها و اردوگاه های نظامی از شکل مربع یا شکل چهار زاویه ای استفاده می کنند. از نظر تصویری شکلی است کامل و زیبا. افلاطون معتقد بود که « مربع و دایره بخودی خود دارای کمال زیبایی هستند ». در بسیاری از موارد مربع در دایره جا می گیرد. در معماری ساسانیان در آتشکده ها و بعد از آن در زمان اسلام در مساجد چهار طاقی بر اساس مربع اهمیت خاصی دارد؛ بخصوص که پوشش گنبدی شکل بر اساس دایره آنرا کامل می کند یعنی از مربع زمین و از دایره یا گنبد آسمان تداعی می شود. در عالم اسلام خانه کعبه که از مربع از بوجود آمده نیز اهمیت خاص دارد.

بعنوان جمله معترضه باید توجه کنیم که چهار طاقی مسجد، اثری ساسانی است. بدین معنی که در زمان اسلام مساجد را یابر اساس آتشکده ها و یا روی آتشکده های موجود ساخته اند. آتشکده ها از نظر نقشه و کاخ های ساسانی از نظر نما سر مشق مساجد اسلامی قرار گرفتند. يك نمونه مسجد جامع نی ریز است که یکی از قدیم ترین مساجد ایرانی است و با مقیاس کوچکتر شباهتی به کاخ تیسفون دارد. از مشخصات دیگر مربع این است که انسان با دست های باز ایستاده در مربع جا می گیرد. پس سمبل انسان نیز هست.

دایره

دایره نقطه ای است منبسط شده و هر دو یعنی نقطه و دایره از نظر سمبل دارای خواص مشترکند یعنی کمال همگونگی، عدم تشخیص و تقسیم. همچنین دایره نه تنها نمادی از کمال نامرئی و پنهان است بلکه کمال ظاهری مخلوقات را نیز می رساند و تظاهر عالم کون است از وجود یگانه و نامرئی. دایره در کل وجود تقسیم نشده اش حرکت دورانی کامل را می رساند که نه ابتدا دارد نه انتها و نه تنوع و این چیزی است به نماد زمان نزدیکی کامل دارد. زمان يك تداوم دائمی بدون تنوع لحظه و آن است که تماماً و عیناً شبیه هم هستند. هم چنین دایره نماد آسمان و افلاک است که در شکل مدور خود نمائی می کند. پس خود آسمان هم يك سمبل است و این سمبل در خیلی از موارد جهان و عالم روحانی را تداعی می کند ولی در معنی مستقیم و ظاهریش

آسمان و جهان فلکی را می‌رساند ، در ارتباط باعالم خاکی. همچنین فعالیت آسمانی و رسالت جهشی خود را در فضا غایتش می‌دهد. در اصطلاح فلسفی و دینی نماد الوهیت است در جهت خوبی ها و بخشش و عنایت که شامل همه است. مسیحیون می‌گویند مانند آلفا و امگا (اول و آخر الفبای یونانی که از نظر نمادین شامل تمام دانش ها ، تمام وجود ، تمام زمان و تمام فضا است) . به اعتقاد مسیحیون از قول خدا است که می‌گوید آلفا منم ، امگا منم یعنی اول و آخر یعنی گذشته و حال و آینده.

رموز اعداد

اعداد و رموز آنها و هم چنین اشکال هندسی از يك طرف در کاربرد سمبل ها قرار دارند و از طرف دیگر فارغ از سمبل ها بطور مستقیم در خدمت هندسه معماری واقع می‌شوند. اعداد يك رقمی یعنی از يك تا نه تقریباً همه به نحوی در خدمت سمبل ها هستند که به بعضی از آنها در بالا اشاره شده است. اما از همین اعداد بصور مختلف اشکال هندسی ساخته می‌شود که می‌توانند در سطوح و حجم های معماری مورد استفاده قرارگیرند. ساده ترین وخالص ترین اشکال هندسی سه تا هستند : دایره ، مثلث و مربع. ولی به عقیده بعضی پنج ضلعی نیز جزو اشکال مهم اصلی است. در صورتی که بنظر می‌رسد پنج ضلعی خود از ترکیب پنج مثلث بوجود می‌آید و بنابراین قاعدتاً نباید جزو اشکال خالص و اصلی باشد. دایره يك خطٌ مُتَمَد است که از دوران يك نقطه به دور مرکز بوجود می‌آید. دایره چه در نقشه و چه در نما در زمینه معماری یکی از مهم ترین اشکال هندسی است که گاهی محیط و گاهی محاط در مربع که خود شکلی بسیار مهم است می‌باشد. علاوه بر این بسیاری اشکال دیگر هندسی از مثلث به بالا مانند مربع ، پنج ضلعی ، شش ضلعی الی آخر با قرار گرفتن داخل یا خارج دایره سطوح و حجم های جالب هندسی معماری را بوجود می‌آورند. تداخل و ترکیب دوایر کوچک و بزرگ با هم نیز اشکال پیچیده و جالب هندسی بوجود می‌آورند که در معماری به راه های مختلف می‌توان از آنها بهره برداری کرد. مثلاً برای ترسیم طاق های تخم مرغی شکل یا طاق های شکسته (ogive) از ترکیب دو یا سه دایره با مراکز جدا استفاده می‌کنند.

بعد از دایره اوکین و ساده ترین اشکال یکی مثلث و یکی مربع است و از آنها اشکال دیگری مشتق می‌شوند که هر يك هم خاصیت معماری و هندسی خواهند داشت و هم مفهوم سمبل و نمادین. مثلاً مثلث متساوی الاضلاع با چرخش بدور خود يك بار ستاره شش ضلعی را بوجود می‌آورد که ستاره یا سپر داوود است و سمبل قوم یهود ، و با دوبار چرخش ستاره نه پر را می‌سازد که سمبل امر بهائی است. (۱۱) همچنین مربع با یکبار چرخش بدور خود هشت ضلعی را بوجود می‌آورد و با دوبار چرخش دوازده ضلعی را می‌سازد که هر دو در معماری کاربرد خاص خود را دارند.

پس ملاحظه می‌شود اعداد از يك تا نه تقریباً همه هم کاربرد هندسی و معماری و هم کاربرد نمادین دارند. تنها عدد هفت است که از نظر معماری و هندسه کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد. در صورتی که از نظر نمادین چه در اسلام و چه در امر بهائی مفهوم خود را دارد. تلفیق اشکال

نامبرده و مشتقاتشان باهم و قرار دادن آنها در فواصل مختلف حجم های جالب و خالصی را در فضا می سازند که در کاربرد معماری می توانند آثاری بی نظیر و شاهکار باشند. بخصوص در هنر معماری بهائی قطعاً در آتیه از چنین امکاناتی استفاده خواهد شد و آثاری ماندگار بوجود خواهد آمد. و اما خود اعداد نیز رموز خاصی دارند که نتیجه شکلی آنها در عالم معماری کارساز و موثر است. مثلاً عدد يك و دو تناسب يك بر دو را بوجود می آورند که مستطیل زیبایی است متشکل از دو مربع. عدد دو را با قبلی یعنی يك جمع می کنیم عدد سه بدست می آید که با عدد قبلی خود یعنی دو تناسب دو بر سه را بوجود می آورند که باز زیبا و جالب است. بهمین طریق وقتی عدد ۳ را با ۲ جمع کنیم می شود ۵ که با عدد قبلی که ۳ باشد تناسب زیبا می دهد. باز ۵ با ۳ جمع می شود و ۸ بدست می آید که با ۵ تناسب خوب می دهد. الی آخر و این یکی از رموز عجیب اعداد است.

از این دید ، بازی با اعداد و تحقیق در رموز آنها زیاد انجام شده و مورد استفاده نیز قرار گرفته است. ماتیلایکیکا (Matila C. Ghyka) یکی از معماران اهل رومانی دو کتاب تألیف کرده است. یکی در باره اعداد و تناسبات طلایی و یکی زیبایی و تناسب ها در طبیعت و هنرها. در زمینه رسم هندسی و مطالعه روی تناسب ها زیبا تنها به يك نمونه اکتفا می کنم و آن تناسب هائی است که برپایه مربع انجام می گیرد. اگر قطر مربع را که $\sqrt{3}$ باشد به عنوان يك ضلع و ضلع خود مربع را هم به عنوان ضلع دیگر برای ساختن مستطیل استفاده کنیم. مستطیلی با تناسب زیبا بدست می آید که قطر آن $\sqrt{3}$ خواهد بود بهمین ترتیب با قطر این مستطیل و ضلع مربع قبلی مستطیل دیگری ساخته می شود که زیبا است و قطر آن $\sqrt{3}$ خواهد بود یعنی دو. یعنی مستطیلی بدست می دهد که با ضلع مربع اصلی تناسب يك بر دو خواهد داشت و قبلاً گفته ایم که تناسبی زیبا است. همچنین $\sqrt{5}$ دو قطر مستطیل دیگری است با اضلاع مربع و دو برابر آن. با توجه به خاصیت اعداد و کاربرد آنها در هندسه و هم چنین استفاده از شکل های خالص هندسی مانند دایره و مثلث و مربع بصورت پایه و مشتقات آنها و تلفیق آنها با یکدیگر رسم های هندسی مختلفی بدست می آید که می توانند پایه طرحهای معماری در نقشه و در نما قرار گیرند.

این نوع رسم های هندسی را که پایه طرح های معماری یا نقاشی یا مجسمه سازی و بطور کلی هنرهای تجسمی واقع شوند طرحهای راهنما یا (trace' ordonnateur) می نامند و قدما در عالم هنر همیشه کار خود را بخصوص بر پایه همین طرحهای راهنما می گذاشتند. خلق آثاری مانند پارتنون در آتن یا کلیساهای جالب قرون وسطی و یا شاهکارهای معماری رنسانس اغلب براساس همین طرحها انجام شده است که این خود یکی از علل پایداری و حفظ اعتبار زیبایی و هنری آنها است. متأسفانه این روشها در زمان ما متروک مانده و کمتر هنرمندی است که خود را مقید به استفاده از آنها بکند. بنظر می رسد که چون این روشها و پیروی از آنها احتیاج به صرف وقت و تعمق زیاد دارد و جبر زمان این فرصت را از دست همه گرفته اینست که کمتر به آنها توجه می شود.

بنده باکمال فروتنی باید عرض کنم که یکی از افتخاراتم اینست که از این روشها در اغلب کارهای خود استفاده کرده ام و چنانکه ارائه خواهد شد کاربرد آنها را در بناهای یاد بود مورد توجه خاص قرار داده ام.

بناهای یاد بود در ایران

حال می پردازیم به توضیح در باره بناهای یاد بود در ایران. بناهای یادبود و آرامگاه ها در ایران بسیار زیادند و اساساً ایران از نظر معماری کشوری غنی است و آثار معماری فراوانی را شامل است. ناچار به لحاظ کمبود وقت چند نمونه از آرامگاه های تاریخی را معرفی می کنم و بعد می پردازم به بناهای یاد بودی که خود طراح آنها بوده ام.

یکی از قدیم ترین آرامگاه های موجود در ایران بنای مقبره کوروش کبیر در پاسارگاد واقع در شمال منطقه تخت جمشید است. این بنا که تماماً از سنگ ساخته شده روی سگویی یا مصطبه ای شبیه به پله کان قرار دارد. نقشه آن مربع مستطیل است و فقط شامل يك اطاق می باشد. بطوری که بازدیدکنندگان تصور می کنند مقبره در همین اطاق باید قرار گرفته باشد. در صورتی که چنین نیست بلکه مقبره یا تابوت سنگی مربوط به آن در داخل قسمت مثلثی پوشش بنا جا گرفته است و این تمهید شاید بر این اساس باشد که دشمنان در موقع هجوم نتوانند به اصل مقبره دست یابند. تا چندی پیش در اطراف این بنا بقایای ستون هایی بود که گمان می رفت آرامگاه در وسط يك حیاط بسته با ایوانهای چهار دور مستقر بوده است. (عقیده Dieulafoy) بعضی نیز گمان دارند این ستونها در زمان اعراب و بعد از آنها از کاخهای نزدیک به اینجا منتقل شده که شاید می خواسته اند برای بنای مسجد استفاده کنند. مقبره کوروش کبیر بهر صورت یکی از آرامگاه های تاریخی و زیبای ایران است.

آرامگاه های نقش رستم

آرامگاه های دیگری از هخامنشیان در نزدیکی تخت جمشید بنام نقش رستم وجود دارد که از شاهکارهای زیبای ایران محسوب می شوند. بدین معنی که چهار مقبره مشابه صلیبی شکل در کوه کنده شده و برای ورود به آنها راهی از پائین وجود ندارد. ولی درست در وسط هر صلیب يك در ورودی تعبیه شده که بداخل آرامگاه در دل کوه راه می دهد. دو طرف این درگاهی ستونهایی بصورت نقشه برجسته کنده کاری شده و در قسمت بالای آنها نقوش برجسته ای از قروه و پادشاه و افراد دیگر تراشیده اند که تماماً جنبه سمبولیک و نمادین دارد. جالب اینجا است که در ورودی درست در مرکز صلیب جا دارد که قبلاً به آن اشاره کرده ایم و این بر عهده پژوهشگران است تا مفهوم این صلیب ها را بررسی کنند. یکی از آرامگاه ها مربوط به داریوش اول است که گفته می شود ابتکار این شکل معماری از او شروع شده است.

در قسمت زیرین این آرامگاه ها نقوش برجسته دیگری از زمان ساسانیان کنده کاری شده که مهمترین آنها نقش شاپور اول است و والیرین که در مقابل اسب شاپور به زانو در آمده است.

برج گنبد قابوس

نمونه های دیگری از آرامگاه ها از بعد از حمله اعراب و زمان اسلام وجود دارد که یکی از

مهمترین آنها برج گنبد قابوس است در نزدیکی گرکان واقع شده و مربوط به قابوس ابن وشمگیر است. این بنا یکی از زیباترین و خالص ترین معماری قدیم ایران را نشان می دهد که تماماً با آجر ساخته شده است. برجی ده ترک است و پوششی مخروطی شکل آنرا کامل می کند. قدمت آن در حدود هزار سال است و به مناسبتی که بعداً شرح داده خواهد شد مبنای طرحی برای آرامگاه بو علی در همدان قرار گرفته است.

برج های دیگر

برجهای دیگری مانند بایزید بسطامی (۱۳۱۳ میلادی) ، پیر علم دار (۱۰۲۱ میلادی) در دامغان و یا میل رادکان (۱۳۰۰ - ۱۲۸۰ میلادی) در نزدیکی مشهد کم و بیش بهم شبیه اند. برج بایزید ترک ترک با پوشش گنبدی ، پیر علم دار مدور با پوشش گنبدی ، میل رادکان ترک ترک با پوشش مخروطی است و تماماً با آجر ساخته شده اند.

سلطانیة زنجان

در سلطانیة نزدیک زنجان آرامگاه سلطان محمد خدا بنده الجایتو (۱۳۱۳ میلادی) که بزرگترین گنبد ایران را دارا است بتحقیق از شاهکارهای معماری ایران محسوب می شود. این بنای هشت ضلعی آجری مرتفع دارای پوششی گنبدی است که از نظر فن ساختمانی با سایر گنبدهای معمول در ایران فرق دارد بدین معنی که گنبدهای دیگر در حقیقت دو پوشش گنبدی یا دو گنبد داخل هم هستند با فاصله زیاد که یکی نمایش داخلی دارد و دیگری نمایش خارجی به منظور نمای اصلی بنا. در صورتی که گنبد سلطانیة يك گنبد است با دو جدار و این فاصله را صندوقه های آجری مجوف تشکیل می دهند و چون دهنة گنبد زیاد است بمنظور جلوگیری از فشار جانبی در هشت گوشه اطراف آن مناره هائی تعبیه کرده اند که با وزن خود این فشارهای جانبی را خنثی کنند و این یکی از تتبعات زیرکانه فنی است که از نظر معماری و زیبایی بنا نیز ابتکاری بی نظیر است.

تزیینات آجرکاری و کاشی کاری و گچ بری این بنا نیز حائز اهمیت و اعتبار فراوان است.

* * *

اینها چند نمونه از بناهای یادبودی هستند که از قدیم در ایران بر پا مانده اند. گرچه بعضی از آنها گویای حالات سمبولیک و نمادین می باشند ولی بطور کلی نمایشگر شخصیت هائی که برای آنها بر پا شده اند نیستند. مثلاً در نقش رستم چهار آرامگاه شبیه یکدیگرند در صورتی که چهار پادشاه مانند داریوش اول و داریوش دوم و خشایار شاه از نظر شخصیت قطعاً باهم تفاوت داشتند. هم چنین برج های ترک دار با گنبد معمولی یا مخروطی شکل کم و بیش بهم شبیه اند بدون در نظر گرفتن حالات و شخصیت فردی که در خود جا داده اند. و ما چون به شکل ظاهری آنها عادت کرده ایم توجه داریم کدام بنا مربوط به کیست و اما در مورد حساب های هندسی آنها از دید شکلی یا احیاناً طرح های راهنما بر اساس تناسبات تا بحال مطالعات دقیق و عمیقی روی آنها

نشده است که در این زمینه هم بتوان اظهار نظر نمود. تا انشاء الله در آتیه پژوهشگران این موضوع را نیز روشن نمایند.

بنای یاد بود ایادی امرالله جناب ولی الله ورقا (اشتوتکارت)

حال می پردازیم به شرح بناهای یادبودی که توسط این جانب طرح ریزی شده است. چون این دوره بنام «ورقا» نام گذاری شده از بنای یاد بود جناب ولی الله ورقا واقع در اشتوتکارت شروع می کنم که در یکی از بهترین نقاط گورستان آن شهر یعنی در محور یکی از خیابان های این مجموعه قرار دارد. این بنا در ساده ترین نوع طرح شده و از دو عامل ترکیب می شود: یک بلوک سنگ خارا با مقطع مربع و یک آتشدان برنزی مستقر بر روی آن که هر دو حالت نمادین دارند. بلوک سنگی بزرگ از روبرو و اطراف تراشی به داخل خورده که چهار مثلث در یک نقطه با هم تلاقی می کنند و تشکیل یک مرکز را می دهند که معنی آن همانطور که قبلاً ذکر شد نیروی جهشی و معنوی را تداعی می کند و از طرف دیگر نیز نمادی از «هیكل» است. آتشدان سمبل شعله ایمان است که مجموعاً شخصیت روحانی جناب ورقا را می رساند.

آرامگاه ابو علی سینا (همدان)

اولین بنای یادبودی که با طرح این جانب برپا شد بنای یادبود و آرامگاه ابوعلی سینا واقع در همدان است که ۴۳ سال پیش ساخته شده است. این بنا برای مراسم هزاره بوعلی بوجود آمد که توسط «المجمن آثار ملی ایران» سرپرستی می شد.

تمام عوامل بنا از اشکال هندسی و نمادین فراوان تشکیل شده و هر کدام مفهوم خاص خود را دارند. مربع پایه و اساس این بنا است. خود آرامگاه در وسط تالاری مربع شکل قرار گرفته که پله مدور و پایه های دوازده گانه برج یاد بود بدور دایره پله مزار را احاطه کرده اند. شکل بنا از خارج دارای دو قسمت است یکی قسمت زیرین که در برگیرنده ورودی، مقبره، کتابخانه، تالار اجتماعات و پذیرائی است و دیگر قسمت بالا که برج یادبود بنا است در میان باغی در اطراف آن. قسمت زیرین بنا از طرف ورودی اصلی دارای ایوانی است با ده ستون که هر ستون علامت یک قرن است و ده قرن اشاره به هزاره بوعلی است. از طرف دیگر بوعلی دانشمندی است بلند پایه با دانشهای متعدد، فلسفه، حکمت، پزشکی، موسیقی، کیمیا و غیره که بعضی ها او را متفکر دوازده دانش دانسته اند.

ستون بندی و دیوار پُر در قسمت زیرین نمای اصلی اشاره ای است به معماری یونان قدیم و برج دوازده ترک در بالا از طرفی اشاره به بنای همزمان بوعلی یعنی گنبد قابوس است و از طرف دیگر دانشهای دوازده گانه بوعلی را تداعی می کند. همچنین فلسفه ایران را بر پایه فلسفه یونان نشان می دهد. این ایوان ده ستونی و برج بتونی باز مجموعاً در نما داخل یک مربع بزرگ با ضلع ۲۸/۵ متر جا گرفته که البته خود مربع دیده نمی شود ولی ضلع افقی آن کف ایوان و ضلع عمودی از کف زمین تا رأس برج است و نماد انسان ایستاده با دست های گشاده را که خود بوعلی است تداعی

می‌کند. یعنی انسانی در راه کمال و کمال دانش. همچنین از مشتقات این مربع خطوط مهم نما در منتهی الیه بدست می‌آید.

با دقت به جزئیات این بنا توجه میشود که شکل مربع چه در نقشه و چه در نما بصور مختلف بکار رفته است. از جمله در قسمت ورودی پنجره های کتابخانه و سالن اجتماع هرکدام دارای سه قسمت مربعی شکل هستند که باز هم با شبکه های سنگی مربع به اجزاء کوچکتر تقسیم شده اند. سقف ایوان در فاصله ستون ها دارای فرورفتگی مربع شکل است. چراغها از اجزاء مربع ساخته شده اند. تالار آرامگاه نقشه مربع دارد. خود سنگ مزار در داخل يك مربع مرمرین جاگرفته. در بالا مصطبه برج یادبود مربعی شکل است. استیل برنزی (مکعب چهارگوش) وسط آن مربع است و اقطارش در قسمت پوشش چهار مثلث بوجود آورده اند که رأس آنها بالاترین نقطه «استیل» است. درهای ورودی با جزئیات بزرگ و کوچک مربع ساخته شده اند.

بطور کلی بیش از پانصد مربع با ابعاد و موقعیت های مختلف در این بنا گنجیده شده که قبلاً به خواص هندسی و نمادین آن اشاره کردیم.

طراحی باغ، چه در سطح پائین یعنی هم کف و چه در سطح بالا که تماماً خاکریز شده بر اساس باغ ایرانی با سنگ آب های يك پارچه از سنگ خارا و چشمه سارهای مخصوص انجام گرفته است. ساختمان تماماً از سنگ خارای همدان و برج یادبود و پوشش ها تماماً از بتون مسلح نمایان ساخته شده است.

آرامگاه نادرشاه (مشهد)

بنای یاد بود دیگر ساختمان آرامگاه نادرشاه است در مشهد شامل تالار مقبره، دو موزه یکی برای جنگ افزار زمان نادر و یکی جهت اسلحه زمان ما قبل نادر و برج مرتفعی برای بر پا کردن مجموعه مجسمه نادر سوار بر اسب و قزل باش ها که اشاره به سپاهیان نادر است. این ساختمان براساس دو شکل اصلی هندسی یعنی مربع و مثلث طراحی شده است و طرح راهنما مبنای آنرا تشکیل می دهد که ۳۴ سال پیش در مشهد و کلاً از سنگ خارای مشهد با قطعات بزرگ اشاره به صلابت و عظمت نادرشاه بوجود آمده است.

تالار آرامگاه به شکل مربع از دو دیوار قرمز رنگ سنگی بسته و دو قسمت ستون بندی باز تشکیل شده است که سنگ مزار نادر در گوشه این مربع در پناه دو دیوار جا دارد و به طرف بیرون نگاه می‌کند.

این زاویه و پناه و باز بودن تالار حالت صحنه جنگ و دفاع و حمله را تداعی می‌کند. رنگ قرمز دو دیوار به مفهوم جنگ است و بر جستگی های با ابعاد متفاوت سنگی که از دیوار بیرون آمده اند نبردهای مختلف نادر را نشان می دهد. ستونهای اطراف تالار از نقشه مربع های قاعده و بالای ستون به ترتیبی که ۴۵ درجه نسبت بهم چرخش دارند طرح شده که در نتیجه ۸ مثلث با چهار قاعده در بالا و چهار قاعده در پائین نشانه ای از کلاه نادر است.

شانزده عدد آنها به ارتفاع ۲/۲۶ متر و دوتای دیگر به ارتفاع متجاوز از ۴ متر يك پارچه از سنگ خارا تراشیده شده اند. در قسمت نمای ورودی طرف چپ يك بدنه موزه بزرگ و سمت راست

پایه برج مانند مجسمه ها قرار دارد که يك قرنيز سنگی عظیم ضمن پوشش ورودی اصلی این دو را بهم وصل می کند.

برج پایه و مجموعه مجسمه باهم طرح شده اند به ترتیبی که حالت دینامیک و حمله و یورش را مجسم می کنند و قرنيز نامبرده از طرف برج مجسمه بطرف موزه حرکت صعودی دارد که هم چنین به تبعیت مجموعه برج و مجسمه ها حالت دینامیک و جهشی جنگ را تداعی می کند.

ابتکار این قرنيز در اینست که در پوشش مابین دو ستون تکنیک ساده شده و مدرن طاقهای رومی قدیم بکار رفته است. بدین معنی که آجر یا سنگ کلیدی یا تاج که بالای قوس تعبیه می شد و فشارهای طاق از اطراف آن به دو طرف یعنی پایه ها منتقل می شدند ، به يك قطعه سنگ مثلثی و بقیه به دو قطعه سنگ در طرفین آن خلاصه شده اند و طاق قوسی تبدیل به طاق مستقیم و طراز شده است.

مثلث های کلیدی تماماً متساوی الاضلاع و بقیه نیز مثلث های قائم الزاویه هستند که در بالا بصورت مورب برش خورده اند. همین طرز کار عیناً در داخل تالار آرامگاه نیز عمل شده است. همچنین در نمای حد فاصل بین برج مجسمه و موزه کوچک. مجموعه بنا طوری ساخته شده که بخصوص در نمای اصلی برجستگی نباشد یعنی ابزار کاری ها و تراش سنگها تماماً از داخل باشد و این به منظور ایجاد قدرت تجسمی و تصویری بیشتر است. فقط در قسمت موزه کوچک ۳ ناودان عظیم سنگی از متی بیرون آمده اند که بیشتر جنبه زیبایی دارند.

بنا کلاً روی سگونی که از کف زمین در حدود دو متر بالاتر است قرار گرفته است. در نمای ورودی بطرف چپ نزدیک موزه بزرگ روی تراس يك حوضچه با سنگ آب يك پارچه از خارا ساخته شده است. سنگ آب از بالا شكل يك مثلث متساوی الاضلاع را دارد و از نمای جانبش مثلث بزرگ و کوچک يك در میان حجم آنرا بوجود آورده اند.

پوشش بنا تماماً از بتون مسلح نمایان انجام شده است. در تالار آرامگاه يك پوشش مربع شکل بزرگ با تراش های مثلثی از داخل و بیرون و مرتفع تر از قسمت های دیگر طوری ساخته شده که چهار مثلث بزرگ مشرف به ستونهای هشت گانه داخل تالار با نقش هندسی مخصوصی از سنگهای مرمر نازك یزد نور زرد رنگ ملایمی بداخل آرامگاه پخش می کنند. درهای فلزی داخل برای موزه ها و فضای زیر برج و همچنین نرده های دور تا دور باغ شكل تبرزین نادر را تداعی می کنند. برای طراحی باغ نیز از اشکال مربع و مثلث استفاده شده. آبریزها و حوض ها و جویبارها همه بر پایه باغ ایرانی طرح شده. در يك گوشه باغ بناهای فرعی برای تالار اجتماع و کتابخانه و سرویس و گلخانه در نظر گرفته شده که در حال هم آهنگی با خود بنای آرامگاه می باشد. مجموعه مجسمهها توسط آقای ابوالحسن صدیقی در رم ساخته و با برنز ریخته شده اند.

آرامگاه خیام (نیشابور)

بنای یاد بود دیگر مربوط به خیام است در نیشابور که تقریباً مقارن بنای قبلی با یکی دو سال فاصله دیرتر ساخته شده است.

محل بنا در باغ بزرگی خارج از شهر نیشابور و با فاصله نزدیک به دو کیلومتر از جاده

مشهد - نیشابور واقع است. تقریباً با همین فاصله به طرف غرب باغ دیگری آرامگاه شیخ عطار را در بر می گیرد. باغ اول به باغ امامزاده محروق معروف است به ترتیبی که در محور طولی باغ ساختمان قدیمی امامزاده محروق جادارد. مزار خیام درست در گوشه شمال شرقی این بنا قرار داشت. بطوری که در زمان سلطنت رضا شاه در مراسم هزاره فردوسی با عجله این مقبره را به شکل يك میله سنگی بی اهمیت تعمیر و آماده کردند که در موقع بازدید مستشرقین قابل عرضه کردن باشد. در سی و چند سال پیش که انجمن آثار ملی تصمیم گرفت بنای مناسبی برای خیام ایجاد کنند ، طرح آنرا بعهده اینجانب گذاشتند.

چون در جوار امامزاده امکان ایجاد ساختمان بزرگ قابل توجهی نبود ناچار محور دیگری عرضی در باغ بوجود آوردم که عمود بر محور طولی است و ورودی بنای خیام از همین محور در نظر گرفته شد. بخصوص که این محور در جهت باغ عطار نیز بود. یعنی از همین ورودی جاده دیگری کشیده شد که باغ امامزاده و خیام را به باغ عطار ارتباط می داد.

حال می پردازیم به شرح بنای یادبود خیام : در چهار مقاله نظامی عروضی آمده است شنیده بودم که خیام گفته بود « گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل افشانی کند. » بنابراین بنای یادبود و آرامگاه باید طوری ساخته می شد که باز باشد و این خواسته خیام انجام گیرد.

در منتهی الیه محور نامبرده که فاصله نسبتاً قابل توجهی با امام زاده محروق داشت در میان درختان کاج تنومند و زردآلو محل مناسب بنا در نظر گرفته شد. در اینجا اختلاف سطحی در حدود سه متر وجود داشت که از همین وضعیت استفاده شد و مجموعه بنا شامل يك برج و چشمسارهای اطراف آن بدور يك دایره بزرگ طراحی شد. بطوری که برج هم کف زمین و چشمسارها در قسمت اختلاف سطح قرار گیرند.

خیام در واقع سه شخصیت دارد : ریاضی دان است و منجم و شاعر که باید هر سه شخصیت در بنا نشان داده میشود.

دایره کف برج به ده قسمت تقسیم شد بطوری که برج یادبود بر ۱۰ پایه مستقر باشد. عدد ۱۰ اوکین عدد دو رقمی ریاضی است و پایه اصلی بسیاری اعداد است. از هر يك از پایه ها دو تیغه مورب بطرف بالا حرکت می کند به ترتیبی که با تقاطع این تیغه ها حجم کلی برج در فضا ساخته می شود ، و چون تیغه ها مورب اند خطوط افقی آنها باید ناظر به محور عمودی برج باشد. پس تیغه ها بصورت مارپیچ شکل بطرف بالا حرکت می کنند تا با هم تلاقی کنند و از طرف دیگر سر در بیاورند که خود يك شکل پیچیده ریاضی و هندسی است. این شکل با عدد ۱۰ هر دو سمبل دانش ریاضی خیام است. بر خورد تیغه ها با یکدیگر فضاهای پر و خالی و بخصوص در بالا ستاره های دره می را بوجود می آورند که از لابلای آنها آسمان آبی نیشابور پیدا است و به تدریج بطرف نوك گنبد ستاره ها کوچکتر می شوند تا آخر يك ستاره پنج پر آنها را کامل کند. این ستاره ها و آسمان اشاره به شخصیت نجومی خیام است.

و اما برخورد تیغه ها با هم ده لوزی بزرگ می سازند که باید با کاشی کاری پر شوند. بهترین تزئین ، خود رباعیات خیام بود که بصورت خط شکسته و درهم به روش «سیاه مشق» های خطاطان بزرگی مانند مشکین قلم با کاشی بصورت نقوش انتزاعی سر تا سر لوزی ها را پر کنند. به تقاضای

« المجمع آثار ملی » شادروان استاد جلال همائی بیست رباعی باین منظور انتخاب کردند و استاد مرتضی عبدالرسولی با نظر این جانب به صورتی که می خواستم این خطوط در هم و تزئینی باشند ، زیبا نویسی ها را انجام دادند که با کاشی معرق آماده و بشکل کتیبه هائی تزئینی به ارتفاع حدوداً چهارده متر داخل لوزی ها نصب شد که باید گفت در تاریخ معماری ایران اوکین بار بود که خط شکسته در تزئینات بنا بکار می رفت. از داخل نیز قسمت های پر از جمله همین لوزی ها با نقش گل و برگ و پیچک باز هم با کاشی معرق تزئین گردیدند و تماماً اشاره به شخصیت شاعری خیام است.

دور تا دور برج در قسمت اختلاف سطح چشمه سارها در اطراف يك دایره وسیع به مرکز خود برج ساخته شد. همه از سنگ گرانبه با اجزاء مثلثی شکل و تو رفتگی و بیرون آمدگی هائی که تا اندازه ای شکل خیمه را تداعی می کنند و این اشاره به نام «خیام» است که چون پدرش خیمه دوز بود نام او نیز بهمین مناسبت انتخاب شده است.

از طرف دیگر حوض ها با کاشی فیروزه که در مجموع قسمتی از ستاره را نشان می دهند به تعداد هفت پر به مفهوم هفت فلک و هفت آسمان و هفت قبه باز اشاره به افلاک و نجوم و دانش دیگر خیام است. روی هم رفته مجموعه در يك حال و هوای شاعرانه با درختان تنومند در اطراف ساخته شده و همانطور که خواست خود خیام بوده کاملاً باز است و مزارش بهاران گل افشان.

در قسمت دیگر باغ بناهای دیگری جهت کتابخانه و مهمان سرای موقت با ملحقات برای مستشرقین و محققین که مایل اند در محل اقامت کوتاه داشته باشند و از نزدیک در جوار آرامگاه و در فضای شاعرانه ضمن کار بهره معنوی داشته باشند ، ساخته شد که از شرح جزئیات صرف نظر می شود.

آرامگاه کمال الملک (نیشابور)

از این باغ بعد از طی نزدیک به دو کیلومتر به طرف غرب به باغ دیگری می رسیم که مدفن شیخ فریدالدین عطار است و يك بقعه قدیمی آنرا در بر دارد. در جوار آرامگاه عطار با فاصله محل بخاک سپردن نقاش مشهور کمال الملک است که همچنین طرح بنای یاد بودش به عهده این جانب قرار گرفت. این بنا در نقشه از دو مربع تشکیل شده و تناسب يك بر دو را دارد. برای هر واحد یعنی هر ضلع مربع در نما يك قوس در نظر گرفته شد که در چهار ضلع مستطیل ۶ قوس زده شده است. علاوه بر این دو قطر هر مربع دو قوس دیگر تشکیل می دهند که از داخل با هم تلاقی می کنند. پس چهار قوس هم از داخل زده شد که مجموعاً می شود ۱۰ قوس برخورد این قوسها و پوشش آنها در بالا اشکال هندسی مخروطی شکلی را بوجود آورده اند که ابتکاری است هندسی و با تزئینات کاشی معرق روی آنها معماری کاشان یعنی محل نشو و نمای کمال الملک یادآوری می شود. سنگ روی مزار از گرانبه مشهد و از دو قسمت مرتفع و خوابیده ولی یکپارچه تراشیده شده است که روی قست مرتفع چهره کمال الملک بصورت نقش برجسته توسط آقای ابوالحسن صدیقی از شاگردان استاد حجاری شده است. بنا و پوشش آن از بتون مسلح است.

باز سازی آرامگاه فردوسی (مشهد)

بنای یاد بود دیگر باز سازی کامل و تغییرات اساسی از داخل آرامگاه فردوسی است در طوس. این بنا در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی بناسبت مراسم هزاره فردوسی ساخته شد. نمای بیرونی آن چیزی شبیه به معماری هخامنشی است ولی از داخل تالار آرامگاه خیلی کوچک و بی اهمیت بود. از طرف دیگر مصالح زیاد و سنگین برای ساختمان دیوارها، نداشتن یا از بین رفتن عایق رطوبت و نیز نشست خود بنا باعث خرابی ها و لطمات زیاد به ساختمان شده بود.

بعد از انجام و افتتاح بناهای نادر و خیام «انجمن آثار ملی» ب فکر تجدید بنای آرامگاه فردوسی افتاد. ولی بهر حال باید هیئت کلی و نمای قبلی بنا بصورت اصلی حفظ می شد و این مأموریت مشکل به این جانب محوگ گردید. بنابر این تمام بنا نقشه برداری و عکس برداری دقیق شد. به ترتیبی که بعد از برچیده شدن عیناً باز سازی شود با شرط اینکه از داخل تالار آرامگاه کلاً تعویض و تغییر شکل دهد.

ضمن سبک کردن و نازک کردن دیوارها و بالا بردن سقف تا منتهی الیه بنا از یک طرف و توسعه تالار آرامگاه تا زیر تراس های خارج بنا محوطه بسیار وسیعی از داخل بوجود آمد که اهداً قابل قیاس با وضع قبلی نبود. فضای استقرار مزار با ستون بندی هائی که فشار اصلی بنا را تحمل می کنند و همچنین شبکه های سنگی مثلثی شکل از سطح کل تالار جدا شد و محوطه ای با شکل هندسی مربع و در اطراف آن یک غلام گردش وسیع بوجود آمد. ورودی این تالار از طرف مغرب بوسیله پله گانی متناسب تأمین شد و در دو طرف چند نقش برجسته که مربوط به بنای قبلی بود نصب گردید. در داخل از طبقه اول به بالا تا زیر سقف تزئینات کاشی کاری معرق با نقوش خلاصه شده از زمان های قبل از اسلام انجام شد که با نورافکن های متعدد در معرض دید بازدیدکنندگان قرارگیرد.

محوطه باغ فردوسی از هر طرف پنجاه متر توسعه یافت و در قسمت ورودی تمام عرض باغ تا «کشف رود» تا حدود یک کیلومتری تحت تصرف قرار گرفت و باغ سازی شد. بقعه امام محمد غزالی که در داخل محوطه جدید قرار می گرفت تعمیر و تمیز کاری شد.

در داخل باغ فردوسی تأسیسات و ساختمان های مفصلی از جمله کتابخانه، مهمان سرا برای مستشرقین، یک رستوران برای بازدیدکنندگان و یک ساختمان سرپوشیده برای خانواده هائی که می خواستند ساعاتی از روز در یک گوشه مستقر شوند و بساطی پهن کنند آماده گردید. ساختمانهای متعددی برای کارکنان و مستخدمین و نگهبانان با تمام وسائل ایجاد شد.

* * *

این بود شرحی از بناهای یادبود موضوع سخنرانی. در خاتمه باید بعرض برسانم که در تمام این طرحها علاوه بر مد نظر قراردادن مسائلی که در مقدمه ذکر شد یعنی نمادها و اعداد و تناسب ها و طرحهای راهنما کوشش فراوان داشته ام که در ساده ترین و بی تکلف ترین و صریح ترین حد امکان منظور خود را با معماری بیان کنم و همیشه مانند شعرا به دنبال سهل و ممتنع گشته ام. آیا در این زمینه موفق بوده ام یا خیر؟ بعهده داوران بی غرض و عارفان راه معماری است تا قضاوت کنند. از آکادمی لندگ برای ترتیب این سخنرانی واز یاران محترم که تحمل فرمودند تشکر فراوان دارم.

(۱) ضمن مطالعه در رموز و عجایب اعداد باین موضوع برخوردیم که سال های حیات حضرت بهاء الله بین ۱۸۹۲ - ۱۸۱۷ میلادی بوده است و ظهور ایشان مصادف است با تحولات و انقلابات عظیم صنعتی ، سیاسی ، اقتصادی که دگرگونی بزرگ دنیا را موجب شد . یکی از بزرگان هنر موسیقی که بعضی ها او را بزرگترین می شناسند بهمن موسیقی دان آلمانی است (۱۸۲۷ - ۱۷۷۰) با توجه به سال های زندگی این نابغه در می یابیم که دهساله آخر زندگی او درست با ده ساله اول زندگی حضرت بهاء الله مصادف است . و در همین فاصله ده ساله بین سال های ۱۸۱۸ و ۱۸۲۳ میلادی سمفونی ۹ خرد را ساخته است (به عدد ۹ توجه فرمائید) و این سمفونی یعنی آخرین اثر سمفونی بهمن اساساً انقلابی است . بدین معنی که اوگین پلر بوده است که در یک سمفونی آواز گروهی جلا داده شده و قبل از این کسی این نوآوری را نکرده بوده است . خرد بهمن هم فکر می کرده که این آهنگ ، آهنگ انقلاب و دگرگونی دنیا است . برای آواز گروهی از اشعار شملر شاعر بزرگ آلمانی استفاده شده که تماماً منطبق بر الحکام و عقاید بهائی است . و این مربوط به زمانی است که هنوز اسمی از امر بهائی نبوده است . در صورتی که مظهر ظهور خرد اتمام کردگی را می گذرانده اند . و اما ترجمه اشعار شملر :
(آواز شادمانی)

ای پلران ، این نواها دیگر بس است
بیتابد تا سرودهای شادی آفرین تری سرکنیم
سراسر شادی و شور

شادی و شوری که بارقه ای است از الوهیت
دختر الهزه

مشغعل از آتش شوق بدور آشیان تو حلقه می زنیم
تو با نیروی سحر آمیزت جدائی های ناشی از آداب بشری را
دوباره پیوند می دهی و انسان ها در پناه پال های مهر آمیزت
پیوند برادری خراهند بست

کسانی که مجرد محبت ناگسستن هستند و یا برخوردار از عشق محبیرند
و یا محبویی دلرند در این سرود ستایش بما بهیوتندند و آنان که در این حد نیستند
باید با چشمان اشکیار به آرامی از جمع ما بیرون روند

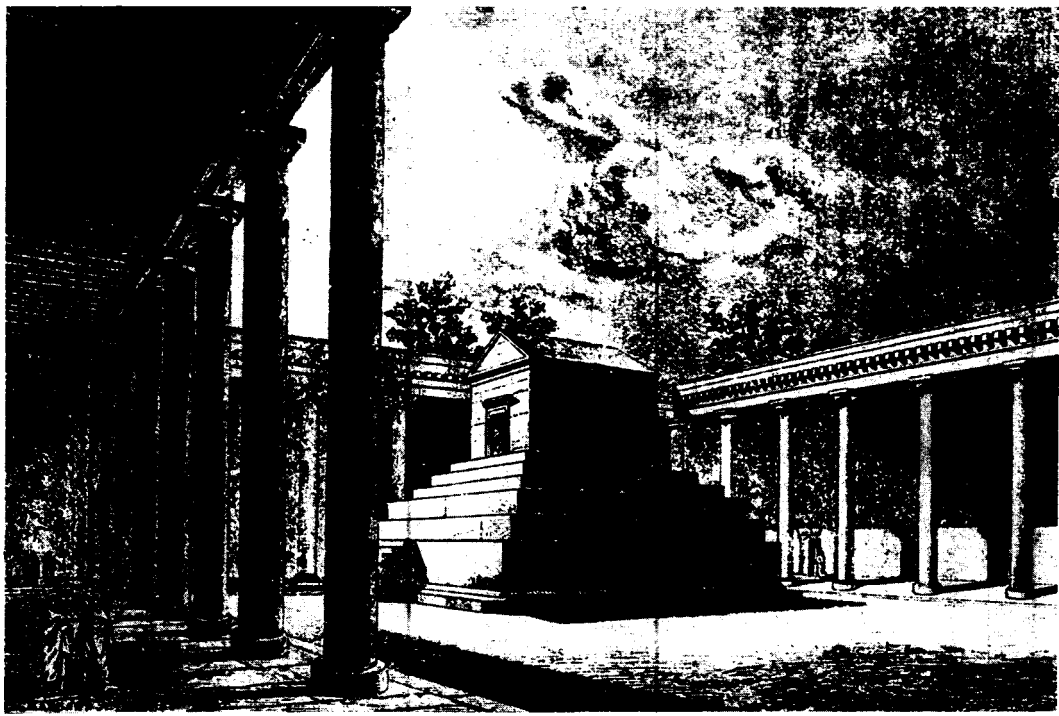
کلیه موجودات از پستان طبیعت شهد شادی می نوشند
نیک و بد به یکسان از این هدیه آسمانی برخوردارند
او که محبویی با وفا است مارا غرق بوسه های مهر و مهره تاله نموده
حتی گرم شب تاب نیز این شادمانی را احساس می کند و این
فرشته مهر در بلرگاه الهی حاضر است

پس برادران
شما باید مشتاقانده مانند اندام های ملکوتی که خداوند
انزوی شکوه سپهر فرو فرستاده است و مثل قهرمانی که برای غلبه
در نبردی می رود . در مبارزه حیات شرکت کنید .

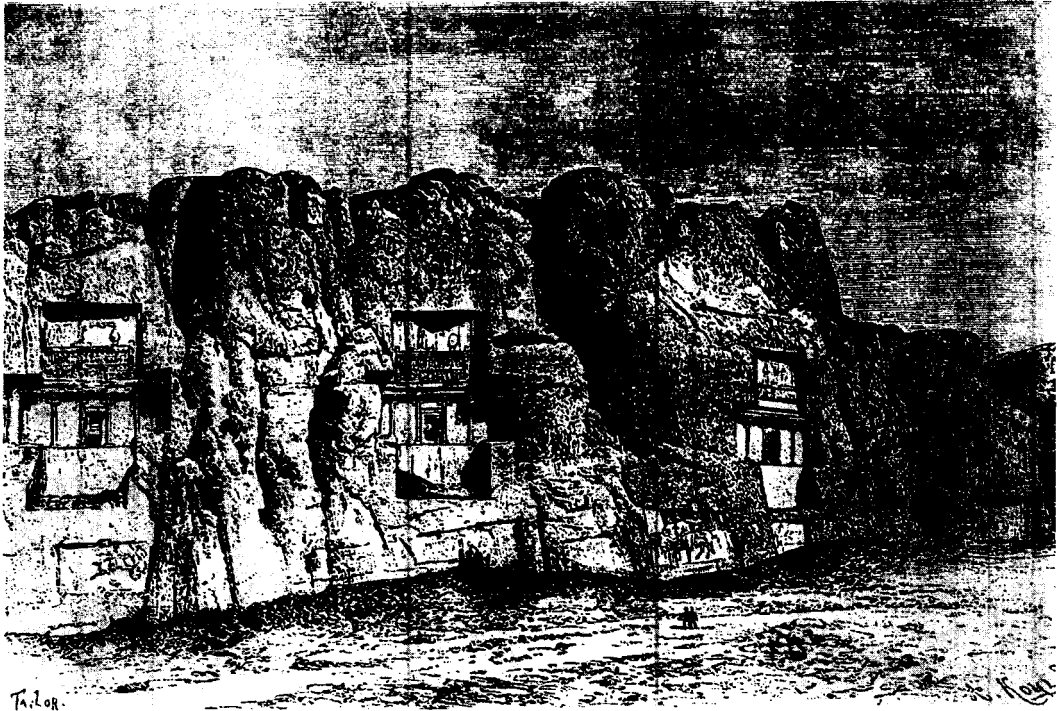
ای هزاران هزار انسان
من شما را در آغوش میگیرم
و این بوسه ای است برای تمام عالم

ای برادران
در بالای سر پرده ستارگان پدري مهربان نشسته است
آیا شما ملهون ها بشر به نهایت او خواهید پرداخت ؟

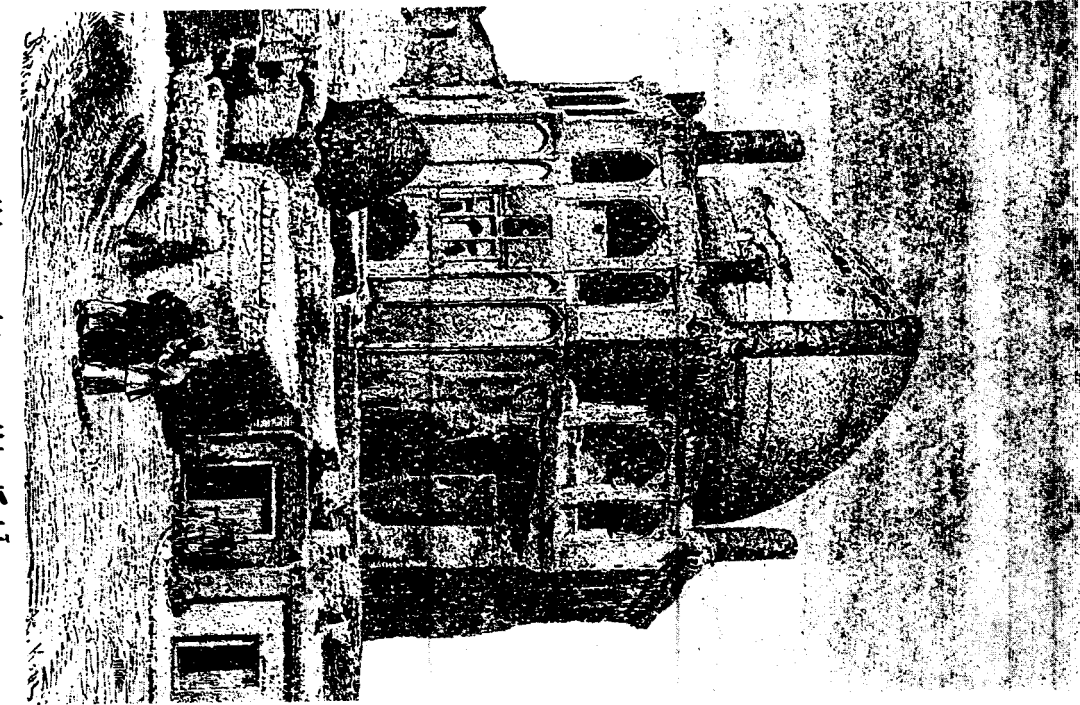
جهانیان
آیا شما خالق خرد را می شناسید ؟
باید او را در ملکوت یافت ، مقام او ماورای کواکب است .

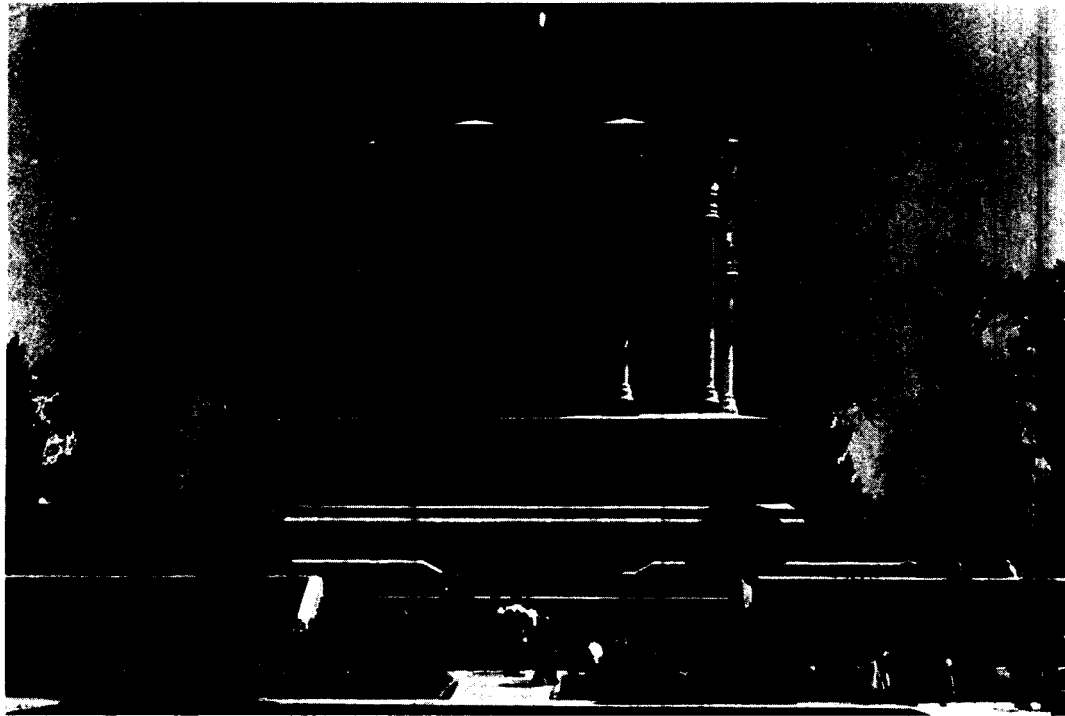


قبر مادر سلیمان (بازسازی مارسل ایولاقوا)

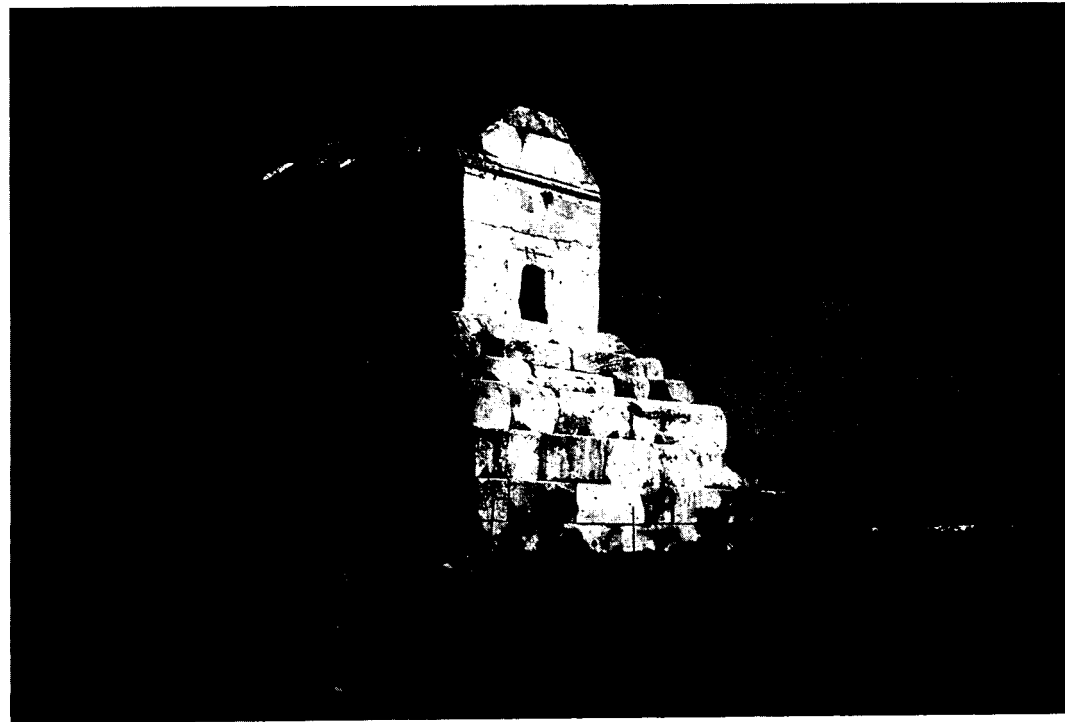


آرامگاه های نقش رستم - مرو دشت شیراز



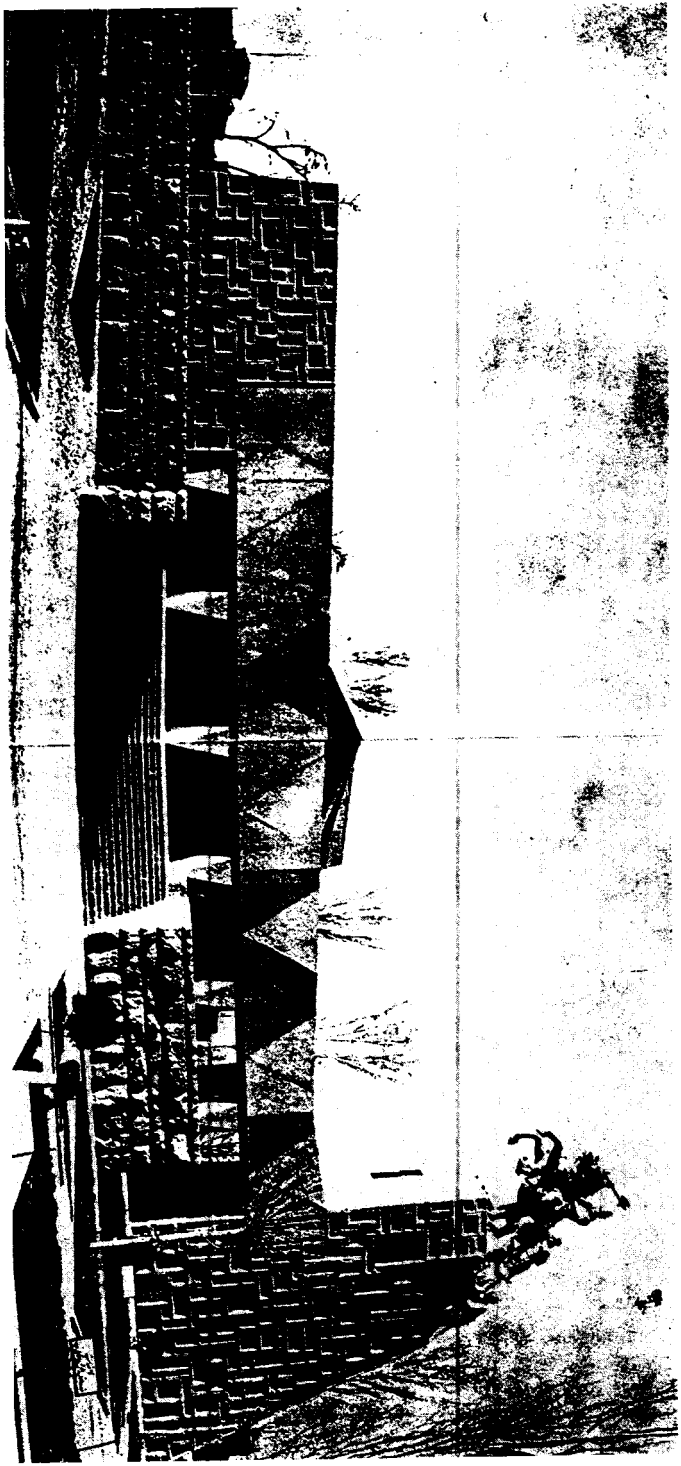


آرامگاه فردوسی - تویس



آرامگاه کورش در پاسارگاد

آرامگاه نادر شاه - مشهد



شرح احوال و آثار و خدمات حاج احمد حمدی

دکتر منوچهر سلمانپور

مرحوم مفطورحاج احمد حمدی یکی از معروفترین علماء و فضلاى امر الهی در بلاد عربی بشمار می رود. این نفس نفیس در طی سنین عدیده حیات پر ثمر خویش به طرق مختلفه به شریعه الهیه خدمت نموده و نام نامی اش در صفحات تاریخ بهائی مثبت و منقوش گردیده است.

حاج احمد حمدی در بصره ، در کشور عراق در سنه ۱۸۸۲ میلادی در خانواده ای از علمای اهل سنت پا بعرضه وجود نهاد. سنین طفولیت را در مسقط الرأس خویش بگذراند و طبق رسوم زمانه در مکتب های معموله به تلمذ پرداخت و نزد والد خویش که بنام ملا حسین معروف بود و امامت مسجد « مقام الامام علی » را در بصره به عهده داشت به کسب علوم متعارفه مشغول گشت و در اثر فوت نا بهنگام پدر تحت رعایت والده خودصفیه خانم وخال خویش موسوم به ملا عبدالجبار قرار گرفت . ملا عبد الجبار و والدش هر دو امام و خطیب مسجد القطان در بصره بودند.

حاج احمد از سنین جوانی به امور دینی توجه خاصی داشت و هر روز ساعات متوالی به مطالعه مسائل مذهبی می گذراند و برای کسب علوم دینی به مکه مکرمه شتافت و در حوزه درس علماء آن بقعه شریفه به ادامه تحصیل مشغول گردید و علوم تاریخ و فلسفه و فلك شناسی را بیاموخت و به وطن مألوف مراجعت نمود . دوران جوانی را با سعی متمادی در پیشرفت امور علمی و تجارتي همراه ساخت. پس از فوت پدر به تجارت باهندوستان و انگلستان مبادرت نمود و اوکین مدرسه متوسطه را در بصره با سرمایه شخصی خود بنا کرد و تدریس علوم ریاضی را در آن مدرسه خود بهعهده گرفت. پس از فوت والد ، املاک و مستغلات بسیاری در بصره به ارث به او رسید ولی در اثر غرق کشتی که حامل خرما و مال التجاره اش به هند بود قسمت اعظم این سرمایه مورثی را از دست داد . حاج احمد از این خسارت عظیم دلسرد نشد و چندی نگذشت که در اثر همت و پشتکار بسیار گشایش قابل ملاحظه ای در امور مالی وی نمایان گشت.

حاج احمد مدارج ترقی و تعالی را در میادین دینی و فعالیت های تجاری طی نمود و در هر دو مضمار به ذرّوه شاهقه رسید و سرآمد اقران گشت. بصره را که مسقط الرأس خویش بود مقرر تدریس و تجارت قرار داد و تا آخرین دم حیات به خدمت و عبودیت حضرت ربّ الآیات قائم استوار ماند.

حاج احمد حمدی پس از فوت پدر بنا به فرمان ملوکانه جانشین پدر گردید و به امامت یکی از مساجد کبیربصره ارتقاء یافت. در مدارس متوسطه به تعلیم طلاب علوم سعی بلیغ مبذول داشت و در مجالس عمومی بالقاء خطابه مشغول گردید. در منطق و فلسفه و شعر و خطابه و اقامه دلائل و ارائه براهین بر همگنان مزیت و برتری یافت. صیت بزرگواریش در حوزه بصره و مدن مجاوره مرتفع گردید بشأنی که پس از انقلاب عراق در سنه ۱۹۲۰ و با استقرار ملك فیصل اول بر اریکه سلطنت، حاج احمد با گروهی از نخباء و شرفاء به نمایندگی ساکنین منطقه جنوبی برای عرض تبریک و تهنیت به حضور شاه راهی بغداد شد و مورد مرحمت ملوکانه قرار گرفت. در يك مورد نیز منصب وزارت به او پیشنهاد شد ولی نپذیرفت. در جستجوی علم و دانش سعی فراوان داشت. کتابخانه اش مشتمل بر پنج هزار مجلد از کتب و مولفات خطی نفیس و قدیمی است و زبانزد خاص و عام می باشد. کتابخانه عمومی شهر بصره حتی عشر این عدد را در اختیار نداشت و به کرات از مجموعه بی مانندش در ادب عربی و تفاسیر قرآنی و علم و فلسفه و حکمت و عرفان استفاده می کرد و این عمل چندان تکرار شد که بالاخره جناح خاصی در کتابخانه عمومی بنام وی ترتیب داده شد تا ساکنین بصره بتوانند از این گنجینه ارزشمند به آسانی بهره مند گردند.

حاج احمد با علم و فضیلتی که داشت همواره در قلب احساس می نمود که روانش از مسیر زندگی روزمره در اغبرار است و نشئه حیاتش از توجه و تمسک نفوس به امور ماده مهوم و پرائزجار. لذا تفحص و تفرس آغاز نمود باین امید که بارقه هدایت بیابد و آفاق دل را به ضیاء شمس حقیقت روشن و منیر گرداند.

مهمان سراسر خانه دنیا که اندرو يك روز این بیاید و يك روز او رود (سنی)

بادوستان یگانه و مصاحبان شیفته سخن از تباهی حیات مادی به میان آورد به هدف آن که شاید سروشی بگوش هوش رسد و دل به نغمه جان بخشی و آهنگ فرح بخشی مسرور و شادمان گردد. در خلال این احوال نزد یکی از دوستان قریب خویش بنام رثوف عبدالله عطار که مدیر فرهنگ بصره و از زمره علماء محسوب بود پرده از راز دل برداشت و زبان به شکوه گشود که روحش اسیر تشویش و اضطراب است و روانش در گرداب شور و اضطراب گرفتار. نه طبیعی که مرهمی نهد و نه دستگیری که از قید غم برهاند. این دو چندی بدین منوال به مذاکره و مباحثه پرداختند تا آنکه حاج احمد ظاهراً به نیت توسعه دائرة تجارت و در حقیقت به منظور مطالعه و مذاقه در مسائل دینیّه عازم کشور هندوستان گردید و امیدوار بود که بتواند در آن خطه شاسعه پی بحقیقت اصلیه برد و صفحه دل را از ظلمت غم بزدايد و صدر منیر را انشراحى وسیع بخشد.

کشور هند با آن همه عجائب و غرائب قلب مرمّد حاج احمد حمدی را از مخالف مستولیه فارغ نمود و وی به ناچار با خبیت آمال به وطن بازگشت. روزی در بصره ضمن مذاکره با دوستان سخن از فرقه بابیه بیان آمد که این فتنه جدید در مدینه شیراز قیامی تازه نموده اند و مدعی ظهور مهدی موعود گشته اند. حاج احمد این گروه را غمی شناخت و از مدح و ذم و نعمت و قدح آنان خبر نداشت. عزم را جزم نمود که مسئله را تعقیب نماید و پی بحقیقت این گروه برد. پس از سعی فراوان نسخه ای از کتاب ایقان که به فارسی تحریر یافته بود بدست آورد با کمک نفسی که جملات را شفاهاً به

عربی ترجمه می کرد از مندرجات آن آگاه گردید و اندک اندک مواضع آنرا با عطار و برخی از هم نشینان در میان گذارد و بیحث و گفتگو پرداخت. تحقیق و تدقیق در مندرجات کتاب مستطاب ایقان حجاب غفلت را از وجه منیرش بدرید و قلب نازنینش را باشعه آفتاب حقیقت تابان نمود. روح پر فتوحش در عوالم نامتناهی به پرواز در آمد و سروش ملکوتی را بگوش هوش اصفاء کرد. بمنظور تأکید در حقیقت و صحت شرح جدید سفری به مصر نمود و در مراجعت در سنه ۱۹۲۷ باراضی مقدسه مشرف و دیده به عتبه کعبه مطهره منور و صدر را به نفحات قدسیه مقام اعلی منشرح و معطر و به محضر مولای یگانه حضرت ولی عزیز امرالله مشول یافت و در بحر ایمان و ایقان کاملاً شافیه مستغرق گردید. پس از این دیگر خود را نشناخت و با شجاعت و شهامت تام در مجالس خاص و عام اعیان و بزرگان و علماء و فقها سخن از شریعت بقا بمیان آورد و باقامه دلائل و براهین پرداخت و وضع و شریف و عالی و دانی راهه گلستان معنوی و شرف ایمان جمال یزدانی دعوت نمود.

عاقبت در همه جا عشق تو مشهورم کرد
 نیست بودم کرمت خلعت هستی بخشید
 محو بودم قلمت ثابت و مسطورم کرد (مستطاب)
 حاج احمد که قبل از حدوث این وقایع غیر منتظره همواره صدر نشین هر مجلسی بود و نزد همگان عزیز و گرانمایه، ناگهان مورد جور و ستم یار و اغیار قرار گرفت. لسان تهمت و افتراء بر وجهش گشوده گشت و سهام کینه و بغضا بر صدرش بیارید و نعرات لعن و طعن بی روا برداشت شتی به عنان آسمان رسید. آنان که دیروز او را به مشابه فرشته آسمانی و صحابه محمدی می پنداشتند ناگهان خصائل پسندیده اش را ردائل شیطانیه دانستند و مکارم عالیه و مکاسب شاهقه علم و فضیلتش را از مهابط سافله جهل و ضلالت قلمداد نمودند. حاج احمد که در مضمار ادب و وقار سرآمد یار و اغیار بود نواب و مصائب وارده را با سکون و طمأنینه خاصی استقبال نمود و در هر فرصتی به آیات قرآنی و احادیث قدسی در اثبات آئین الهی استشهاد می فرمود.

تیر جفای دشمنان روح و روان این شیفته جانان را نیاززد بلکه بر شوق و ولهش صد چندان بیفزود. هر طعنه و شتیحه ای را با لبخندی نمکین و حسن سلوکی چون ملاتک علیین مقابله نمود چندان که خصلت جلیل و روش جمیلش دشمنان را خائب و خاسر ساخت و محبت بی شائبه یاران و احترام و اعزاز دوستان را بار دیگر به وی معطوف گردانید.

حاج احمد با کشف نقاب از شریعه حضرت رب الارباب و با کمال جرأت و شجاعت به تبلیغ امرالله قیام نمود و نفوس مستعده را به شاطی نجات رهنمون گردید. افرادی از ساکنین بصره که از زمره متفرسین و متفحصین محسوب و به رداء خصلت و فضیلت نیکو نزد آشنا و بیگانه مزین و معروف بودند محضر مهرپرورش را مقتنم شمردند و از قلم کبریا نصیب وافر بردند. گوش جان به ندای دلبر جانان سپردند و محبوب حقیقی را بی درنگ بشناختند و در صف مؤمنین ثابتین وارد شدند. در خلال این احوال حاج احمد عزم را جزم نمود که در میدان تبلیغ گوی سبقت برآید و ادله ثابت و آیات قرآنی را در دسترس خاص و عام قرار دهد، لذا به تدوین کتب و رسائل استدلالیه در شرح و توصیف آیات قرآنی و تفسیر احادیث و اخبار مرویه مبادرت نمود و به کشف حقایق مکنونه و ارائه ادله قاطعه و ذکر موازین مشابه در ادیان سالفه پرداخت. تحقیق و عود الهیه و علامات اصلیه را به تفصیل شرح داد و تسلسل ادیان را روشن و واضح نمود. افتراءات و اتهامات وارده بر

شریعت مقدسه را مردود شمرد و با اسلوی متین جهات عدیده و محقق بشارات مصرحه در کتب سماویه و آثار غلبه امر مالک بریه را مذکور داشت.

کتاب استدلالیه این عالم نحیر و دانشمند خبیر به زبان عربی تحریر و به عنوان ذیل به چاپ رسیده و مؤلف گرانمایه مخارج طبع و نشر را شخصاً بعهد گرفته است. **عَلَيْهِ مِنَ التَّحِيَّاتِ اَبَدُهَا** و **اَبَهاها :**

۱ - نَبَذَةُ لَطِيفَةٍ فِي اثْبَاتِ وَجُودِ مُكُونِ لِهَذِهِ الْكَائِنَاتِ - سنه تألیف ۱۹۴۶.

۲ - التَّبْيَانُ وَ الْبِرْهَانُ - دو جلد

۳ - الدَّكْيَلُ وَ الْاِرْشَادُ فِي لِقَاءِ رَبِّ الْعِبَادِ

۴ - الرَّائِدُ وَ الدَّكْيَلُ لِمَعْرِفَةِ مَشَارِقِ الْوَحْيِ وَ مَهَابِطِ التَّنْزِيلِ - سنه تألیف ۱۹۶۹

۵ - کتاب فی مجی الاب السماوی

کتاب (التبیان و البرهان) را فاضل ارجمند جناب عبدالحمید اشراق خاوری به فارسی برگردانده اند و در ایران بچاپ رسیده است.

خصوصیات شخصی حاج احمد حمدی

حاج احمد حمدی قامتی کوتاه و چهره ای گشاده و دیدگانی عمیق و لبانی باریک داشت. زبان عربی را که لسان مادری بود بکمال فصاحت بیان می نمود و مذاکرات یومیّه را با تبیان شیرین و امثله شکرین و اشعار ثمین و آیات مبین می آمیخت و به سُر قرآنیّه و اخبار و احادیث اسلامیّه که به محفوظه دل و جان سپرده بود همواره استشهاد می فرمود. نویسنده این مقال این نفس زکیّه ذکیّه را در شهر بصره و مدینه الله بغداد و امارت کویت به کرات و مرات ملاقات نموده و از محضر پر انوارش استفاضه شایان برده است. هر هنگام لسان به شرح مواضع امریه و مسائل معضله در اثبات شریعت صمدانیّه می گشود ، دلائل و براهین قیمه چون سیل جارف از لسانش منهر می گردید و ادنی ریب و رعبی در دل باقی نمی گذارد. ریشه تقالید و توهّمات را از بن بر می انداخت و ساعت دل را از لوّث هر شک و تردیدی پاک و منزّه می ساخت. کلامش مفرح جان بود و بیانش نافذ درقلب و روان. گهی به شعر استشهاد می نمود و گهی به نثر بیان مطالب می کرد. زمانی با آرامش و طمانینه و وقتی با صوت ملیح و پر رته. محضرش چه زیبا و دلربا و نطق و بیانش چه نغز و پر معنا. کلامش توجه مستمعین را بخود جلب می نمود و قوه استدلالش چون سیف شاهر بنیان مخالفت و معاندت را زیر و زبر می ساخت. در اثر این جاذبه و هیمنه و خُبرت و حکمت بی مثالش جمع کثیری به شرف ایمان فائز شدند و در ظل ظلیل آئین حضرت ذوالجلال وارد گشتند.

حاج احمد حمدی از جمله نفوس معدودی بود که فضیلت دانش و بینش معنوی را بامزیت ثروت و مکنّت مادی در هم آمیخت. در بازار تجارت گوی سبقت از دیگران بریود و با نمایندگی کارخانجات مشهور جهان که در اختیار داشت دائره تجارت را گسترش بخشید و ثروت قابل ملاحظه ای بدست آورد و در کشور عراق و مناطق خلیج و عربستان سعودی فعالیت های وسیعی را آغاز نمود. از جمله اقداماتش ایجاد شبکه برق در امارت کویت بود که قبلاً از نعمت برق عمومی محروم و عامه ناس از حرارت لایطاق گرما در مضیقه بسیار بودند. حرارت آفتاب در کشور کویت

از نیمه بهاران و در فصل تابستان تا اواسط فصل خزان در ساعت های ۱۰ صبح الی ۳ بعد از ظهر بر حسب گزارش های رسمی از ۷۰ درجه سانتیگراد تجاوز نموده و به ۸۰ درجه می رسد و در همین اوقات شدت گرمای هوا در سایه از ۴۹ درجه سانتیگراد گذشته گهگاه به ۵۲ میرسد. در حقیقت شهر کویت گرم ترین پایتخت جهان بشمار می رود.

کشور دل از جهانی دیگر است این زمین را آسمانی دیگر است
ای فلک از راه ما بردار دام طایر ما ز آشیانی دیگر است (نشاط اسمعیلی)
باری حاج احمد حمدی بیان احلای جمال عزّ یزدانی را مصداق فروزانی بخشید که در کلمات
مکتونه از پراعه عزّ احدیه نازل قوله جلت عظمته :

« ای مغروران به اموال فانیه ، بدانید که غنا سدّیست محکم میان طالب و مطلوب و عاشق و معشوق. هرگز غنی بر مفرّ قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی. پس نیکو است حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعی ننماید و از دولت ابدی محروم نشود نگرداند. قسم باسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را. »
حاج احمد علاقه مفرط به سفر و تجوّل داشت و در جمیع این اسفار به تبلیغ امر حضرت کردگار می پرداخت و در تکلم به زبان های عربی و فارسی و ترکی و انگلیسی احاطه کامل داشت.

اسفار تبلیغی حاج احمد حمدی

حاج احمد حمدی پس از آنکه در ظلّ ممدود وارد گردید برحسب تعالیم الهیه زبان به تبلیغ گشود و مشتاقان را از حقیقت امر سبحانی آگاه ساخت. بدایتاً در بصره نفوس مستعده را به گرد خود جمع نمود و آیات الهیه را به سمع آنان رساند و قلوبشان را به ضیاء آثار مبارکه روشن و منیر ساخت و در اثر همت و الایش دعائم اصلیه محافل روحانیه در آن انحاء مرتفع گردید و بنیان محفل مقدّس روحانی ملی در کشور عراق استحکام یافت. سپس در امتثال اوامر مولای مهربان به نشر و اشاعه امر احدیه در اقطار اسلامیّه و ممالک هند و پاکستان پرداخت و به اسفار متعدده در این اقطار قیام نمود و نفحه طیبه مسکیّه را در این دیار منتشر ساخت. در اسفار پر اثمارش به کشورهای خلیج قلب مهاجران مهجور و مشتاقان عبودیت ربّ غفور را با بیانات شیوا و مطالب نفز و پر بهای خویش مسرور و شادمان ساخت. از آنجا که در امارت کویت با نفوس برجسته از طبقه تجّار و متشخصین آشنائی سابق داشت باب مراودت و معاشرت را با آنان بگشود و لاجرم رشته سخن را به وعود کتب مقدّسه در باره مهدی موعود و حضرت مقصود بکشاند و با دلائل متقنه و براهین قاطعه کشف حقیقت نمود و به آیات مبارکه از مصحف مجید استشهاد فرمود و با رأفت و روحانیت تام لسان به تلاوت آثار باهره صادره از کلک گهر بار ربّ غفار و مرکز عهد و پیمان حضرت مختار بگشود و چنان جذب و شوقی در قلوب ایجاد نمود که بوصف در نیاید. از جمله نفوسی که در مدینه کویت شیفته روی دل آرا و مفتون صوت دلریا و علم و عرفان ابن طیر گلشن بقا شدند یکی از علمای دین بود که با وله بی منتهی محضرش را همواره گرامی می داشت و از هر فرصتی از بیانات دل افروز این قدوه ابرار لذت زائد الوصفی می برد. رفته رفته شوق و حرارت درونیش افزایش یافت و پس از مطالعه و مذاقه در آثار مبارکه و رفع شبهات موجوده زبان به

اقرار و اعتراف و اذعان و ایمان به حقانیت شرع حضرت رحمن گشود و تمناى ثبت نام در ردیف پیروان مالك انام نمود. رجای قلبیش به محضرانورغصن دوحه بقا مولای توانا ارواحنا لعنایاته الفداء

معروض افتاد و لسان اطهر تأکید به ادامه تمن و تحقیق و رعایت شئون حکمت و مواظبت ناطق گشت. لهیب شوقش قورانی جدید یافت و اسفار محدود و معدود حاج احمد به کویت را کافی و وافى نشمرده بلکه خود مکرراً به بصره روی آورد تا محضر مبلغ کریم و فقیه علیم را مغتنم شمرد و از گلستان زبر و الواح الهیه تمتع کامل برد. در خلال این احوال اخبار جسته و گریخته ای از علاقه مفرط این عالم کویتی به مبادی آئین یزدانی در نزد خاص و عام منتشر گردید و زمزمه و دمدمة کینه و غضب رؤسای ملت و دولت بلند شد که چگونه یکی از نفوس ذی صلاحیت کشور راه کفر و زندقه پیش گرفته و از صراط مستقیم رسالت محمدی که خاتم انبیاء است سر پیچی نموده و به حسیض ارتداد سقوط کرده است. در خانه مسکونی افراد عائله نیز از زن و فرزند کل به شمل میغضین و مخالفین پیوسته و نائرة عناد و ضدیت را مشتعل ساخته و در خانه را برویش بسته و لسان به تهدید گشودند که چنانچه دست از انحراف بر ندارد و بر ارتداد اصرار ورزد از لانه و آشیانه محروم کنند و از بزرگان مملکت طرد و اعتزالش را جویا شوند. شوک کینه و ایذاء و سهام ضغینه و بغضا رخنه در بنیان اعتقادش بیفکند و حب جاه و منصب وی را از منهج قوم منحرف ساخت. رفته رفته از جرگه دوستان دوری گرفت و کناره گیری پیشه نمود و خود را از شرف ایمان و صولت ایقان و دخول در ظل سراپرده ثابتان محروم گردانید.

طریق عشق بود خوفناک و پراشوب درین گریوه گرت عقل هست خیمه مکوب
زبس که تیرملامت زبندت از چپ و راست که گر چو شیر نری عاقبت شوی مغلوب
وجود نازک چون شیشه ات ندارد تاب که سنگ فتنه برو بارد از شمال و جنوب
وصال اگر طلبی از در خلوص در آی که هست نزد حبیب این صفت بسی محبوب (اعتدلب)
باران کویت چون تزلزل و تهقیر ویر را مشاهده نمودند ترنمات بیان مولای مهربان را متذکر
گشتند که فرموده بودند « حکمت و مواظبت لازم ». « آری » رگ جهان در دست پزشک دانا است
درد را می بیند و به دانائی درمان می کند » (مجموعه الواح چاپ مصر)

عاشق آن باشد که هر دم صد هزار جان نثار یارجانی می کند (روحانی)
حاج احمد حمدی مکرر به کشور کویت سفر نمود و از ممالک هندوستان و پاکستان و خاور میانه و لبنان و سوریه دیدن کرد و در جلسات عدیده به شرح آیات و بسط بینات و ذکر شواهد و استدلال در اثبات شریعت حضرت ذوالجلال اهتمام ورزید و با نفوس مشتاقه ملاقات نمود و باصلاحت و وقار از امر حضرت کردگار دفاع فرمود و پرده شبهات زائل ساخت و ساحت دل را به رموز مکنونه و اسرار مخزونه آیات شارع کریم و آثار مبین عهد قوم و تواقیع مولای عظیم نشسته تازه بخشید.

همت والا و جذبه شوق و وفا و دانش پر اعتلاش درسی عظیم از برای مهاجران دلباخته امر رب رحیم در اقالیم عربیه بود. اعمال و رفتارش و شیم و اطوارش مصداق بیان جانفزای الهی در لوح مبارک حکمت رابپاد می آورد که فرموده اند قوله جل جلاله :

« كُونُوا قُلُوبًا حَسَنَةً بَيْنَ النَّاسِ وَصَحِيفَةً يَتَذَكَّرُ بِهَا الْإِنْسَانُ »

دوستان ممالک عربیه روش پسندیده اش را نصب العین خویش قرار دادند و بر اثر اقدامش مشی

و سلوک نمودند و نفوس مستعد و مشتاق را به شاطی بحر وصال رهبری کردند و الی الابد مرهون لطف و محبت و درایت و مرحمتش گردیدند. علیه رضوان الله و غفرانه.

پس از عروج غصن دوحه بقا به رفرف اسمی قلب مرمّد این شیدائی مفتون از هجران مولای مهربان یکباره بگداخت و از فراق محبوب یکتا سر از تن نشناخت. با چشمی گریان و جسمی ناتوان و ضعفی بیکران خود را به موتمر افریقا رساند تا در رثاء محبوب جان و خدمت به آستان ملیک منان جوش و خروشی نشان دهد. هنگامی که برای القاء خطابه به محل ایراد خطابه دعوت گردید لسان بنعت و وصف عظمت و رفعت شأن مولای مهربان بگشود و فصاحت و بلاغت کلام چنان اوجی گرفت و ترشحات بیانش در ترجمه احوال و ضجّه دل و حال چنان موجی در بحر کلام ایجاد نمود و هیجانی ببار آورد که مترجم با اقتدارش بانگ بر آورد که مرا یارای فهم مطالب و ترجمه و نقل مباحث نیست. کمیت لنگ است و کلام خطیب ادیب بی دریغ دشوار و منیع. اما حاج احمد با اشک ریزان و ناله جان و دست به آسمان بافشای سوز دل و حزن روان بیان خود را با این مضمون شروع نمود که با مولائی الحنون

رفتی و شکست محفل ما هم محفل ما و هم دل ما

باری این هُزبر معنوی المجداب روحانی و علم و حکمت الهی و خلوص و صمیمیت و خضوع و محویت قلبی را با غناء و ثروت مادی درهم آمیخت و به حلقه نفوس قلیلی درآمد که وصفشان از لسان عظمت در الواح عدیده نازل شده است. در بلاد عدیده عالم به تقدیم حظائر قدس مفتخر و به وصول تواقیع شتی از قلم غصن دوحه بقا مشرف بود. حظیره القدس بصره نیز به همت این دلدادۀ شیدا بنا شده است. طویلی له ثم الف طویلی له.

خدمات حاج احمد حمدی در ظلّ تشکیلات اداری

حاج احمد پس از آن که عده ای را در بصره به ظل سرپرده ایقان وارد نمود آنان را تشویق و ترغیب کرد که منویات قلبیه خویش را مبنی بر ایمان به طلعت احديه و عبودیت محضه به ساحت انور مولای بریه معروض دارند و مؤمنین جدیده نیز هر يك عریضه ای به آستان مولای مهربان مرقوم و بشرف جواب از مرکز امر مالک رقاب مفتخر گشتند و مولای توانا آنان را به خدمت آئین یزدانی و انتشار نفعه ربانی و تشکیل محفل روحانی و انقیاد تام از دستورات آن مرجع اداری تحریر و تأکید فرمودند.

حاج احمد در تزئید معلومات و تحکیم مبانی دانش و بینش مصدّقین جدید از هر جهدی فروگذاری ننمود تا هر يك نیز بنویه خود به هدایت و راهنمایی نفوس مشتاقه قیام نمایند و کلمه الهیه را منتشر کنند و بنیان نظم اداری را در آن اقلیم عظیم استحکام بخشند. حاج احمد در خلال این احوال به تدوین مقالات در شرح و بسط موازین امریه پرداخت و به تألیف کتب استدلالیه مشغول گشت تا در اتساع دائره تبلیغ امرالله همت والا نماید و آیات قرآنیّه و احادیث اسلامیّه و تفاسیر مشهوره را در دسترس عموم قرار دهد و پرده سوء نیات را بدرد و افتراات کاذبه را بکلی مردود سازد و حقائق کتب مقدسه را روشن و واضح نماید. کتب مشهور وی نتیجه مجهودات فائقه اش در این سبیل جلیل است.

حاج احمد در سنه ۱۹۴۲ میلادی به منظور توسعه دایره تجارت و سایر امور امری راهی بغداد شد و با عائله خویش در آن مدینه منوره که به حضانت بیت اطهر اقدس ابهی ثمره وجود مشرف و متباهی است رحل اقامت افکند و متعاقباً به عضویت محفل مقدس روحانی مرکزی بهائیان عراق انتخاب شد و در میدان خدمات اداری با جدیت و متانت و صبر و استقامت و شوق و شهامت به عبودیت آستان حضرت احدیت مفتخر گردید. در میدان تبلیغ و تبشیر شرع منیر پیشرو آقران بود و در بذل مال در سبیل پیشرفت امر حضرت ذوالجلال قدوة یاران. نویسنده این مقال در اثناء کنفرانس کامپالا در سنه ۱۹۵۸ پس از عروج مولای توانا به رفرف اسماء ارواح العالمین لعنایاته الفداء شاهد و ناظر تواقیع متعدده مبارکه حضرت ولی عزیز امرالله بود که در مواقع شتی با لحنی جان افزا از خدمات صادقانه و تبرعات گرمانه این رادمرد عالیقدر تمجید و تحسین فرموده بودند. در تقدیم تبرعات روال خاصی را پیروی می نمود و همواره حدیث قدسی را متذکر می گردید که صاحب عائله و ذریه چه بهتر آن که ثلث مایملک را در راه خدا انفاق کند و ثلث دوم را در اعاشه و رعایت عائله مصروف نماید و ثلث سوم را به کسب و اقتراف تخصیص دهد. طوبی له و حسن مآب.

صعود حاج احمد حمدی

حاج احمد حمدی همواره با قوت و صلاحیت تام در خدمت به امر مالک انام مداوم بود تا آنکه خزان عمر به پایان رسید و برد شتا پدیدار گشت. قامت خمیده شد و دید چشم نقصان یافت. محروک و محجول دیرینه از میانه رفت و صریر قلم از بین بر افتاد. حاج احمد به سبب شدت کهولت راهی بصره گشت تا دم اخیر را نزد افراد دلپسند و احفاد دلبنده عائله سپری نماید. نویسنده این مقال صبحی چند قبل از آن که طیر روحش به جهان بالا پرواز نماید و به شرف لقاء سلطان بقا در ملکوت ابهی فائز شود در بصره در جوار بستر منیرش حاضر و به عرض تکبیر و تهنیت به حضورش موفق گردید. آن نفس خبیر و عالم نحریر که ایام اخیر زندگانی را می گذرانید از اخبار انتشار و ازدهار امر الهی جویا شد و پس از اطمینان خاطر با مهر و محبت و ملاحظت و عطفوت خاصی زبان به حمد و ثنای جمال مبارک گشود که بفضل قدیمش شرف ایمان و ایقان عطا فرموده و موهبت عبودیت و رقیبت ارزانی داشته است و اظهار کرد دعا و رجا نمائید و به آستان طلعت بها استغاثه کنید که تا نفس اخیر موفق به حمد و شکرانه آستانش گردانند و در اطاعت و انقیاد بیت العدل اعظم الهی مرکز منصوص و معصوم شریعت سبحانی مؤید و ثابت و مستقیم بدارد.

باری اجل محتوم سر رسید و در لیلته بیستم ماه می ۱۹۷۱ روح پر فتوحش قفس تن بشکست و آهنگ ساحت لولاک نمود. جامعه بهائی عراق با فقدان این نخبه بی نظیر و قدوة بی مثیل یکی از وجوه نامی خود را از دست داد و لکن مجهودات بهیه و خدمات باهره حاج احمد الی الابد باقی و برقرار خواهد ماند زیرا حاج احمد نفوس مبارکه ای را به شریعه سبحانیه رهنمون گردیده و کتب و رسائل بارزه ای را تألیف فرموده که نام نامیش را در صفحات تاریخ امر نازنین ثابت و استوار خواهد داشت. آرامگاه پر انوارش در بصره قرار دارد ، علیه رضوان الله و بهائانه و غفران الله و ضیانه.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

گلبرگی چند از
گلزار ادب ایران

جناب ورقاء شهید در سرودن اشعار در قوالب
گونگون عروزی مانند قصیده ، غزل ، قطعه ، مستزاد ،
مثنوی و غیره تسلطی استثنائی داشته و آثاری استوار و
دل انگیز از خود به یادگار گذاشته اند و نیز نامه هائی از
ایشان باقی مانده که نشان دهنده قدرت قلم آن بزرگوار
است.

دوستان را مژده می دهیم که مجموعه اشعار جناب
ورقاء در دست تدوین است که امیدواریم در آینده ای نه
چندان دور بزبور چاپ آراسته گردد و چشم مشتاقان را
روشن نماید.

در این شماره بمناسبت اختصاص به نشر سخنرانی
های (دوره ورقا) نمونه هائی از آثار منظوم و منثور
جناب ورقاء شهید و نیز مثنوی معروف جناب روح الله را
نقل می کنیم که امید است مورد توجه اهل ادب قرار گیرد .
دوّمین بخش به نمونه هائی از نوشته ها و اشعار
متقدمان و معاصران بهائی اختصاص داده شده است.

حقیقت نه مجاز

ما را نظری از تو به رخسار تو باز است
عشق است ولی آن به حقیقت نه مجاز است
با آنکه همه شیوه جادوی تو ناز است
چون است که امشب همه باماش نیاز است
در پرده ندانم که نوازنده ساز است؟
کآهنگ وی امشب همه در سوزوگداز است
در شیب و فراز آنچه دیدیم ، ندیدیم
آن مقصد عالی که نه از شیب و فراز است
بر گو بنوازند به شور دل عشاق
کآهنگ همایون عراقی به حجاز است
آن را که شد ابروی کجش قبله طاعات
پیوسته اگر راست ببینی به نماز است
صد قافله دل همراه آن چشم کمان دار
صد سلسله دل بسته آن زلف دراز است
آن کاو ننهادی قدم از صومعه بیرون
دیدم بره میبکده اندر تك و تاز است

در دیده 'مردم نگرد روی تو « ورقا »

با مردم آن دیده که بر روی تو باز است

حکایت لیلای حسن

شهباز اوج عشق پریدن گرفت باز
درسینه طیر عقل خزیدن گرفت باز
از بیشه قدر بدر آمد هژیر جبر
آهوی اختیار رمیدن گرفت باز
نار جمال یار شد از سدره آشکار
موسی بسوی طور دویدن گرفت باز
طالع شد از سماء بقا شمس انجذاب
ذرات را به جذبه کشیدن گرفت باز
باد سحر حکایت لیلای حسن گفت
مجنون عشق جامه دریدن گرفت باز
چون غنچه شدشگفته همه عقده های دل
گوئی نسیم فضل وزیدن گرفت باز
قدرت زفرط بهت سر انگشت خویش را
درصنعت رخ تو گزیدن گرفت باز
صبح وصال سرزد و مشکین غزال دل
خضر نظر زلعل لب جان فزای دوست
ماء الحیوة روح مزیدن گرفت باز
بزدان عشق آمد و اهریمن هوی
در معزل خمول خزیدن گرفت باز
از بوستان برآمد و آوای بلبلان
گوش طرب نشید شنیدن گرفت باز
برباغ و راغ باد بهاران مرور کرد
وز کوه و دشت سبزه دمیدن گرفت باز
طفل شکوفه درچمن از رشحه سحاب
درمهد طبع ، شیر مکیدن گرفت باز
هرجلوه ای که بود ورای حجاب غیب
برعرصه ظهور رسیدن گرفت باز
ساقی بیا که شاهد ابهای روحیان
دربوستان وصل چمیدن گرفت باز
« ورقا » مگر صغیر رسیدش زدیک عرش
کز شاخسار سدره پریدن گرفت باز

شاه لامکان

افزوده شد تعجبم از جان سخت خویش درحیرت اوفتاده ام از حال بخت خویش

شب تاسحر زهجر تو از دیده ریختم خون ها زیباره جگر نخت نخت خویش

عمری گذشت وجامه آفات دوختیم خواهم کنم به دهرکهن تازه رخت خویش

در جان من زضعف نمانده است قوتی تا برگم ز مزرعه تن درخت خویش

من شاه لامکانم و بیزارم از مکان بنهاده ام به ملک عدم پای تخت خویش

جانان نموده جلوه و جان از بدن نرفت افزوده شد تعجبم از جان سخت خویش

تا وا رهم زکشمکش دهر بد سرشت من می کشم بکوی فنا باز رخت خویش

از بس که داغ عشق تو زد آتشم بدل

«ورقا» برشته گشت، سپس سوخت بخت خویش

ای قطره بیا، یم باش

بر نفس مسلط شو، در عقل مسلم باش
 از عالم حیوانی، دم درکش و آدم باش
 خورشیدی و دریائی، رخشنده و ملطم باش
 گردوست پرست استی، محرم شو و محرم باش
 ای روح خدا در ناس، چون عیسی مریم باش
 با آن که صدیق است او، همراه شو و همدم باش
 روح متباهی بین، چون نور مجسم باش
 اندر ره علم و دین، ثابت شو و محکم باش
 رو داخل جنت شو، خارج ز جهنم باش
 در لیل ظلم مصباح، در ارض کرم یم باش
 آن دمدمه بنهفتم، هان عارف آن دم باش
 کاشف شو و سائر شو، فاتح شو و خاتم باش
 در علم هویت کوش، عالم شو و اعلم باش
 آن کویه لایح بین، آسوده و بی غم باش
 ما را تو چه می دانی، مخدوم مکرم باش
 ای ذره چه می جوشی، ای قطره بیا، یم باش
 تا کی طلبی بیشی، بسیار ولی کم باش
 بشنو که چه می گوید، برخیز و مصمم باش
 در طره سودایش، آشفته و در هم باش
 این جام زما بستان، و آنگاه بروجم باش
 ای اختر ما بر بام، رو نیر اعظم باش

گر سالکی ای رهرو، در عشق مقدم باش
 ای جوهر نورانی، وای فطرت انسانی
 تو ذات من و مانی، اوصافی و اسمائی
 هشدار که مست استی، غافل زالست استی
 از فیض خدامهراس، خود رابه خدا بشناس
 گر ز اهل دلی یاهو، صاحب نفسی میجو
 هین فرّه شاهی بین، اسرار الهی بین
 با اهل صفا بنشین، انوار حقیقت بین
 با عشق و محبت شو، از اهل مودت شو
 در مشرق استفتاح، درکش قدح ارواح
 این گوهره چون سفتم، در سر و خفا گفتم
 اول شو و آخر شو، باطن شو و ظاهر شو
 جام احدیت نوش، ثوب ابدیت پوش
 آن ساکت صائح بین، آن لطف نصائح بین
 در کسوت عربانی، سرّی است به پنهانی
 گر جرعه حق نوشی، چشم از همه درپوشی
 در خلق مجوییشی، کت نوش شود نیشی
 مقصود تو را گوید، بشتاب که می گوید
 در نور تجلایش، شو محو تماشایش
 شو داخل این بستان، در زمره سر مستان
 آن صبح دمید از شام، روشن شد از او ایام

زین مرحله بیرون شو، از طیر وفا بشنو
 گر سالکی ای رهرو، در عشق مقدم باش

افسانه عشق و مستی

از علم و عقل و حکمت ، بیگانه ام نمودی	ای جنبه محبت ، دیوانه ام نمودی
وانگه به حول شمعت ، پروانه ام نمودی	شمع تجلیت را ، افروختی در این دل
حالی به عشق و مستی ، افسانه ام نمودی	عمری به عقل و دانش ، در شهر شهره بردم
وز عقل چون رهیدم ، فرزانه ام نمودی	در عشق چون رسیدم ، دادی به وصل راهم
چون پی به گنج بردم ، ویرانه ام نمودی	چون جام وصل خوردم ، افکندیم به هجران
بهر می محبت ، پیمانان ام نمودی	چون شد زجاجة دل ، آئینه جمالت
دایم زنال زار ، حنانه ام نمودی	تا گلشن دلم را ، سازد سرشک ، سیراب
از کوبه عنایت ، صحوانه ام نمودی	چون دیده فوادم ، محوانه شد به رویت

شوریده ای چو «ورقا» می گفت وی در این دشت

ای جنبه محبت ، دیوانه ام نمودی

قصیده

در بشارت ظهور و تهنیت عید رضوان

که غیب لامکان بخشید زینت عرش امکان را
زلع طلع نورانی ، منور ساخت اکوان را
به صحرای شهود آمد ، نمود آن وجه تابان را
به دام آن خم گیسو ، فکند ارواح اعیان را
گل وحدت هویدا شد ، بهار آمد گلستان را
جمال الله به طور آمد ، بگو موسی عمران را
قدم بنهاد در عالم ، مشرف ساخت رضوان را
به وجه عالم امکان ، گشود ابواب احسان را
عیان درکأس رحمت بین ، رحیق بدع رحمان را
بنوش این خمر انسانی ، بریز آن آب حیوان را
بده زآن ساغر اصفی ، می وحدت محبان را
مراسکران ده ای ساقی، پس آنگه جمله مستان را
که تاب و رنگ و بوی او ، معطر کرد اکوان را
بشارت ده به وصل گل همه اطیبار رضوان را
همی نرگس به غمّازی ، گشوده چشم مستان را
بر آورده بلا بل ها ، به طرز بدع الحان را
عیان محبوب امکان شد ، مزین کرد دوران را
ز ابر مکرمت ساکب ، بفرما مطر غفران را

بگو ای طائر « ورقا » که اندر سدره اعلی

فروزان شد گل ابهی ، طراز افزود اغصان را

الا ای طیر روحی مژده بخشا اهل اکوان را
جمال قدس قدمانی ، دمید از فجر انسانی
زکنز مخفی سرمد ، جمال غیبی لاحد
جمال « لیس الأهو » ، حجاب « لن » گرفت ازرو
شعاع ذات پیدا شد ، همه ذرات شیدا شد
الا عید ظهور آمد ، عیان سلطان نور آمد
قدیم اعظم و اقدم ، علیم اعلم و اکرم
بقطب جنت و رضوان ، ممکن شد شه منان
بیابزم محبت بین ، جهان عیش و عشرت بین
الا ای خضر روحانی ، بیا در بزم سبحانی
الا ای ساقی ابهی ، بیا درجنت اعلی
از آن کافور اشراقی ، بیار آن ساغر باقی
ببین درگلستان هو ، شکفته آن گل خود رو
چمن شد پر گل و سنبل ، بیاد درگلستان بلبل
ببین گل راهه دمسازی ، کندسوسن زبان بازی
زتاب عارض گل ها ، به تاب افتاده سنبل ها
مبارک عید رضوان شد ، همه عالم گلستان شد
دراین عید گل ای واهب ، مکن احباب را خائب

بزم وصال در بقعة بیضاء

ای جای تو خالی (۱)
 ای جای تو خالی
 هم جنت اعلی است
 ای جای تو خالی
 هم جلوة انس است
 ای جای تو خالی
 در دیده حمر است
 ای جای تو خالی
 وه ، وه ، چه نگاری !
 ای جای تو خالی
 از ساغر تجرید
 ای جای تو خالی
 از فضل الهی
 ای جای تو خالی
 سَرّی و ظهوری
 ای جای تو خالی
 دیدم رخ یاری
 ای جای تو خالی
 چشم همه روشن
 ای جای تو خالی
 هر سرّ که نهان بود
 ای جای تو خالی
 بشنو که چه ها شد

در بقعة بیضاست عجب بزم وصالی
 مآراست در این بزم ، عجب وجدی و حالی
 این بقعة بیضا حرم اقدس ابهی است
 داریم در این بقعه چه خوش قرب و وصالی
 در جنت فردوس بقا روضه قدس است
 در وی متمکن شده اورنگ جلالی
 این روضه نورا که در این بقعه بیضاست
 مبروک به اقدام الهی (۲) متعالی
 گردیده چه خوش جلوه نما دلبر یاری
 ای دوست چه گویم که بدیدم چه جمالی
 خوردم ز کف ساقی جان باده توحید
 رفت از سرم اندیشه هر فکر و خیالی
 در هیکل مهجور نماند اشکی و آهی
 در آینه دل نه کسورت ، نه ملالی
 هر دم نگرم در رخ شب جلوة نوری
 دائم خورم از کأس صفا (۳) خمر زلالی
 شد جلوه گر از فجر لقا نوری و ناری
 کانظار ندیده است ورا شبه و مثالی
 گیتی شده از نفعه حق (۴) جنت گلشن
 مُشرق شده از فجر قدم صبح جمالی
 معلوم شد امروز در این مشرق مشهود
 باکشف حقیقت چه جوابی ، چه ستوالی ؟
 «ورقا» چو به این شور و نوا نغمه سرا شد

دلها شد از این زمزمه از حال به حالی
 ای جای تو خالی

۱ - در بعضی نسخ « جای همه خالی » ، ۲ - در بعضی نسخ « خدای متعالی » ، ۳ - در بعضی نسخ « خفا » ، ۴ - در بعضی نسخ « او »

در مژده ظهور و ستایش طلعت میثاق

چشم همه روشن
 چشم همه روشن
 ای عاشق شیدا
 چشم همه روشن
 واقطار معطر
 چشم همه روشن
 فرع صمدیت
 چشم همه روشن
 در سدره اثبات
 چشم همه روشن
 مسجود جهان بود
 چشم همه روشن
 میبود نهانی
 چشم همه روشن
 و آن گوهر مقصود
 چشم همه روشن
 در مغرب ذاتش
 چشم همه روشن
 آن ناظر منظور
 چشم همه روشن
 بر جمله مبارک
 چشم همه روشن

بشری که دگر باره رخ یار عیان شد
 از فجر لقا طلعت دلدار عیان شد
 چندی «هو» در قمص «انا» بود هویدا
 اکنون به قمیص «انا هو» یار عیان شد
 آفاق جهان بار (۱) دگر گشت منور
 کان روح بقا بارخ نوآر عیان شد
 آن (۲) منشعب از اصل قدیم احدیت
 راز دل (۳) آب بر زیر دار عیان شد
 آن روح الهی که بود و منزل آیات
 چون مشعل مهر از شجر نار عیان شد
 آن حضرت غیبی که چودر پرده نهان بود
 خورشید وش از مشرق انوار عیان شد
 آن سر هویت که در اسرار (۴) معانی
 بشری که زخلف همه استار عیان شد
 آن طلعت محبوب که در کنز خفا بود
 امروز در این هیکل مختار عیان شد
 چون گشت نهان شمس حقیقت لمعاتش
 از مشرق توحید دگر بار عیان شد
 طالع شده در هیکل این ظاهر مستور
 آن غائب مشهور در (۵) ابصار عیان شد
 این جشن خداوند تعالی و تبارک
 ای پارسیمان، ایزد دادار عیان شد

از تابش خورشید فرو ریخت چو ازهار
 از شاخه هر (۶) برگ بسی بار عیان شد
 اشکوفه بر اشجار بسی جلوه گری کرد
 بی پرده کنون شاهد اثمار عیان شد
 شاهی که رخس شمس و قمرراشده مسجود
 ازبشر عما بر سر بازار عیان شد
 شد بلبل توحید در این گلشن مینو
 آن نوگل تقدیس به گلزار عیان شد
 آن نقطه که گاهی «الف قائمه» گه «باست»
 در صورت عینین الف وار (۷) عیان شد
 از غیب عما طلعت سلطان مجلی
 از کتف خفا گوهر اسرار عیان شد
 شمس قدم از فجر لقا کرد چو اشراق
 انوار خدا از در و دیوار عیان شد
 آن ساقی باقی که بود (۸) شاهد اخیار
 با کویه (۹) کافور بر ابرار عیان شد
 برگوی (۱۰) به مرغان که به گلزار بیائید
 در گلشن وحدت گل بی خار عیان شد
 آن شمس که لازال (۱۱) بود ظاهر و لامع
 امروز پی (۱۲) جلوه رخسار عیان شد
 هی هی هله «هاهوت» حضور «هوها» بین
 آن نقطه بدعیه (۱۳) الف وار عیان شد
 آن حضرت (۱۵) معبود در این هیكل مشهود
 بی صورت و بی نوبت تکرار عیان شد
 شاهی که ز عشقش دل عالم شده شیدا
 بر اهل (۱۶) بصر موسم دیدار عیان شد
 ماهی که برایش دل و جان همه مشتاق (۱۷)
 زیبا صنمی با رخ گلنار عیان شد
 يك چند ز هجران بها روز همه (۱۸) شام
 روز دگر اکنون ز شب تار عیان شد
 آن مرکز افلاك قدم نیر اعظم
 آن مالك (۲۰) هر ثابت و سیار عیان شد
 آن شعله جبرآله که در کل دوائر

شد موسم اثمار
 چشم همه روشن
 خوش پرده دری کرد
 چشم همه روشن
 هم انجم معدود
 چشم همه روشن
 « انی انا هو » گو
 چشم همه روشن
 هم احرف علیاست
 چشم همه روشن
 فرمود تجلی
 چشم همه روشن
 تابید بر آفاق
 چشم همه روشن
 در صورت اسرار
 چشم همه روشن
 وین نغمه سرائید
 چشم همه روشن
 ز آفاق (۱۲) مطالع
 چشم همه روشن
 هاسر بها بین
 چشم همه روشن
 و آن معنی مقصود
 چشم همه روشن
 شد ظاهر و پیدا
 چشم همه روشن
 آمد بر عشاق
 چشم همه روشن
 تاریک شد ایام
 چشم همه روشن
 و آن محیی (۱۹) عالم
 چشم همه روشن
 بودی خط دائر

درمنطقه (۲۱) چون نقطه پرگار عیان شد
 ای خفته دلان صبح شد از خواب برآئید
 چون مهر مبین شاهد دیدار (۲۲) عیان شد
 سرمست وغزل خوان شده (۲۳) آن ساقی مستان
 پر کرده زمی ساغر سرشار عیان شد
 شد در چمن عید ، عیان شاهد میثاق
 این زمزمه از نغمه اطیبار عیان شد
 صبح است پی رفع خمار شب دوشین
 از بزم وفا ساقی خمار عیان شد
 آن آتش یزدان چو فروریخت (۲۴) به مجمر
 وز هر طرفی نخل شرر بار عیان شد
 گه تافت به زیتا و به ایتا (۲۵) و به سینا
 در کورلقا بر ظل فخار عیان شد
 « ورقا » نبود در خور این زمزمه کوشی
 شد ختم سخن یار به آثار عیان شد

چشم همه روشن
 چشمی بگشاید
 چشم همه روشن
 بر طرف گلستان
 چشم همه روشن
 آمد بر عشاق
 چشم همه روشن
 با باده نوشین
 چشم همه روشن
 شد کون پر آذر
 چشم همه روشن
 گه بر گه حرا
 چشم همه روشن
 کن پیشه خموشی
 چشم همه روشن

- ۱- در بعضی نسخ « گشت دگرهار » ۲- در بعضی نسخ « شد » ۳- در بعضی نسخ « راز دل درین » ۴- در بعضی نسخ « استار » ۵- در بعضی نسخ « برابصار » ۶- در بعضی نسخ « بی برگ » ۷- در بعضی نسخ « پری وار » ۸- در بعضی نسخ « که بدی » ۹- در بعضی نسخ « پاکوزه » ۱۰- در بعضی نسخ « ده مزده » ۱۱- در بعضی نسخ « شلی » ۱۲- در بعضی نسخ « ازوجه » ۱۳- در بعضی نسخ « بدین » ۱۴- در بعضی نسخ « بدنیه » ۱۵- در بعضی نسخ « هاطلمت محمود » و « طلعت محبوب » ۱۶- در بعضی نسخ « ای اهل » ۱۷- در بعضی نسخ « واله ومشتاق » ۱۸- در بعضی نسخ « جان » ۱۹- در بعضی نسخ « آن مالک عالم » ۲۰- در بعضی نسخ « ماسک » ۲۱- در بعضی نسخ « در دائره » ۲۲- در بعضی نسخ « بیدار » ۲۳- در بعضی نسخ « شه جان » ۲۴- در بعضی نسخ « برافروخت » ۲۵- در بعضی نسخ « به تینا و به سینا و به زینا »

مثنوی

در فراق دوست

غم امشب مگر هر شب آهنگ زد
بسوزم زسوز جهان سوز او
بر آوردی آهنگ غم در قفس
بزد تنگی دل به جان آذرم
زدی ناله اندر قفس از فراق
زدی آتش غم در ارکان من
زبان شعله زن شد ، دل آتشکده
به جان زد شرر مر تو را آه من
مرا ز آتش ناله ات سوختی
به جان و به دل آتش افروز من
هوایت زد آتش در آب و گلم
تو پروانه سان ز آتشم سوخته
نیفتی چو پروانه اندر بلا
که تا آخرم این چنین سوختند
که در آتشت صبر و طاقت بود
که چون آتش است امشب آهنگ ما
که سوزد جهان از فراقیه ام
کنی همدمی با من و نار من
که از آتشم گردی افروخته
نه مستانه ای تا بازی سری
مرا اصل پایندگی آتش است
تنم شمع و آتش بود جان من
چو شمعی که بی شعله افسرده است

شباهنگ غم ، امشب آهنگ زد
مرا سوخت آهنگ جان سوز او
مگر ای شب آهنگ مشکین نفس
که دل چون قفس تنگ شد در برم
ویاجستی از هم نفس افتراق
که از ناله ات سوختی جان من
سراپا شدم قیسه موقده
ویا ای شباهنگ جان گاه من
که اینگونه امشب بر افروختی
الا ای شباهنگ جانسوز من
مشو بیش از این هم نفس با دلم
مرا شمع غم در دل افروخته
زمن دور شو تانسوزی ، هلا
مرا سوختن زاوّل آموختند
تو راکی چنین خوی و عادت بود
برو تا نسوزی شباهنگ ما
ببین ناله احتراقیه ام
سمندر نئی تاشوی یار من
مشو همنشین بامن ای سوخته
نه پروانه ای تابسوزی پری
مرا مایه زندگی آتش است
منم شمع و نار است جانان من
تو را که بی جان بود مرده است

مرا زندگی زآتش عشق اوست
 الا ای مَغْنَى شب فرقت است
 در این بزم سوزان نوائی بر آر
 سرودی بیساده غم یار زن
 نوا را بجان سوزی آوازه کن
 رهی زن که یاد آرد از شهریار
 رهی زن که بر دل زند آذری
 بیساده غم هجر جانان من
 بیساده مطربا آتشی برفروز
 بزن ناخن غم به تار فراق
 الا ساقیا ساغر غم بیار
 بده می که غمخانه گردد دلم
 به جام می از خمِ اخلاص کن
 بده مایهٔ ابتهجاج دلم
 شود ساغرم چون زمی ممتلی
 زبانم شود شعله جو در کلام
 بر آرد زدل آه شرار من
 بسوزم جهان را بصوت زفیر
 چو شد مشتعل قلب جوآله ام

الا ای سیه خامهٔ آتشین
 از این نالهٔ آتش آلود من
 زدم آتشم در نیستان گرفت
 شنیدی که شد آتشی گلستان
 الا ای قلم بر کش از دل زفیر
 زبان آتشین کن روان آهنین
 جز آهن تنی یار آتش نشد
 الا ای قلم کن کسیف حدید
 بسوزم بسوز و بساز ای قلم
 به درد دل خسته دمساز شو
 که شور غم لشکر انگیخته

چه آتش به جان خوشتر از مهر دوست
 زفرقت مرا در درون حرقت است
 بزن زان نوا بر دل و جان شرار
 درودی به باران غم خوار زن
 غم و درد دل را دمی تازه کن
 نماید به جانها ره شهریار
 زدلها به جانها گشاید دری
 بزن آتشی بر دل و جان من
 سپند دلی را بر آتش بسوز
 بسوزان دلم را به نار فراق
 می غم به جانم دمامد بیار
 لبالب چو پیمانان گردد دلم
 خلاصم به یک جرعهٔ خاص کن
 که سرشار گردد زجاج دلم
 دلم همچو ساغر شود مصطلی
 زگفتار من ریزد آتش مدام
 زند شعله صوت شرر بار من
 به عالم زنم ناله ها از زفیر
 دوگیتی بسوزد بیک ناله ام

دمی شو به سوز دلم هم نشین
 تو را بر سر آمد زدل دود من
 دلم شعله ور گشت و در جان گرفت
 ببین گلستانی که شد آذران
 صفیری به جان زن زیانگ صریر
 پس آنگاه شو با دم هم نشین
 در آتش نماند آنکه بی غش نشد
 حدید « لنافیه بأس » شدید
 مراهش همراز راز ای قلم
 دلم را دمی محرم راز شو
 به تیغ ستم خون دل ریخته

مرا آتش افکنده اندر نهاد
 ز هجر تو سرّ اللها سوختم
 درینجا زمان وصال ای دریغ
 بر آمد شبه گون سحاب فراق
 زهر سو جهد برق اشراق من
 جهد شعله اشتیاقیه ام
 الا ای قلم باش همراز من
 که امشب مرا نار هجران دوست
 بهمین آتش قلب بریان من
 زآیم به آتش مدد می رسد
 چه آب است کاین آتش ازوی فروخت
 در این دل نگر آب و آتش یکی است
 هر آن چیز کز یک در آن هم یک است
 در اولّ چو این فتنه انگیزختند
 چه آبی که آتش از او زاده شد
 وگر زوج بر گیتی است این اساس
 زفاعل بزاد اولّ این منفعل
 هم از آدم این عالم آمد پدید
 جسد را رها کن بجو روح را
 مرا آنکه این نغمه آموختند
 در این روح قدسی بود شامله
 چو احمد بر این قوس ادنی رسید
 چه طوفان بر آوردی ای بحر دل
 نوا بشنو از غیب بی لفظ و صوت
 زاریخ این لجه مستسع
 بود کون از وصلت کاف و نون
 مزین بیش از این دم در این مرحله

بیاساقی از غیب باقی برون
 بده ساغری زآن شراب بسیط

غم آنکه بر جانم آتش نهاد
 سراپا چو یک شعله افروختم
 که شد مهر و صلح نهران زیر میخ
 جهان شد سیه از غم افتراق
 شهاب افکند جان مشتاق من
 زند بر دل آتش فراقیه ام
 دمی شود در این سوز ، دمساز من
 زده نار جان سوز در مغز و پوست
 که تفسیرش این چشم گریان من
 عجب کآتش از آب یابد مدد
 چه آتش بود این کز او آب سوخت
 بلی دل یکی باشد این بی شکی است
 یکایک همه چیزها بی شک است
 نخست آب در آتش آمیختند
 چه آتش کز او آب بیجاده شد
 به ظاهر به باطن تو فردش شناس
 در آدم نظر کن نه در آب و گل
 چو حوا که از آدم آمد پدید
 زکشتی برون شو بجو نوح را
 که اندر شجر آتش افروختند
 شود مریم کون از او حامله
 زمعراج ، « قف یا محمد » شنید
 که با بحر اعظم شدی متصل
 بقا را عوارض حیات است و موت
 گهی منخفص شد گهی مرتفع
 « وکلّ الی ربهم راجعون »
 که عالم بسوزد از این مشعله

بر افکن زرخسار سرّ مصون
 که هر قطره اوست بحری محیط

که در ملک جان صبری دهد
 نماید بساط دلم را وسیع
 صفائی به لوح وجودم دهد
 بر افروزد از شمع جان نایره
 فراغت ز کون و مکانم دهد
 نماید مرا غرقه مانند حوت
 چو در بحر توحید فانی شوم
 چو شد قطره ام غرق دریای او
 ز غیب بقا پرده بگشایدم
 مرا غرقه سازد به دریای جود
 دلا نغمه از جذبه شاه زن

الا ای قلم وقت خاموشی است
 برآمد زدل ناز و از جان شرار
 دمادم به جانم زند نار عشق
 که با سوختن دائماً دگوشم
 الهی الهی در این سوخته
 بود هیکلم یارب آتشکده
 بدان سان که سوزد مرا یار من
 چرا بر نیفریزی ای جان دل ؟
 بر افروخت از فجر هو ، ناروجه
 هلاپرزنی ای طیسر ناری بطور
 مفرّد بر افنان توحید شو

هلال مرا قدر بدری دهد
 کند مطلع خاطریم را رفیع
 بهائی زمصباح جودم دهد
 کند نقطه قلب را دایره
 مکانی برآز لامکانم دهد
 به دریای « حَى الَّذِیْ لَا یَمُوتُ »
 زیك قطره بحر معانی شوم
 من و مای من شد ، من و مای او
 ز فجر لقا جلوه بنمایدم
 رساند به دربار سر الوجود
 براین سدره « الملك لله » زن

به سکران سر گاه بیهوشی است
 « وانستُ من جانب الطور ناراً (۱) »
 بجز من کسی کی شود یار عشق
 بود مونس جان و دل آتشم
 بماناد این آتش افروخته
 تنم مجمر نارك الموقده
 بسوزد جهان دائم از نار من
 که شد قلب عالم کنون مشتعل
 جهان پر بها گشت زانوار وجه
 بزن رنه بر غصن سدره ظهور
 محلّل به تسبیح و تمجید شو

فرو بند ای جان دم از گفتگو
 که جانان بما شد کنون روبرو

(۱) اشاره به آیه ۱۰ سوره طه است که می فرماید: « اذرا ناراً فقال لا علیه امکنوا انی انست ناراً » چون حضرت موسی آتشی دید به قومش فرمود درنگ کنید بپرستی که من دیدم آتشی را .

در رثاء صعود جمال اقدس ابھی

ویشارت به جلوس طلعت میثاق بر سریر عهد

عیدرضوان است ساقی گل چه شد ، گلزارکو؟
کو بهارستان معنی ، گلشن اسرار کو؟
دوست کو، جانان چه شد ، محبوب کو ، دلدارکو؟
ای مه اردی بهشت، ای عیدرضوان ، گل کجاست؟
رنگ و بو آمیز گلها ، نشأه بخش مل کجاست؟
بوده چون شد ، کو برهنم ، پوهه کو ، دادار کو؟
ای بهار و بوستان ، کو خالق باغ و بهار؟
کو ملیک پنج و شش ، کو مالک هفت و چهار ،
ان جمال مقتدر و آن هیکل مختار کو؟
مرحبا ای عید گل ، کو شاه رضوان آفرین؟
عرش امکان شد تهی ، کورب اکوان آفرین؟
فائق الاصباح چون شد ، خالق الانوار کو؟
در گلستان از چه رو پیوسته می نالد هزار؟
نارون بهر چه شد از فرط ماتم سوگوار؟
طور گوید سدره چون شد ، سدره گوید نار کو؟
آن گل باغ بقا و آن سدره ناری چه شد؟
پارسی ها کو خدا ، ای ترکها تاری چه شد؟
محیی ارواح و انفس مجری الالهیار کو؟
بی سماء هیکل الله باد فانی نه سپهر
آف بر این دنیای پرکین ، تف بر این دهر زمهر
کو گل گلزار باقی جلوه دیدار کو؟
کو گلستان الهی آن گل بی خار کو؟
ای طیور باغ جان ، آن خوش نوا بلبل کجاست؟
کو خداوند همه اجزاء ، اله کل کجاست؟
ای زمین و آسمان ، کو جاعل لیل و نهار؟
کو جهاندار جهان ، کو قهرمان روزگار؟
کو اله عقل و هوش ، کو صانع جان آفرین؟
ای سپهر مهر و مه ، کو حی کیهان آفرین؟
بر کنار سرو بن جاری چرا شد جو بهار؟
رعند نالد بهر چه ، گرید چرا ابر بهار؟
سرو بوستان لقا و آن چهر گلناری چه شد؟
مبدأ کون و مکان کو ، حضرت باری چه شد؟
بی شعاع وجه آن شه تیره بادا روی مهر
ای فلک خورشید ابهائی چرا بنهفت چهر؟

وی جهان آن شاه سرو اندام گل رخسار کو؟

ای دروغا شاه ابهی کرد از این عالم صعود
گشت روشن فجر غیب و تیره شد روز شهو
خیمه در غیب بقا زد حضرت رب الودود
ای سماء کو شمس بخشش، ای زمین کو بحر جود؟
نیرو و هاج چون شد قلزم زخار کو؟

ای دروغا شد غمام قدس غیبت مرتفع
گشت پنهان شمس وجه اندر حجاب ممتنع
شد شمیم وصل از فردوس ابهی منقطع
دیگر ای جان چون شوی از ملک هستی منتفع؟
ساقی بزم فنا آن ساغر سرشار کو؟

بی تو جانا زندگانی سخت کاری مشکل است
در فراق حمل هستی سخت باری مشکل است
بی رخ گل، صبر بلبل آری آری مشکل است
خار در پا، بار بر دل، صبر باری مشکل است
ای خدا دیگر شکیب اندر دل، افکار کو؟

زندگی بی دوست، بالله خفتن اندر گور به
جان چو از جانان جدا شد، در ثری مستور به
دیده محروم بی دیدار دلبر، کور به
خانه مهجور ویران، شمع او بی نور به
ای فلک آن روشنی بخش شبان تار کو؟

عاشقان را بی تو یارا با بهار و گل چه کار؟
بی نوای دلکشت با نغمه بلبل چه کار؟
بی می وصل تو ما را با گل و با مل چه کار؟
بی قد و گیسوی تو با سرو و با سنبل چه کار؟
بند جان و دام دل، آن طره طرار کو؟

مشرق غیب بقا کو آن جمال بی مثال؟
روضه قدس لقا، کو باغ فردوس وصال؟
کو سپهر مجد و رفعت، کو سماء اعتدال؟
هیكل ربّ القدم، کو سدره عز و جلال؟
نخل و بوستان کرم آن سرو خوش رفتار کو؟

روح گیتی، جان کیهان، هستی عالم کجاست؟
بهر قدرت، چرخ رفعت، نیر اعظم کجاست؟
کو ملک جود و بخشش، مالک اکرم کجاست؟
نور اعلی، نور ابهی، گوهر اقدم کجاست؟
موجد اسماء حسنی مظهر آثار کو؟

ای گروه می پرستان، می چه شد میخانه کو؟
مغرب مستان کجا شد، نغمه مستانه کو؟
ساقی هشیار چون شد شاهد بیدار کو؟
یار کو، ساقی چه شد، آن باده و پیمانہ کو؟
کو گل و مل ای حریفان، دلبر جانانه کو؟

عید رضوان است شاها، جانب رضوان بیا
سوی اوراقت نظر کن، در بر یاران بیا
آشکارا در گلستان، ای گل پنهان بیا
جان احبایت فدای راحت، ای جانان بیا
ای دروغا جان پاکی لایق ایثار کو؟

آنچه می بینم به بیداری است یارب یا به خواب؟
عید رضوان بی شهنشه، شاهد گل بی نقاب
سرور گیتی کجا رفت آن جهان سالار کو؟
اوج رفعت بی فلک، فجر لقا بی آفتاب؟
مهرو مه اندر تزلزل، بحر و بر در اضطراب

ای فلک، زاین هجر و حرمان لایزال از جان بنال
در تو شد پنهان سماء، هیكل ربّ الجلال
وی زمین، زین فضل و احسان لم یزل بر خود بهال
نه فلک را مسجد الاقصی شدی فی کل حال
ای ثری پروردگار ثابت و سہار کو؟

تا توانی ای دل ای دل در غم هجران هزار
 بر کش ای جان هر نفس از سینه صد گردون شرار
 وای ای نیلی سپهر ، آن طلعت نوگار کو؟
 روز فیروز الهی آمد و رفت ای دریغ
 وقت دیدار و گواهی آمد و رفت ای دریغ
 ای دریغاً شه کجا رفت ، ای امان ، دیدار کو؟
 چند ای « ورقا » بر آری ناله های آتشین
 قلب غصن الله مساز از نغمه زارت حزین
 جز شکیب ای طیر محزون چاره این کار کو؟

* * *

چون نهان شد چهر مهر از دیده ، روی ماه بین
 نور شمس غیب ظاهر زین مه آگاه بین
 تا نپرسی سدره چون شد ، تا نکونی نار کو؟
 نار اگر جونی ، ببین در غصن اعظم نار را
 گر ندیدی روی ابهی ، بنگر این رخسار را
 چند گونی ای دریغاً گل چه شد ، گلزار کو؟
 عَرَف گلزار بقا زین نو گل باقی بخواه
 جلوه شمس بها زین نور اشراقی بخواه
 یار پیدا شد هویدا ، عارف هشیار کو؟
 شکر لاله گلرخی از گلشن یار آمده
 دلبری با لحن سبحانی به گفتار آمده
 در خور این مه خریداری در این بازار کو؟
 جان دهید ای عاشقان ، بر جلوه ابهائیش
 روح و جان و دل کنید ای دوستان قربانیش
 همچو این شه در دیار دلبری ، دیار کو؟
 بین به فرع منشعب کو رسته زین اصل قدیم
 نقطه « با » کز ظهورش مام عالم شد عمیم
 ای دریغاً دانش دل ، بینش ابصار کو؟
 چشم جان بگشا ، بر این رخسار ربّانی نگر
 عهد ربّ بین ، این اب بین، سرّ سبحانی نگر
 چند موئی ، چند گونی ، دوست چون شد ، یار کو؟
 در مقام نفس سبحان قائمی فی ماسواه
 ای طراز هیکل قدست کتاب عهد شاه
 حق مطلق را جهودی لایق انکار کو؟

در ظهور الله چو شد سدره هویت کاشته
شد لوای امر ، فوق نه سپهر افراشته

حرف نفی از اول اثبات شد برداشته
غیر یحیی کز وفور جهل سهل انگاشته

امر حق را معرض مستکبری کفّار کو؟

ای محیط علم و قدرت ، وی سپهر اعتدال
بدر افلاک و فانی اندر این لیل جمال

ای شه اقلیم وحدت ، ای ملیک ہی مثال
سدره طور ظهوری ، نیر فجر کمال

جز تو امرالله را مستحفظ و نصّار کو؟

حاکمی از اصل قدم گردید فرع منشعب
کش به یکتائی نمود از بین اغصان منتخب

منت ایزد را که شد در این پیدا مجداب
بر چنین عبیدی مبارک باد قمص قدس ربّ

چند منصور الهی را جز این سردار کو؟

ای خداوند کرم ، وی پادشاه فضل و جود
بهجتی از نو عطا فرمای بر من فی الوجود

اندر این رضوان اعظم ای ملیک هست و بود
رشحه ای از بحر جود افشان به صحرای شهود

بندگان را جز تو شاهی داور و دادار کو؟

تنگ شد بر طیر « ورقا » از فراق حوصله
از جدائی ها چون نی دارم بسی شاها گله

از تو دور افتاده ایم ای شاه جان صد مرحله
دارم از هجرت شکایت خواهم از وصلت صله

جز تو یارا عاشقان را مونس و غم خوار کو؟

بر سر کلّ ظلّ غصن اعظمت پاینده باد
(۱)

بار الها فجر امرت لم یزل تابنده باد

مجرمین را جز تو یاربّ راحم و غفّار کو؟

(۱) نسخه خطی پله بیت ساقط است.

ترجیع بند در ظهور طلعت معبود

<p>از طلعت خویش پرده بردار گردند تمام ، مست و هشیار زن شمه ای از بیان اسرار ای جوقه طالبان دیدار آن شاهد غیبیان زرخسار هرسو شده جلوه ای پدیدار راوی همه زآن مثال مختار از خانه شدم به طرف گلزار می گفت به کبک و سلسل و سار</p>	<p>ای ساقی بزم طلعت یار تا محو جمال بی مثال ای مطرب محفل محبت کای فرقه عارفان واصل برداشتی پرده هویت وز جلوه آن جمال محبوب حاکمی همه زآن جمال قدوس صبحی پی کشف این حقایق دیدم به نوای بدع ، طبری</p>
--	--

عالم همگی ظهور ذاتند

اسماء و صفات ، محو و ماتند

<p>روشن شد از او تمام آفاق براهل تقی نمود انفاق باجعد ظلام و وجه شرآق در محفل عاشقان مشتاق بر طرف رخ لمیع برآق فرمود که ای گروه عشاق « انتم کَانَ و انْتی باق » وز شرق بقا کنید اشراق سری زرموز یوم میثاق</p>	<p>خورشید بقا نمود اشراق یار آمد و ساغر بقا را باطرز بدیع و نظره قدس برداشت زرخ نقاب و بنشست و افشانند دو طره مسلسل بگشود لبان روح بخشا مقصود شما منم به عالم درعین لقا شوید فانی بینید به چشم سر چو یابید</p>
---	--

عالم همگی ظهور ذاتند

اسماء و صفات محو و ماتند

ما محرم خلوت الستیم
بگنر زحد قدیم و حادث
هم نفس ظهور هم بطونیسیم
درعین کمال خود پرستی
مارشته جان زدل بریدیم
اثبات جلال را چو دیدیم
هر عهد به غیر بسته بودی
از کثرت وحدت خود وی
گفتیم ، چو در حدود بودیم

و از جام بلی مدام مستیم
پیش از همه بوده ایم وهستیم
هم قول بلی وهم الستیم
بهتر زدو صد خداپرستیم
درحلقه زلف دوست بستیم
مرآت جمال را شکستیم
اندر سر عهد او گسستیم
برخاسته با خدا نشستیم
دیدیم ، چو از قیود رستیم

عالم همگی ظهور ذاتند
اسماء و صفات محو ماتند

ما خالق و ربّ کن فکائیم
معبود ملائک سپهریم
در عالم اسم حی قیوم
حقیق و مرئی زمینیم
تورات و زبور و زند و المجیل
ما منشاء فعل واسم و حرفیم
ما مرکز دوائر امکان
ای مدعیان حذر نمائید
تنها نه همین به عرصه کون

دادار زمین و آسمانیم
مقصود خلایق جهانیم
درعرصه جسم ، روح و جانیم
رئیم و محرک زمانیم
فرقان و (۱) و هم بیانیم
ما مبدأ ارض و بحر کانیم
ما نقطه قطب لامکانیم
ما فتنه آخر الزمانیم
ما نفس حقیقت و عیانیم

عالم همگی ظهور ذاتند
اسماء و صفات محو ماتند

دی با دو سه محرم موافق
خوردیم دو جام و باز رستیم
رفتیم از این حدیقه بی خویش
وه وه چه حدیقه، وسعش افزون
گلشن گلشن ، همه ریاحین
نخلی به میان آن حدیقه

رفتیم به جانب حدائق
از قید علایق و حوایق
خرم به حدیقه حقایق
از حد مغارب و مشارق
خرمن خرمن ، همه شقایق
شمسی به میان نخل شارق

(۱) در نسخه خطی يك كلمه ساخط است.

روحي همه نور و نور بارق
با سدره موسوی موافق
گردیده بدین ترانه ناطق

شمسی همه روح و روح توحید
بر دوره نخل شخت هانی
بر هر سر نخله طبری از نور

عالم همگی ظهور ذاتند
اسماء و صفات محو و ماتند

در ده دوسه رطل آسمانی
دهقان حدیقه معانی
مدهوش به صقع « لن ترانی »
بردار بلا به جان فشانی
برعرش زفرش امّ هانی
مجدوب به جذب جاودانی
بگشوده دو دیده عیانی
سرگرم خممار سرگرانی
گویا به زبان بی زبانی

ای ساقی از آن می معانی
زان می که نشانده تاك او را
موسی زد و جرعه ای رقیقش
عیسی زد و ساغر عقیقش
احمد زمروق رحیقش
اعلی زغمار باقی او
ابهی به جمال ساقی او
احباب زشرب شریه او
« ورقا » ز نشاط جذبّه او

عالم همگی ظهور ذاتند
اسماء و صفات محو و ماتند

وین جلوه ز لمعه چه نور است ؟
يك موسى وصد هزار طور است !
کافور ظهور و صرف نور است
سلطان جمال ، در ظهور است
ذرات جهان به وجد و شور است
دل ها همه مطلع سرور است
شوق است هر آنچه در صدور است
بینی که اشعه عین هور است
ابن رنه که غنة الطيور است

این شعشه از کدام طور است ؟
يك جلوه وصد هزار موسى !
بر هر چه نظر کنی به تحقیق
گوئی که زمشرق حقیقت
در جلوه این طلوع اعظم
جان ها همه مشرق نشاط است
وجد است هر آنچه در قلوب است
گر در نگری به چشم وحدت
گوئی چو رسی به کنه این راز

عالم همگی ظهور ذاتند
اسماء و صفات محو ماتند

ای مشرق غیب و مطلع ذات
رئی و مـر بـنی در اریاب
غیر از تو نبوده و نباشد
تو حقّی و خلق دهر مخلوق
ای جوهر نور و صرف کافور
در دوره مـرسلان توئی تو
« من حکمک کان کلّ من حی »

وی فجر ظهور و کثر اثبات
ذاتی و ندوتی در اذوات
درجو مراتب و مقامات
تو شمسی و خلق دهر مرآت
ای بحت بسیط و ساذج مات
من قبل و بعد ذاهب و آت
« من امرک کان کلّ من مات »

(۱)

گفتم به جهانیان چو دیدم

کز ذات تو حاکمیند ذرات

عالم همگی ظهور ذاتند

اسماء و صفات محو و ماتند

این بلبله هزار دستان
وین طرفه سبق نخوانده طفلی است
وین عریده گو نپخته خامی است
پستی است در آستانه دوست
ناقوس نواز عندلیبی است
مرغی است نوا زن اندر این باغ
قمری شده بر امید شمشاد
بر بوی گل جمال محبوب
حالی به بهار وصل خواند

حرفی است زداستان مستان
تعلیم پذیر این دبستان
ته جرعه گسار جام مستان
مستی است زخیل می پرستان
بر لاله ناز این گلستان
طیری است به بام این شبستان
بلبل شده در هوای بستان
سر برده به سختی زمستان
« ورقا » صفت از هزارستان

عالم همگی ظهور ذاتند

اسماء و صفات محو ماتند

(۱) در نسخه خطی یک بیت ساقط است.

مثنوی اثر روح الله شهید

طور دل را از مسیت پر نار کن
تا به هوش آیم من مخمور مست
هر پرم بر اوج هفتم آسمان
ره سپر گردم به روحستان پاک
بازگردم چون نسیم از کوی دوست
با مبارک مؤده های غم زدا
یوم میثاق است یاران ، البدار
رو کنید از جان به سوی کوی دوست
امر حق را نصرت و یاری کنید
منتشر گردد در اقطار زمین
در جهان آیات ربّ مقتدر
گاه کسب فیض و یوم نصرت است
سوی عالم با عَلم های هدی
از ظنون و وهم بردارند دست
خار زار قلبشان گلشن شود
در کتاب اقدس خود بر امم
می نماید نصرتش ربّ الانام
سوی او ناظر بود وجه خدا
تا شوم طاهر زهر جرم و خطا
لیک از فضل حقم امیدوار

جام می را ساقیا سرشار کن
ساغری در ده ز صهبای الست
بر درم استار و وهم و هم گمان
بگذرم زین تیره دام آب و خاک
بشنوم از گلشن جان بوی دوست
با معطر نفعه های جان فزا
بر ملا گویم به احباب دیار
البدار ای عاشقان روی دوست
ای رفیقان دم غنیمت بشمرید
همتی یاران که این مهر مبین
کوششی یاران که گردد منتشر
همت ای یاران که وقت خدمت است
رو فغائید ای احبّای بها
تا به هوش آیند این مخلوق مست
چشمشان از نور حق روشن شود
این چنین فرموده سلطان قدم
هر که بنماید با امر حق قیام
هر که جان در عهد حق سازد فدا
ساقیا جامی کرم کن از عطا
گر چه عصیانم فزون است از شمار

مرحبا ای ساقی بزم قدم
تازجودت راه ها تابان شود
کی شود یارب که اندر کوی تو
خرم آن روزی که در میدان عشق
ای خوشا آن حین که گویم آشکار
ای خدا آن روز کی خواهد شدن
رونمایم سوی فردوس بقا
اندر این بیدای حرمان سوختم
برقع از رخ برفکن ای شاه جان
ای شه میثاق ، ای سلطان عهد
ای که خود را خوانده ای عبدالبهاء
مطلع اسرار سبحانی توئی
چون الف قائم بر امر کردگار
لیک خاضع در عبودیت چو « با »
ای تو سدره امر را غصن عظیم
ای تو هستی مشرق وحی خدا
قطره ای از لطف بر این طیر زار
این زمان ای شهریار ملک دل
سوختم شاها من از نار فراق
کن خلاص این طیر را از دام غم

رشحه ای افشان بر این خاک از کرم
نزد جانان قاهل قربان شود
جان فدا سازم زعشق روی تو
جان دهم اندر ره جانان عشق
وصف سلطان بها بر روی دار
که شوم فارق از این پژمرده تن
سبزو خرم گردهم از فیض لقا
وز شرار نار هجر افروختم
تا شود روشن ز نور آسمان
ای زنارت مشتعل فاران عهد
مرتفع ز امر تو رایات هدی
منبع آثار یزدانی توئی
هستی ای شاهنشاه ذوالاقتدار
نزد باب روضه رب البها
وی تو فرع منشعب زاصل قدیم
از تو روشن دیده اهل بها
که ز هجرت گشته بی صبر و قرار
از فراق گشته قلبم مشتعل
اندر این بیدای هجر و اشتیاق
ای ملیک فضل و سلطان کرم

در لیاقت منگرو در قدرها

بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا

مکتوبی از جناب ورقاء شهید

مکتوب ذیل به قلم جناب ورقای شهید است و به شوق و همت استاد فاضل جناب دکتر حشمت مزید ادام الله افاضاته از حراوت دوران به سلامت مانده است. جناب دکتر مزید سال ها پیش از این سوادی از آن تہبہ و حفظ فرموده و اخیراً برای استفاده در دورہ ورقا توسط جناب دکتر شاپور راسخ به اختیار گذاشته اند و اکنون در این مجمره نشر می شود:

سعدۃ معارف ادبی و اوج ذوق و نکته دانی و مراتب کمالات روحانی جناب ورقا وری آنست که در این مقدمہ از آن ذکر می شایسته میسر شود. فرادہ اشعار و امثال در این مکتوب شاهی گریا و لطافت تعبیرات و اصطلاحات نکته ای رسا و ترکیب و بلاغت الفاظ و جملات بر این جمله معرفی شایسته و به سزاست. آشنائی و تعلق جناب ورقا به الواج و آثار مبارکہ از احاطہ و تسلط معظم له بر عربی و فارسی و حسن ترکیب این دو زبان به خوبی مشہود است.

از نحرای مطالب و تاریخ نامہ (۱۱ شوال ۱۳۱۰) که تقریباً یک سال بعد از صحرہ نوشته شدہ می توان دریافت کہ جناب ورقا چگونہ از طرفی بہ مصیبت فراق نیر آفاق ملتہب و از جہتی بہ پشارات و اشارات مرکز مشفق مشتمل برودہ و بالرسال مکاتیب و اوراق سبب المղاب قلب و ارواح و نشر نجات اللہ می شدہ اند.

در این مکتوب ذکر نفوس از متقدمین آمدہ است : مقصود لا آقا میرزا محمد علی منشی پدر جناب عزیز اللہ مصباح و مقصود از آقا میرزا محمد و آقا میرزا علی بہ احتمال زیاد پسران آقامیرزا محمد حسین منجم باشی یعنی برادران همسر آقا میرزا محمد علی منشی می باشند. جناب مصباح در آن تاریخ بسہار جوان برودہ. نام مصباح را جناب ورقا بہ ایشان خطاب فرمودہ اند کہ بعداً تخلص ادبی و عنوان خاندانگی ایشان نیز شدہ است.

مخاطب این مکتوب معلوم نیست ولی با ترجمہ بہ این کہ ذکر اسمی سہ نفر از اہادی امراللہ جناب ملا علی اکبر شہسورزادی ، جناب آقا میرزا حسن ادیب و جناب حاجی میرزا محمد تقی ابن ابہر بہ صراحت در این مکتوب مذکور است و نظر بہ تشخص و احترام نفوس مبارکہ اہادی ، انتظار می رود کہ ذکر جناب آقا میرزا علی محمد ابن اسدق نیز آمدہ باشد. با ترجمہ بہ این مقدمہ بہ نظر می رسد مخاطب این مکتوب جناب ابن اسدق برودہ اند کہ بہ همین دلیل ذکرشان با تصریح بہ نام در متن نیامدہ است.

ترجمہ اضافی می شود کہ مقصود از « علیہ ۶۶۹ » عبارت « علیہ بہاء اللہ » است زیرا کلمہ « بہا » بہ حساب اہدی برابر رقم (۹) و کلمہ « اللہ » برابر رقم (۶۶) است.

سبحان ربنا الحی الباقی الاقدس الاعظم العلی الہی

روحی لك الفدا يا ايها المشتعل بنار الفراق في هجر الله محبوب العالمين والمتهب بنيران
الاشتياق في حب الله مقصود العارفين فوا اسفا بما منعت الاذان عن اصفاء نغمات الله والابصار
عن مشاهدة جمال الله والقلوب عن عرفان المحبوب والارواح عن ادراك نسمات ايام الله فائق
الاصباح. دريغا کہ از فضل يوم اللہ محروم مانديم و فسوسا کہ از لقای محبوب ممنوع گشتيم.

« شد صبح عیش تیره و روز وصال تار ای دل بر آر ناله و ای دیده خون ببار »

ولکن اگر در هر چشم برهم زدنی هزار بحر خون از دیده بریزیم و در هر نفس هزاران نیران از
سینه بر آریم قلب محزون را تسلی و فواید محروق را تشفی حاصل نگردد و این زهر جان گزا را جز
ترباق اجل محتوم مداوا ننماید و این مصیبت کبری و بلیت عظمی را جز سلطان قضا و ملیک فنا
چاره نتواند.

« مرگ اگر مرد است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ »

ای ربّ تری ضیق صدری و حزن قلبی و هم فوادی و غمّ صدری و کرب نفسی و یأس روحی و
رخاوة ارکانی و اغماء سرّی و ملاشاة کینونتی. قَرَب لى بعودك اجلك المحتوم و اقض لى بفضلك
قضائك المكتوم و ارفعنى الى ظلّ سدرتك المنتهى و ارجعنى اليك يا سلطان الآخرة و الاولی انك
انت مجيب عبادك المضطربین و مجير ارقائك المضطربین الا اله الا انت المشفق الجواد الرحمن الرحيم.
الحمد لله به زیارت مبارک نامه آن محبوب مهموم و حبيب محزون مشرف شده و به تأییدات سریه
و تشویقات معنویه فائز.

« هو سوته دلان گرد هم آئیم که قدر سوته دل دل سوته دونه »

ای برادر صدیق و پدر شفیع ، بیا با هم بزاریم و بنالیم ، از دیده اشک حسرت بباریم و از دل آه
ندامت بر آریم.

« قد ذاب من الفراق لحمی و دمی و از داد من الشوق الیکم المی »

کم اکتب قصتی بدمعی و دمی کم اصبر یا لیت و جودی عدمی »

و این که در باره قیام و اقدام ذکر فرموده بودید ان شاء الله امیدواریم که به تأییدات قاهره
مالک ملک و ملکوت و توفیقات باهره سلطان لاهوت و جبروت این عاجز فانی و آن حضرت و سایر
آقایان روحی لكم الفدا مع ضعف و نادانی که شأن خلق است و جهل و نادانی که وصف عید است از
ید و سلطان قدرتش روح قیام را تازه غنائیم و شأن اقدام را بی اندازه ، و از آن حضرت هم استدعا و
رجا و تمنائی که دارم آن است که بدون ملاحظات ظاهره و تعارفات رسمیه این بعید محروم و کتیب
مهموم را ذاکر باشند و متذکر دارند. « ای رفیق آن کن که آنت می سزد . یوم یومی است که باید
« کالاصباح فی الید و الارکان للبدن » باشیم و در پل ارادة مبارکه غصن اعظم سدره ایزدی مش
کنیم شاید به رضای منیعش که عین رضاء الله است فائز گردیم و آنچه در ایام سدره از این گیاه
های خاک فوت شده در روزگار غصن الله جلّ ذکره تلافی و تدارک کنیم. از آن حضرت دعای خیر
مسألت می نمایم که به این توفیق موفق گردیم و به این تأیید مؤید شویم. الحمد لله این یوم مبارک را
که در اصحاح رابع از صحیفه اشعیا علیه بهاء الله الابهی اخبار و ابشار نموده نیز درک نمودیم :

« فی ذلك الیوم یكون غصن الرب بهاء و مجدأ و ثمر الارض فخرأ و زینة للناجین » الی آخر

قوله الاعلی و کلامه الاحلی ، و انشاء الله امیدواریم که این فیض عظیم را مغتنم شمرده این ایام
محدوده و اوقات معدوده را صرف خدمت غنائیم. فانی الحین که به تحریر مشغول در مرحمت میان دو
آب در خدمت جناب اخوی میرزا حسین علیه بهاء الله الابهی می باشم. مکتوب حضرت تعالی را بر
ایشان و سایر اولیای این سامان تلاوت نموده و هر یک از کووس کلمات عالیات رحیق معانی
نوشیدند و آن محبوب را به تکبیرات ابداعی ذاکر و مکبر گردیدند مخصوصاً جناب اخوی علیه
۶۶۹ الابدی پیوسته به ذکر ایام ملاقات آن حضرت ذاکرند و الآن هم به کلّ لسان و جمیع بیان عرض
تهیی و تکبیر و شوق و اشتیاق می رسانند . بحمد الله از بقیة السیف اکراد باز معدودی یعنی یک
واحد از عباد الله در این ارض یافت می شوند. کثر الله امثالهم و کسر الله اصنامهم . یا محبوب
قلبی و مذکور به لسانی و قلمی « صفحه آخر شد و راز دلم اظهار نشد » ... یا محبوب قلبی
خدمت حضرت علی قبل اکبر روحی الحزنه و سجنه و بلائه الفدا عرض تکبیر فانی را برسانید.

نامه ای از خواهر جناب ورقاء شهید

این نامه اثر امة الله بی بی طوطی دختر جناب ملا مهدی عطری یزدی و خواهر جناب ورقاء شهید و عمه روح الله است. این نامه را به احتمال قوی در جواب یکی از مکاتیب جناب روح الله مرقوم داشته اند. این مکتوب فاقد تاریخ است واصل آن در محفظه آثار تاریخی در مرکز جهانی بهائی محفوظ می باشد.

ای جان شیرین

مکتوب جانفزای تو آمد به پیش من بوسیدم و به دیده گریان نهادمش
از ترس آنکه دیده گریان بشویدش از دیده برگرفتم و بر جان نهادمش

ای جان شیرین پس از انتظاری و امیدی که عهدی رفته و زمانی گذشته بود که نشانی از آن جان شیرین ندیده بودم و بویی از آن نبرده بودم که ناگه نامه زیبا و رقیمة فرح بخشا واصل. با نهایت سرور و نشاط و بهجت با گریه و اشک دیده آمیخته خواندم. چه گریه از عالم نشاط خوشتر ، چه اشک از چشمه حیات بهتر ، در چه حالت از خود بی خبر ، در چه عالم ، عالم روح و ریحان. ای جان شیرین عمه خواستم شمه از حالت خرمی و خورسندی و بهجت هنگام وصول این نامه و رشکی از حین خواندن این نامه و ذره ای از خوشی حالت و عالم آنوقت اظهار دارم. زبان از بیان عاجز و قلم از تحریرش قاصر. باری وقت تنگ و فرصتی نبود باختصار اکتفا رفت هرگاه احوال این مهجوره را بخواهید نیم جانی باقی. گرفتار روزگار و سوء رفتار و بازی بچه ها و بهانه ایشان. باز هم شکر از این بتر نکرده. شما که راهی به حضرت مولی الوری روحی و روح العالمین له الفداء دارید استدعای دعا و التماس دعا نمائید که در حق این عمه محنت کشیده عنایتی و حمایتی فرمایند. دیگر عمه زادهای بی بی رضوان و بی بی فردوس و میرزا وجیه الله و فرح انگیز تکبیر می رسانند و شایق دیدار. ای عزیز جان عمه با عدم وقت و فرصت ، باز می گویم از گفته خود دلشادم بدان که من آن عمه متعارفی و متداوله نیستم ای عزیز جانم و ای یادگار روح و روان حق می داند که تو را از جان عزیزتر دارم البته گاه گاهی بلکه متواتراً اثر قلم را به من برسان که مایه سرور و حیات من است. اگر چه این عمه مهجوره منشأ اثری نه ولی در خدمات حاضر و ناظر و به جان منت دارم .

الهی جان عمه شاد باشی زقید هر غمی آزاد باشی

باقی بقایت - جانم فدایت

ای جان عزیز عمه نه قوه و قدرت و مکنتی دارم که آن جان شیرین را بخود بخوانم و نه طاقت و توانائی دارم که الم دوریت تحمل نمایم. چاره جز سوختن و ساختن نیست انشاء الله خداوند لقا و وصال نصیب کند.

عمه بی بی طوطی

بخش دوم
اشعاری از سرایندگان متقدم و معاصر بهائی

حدیث عشق و جنون *

ابوالقاسم افنان

به بوستان وفا هر گلی که بو کرم
نداشت بوی تو را ، هرچه جستجو کردم
در آسمان ولای تو ای لطیفه حسن
تمام شب همه با ماه گفتگو کردم
به سر نماند خیالی به غیر روی توام
حدیث عقل و جنون را چو روبرو کردم
ز شام تا به سحر جعد مشک نامت را
به جستجوی دل خسته مو به مو کردم
ز اشک دیده فرو شستمی سرا چه دل
به خون دل ، دل دیرانه شت شو کردم
زیارت از تو مرا منتهای آمال است
که از خدا به همه عمر آرزو کردم
به راه عشق تو جان دادم و از این شادم
که ختم غائله و رفع های و هو کردم

* به اقتضای از سروده جناب هرشمند فتح اعظم و خطاب به ایشان و لکن مالتراپ و رب الارباب

تضمین هثنوی

جناب روح الله ورقا

حسن افنان

<p>دل نثار دلبر دلداری کن « جام می را ساقیا سرشار کن » « طور دل را از مسیت پر نار کن »</p>	<p>جان فدای طره طرار کن گوشه چشمی به این بیمار کن تا شدم در کوی عشقت می پرست جان دهم بر قاتل خود ناز شست « تا به هوش آییم من مخمور مست »</p>
<p>تیر هجران تو در قلبم نشست « ساغری در ده ز صهبای الست » « تا به هوش آییم من مخمور مست »</p>	<p>دشمنم گر می کند قصد هلاک جان به قربان تو ای روحی فداک « رهسپر کردم به روحستان پاک »</p>
<p>با کند زنجیر در تیره مفاک « بگنرم زین تیره دیر آب و خاک » « رهسپر کردم به روحستان پاک »</p>	<p>بہجت آور می شود زندان عشق جان چه باشد تا کنم قربان عشق « جان دهم اندر ره جاہان عشق »</p>
<p>هست زندان بلا ایوان عشق « خرم آن روزی که در میدان عشق » « جان دهم اندر ره جاہان عشق »</p>	<p>در محبت بنده را کن پایدار این نوا بشنو ز قلب داغدار « وصف سلطان بہا بر روی دار »</p>
<p>تا کنم صد جان بہ درگاہت نثار « ای خوش آن حینی کہ گویم آشکار » « وصف سلطان بہا بر روی دار »</p>	<p>« وصف سلطان بہا بر روی دار »</p>

جناب مبلغ یا روح الله

« ... جمال قدم جلّ جلاله را به حرمت غصن الله الاعظم قسم می دهم که این طبر
فانی را از نفس هجر برهاند و به گلشن وصال برساند و همین رجا را خدمت ورقه علیا
روحی لثراب مقدمها الفداء می نمایم که در روضه مبارکه این خانه زاد مهجور را به دعای
خبر یاد و شاد فرمایند ... »

نمونه نثر و معارف جناب روح الله نقل از تذکرة شعرهای قرن اول.

منوچهر حجازی

باز غروب آمد و دل مردگی
باز غروب آمد و دنیا پمرد
عاقبتی نیست در این رهگذر
غیر ستم کاری و دریای خون
جان خوش علم از آن ناخوش است
کز دَمَشان خلق نمایند سود
کی خبرش هست ز عظم رمیم
از همگان نیز حسابش جداست
تافته بر بود و نبودش جناب (۱)
ورقا بر گردن آن شهریار (۲)
از پدر آموخته و ارستگی
خوش بود این قصه که از آن اوست

باز غروب آمد و افسردگی
باز دل از تنگی مغرب فسرد
تلخ فروش است جهان دو دَر
از شکم جهل چه آید برون ؟
وای بر آن نفس که دانش گش است
نیست بر آن راه نمایان درود
محو در شاطی بحر عظیم
«ورقا» پرورده دست خداست
بافته بر تار وجودش جناب
عاقبت الامر همی شد سوار
بر همه احوال به شایستگی
طبع خوشم ریزه خور خوان اوست

* * *

روزی شیخی به کنارش رسید
بود سوار خر و چویش به مشیت
بو (۳) که غریبی تو در این رهگذر
از نسب و نام بر آن پیر گفت
نام تو با نام بزرگان چه کار
تو بچه کارآیدت این نام ، هان؟ (۴)
آنچه که بگذشته فراموش کن
پند شنیدن که نیارد گزند
تا شوی اندر دو جهان رستگار
خوش تر از این حجره، دری بازکن»

در کمر کوچه شهری بعید
شیخ مستی که دوتا بودش پشت
گفت نسب چیست ترا ای پسر
«ورقا» چون این سخن ازوی شنفت
شیخ بخندید که ای هوشیار
از دم او زنده شود مردگان
گفته که با شیخ ، سخن گوش کن
پند بگیر ای پدر ارجمند
گوش به اندرز نظامی سپار (۵)
«مملکتی بهتر از این ساز کن

ترك كن اين استر و دستار را
 كهنه شد اين نغمه و اين چنگتان
 آنچه كه از اخفش (۶) آموختی
 « قال يقول » نشود دين تو
 ماضی و مستقبل احوال را
 علم به عرفان تو گر شد حجاب
 علم الهی است كه جان می دهد
 مسجد و محراب و نماز و نیاز
 من به وجود تو همه زر كنند
 حیف نباشد كه در اين سن و سال
 يك دم اگر پای نهی بر زمین
 روشنی علم بجانانت دهم
 تا به یکی قبضه كنی روزگار
 شیخ چو پی برد ز فرجام كار

فرق بنه بين گل و خار را
 كس نشود شاد ز آهنگتان
 بار گرانی است كه اندوختی
 صرف دو تا فعل نه آئين تو
 دور بریز و بنگر حال را
 علم كجا بود ، بریزش به آب
 بر جسد مرده توان می دهد
 جمله بر آنند كه با چشم باز
 حالت تو حالت دیگر كنند
 راه كشی سوی روال و وبال
 زنده شوی با سخنی دلنشین
 منطق گویا به لسانت نهَم
 و آن دگری شُكر خداوندگار
 چاره نمادیش بغیر از فرار

* * *

غول تبه كار ز جهل شدید
 نوبت ورقای نكو نام شد
 آنچه طلب كرد ز پرورده كار
 مست شد از جام فنا جان او
 عطر گلی بود و شد اندر فضا
 خرقه تهی كرد و چنان حور شد
 غرق شد اندر یم پرورده كار

هر دم از این باغ نهالی برید
 نوبت آن سر و دل آرام شد
 ریخت بكامش قلم كسردگار
 يك رگ او نیست به فرمان او
 داخل گل بود و ز گل شد جدا
 سایه رها كرد و همه نور شد
 ماند از او قصه او یادگار

* * *

دوش در این حال دو چشم نخفت
 نوبت تدمیر (۷) الهی رسد
 قدرت فرعونى حاجب (۸) شكست
 كرسی ظلم است و نواهای بوم
 دم بكش و ختم كن احوال را
 تلخی این قصه گلویت فشرد
 باز خزان آمد و پژمردگی

هاتفی از غیب ندا كرد و گفت
 هر كجائی را به تباهی رسد
 خنجر ظلمش به گلویش نشست
 بوم چه دارد بجز آوای شوم
 خاتمه ده نسخه این فال را
 تاب شكیباتیت از سر ببرد
 باز غروب آمد و افسردگی

- (۱) ... حضرت بهاء الله همزاده او را مورد نوازش قرار داده به او جناب مبلغ خطاب می فرمودند. نقل از كتاب مصابیح هدایت جلد اول ص. ۱۶۶ .
 (۲) اشاره به پیام حضرت عبدالههء كه فرموده اند اگر ارادة الله علاقه بگيرد روح الله را بگردن امپراطور سوار می كندو امرالله را اعلام می نماید.
 و مصابیح هدایت جلد اول ص. ۲۰۰ و (۳) پُر . برود باشد. (۴) هان . كلمه تنبيه است و برای مرادى بكار می رود از جمله آگاهانیدن. (۵) نظامی گنجوی ، شاعر معروف قرن ششم. (۶) اخفش . عالم نحوی و لغوی عرب ، شخص بی شعور را هم «بز اخفش» می گویند. (۷) تدمیر . انتقام
 (۸) حاجب . حاجب الدوله غنكر كه شرح زندگی او دركتاب «بهاء الله شمس حقیقت» آمده است .

آفتاب هدایت

هوشنگ روحانی (سرکش)

زکرامت تو روان بود به زبان هر که روایتی
چه روایت از تو بیان کنم که در اوج تا به نهایتی
تو فروغ بزم محبتی ، تو شعاع مهر و عنایتی
همه رأفتی ، همه رحمتی ، تو خود آفتاب هدایتی
بره ولای تو آمدم ، به لبم صلای بلی بلی
به اسیر خسته ستم چرا ، تو که پادشاه ولایتی
به حریم حلقة عارفان ، به مقام جمله عاشقان
نبود به غیر تو هر زبان سخنی و حرف و حکایتی
به امیدوشوق نگاه تو ، همه عمرمانده به راه تو
به میان آتش و آه تو ، به لبم نرفته شکایتی
همه آرزوی دلم تویی ، که عجین به آب و گلم تویی
چه کند غریب شکسته دل ، نکنی گرش تو حمایتی
تو طراوت عالم و آدمی ، تو لطافت لاله و شبنمی
تو مفرخی ، تو مکرمی ، تو نهایتی ، تو بدایتی
اگر آب دیده مدد کند ، همه عمر گریه چنان کنم
که همای تشنه دل شود ، ز سرشک دیده سقایتی
به زبان الکن خود چسان ، بکنم سخای تو را بیان
که جهان و هرچه که در جهان ، ز سخاو وجود تو آیتی
به لهیب « سرکش » داغ تو ، بنشسته ام به فراق تو
به امید آن که به من رسد ، رشحات ابر عنایتی

گوشش شمع

هوشمند فتح اعظم

آهی بکشید وقت مغرب خورشید
کز رفتن من بر سر عالم چه رسید ؟
شمعی ز سر نیاز افروخت و گفت
هستم من ناتوان و خواهم کوشید

برزیل ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۶

اشك پرده در

در آتش عشق چون شرر می سوزم
در هجر و وصال و خشک وتر می سوزم
آبی که بیافسرده چنین شعله کجاست ؟
من در بر اشك پرده در می سوزم
از خاور جان چو نور وصل تو دمید
چون شمع به خلوت سحر می سوزم

سوم نوامبر ۱۹۹۳

در رثاء ورقا و روح الله شهید

نیر و سینا - سدهی

آه آه ای ارض طا ، ورقا چه شد ؟
 آن تذر و گلشن توحید کو ؟
 صوت روح افزای روح الله کو ؟
 ای صبا فرزند دلبنده کجاست ؟
 بی حضورش المجرم را نور نیست
 و رچو یوسف گرگش از هم بر درید
 آن نهال نورس نوحیز کو ؟
 قتل او را « حاجب » ار واجب شمرد
 ورنه گرگش خورد و در چاه افتاد
 قُمری موزون خوش آهنگ کو ؟
 کس نداند جسم زارش در کجاست
 و رچو یحیی خون او در طشت ریخت
 جوجه سیمرغ قاف قرب کو ؟
 گسر در آتش رفت ابراهیم وار
 و رچو عیسی بر فراز دار رفت
 و رچو یونس در دهان حوت رفت
 گر سرش از تن جدا شد چون حسین
 و ر شد از شمشیر و خنجر ریز ریز

مرغ باغ طلعت ابهی چه شد ؟
 و آن غزال قدس این صحرا چه شد ؟
 نغمه جان پرور ورقا چه شد ؟
 آن خوش الحان بلبل گویا چه شد ؟
 ای دریغ ، آن المجرم آرا چه شد ؟
 آن قمیص کذب خون پالا چه شد ؟
 و آن گل نشکفته رعنا چه شد ؟
 و آن سبک قتل و آن فتوی چه شد ؟
 شرح دلو و « قال یا بشری » چه شد ؟
 طوطی شیرین شکرخا چه شد ؟
 و آن منور هیکل روحا چه شد ؟
 و آن سرو آن پیکر زیبا چه شد ؟
 بره آهوی سبزه ها چه شد ؟
 آن گل و آن لاله حمرا چه شد ؟
 آن هجوم قوم و آن غوغا چه شد ؟
 آن خروج بعدش از دریا چه شد ؟
 آن تن پاکیزه نورا چه شد ؟
 کس نمی گوید که آن اعضا چه شد ؟

« نیر و سینا » چو نبی نالند زار

کان رفیق با وفای ما چه شد ؟

گشتتایان ثمر کرده *

منوچهر حجازی

د حفظ و صیانت زبان فارسی و نگهبانی و غنا بخشی فرهنگ و هنر ایرانی را اگر از وظائف اولوی اهل بهماندانیم ، نقش و مسئولیت آن عزیزان را در چنین خدمت پُراج و اهمیتی نباید از دیده دور بداریم. آئین حضرت بهاء الله در پی یکسان سازی فرهنگ ها نیست بلکه در عین احترام به هویت هر یک ، در طلب ساختن دنیائی است که اصل « وحدت در کثرت » بر آن حاکم باشد. حضرت عبدالههء گاه به وجود مبارک خود اشاره می فرمودند که تا آخر حیات عنصری هرگز اراده نکردند که آداب و آئین های مطلوب ایرانی حتی طرز لباس و شیوه زندگی متعارف را ترک گویند و آنچه از قلم جمال قدم و مرکز عهد اقومش صادر شده همه معرک و مبین علاقه و دل بستگی به میراث ادبی و معنوی بسیار پرمایه ایرانی است. »

د از پیام هیئت مشاورین اروپا مندرج در خوشه های ۳ «

کاوراق ز کلک بارور کرده
هر برگی را طراز زر کرده
از سیم مذاب سرخ تر کرده
جز نیک نکرده کاری ار کرده
در قلب بهائیان مقرر کرده
تا اقیانوسیه سفر کرده
افریقیه را زخود خبر کرده
خشکی دهان ، زنیل تر کرده
القصه سپهر زیر پر کرده

ای خرمن خوشه های دانائی
وز حکمت و دانش و خردمندی
سیب رخ عاشقان دانش را
جز نیک نگفته حرفی ار گفته
من معتقدم که خوشه های تو
از نمسه و خاک ترک بگذشته
خیمه زده بر فراز فرغانه
از جلگه و دشت و کوه بگذشته
رفته همه پنج قاره دنیا

* از لطف شاعر گرانایه سپاس گزاریم و حسن ظن ایشان را ارج می نهیم (خوشه ها)

اوراق تو بانبان بی مانند
گاهی لوحی به خط نستعلیق
از نثر محققان دانشمند
وز شعر لطیف شاعرانی چند
اندر خور بانیان تو آن به
باید آید سخنوری دانا
من این کنم و بود که نیک آید
قصری سازم من از بدایع تو
نی نی که شگفتنی پدید آرد
تو پرده نشین محفل آرائی
همتائی پرده کمال الملک
جانت خوش بادای شکرگفتار

عالم را عالمی دگر کرده
آویزه صنعت و هنر کرده
صد نقش بدیع جلوه گر کرده
انگیزه ذوق شعله ور کرده
گویند که کشتتان ثمر کرده
تا حق کلام قرص تر کرده
این کرده من خطا اگر کرده
ایوانش ز بسدین گهر کرده
هرکسی که قیاس تو بزر کرده
کو آن که تواند این هنر کرده
کاعجاز به دیده بشر کرده
دیدار تو نور در بصر کرده

دیگر من ندارم از گفتن
شادان شادان به پای برخیزم

بنویس تو هر چه بیشتر کرده
گسر دفتر تو به من گذر کرده

ای خرمن خوشه های دانائی
کاوراق زکلك باور کرده

۱ - پرده نشین . ملائکه مقرب ۲ - کمال الملک . محمد غفاری نیشابوری از مفاخر بزرگ هنر نقاشی ایران از تابلوهای معروف او زرگر بغداد و شاگردش .

در دوره ورقا چه گذشت ؟

دکتر شاپور راسخ *

ایادی مکرم امر اعظم ، دوستان ارجمند و دلبند

پنجمین روز پنجمین دوره المجمعن ادب و هنر که به ذکر دوشمع افروخته و دو پروانه پرسوخته بزم الهی جنابان علی محمد ورقا و روح الله اختصاص داشت و در فضائی سرشار از حال و نشئه معنوی و شور و شوق روحانی جریان یافت اکنون به پایان خود نزدیک می شود. در طی عمر خود همه ما بسیاری مجامع نورانی روحانی را که به نعت و ثنای عشاق جمال محبوب آسمانی برپا شده آزموده بودیم اما بحقیقت باید اذعان کرد که این مجلس ، جذب دگری داشت و وجد دگری . زیرا همگان باده آشکار و پنهان دیدیم که اگر صدسال پیش از این یعنی در بهار سال ۱۳۱۳ هجری قمری در گوشه يك زندان تاریک ایران زمین قطرات خون پاک دو جسدنازنین صحنه قربانگاه را رنگین کرد. اینک از آن قطره ها چه گل ها و لاله ها در بهن دشت جهان برآمده و شکفته و اوراق تاریخ و صحنه حیات را به این همه جواهر وجود و نفاثت نفوس آراسته و مطرز کرده است .

صد و پنجاه سال است که محبوب الهی ، موعود همه کتب سماوی پرده از رخسار لاهوتی خود برگرفته است . به يك تجلی آن جمال بی همتا از يك سو هزاران هزار عاشق شیدائی حلقه بندگی اورا بر گردن گرفتند و پای کویان و دست افشان در طریق محبت او پویان شدند و از سوی دگر دشمنانی سیه دل و پرکین بانخوت و نفرت قد علم کردند و آنچه در قوه داشتند به دفع و طرد و قلع و قمع گماشتند. در این میان دویروی عظیم ، نهال نورسته امر الهی را از طوفان های مخالف حفظ و صیانت کرد ، یکی قوه میثاق یعنی وفاداری خلل ناپذیری که پیروان جمال جانان به عهد و میثاق یزدان داشته و دارند و دیگری پایداری و استقامت خانواده های بهائی که به مدد تربیت روحانی نسل ها رایکی پس از دیگری آماده مواجهه باشدیدترین بلاها کرده و می کنند. خانواده جلیل ورقا گواهی صادق بر این حقیقت است که چگونه از آن زمان که جناب حاج ملا مهدی یزدی ندای جانفزای الهی را از دهان جناب یحیی دارابی شنید و دل باخت و سرسپرد و نسل بعد نسل اعضای این خاندان شریف همه از چشمه عشق حق و وضو ساخته و چارتکبیر بر عالم هستی زده و پاک و منزّه و آراسته و آزاده ، سرمایه عمر را وقف خدمت درگاه محبوب یگانه کرده اند .

قصه جنابان علی محمد ورقا و روح الله به راستی قصه دلکشی از عشق و فداست . کدام زبان و کدام خامه و بیان را توانائی آن است که داستان شورانگیز زندگانی آن دو طبریر رحمانی را بهتر از آن چه

* در جلسه پایانی دوره ورقا

خود ورقای شهید درغزل زیر آورده بیان کند:

هرکس که زعشق تو پرافروخته جانش
دیگر نبود میل سوی ملک جهانش
رغبت بسوی روضه خلدش نکشاند
عاشق که بود بر سر کوی تو مکانش
پاران دل ما را که برد نام؟ که مانیز
بسیار بجستیم و ندیدیم نشانش
درآتش عشق رخت ای گلشن خوبی
صادق نبود آن که بود تاب و توانش
سوداگر عشق تو ز فقرش چه ملاست
با شوق تو نبود خبر از سود و زیانش
خلقی دل ما را نتوانست بودن
بردی تو بیک لحظه چو گونی زمیانش
مشتاق تو رامنع کند زاهد نادان
بیچاره ندارد خبر از سوز نهانش
آن را که گدائی سرکوی تو باشد
هزگر نبود میل سوی تاج کیانش

* * *

پنجمین دوره ادب و هنر فرصتی بود که در آن نه فقط درس شوریدگی را از دوسر مشق دلدادگی و جانبازی بیاموزیم بلکه از محضر حضرت دکتر ورقا ابادی امرالله و یکی از گوهرهای گرانقدری که حضرت ولی محبوب امراللهی به لطف و مکرمت خاص به عالم بهائی سپرده و عالم بهائی را نیز بدانها سپرده اند ، برخوردار و بهره مند شویم و در خضوع و افتادگی ایشان اسرار بلندی و بزرگواری را کشف و درک کنیم .

براستی که در طی این هفته از هرفرد این خاندان شریف درسی گرفتیم و نکته ای تعلیم یافتیم . جناب دکتر مهدی ورقا با سخنان ممتع خود ثابت کردند که چگونه می توان تاریخ را بصورت دقیق عینی ، خالی از هیجانات عاطفی بی رویه و میری از شاخ و برگ بیهوده ارائه کرد و جناب محمود ورقا با نقل داستان ها و اشعاری دل انگیز و روح افزا از جنابان ورقانشان دادند که چگونه می توان گنجینه حافظه را به جای سودای بیش و کم زندگی مادی به جواهر ثمین روحانی یعنی کلمات حق و خاصان حق آراسته و متجلی نمود .

پنجمین دوره ، همه دوره عشق و عاشقی نبود . اگر ساعاتی را با سخن شناس خوش سخن مردهمه فن جناب بهروز جباری دوست بسیار عزیز و گرامی سیردنیای محبت و عشق کردیم و بقول شاعر يك قطره نوش کرده و دریاگر بستیم ، اما در ساعات دیگر بر مرکب عقل سوار شدیم و به تحقیق و تحلیل

حقائق پرداختیم و در حقیقت ، عقل راجحان عشق انداختیم چنان که ساعاتی باد کتر فریدون و همن پژوهنده صاحب نظرنگاهی به امر بهائی از دیدگاه شرق شناسان افکندیم و ساعتی نیز با خانم ناهید روحانی به جواهر نهفته تأثیه ابن فارص و لئالی مستوره در قصیده عزورقائیه دست گشودیم . اما به تعمق و ژرف نگری هم اکتفا نکردیم ، همراه جناب سیروس علائی نظراً به وسعت نقشه عالم فسحت دادیم و در ساعتی ، هفت اقلیم جهان رادرنوشتیم و سرانجام ، سرزمین گسترده ایران کهن را که به غفلت و مسامحه قاجاریه هم از سر و هم از بن بریده و فشرده شده است به چشم عبرت بازنگریستیم .

دکتر سیروس علائی حق داشت که بگوید امر بهائی تعادل میان عقل و عشق است . پرفسور آلبرتو نتورا از میان عقلا به جمع ماعاشقان آمد و شرحی از ریشه اسلامی عرفان در ادبیات فارسی و عربی گفت و تأثیر مسیحیت و آئین های زردشتی و بودائی رادرتصوف ایرانی و عربی انکار کرد . شنیدم که وقتی از لندگ به دیار خود بازمی گشت چشمش به عبارتی از کلمات مکنونه مبارکه درباره عشق افتاد . ناگهان بجوش آمد و شور و حالی پیدا کرد و به حیرت بدوست و همراه خود گفت : دریغ که تاکنون چنین بیان پر ژرفانی راز یارت نکرده است . باید ما مجلسیان دعا کنیم که در این مورد عشق بحد عقل آید و مصداق این بیت حافظ شیراز پدید شود که :

عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند کاین کرامت نیست جز منون خرمن سوزرا
سخن از عقل و تجلیات او بود . تحلیلی که جناب ابوالقاسم افغان از اشعار جناب ورقا فرمود ، پژوهشی که جناب عنایت الله صادقیان از مکاتب شعر نو عرضه کرد ، بحثی که جناب هوشنگ سیحون از بناهای یاد بود ایران که بعضاً یادگاری از انگشتان سحر آفرین خود ایشان است به میان نهاد . یا تحقیقی که دکتر منوچهر سلمان پور در احوال و آثار حاج احمد محمدی مرد فاضل عرب زبان بهائی و کتب استدلالی او نمود گرچه همه از محصولات عقل و فکر و ادراک بود اما رنگی جلی از احساسات لطیف و عواطف رقیق در خود داشت و به راستی اگر جز این بود عجب بود زیرا که همه این متفکران ارجمندهائی از باده عشق دوست سرمستند ، همان باده که از روز الست خمیرمایه انسان بوده است .

از دامن هوشنگ سیحون به آسانی دست نباید برداشت . سیحون مردی است که طی سالهای دراز سنگ هارا گویا کرده ، هنرجویان راه زیور هنر آراسته و نوسفران وادی جمال راهه سر منزل کمال هدایت کرده است . به ظاهر آن جناب که گاه بر ما و شما سخت می گیرد نگاه مکنید . کسی نمی شناسم که به اندازه ایشان بذله گو و لطیفه پرداز باشد . در حاضر جوابی هم هنرمند است و یاد آور فرد بارز دیگری از خانواده شریف خود یعنی میرزا عبدالله معلم موسیقی که به راستی پدر موسیقی سنتی ایران بشمار است و او هم اگر نه در حاضر جوابی ، لا اقل در حاضر نوازی و بدیهه پردازی در الحان موسیقی کمتر تالی داشته است .

الحق موهبتی بود که به همراه این هنرمند عالی مقام سفری به وطن عزیزمان کردیم و با تماشای اینیه شکوهمند تاریخی ایران خلایق هنرمندانی چون خود ایشان رادرتی قرون و اعصار ستودیم . به لطف ایشان ، اعداد ریاضی و اشکال هندسی با ما سخن آغاز کردند . و بسا رموز دلنشین راهه رایگان ابراز نمودند . تجربه ای بودی سابقه و دلیلی روشن بر آن که :

جان پرور است صحبت آریاب معرفت رمزی پرو پیرس و حدیثی بیا بگو

در این مقوله مطلب راه پایان نمی توان برد مگر آن که هنرمندان عزیز خودمان یعنی خوانندگان چون خانم های شکوه رضائی، ابراندخت عنایتی، ماه منظرعزن، و نوازندگان چون خانم نیروانا فرهمند آقایان خلیل معزز، امان الله موقن، منوچهر وهمن، مهرداد فروغی و دیگران از جمله خانم طاهره لونی استاد گل آرائی و محسن لولوتی نقاش چیره دست و امان الله موقن خطاط بنام و پروین حاتم صورتگر پرابتکار راستایش کنیم و اگر به رسم قدیم صله ای به حضورشان پیشکش نتوانیم کرد، لااقل در آغوش مهرشان بفشاریم و دست مریزاد بگوئیم که به حقیقت آفرینش جمال و زیبایی نیایش به درگاه محبوب الهی است که در تاریخ مظاهر قدسی به صفت جمال، جمال مبارک، موصوف و ممتاز گردیده است.

مجلسی که بنام جنابان ورقا آراسته می شود لامحاله در آن بحث از قربانی شدن و ایثار می رود. حضرات ورقانه فقط جان بلکه هر چه از مال و ملک جهان داشتند همه را در سبیل محبوب امکان برپا دادند. شماعزیزان هم بر اثر قدوم آن پیش کسوتان رفتید و با تبرعات جوانگردانه خود به مؤسسه لندگ یاری کردید که نه فقط متدرجاً از مضایق کنونی خود بیرون آید بلکه بنیاد یک مرکز فرهنگی و الاترو مشعشع تری را برای آینده بگذارد.

بذل مال و بذل جان و بذل سر در طریق عشق اول منزل است

گویند ورقا مرغی بود که شاخه زیتون راه سفینه نوح آورد و در نتیجه ورقا را مظهر صلح و سازش و غودار امید به آینده دانسته اند. دوره ورقانیز جان همه ما را از صفا و آرامشی بی مانند بهره ور کرد و در عین حال دریچه ای به روی آینده ای و الاترو پرشکوه تر برای این انجمن ادب و هنر گشود. امید است که این انجمن دوره بیان را در سال بعد به وجهی کامل تر ترتیب دهد و برگذار کند.

سالی که در پیش است آغاز نقشه سه ساله در همه جوامع بهائی است. افزایش نشاط و نشئه روحانی، ازدیاد منابع انسانی، توسعه نطق جامعه بهائی، تقویت تشکیلات و تنظیمات آئین الهی از جمله مقاصد اصلی این نقشه است.

شبهه نیست که با وجود و شوری که در این انجمن حاصل کرده ایم می توانیم در هر سرزمینی اقامت داریم پایه کوشش های تازه ای را بگذاریم و راه را بر پیروزی های بیشتری خصوصاً در عرصه تبلیغ و تبشیر هموار کنیم. اگر این شوق و حرارت روحانی راه اروپای شرقی بریم بی گمان با چنان موفقیتی رو برو خواهیم شد که فوق آن را تصور نتوانیم کرد.

اکنون مجلس به پایان می رسد، اما گویی هنوز در اول بیان مطلب مانده ایم. تنها این نکته را یاد آور شویم که این مجلس به حضورسی و دوتن از افراد خانواده شریف ورقا و یکصد و چهل و اندی نفر از دوستان با وفا آراسته بود. به راستی که حضور همه شماروح تازه آورد و سرور بی اندازه برانگیخت به همه شماعزیزان و نفس نفیس خانم جاویددخت خادم عزیز، یادگار و شریک و فادار حیات و خدمات ایادی عزیز امرالله جناب ذکرالله خادم علیه رضوان الله سیاس عمیق خود را تقدیم می داریم و برای همگی سفر خوشی به هنگام بازگشت آرزو می کنیم. همواره کامتان شیرین باد.

این بیت شعر را بدرقه راه یکایک شماعزیزان می باید کرد:

ز رفتن تو دری بست روزگار به من که هیچ کس نگشاید مگر تو باز آئی

مشکین

سرگذشت مجموعه

« مشکین قلم ، هنرمند خط نگار قرن نوزدهم »

پس از انتشار مجموعه کم نظیر و نفیس « مشکین قلم ، هنرمند خط نگار قرن نوزدهم » بسیاری از دوستان دور و نزدیک با تعجب و تحسین از نحوه تهیه و تدوین و مراحل چاپ و نشر این اثر هنری آنهم در اروپا ، قاره ای که مباحثان چاپ کتاب با زبان آن آشنائی ندارند ، از ما پرسش هایی کرده اند .

چون تهیه چنین مجموعه و طی مراحل دشوار و حساسی که به چاپ این اثر نفیس منجر شد ، خود داستان دلکشی است طی سطور ذیل بشرح این مراحل و مشکلات خواهیم پرداخت .

* * *

فکر تهیه و تدوین این مجموعه زمانی در هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر بوجود آمد که بیت العدل اعظم بمناسبت یکصدمین سال صعود جمال اقدس ابهی سال (۱۹۹۲ - ۹۳) را بعنوان « سال مقدس » به عالم بهائی اعلام کردند و جوامع مختلفه را به تجلیل و تکریم آن هیکل مکرم تشویق فرمودند . بدین جهت هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر به فکر افتاد با نشر اثری استثنائی و ماندگار که لایق تقدیم به آستان آن منجی امم باشد در این راه قدمی شایسته بردارد . در جلسات هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر ساعت ها در باره کیفیت ، محتویات ، مشخصات ظاهری و مطالب مندرجه در آن شور و تبادل نظر بعمل آمد و سرانجام شرایطی که در نظر گرفته شد بدین شرح خلاصه شد :

۱ - چون غنی ترین منبع خطوط جناب مشکین قلم در مرکز جهانی است برای شروع کار از ساحت رفیع معهد اعلی کسب اجازه شود اداره سمعی و بصری مرکز جهانی ، اسلایدهای مربوطه و

مشخصات آنها را در اختیار انجمن قرار دهند.

۲ - نحوه جمع آوری و تدوین و چاپ و صحافی این مجموعه باید آن چنان در سطح عالی و آبرومندانه و واجد شرایط ممتاز چاپ و مجلید باشد که معرف اعتبار و حیثیت جامعه جهانی بهانی بوده ، شایسته ارائه آن در محافل هنری در سطح جهانی باشد.

۳ - برای تألیف و تدوین این مجموعه از متخصصان و محققان کمک گرفته شود.

۴ - برای چاپ هرچه نفیس تر این مجموعه از آخرین و پیشرفته ترین امکانات فنی صنعت چاپ در اروپا استفاده شود که پس از مطالعه ، کشور آلمان با امکانات پیشرفته ای که دارد انتخاب شد.

۵ - برای اینکه این مجموعه به مقیاس وسیع قابل استفاده باشد مطالب مندرجه آن به دو زبان فارسی و انگلیسی تهیه و چاپ شود تا علاوه بر فارسی زبانان ، انگلیسی زبان ها هم بتوانند از آن بهره برند و از آنجا که بسیاری از مردم ممالک دیگر با زبان انگلیسی آشنائی دارند عده زیادی تری می توانند از مطالب مجموعه استفاده نمایند.

۶ - برای آشنائی خوانندگان ، شرح حال و سوابق هنری جناب مشکین قلم طی مقاله ای در ابتدای مجموعه درج شود و جهت بیان دقائق هنری آثار ایشان مقاله ای از یکی از شرق شناسان معروف که در این زمینه تبحر داشته باشد درج شود.

۷ - چون تهیه چنین مجموعه ای مستلزم بودجه ای نسبتاً سنگین است از دوستان عزیزی که با امکانات مادی خود همواره به کمک انجمن شتافته اند استمداد شود.

* * *

هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر برای انجام این تصمیمات بلافاصله آغاز بکار کرد. ابتدا موضوع بعضی ساحت رفیع معهد اعلی رسانده شد و جهت استفاده از اسلایدهای موجود در مرکز سمعی و بصری ارض اقدس کسب اجازه گردید. آن مقام منبع هیئت اجرائی را به اجرای این طرح تشویق فرمودند و اجازه لازمه را صادر کردند.

اولین کسی که از اهل فن برای اجرای این طرح به یاری طلبیده شد متخصص امور هنری و خط شناسی و نسخه شناسی جناب مهندس سعید معتمد هنر دوست متبحر قدیمی بودند. هنگامی که منظور خود را با ایشان در میان نهادیم با وجود اشتغالات متعدد و گوناگون امری و غیر امری مسئول ما را با گشاده روئی همیشگی خود اجابت کردند و قول همه گونه همکاری دادند. نفس نفیس دیگری را که به یاری طلبیدیم فاضل ارجمند جناب دکتر محمد افنان خطاط و خط شناس بهانی بودند که در مرکز جهانی به خدمت مشغولند. ایشان نیز قول همه گونه همکاری به ما دادند. از محقق ارجمند جناب دکتر وحید رآفتی نیز برای تحریر مقاله ای در شرح حال مشکین قلم استمداد نمودیم که قبول کردند و مقاله ای تحقیقی در این باب مرقوم داشتند که در مجموعه به چاپ رسید.

جناب مهندس معتمد در سفری که به مرکز جهانی داشتند با جنابان دکتر افنان و دکتر رآفتی ملاقات و مشورت کردند و باتفاق در مرکز سمعی و بصری اسلایدهای لازمه را انتخاب کردند و سفارش دادند.

در جستجوی شرق شناس صاحب نظری بودیم که مقاله ای در باره دقائق هنری آثار مشکین قلم برشته تحریر در آورد. نام بانوی شرق شناسی برجسته ، دکتر پروفیسور آنا ماری شیمل آلمانی

که مطالعات وسیعی در این رشته دارد و صاحب تألیفات متعدد و مختلفی نیز هست به میان آمد. از حسن اتفاق ایشان از دوستان قدیمی و صمیمی جناب مهندس معتمد هستند. بوسیله ایشان از خانم دکتر شیمیل تقاضای تحریر مقاله مزبور را نمودیم. ایشان با آنکه در آن ایام بسیار مشغول و برای تدریس و مطالعه غالباً در سفر بودند ولی چون به آثار مشکین قلم علاقه فراوان دارند تقاضای مارا با روی باز قبول کردند و مقاله ای در باره مختصات و امتیازات آثار این هنرمند جلیل القدر بهائی به انگلیسی نگاشتند که اصل و ترجمه آن که بهمت جناب فواد روستائی فراهم آمده در این مجموعه چاپ شده است.

همکار عزیز ما جناب مهندس معتمد چندماه بعد در سفر دیگری به ارض اقدس مشرف شدند. ایشان این بار با امة البهائیه روحیه خانم ملاقات نمودند و موفق شدند از مجموعه خصوصی ایشان که حاوی آثار کم نظیری از جناب مشکین قلم است دیدن نمایند. جناب معتمد تقاضای انجمن را با حرم مبارک در میان نهادند و تقاضای صدور اجازه گرفتن اسلاید از بعضی قطعات را نمودند. ایشان با لطف مخصوص اجازه فرمودند که از قطعات انتخابی اسلاید گرفته شود و با وجود فرصت بسیار کوتاه متصدی مربوطه اسلایدها را حاضر کرده به جناب معتمد تسلیم نمود که در همین جا باید کمال تشکر و امتنان خود را به حضور امة البهائیه روحیه خانم معروض داریم.

جناب مهندس معتمد از جمع آوری آثار مشکین قلم از هیچ کوششی فرو گذار نکردند و بجز چند قطعه متعلق به خانواده های بهائی قطعاتی را که در مجموعه شخصی خود داشتند با طیب خاطر در اختیار ما قرار دادند که در این مجموعه تحت عنوان (مجموعه خصوصی فرانکفورت) ذکر شده است.

مطالب فارسی مجموعه بایستی به نحو شایسته ای نوشته می شد که در خور مجموعه آثار هنرمند بزرگی چون مشکین قلم می بود. برای انجام این مهم از هنرمند ارجمند و همکار قدیمی انجمن جناب امان الله موقن تقاضا کردیم انجام آن را قبول نمایند ایشان با کمال اشتیاق درخواست ما را پذیرفتند و متون فارسی مجموعه را با هنرمندی تمام با خط شکسته زیبا برشته تحریر آوردند. ایشان پس از فراغت از تحریر ، در نامه خصوصی که به یکی از اعضاء انجمن نوشته چنین مرقوم داشتند:

« حال با تحریر مطالب فارسی این مجموعه که کمال سعی و اهتمام را در زیبایی و صحت آنها بکار بردم حس می کنم اندکی از دین معنوی که به این هنرمند بزرگ بگردن دارم در حد مقدور ادا کرده ام و امیدوارم روح آن بزرگوار در ملکوت اهبی از من راضی باشد... »

* * *

بدیهی است تهیه و چاپ و نشر چنین مجموعه ای نفیس که از بهترین شرایط صفحه آرایی و چاپ و تجلید برخوردار باشد مستلزم صرف بودجه ای سنگین است و چون همه مصارف این مجموعه در صندوق انجمن موجود نبود ، خوشبختانه زوج خیبری که همیشه به کمک انجمن شتافته بودند و از اعضاء هیئت امناء انجمن نیز بودند یعنی جناب حسین قلی کیانی علیه رضوان الله و همسر ارجمندشان بانو خجسته کیانی ، مسئول انجمن را اجابت کردند و بخش مهمی از این بودجه را تأمین کردند. دریغ که جناب کیانی بهنگام انتشار این مجموعه دیگر در میان ما نبودند که حاصل کمک مالی خود را ملاحظه نمایند ولی یقین داریم از اینکه با یاری سخاوتمندانه خود و همسر

گرامیشان چنین مجموعه نفیسی به عالم هنر عرضه شده ، روحشان در ملکوت ابهی شاد و مستبشر گردیده است.

البته دیگر دوستان و یاران انجمن ما را با تبرعات کریمانه دیگر در پرداخت مخارج کتاب یاری کردند که مساعی همه آن عزیزان مشکوراست.

همکاران عزیزما جنابان دکتر منوچهر درخشانی و بیژن بیضائی و همکاران دفتر محفل ملی امریکا ترجمه متون فارسی را به انگلیسی و تایپ کامپیوتری آنها را انجام دادند و ما را رهین منت خود ساختند.

انتخاب پشت جلد کتاب بسیار مهم بود. جناب سعیدمعمد در سفری که به انگلستان داشتند در این باره مطالعاتی انجام دادند و طرحی را که از آثار دوره قاجاریه (معاصر مشکین قلم) بود از موزه بریتانیا به امانت گرفتند که از روی آن فیلم تهیه شد و جهت پوشش جلد استفاده گردید.

* * *

اکنون همه مواد اولیه حاضر شده بود و بایستی مرحله چاپ آغاز می شد.

برای اجرای این طرح دقیق و حساس ، مشورت و تبادل نظر با اهل فن بسیار مهم بود که خوشبختانه اجرای این مرحله را همکار گرامی و دلسوز جناب مهندس کامران ریحانی (ساکن شهر دارمشتات آلمان) به عهده گرفتند.

برای تهیه مقدمات چاپ مشورت در باره صفحه آرائی ، مونتاژ ، کیفیت و نوع کاغذ و دقائق فنی و مراحل مختلفه چاپ رنگی ، سیاه و سفید و مرمری طلایی ، فیلم برداری ، چاپ طرح رنگی جلد ، صحافی و غیره در این مورد نیز جناب مهندس معتمد با کمال میل و دلسوزی و صرف اوقات طولانی به دفعات متعدد از فرانکفورت به دارمشتات (دفترجناب ریحانی) می آمدند و ساعت ها با جناب ریحانی و یکی از اعضاء انجمن که از همکاران دفتر جناب ریحانی است مشورت و تبادل نظر میشد.

مبنای کار و توصیه اکید انجمن بر این بود که چون این کتاب اثری استثنائی و ماندنی است در سال مقدس به آستان جمال اقدس ابهی تقدیم می شود ، در انتخاب مواد لازمه برای چاپ و لوازم دیگر فنی باید عالی ترین نوع را انتخاب کرد.

در اجرای این تأکید انجمن ، جناب ریحانی از ماه ها قبل کاغذ مخصوصی را به یکی از کارخانه های کاغذ سازی سفارش دادند و در هر مرحله از مراحل چاپ و فیلم برداری با بهترین و معروف ترین کارشناسان فن مشورت کردند و با کمال علاقه و دلسوزی این کار را دنبال می کردند. کسانی که با چاپ کتاب در کشوری که متصدیان چاپخانه با آن زبان بیگانه اند ، آشنا هستند به مشکلات این کار بخوبی واقفند. چاپ این مجموعه از این قاعده مستثنی نبود. جناب ریحانی برای احتراز از اشتباه احتمالی مسئولان چاپخانه تدابیری اندیشیدند و اجرا کردند که نتیجه آن بسیار خوب بود.

فیلم های مورد احتیاج تهیه و مونتاژ شد و کنترل بعمل آمد. اکنون همه چیز حاضر شده و آخرین مراحل چاپ رنگی و سیاه و سفید و صحافی باید شروع می شد.

چاپ کتاب به یکی از بهترین چاپخانه های آلمان که صاحب پیشرفته ترین ماشین های چاپ

چهار رنگ و سیاه و سفید بود محول شد. ساعت ها جناب ریحانی و همکارش به دقت در چاپخانه فرم های چاپ شده را کنترل می کردند و این کار از بامداد تا نیمه شب ادامه داشت.

چاپ متون فارسی و انگلیسی بر روی زمینه طلایی مرمری داستان دیگری داشت. ابتدا روی کاغذ ساده زمینه های مرمری طلایی چاپ می شد و پس از گذشت مدتی که برای خشک شدن آنها لازم بود مجدداً به زیر ماشین چاپ می رفت و متون سیاه و سفید فارسی و انگلیسی روی آنها بچاپ می رسید.

در مطالعه ای که قبلاً برای صحافی و تجلید کتاب انجام شد مسئول صحافی به ما توصیه کرد که چون کار صحافی با ماشین انجام می گیرد قرقره هایی که صفحات را منتقل می کنند روی صفحات طلایی خط می اندازند و برای احتراز از این ضایعه بایستی روی کلیه صفحات طلایی روکش بسیار نازکی از پلاستیک مذاب داده شود. و این کار که مستلزم صرف وقت و هزینه اضافی بود انجام شد. این روکش چنان ظریف است که خواننده وجود آن را روی صفحات طلایی حس نمی کند! در پایان کار صحافی، تجلید کتاب آغاز شد و چون این کار با ماشین انجام می گرفت ابتدا برای نمونه پنج جلد با دست آماده شد و پس از ملاحظه نهائی و کنترل آخرین، تجلید کتاب بوسیله ماشین انجام شد و پوشش پلاستیکی محافظ بر روی کتاب کشیده شد.

* * *

بدین ترتیب سر انجام با زحمات و همکاری های ممتد گروهی از متفنان و محققان عزیز چاپ مجموعه به پایان رسید و این عروس دلربا و زیبای عالم ذوق و هنر و جمال در کسوتی جمیل و خیره کننده از حجله چاپ بیرون خرامید و چشم هنر شناسان و هنر دوستان بیدارشان روشن و منور گردید.

اکنون مجموعه کم نظیر « مشکین قلم، هنرمند خط نگار قرن نوزدهم » با جلوه و درخششی چشم گیر در دست ما بود نمونه های اولیه مجموعه دست بدست گشت و مجلداتی به ساحت بیت العدل اعظم الهی و حضرات ایادی امرالله تقدیم شد. در دوره « ورقا » که در تابستان ۹۳ در لندگ بر گزار می شد مجلدات آن برای فروش به شرکت کنندگان عرضه شد و مورد تحسین و تمجید عموم قرار گرفت.

معهد اعلی در جواب عریضه انجمن که به همراه نسخ کتاب ارسال شده بود چنین مرقوم فرموده بودند: (خطاب به منشی) « مکتوب آن یار معنوی بانضمام مجموعه هنری جناب مشکین قلم و همچنان جلد چهارم « خوشه هایی از خرمن ادب و هنر » واصل گردید و در کتابخانه ارض اقدس محفوظ خواهد ماند. بحمدالله آن انجمن به تأییدات ملاء اعلی مؤید گردیده و اقدامات مفیده مشکوره ای در نشر آثار و هم چنین تقویت روحانی و علمی احبای عزیز ایرانی مقیم کشورهای خارج مبذول نموده اند. جلساتی که به همت آن انجمن تشکیل گشته موجب سپاس و امتنان جمیع نفوسی بوده که توفیق شرکت در جلسات منعقد را داشته اند.

ارسال مجموعه آثار مشکین قلم به موزه های بزرگ و مشهور مراکز مستشرقین در دانشگاه های معروف و محافل هنری بسیار مقبول است. انشاء الله نتایجی که منظور نظر آن انجمن بوده است از این اقدامات عاید شود. معهد اعلی در مقامات مقدسه مبارکه مزید توفیق اعضا آن هیئت را در جمیع امور مسئلت می فرمایند. »

ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن در مرقومه خود از جمله چنین نگاشته اند :

« ... مجموعه نفیس حاوی آثار گهربار استاد مسلم حضرت مشکین قلم که در اوج شهرت و منقبت « بنده باب بها » مدار افتخار آن هنرمند بی مانند بود ، زیارت شد و به دیده فروغی جدید بخشید . از مراحم آن نفوس زکیه که همواره شامل حال این شکسته بال بوده و هست کمال امتنان حاصل... در مقامات مقدسه مزید تأییدتان را سائل و آلم... »

جناب ادیب طاهرزاده عضو بیت العدل اعظم از جمله چنین مرقوم داشته اند:

« ... حقیقتاً زحمات هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر و خدمات لایقه آنان وسیله ایجاد روح و ریحان در قلوب احبای عزیز است. الحمدلله جمال مبارک نفوسی مانند آن یاران مهربان را مؤید به این گونه خدمات باهره نموده اند که بجهت ترقی و تعالی جامعه اهل بها سعی و جاهدند. مطمئن باشید در اعتاب مقدسه نایب الزیاره خواهم بود جانتان خوش باد »

در اجرای توصیه مقام رفیع به تدریج نسخی از مجموعه به کتابخانه ها و موزه های بزرگ عالم و مراکز مستشرقین و محافل و مراکز هنرمندان و صاحب نظران ارسال شده و می شود که هر يك در جواب ، مراتب تشکر و تحسین و تمجید خود را از دریافت این مجموعه ابراز داشتند که از جمله چند نمونه آن ذیلاً نقل می گردد و امیدواریم بقیه نظریات واصله را در خوشه های آینده درج نمائیم:

از موزه بریتانیا The British Museum

« تشکر فراوان خود را از دریافت کتاب « مشکین قلم » ابراز می دارم. نمونه های متعددی از آثار مشکین قلم در نهایت جلوه و زیبایی در این مجموعه گرد آمده اند. شخصاً از ظرافت زمینه کاغذ مرمری که در متن این خطوط آمده، حظّ مخصوص بردم و از مطالعه مقاله تمتع خانم دکتر شیمل و جناب دکتر رافتی استفاده بسیار نمودم. در نظر داریم در موقع نمایش آثار مشکین قلم که در مجموعه موزه داریم از این اطلاعات استفاده کامل بریم... با تشکر مجدد از دریافت چنین هدیه سخاوتمندانه و کریمانه شما. »

ارادتمند حقیقی دکتر شیلا کانبی Dr.Seila Canby

دائرة هنرهای باستانی شرق - موزه بریتانیا

از کتابخانه ملی بریتانیا The British Lebrary

« ... با عرض این مکتوب مراتب سپاس خود را از دریافت کتاب اهدائی شما به کتابخانه ملی بریتانیا به عرض می رسانم . بی نهایت مسرورم که چنین اثر نفیسی در محفظه کتابخانه ملی بریتانیا حفظ می گردد. »

ارادتمند واقعی دکتر والی Dr. Waley

سرپرست قسمت کتب فارسی و ترکی کتابخانه ملی بریتانیا

« در این ایام این افتخار نصیب بنده شده که آخرین کتاب تألیفی جامعه بهائی راجع به مشکین قلم را که به کتابخانه ملی بریتانیا هدیه شده دریافت داشته مورد مطالعه و دقت قرار دهم. این خوشنویس بزرگ از مدت ها پیش نزد اهل هنر بعنوان يك استاد مسلم معروف و مشهور

بوده است. بسیار مشتاق و مایلم به جمیع کسانی که در تهیه این اثر ممتاز سهمیم بوده اند تبریک بگویم که غنای بسیار و تنوع در کار و ظرافت در طرح و قدرت قلم این خوشنویس بزرگ را برای ما مجسم نموده اند ...

دکتر یاسین صفدی Dr. Yasin H. Safadi

اراقند واقعی

رئیس مجموعه آثار مشرق زمین و هندوستان - کتابخانه ملی بریتانیا

از نامه پرفسور دکتر آنا ماری شیمل

« ... امروز مجموعه زیبای خوشنویسی های مشکین قلم را دریافت داشتم. از ارسال آن هزار بار متشکرم. این کتاب فوق العاده جالب تهیه شده است و من بسیار خوشوقتم که در تدوین چنین مجموعه زیبایی سهمی داشته ام.

این مجموعه دل انگیز اعجاب و تحسین عده کثیری را برخواهد انگیزد و از ملاحظه آن لذت وافر خواهند برد... با بهترین آرزوها ، و بار دیگر امتنان قلبی خود را ابراز می دارم . »
آنا ماری شیمل

* * *

برخی از دوستان هنرمند ، هنر شناس و صاحب نظر نیز مرقومه های محبت آمیزی ارسال داشته اند که ذیلاً منتخبی از آنها درج می شود:
از مرقومه جناب حسن افنان شاعر و فاضل گرانمایه (امریکا)

« ... آفرین و هزار آفرین باد به چنین ابتکار که در جمع آوری و تدوین و مجلید آثار گهر بار هنرمند شهیر و استاد مسلم خط و هنر جناب مشکین قلم علیه رضوان الله و بهانه بعمل آمده. حقیقتاً و واقعاً این اقدام جلیل و پسندیده که در انتشار این درج گرانمایه و مجموعه پر ارزش که از بدایع صنایع آن استاد جلیل بوده است در خور ستایش و سپاس فراوان می باشد و بهترین اثر شریف هنری است که به انتشار آن در سال مقدس اقدام و شایسته تجلیل و تکریم می باشد. اگر چه قطعات متفرق این هنرمند شریف زینت بخش اماکن و منازل یاران است و لکن این مجموعه که محتوی قسمتی بیشتر از آثار این بزرگوار است و از هنرمندی ماهرانه ایشان حکایت می کند ، داستان دیگری است که باید استادان خط و هنر از آن ستایش نمایند... »

از مرقومه محقق ، خطاط و خط شناس ارجمند جناب دکتر محمد افنان (حیفا)

« ... بحمدالله خدمات مستمره انجمن به مبارکی و میمنت بحسن نتایج و ختام رسیده و مرقع مشکین قلم در کمال زیبایی و نفاست منتشر شده است غرض از عرض این عریضه بیان قدر دانی و سپاس و تشکر از اقدام به چنین خدمت ارزنده بود که بحمدالله از هر حیث قرین توفیق شد. هر کس آن را دیده از تعجب و ستایش خودداری نتوانسته است. الحمدالله انجمن ادب و هنر خدمات آن روز افزون و روز بروز در ترقی و تعالی است. انشاء الله سال ها بل قرن ها این خدمات استمرار یابد و در آینده سال های سال دوام پیدا کند و توسعه و تکامل پذیرد... »

« ... این مجموعه دل انگیز و روح نواز که عارفی سالک و سرمست از عشق حق ، آن را جلوه گاه هنر خود ساخته و سعادت معنوی و شور و شوق روحانی را که از درک فیض مظهر ظهور بدست آورده با دستی پر قدرت و قلمی سحرآسا به قلمرو و تصرف و حیطة اقتدار خود کشیده ، باید از نزدیک ملاحظه و دقت نمود و ساعت ها در ترکیب قطعات آن سیر و سیاحت کرد. مشکین قلم در واقع کسی است که از شراب عشق مست شده و مرده ای بوده که زنده شده و این رضایت درون و سرمستی عارفانه که روح و جانش را سرشار از شکفتگی و شادی نموده و در آثار هنریش منعکس کرده و جلو هائی بی نظیر به یادگار گذاشته است. مشکین قلم با استعداد و شایستگی فوق العاده ، هنر خوشنویسی را به کمال اعتلا و طراوت و زیبایی رساند و با جرأت می توان گفت عشق را که جوهر اصلی و روح عرفان است با نهایت استادی و باشیوه های مختلف به غایش گذاشته است. هم چنین باید اضافه نمود تا قبل از انتشار این مجموعه ، قدر و منزلت این هنرمند برای جامعه بهائی و دیگران شناخته نشده بود حتی محققین و صاحب نظران علاقمند بدانها دسترسی نداشتند تا نمونه های گوناگون هنر او را از نزدیک به بینند و ستایش کنند. بحمد الله چاپ و انتشار این مجموعه نفیس با پای مردی و همت والای انجمن ادب و هنر و همکارانشان این نقیصه را رفع نموده موفقیتی قابل تحسین نصیب آنان ساخته و اثری ماندگار به جای گذاشته اند. »

از مرقومه هنرمند گرامی جناب سعادت الله منجذب (کانادا)

« ... دست مرزاد ، صد هزار آفرین به این همت و پشتکار درمورد مجموعه آثار مشکین قلم. نهایت آمال و آرزوی هنرمندان بخصوص خطاطان این بود که روزی عمده آثار جاودانی این هنرمند را يك جا ببینند و لذت برند و از آنها الهام گیرند که انجمن شما این آرزو را بر آورد و حقیقتاً کار شایان تقدیری است که انجمن ادب و هنر انجام داده . بهر تقدیر این کتاب اثری است جاودانی حاوی آثاری جاودانی .. »

از مرقومه جناب دکتر منوچهر درخشانی منشی لجنة امور احبای ایرانی و لجنة بین المللی تصویب تألیفات فارسی (امریکا)

« .. حقیقتاً دست شما درد نکند، مجموعه مشکین قلم کتابی نفیس و بی نظیر است. انصافاً حق مقام هنری و روحانی جناب مشکین قلم ادا شده است... »

* * *

هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر مراتب سپاس و شکرانه خود را به پیشگاه جمال اقدس ابهی جل جلاله تقدیم می دارد که موفق شد در سال مقدس این مجموعه را بدون نموده به چاپ و نشر آن مفتخر گردد. مجموعه ای که لایق تقدیم به آستان آن هیكل مکرم باشد و مورد تحسین و تمجید خوانندگان و دوستان دور و نزدیک قرار گیرد.



محسن لولئی نگارگر طبیعت و عوالم عرفانی

آقای محسن لولئی که تابلوی زیبای (باغ صلح) ایشان روی جلد این شماره « خوشه ها » به چاپ رسیده از نقاشان جوان بهائی است که با کسب الهام از طبیعت و نیز آثار عرفانی جمال مبارک آثار زیبا و پر ارزشی بوجود آورده است.

محسن لولئی در سال ۱۹۴۸ م در اراک متولد شد. پس از انجام تحصیلات ابتدائی و متوسطه و انجام خدمت و وظیفه برای ادامه تحصیل در رشته هنرهای زیبا به امریکا رفت و در دانشگاه های نیویورک و کلرادو به تحصیل رشته نقاشی پرداخت. در باره آن ایام می گوید : « در ابتدا تطبیق دادن معیارهای هنری شرق و غرب برایم بسیار مشکل بود ولی با گذشت زمان و آشنائی با محیط جدید و تمرینات فراوان این مشکل رفع شد » وی پس از چهار سال و نیم تحصیل از امریکا به اروپا

رفت و چندماه در مراکز هنری ایتالیا، آلمان، انگلستان و فرانسه به مطالعه پرداخت و سپس به ایران بازگشت.

در سال ۱۹۷۷ از ایران به اسپانیا و سپس به جزایر قناری (تنه ریفه) رفت و در آنجا سکونت گزید و بکار نقاشی پرداخت. در این جزیره بود که با آثار حضرت بهاء الله آشنا شد و با امر بهائی مؤمن گردید از آن پس بشدت تحت تأثیر آثار مبارکه عرفانی جمال اقدس ابهی قرار گرفت و این امر انعکاسی بارز در آثارش باقی گذاشته است.

آقای لولویی در مورد حیات هنری خود می گوید: « از اوان کودکی علاقه خود را به نقاشی و رنگ ها حس می کردم و از دریاچه، پرندگان، درخت ها و کوه ها و جنگل ها نقاشی می کردم. این علاقه با رشد سنی به تدریج بیشتر می شد. گاهی هم از پدرم تعلیم خط نسخ و نستعلیق می گرفتم ولی بطور کلی رنگ ها در درونم جادوگری می کردند. در دوران دبیرستان هم هر وقت فرصت پیدا می کردم به نقاشی می پرداختم. » در مورد تأثیر ایمان وی در هنرش می گوید: « در (تئریفه) با امر حضرت بهاء الله افتخار آشنائی پیدا کردم این مسئله در نحوه کار نقاشی من تأثیر فراوان گذاشت و آن آمیختن طبیعت مادی با عوالم معنوی است. پس از ایمان به امر مبارک و آشنائی با آثار و الواح عرفانی جمال اقدس ابهی دید جدیدی در من بوجود آمد و آثار گرافایه ای چون کلمات مکنونه، هفت وادی، چهار وادی و کتاب ایقان الهام بخش من شدند. امیدوارم با یاری حضرت بهاء الله بتوانم به کارهای هنری خود در زمینه های روحانی ادامه دهم »

لولویی بطوری که خود اشاره کرده قبل از ایمان آثار دلکشی با الهام از طبیعت بوجود آورده که از جمله می توان به تابلوهای « سکوت، جنگل، گلزار، لحظه سکوت، رنگین کمال، برای همیشه، راه جنگلی، درخت زندگی، گلزار سرسبز، تابستان، برف پائیزی، غروب، آرامش و بهشت رویانی » اشاره کرد از آثاری که پس از ایمان و تحت تأثیر آثار مبارکه عرفانی بوجود آورده باید از تابلوهای « وادی عشق، وادی حیرت، وادی قلب، هفت وادی، » و نیز « راه بسوی حیات جاوید، مثل اعلی، معبد مقدس، نوزدهمین و باغ صلح » را نام برد.

لولویی را باید « نگار گر طبیعت و عوالم عرفانی » لقب داد و آینده روشنی را برایش پیش بینی کرد. چنین باد...

آشنائی با نویسندگان *

دکتر مهدی ورقا

آقای دکتر مهدی ورقا فرزند دوم اهادی فقید امرالله و امین حقوق الله جناب ولی الله ورقا و بهیبه خانم ورقا در سال ۱۲۹۲ شمسی در طهران متولد شدند و تحصیلات نهائی خود را در رشته دندان پزشکی در دانشگاه طهران به اتمام رساندند. در سال ۱۳۱۹ شمسی با بانو لمیعه رضوی ازدواج کردند و دارای دو فرزند (روشن و نادر) می باشند. در ایام جوانی در لجنة جوانان طهران و سپس در لجنة حفظ الصحة عضویت داشته اند و در سال ۱۳۲۲ شمسی عضویت محفل روحانی طهران را احراز کردند. در همان سال به زیارت اماکن متبرکه فائز شده به توصیه حضرت ولی امرالله به آلمان و سپس به وین منتقل شدند و به عضویت محفل روحانی آن شهر انتخاب شدند. و درسالهای بین ۵۴ تا ۵۹ میلادی عضویت لجنة ملی تبلیغ اتریش و سپس عضویت محفل روحانی ملی آلمان و اتریش را احراز کردند.

از سال ۵۷ میلادی مدت ۶ سال به عضویت هیئت معاونین اروپا و از سال ۵۹ الی ۶۳ به عضویت محفل ملی جدید التاسیس اتریش انتخاب شده در اوکین کانونش بین المللی ارض اقدس شرکت نمودند. در پائیز ۶۳ میلادی به ایران مراجعت کردند و ۷ سال عضویت محفل روحانی طهران را داشتند. در سال ۵۲ شمسی به (جهان شهر) کرج هجرت کرده به عضویت محفل روحانی آن محل انتخاب شدند و نیز در لجنة ملی مدارس تابستانه و هیئت مدیره شرکت امانا به خدمت مشغول بودند. در سال ۷۴ میلادی به آلمان عزیمت کردند و سه سال در محفل روحانی دوسلدرف و لجنة ملی تزئید معلومات امری آلمان عضویت داشته ، ضمناً دو سال در هیئت معاونت عضویت داشتند. در سال ۸۶ میلادی به وین منتقل شده تا کنون به عضویت محفل روحانی آن شهر قائم به خدمتند. جناب دکتر ورقا از سال ۲۶ شمسی مدت دو سال به سمت آسیستان در بیمارستان های دانشکده پزشکی طهران و سپس به سمت رئیس درمانگاه بیمارستان پهلوی مشغول بوده اند. در مدت اقامت اوکیه در وین در رشته ارتودنسی در آن دانشگاه تحصیل کردند پس از مراجعت به طهران شش سال رئیس بخش دانشکده دندانپزشکی و دانشیار ارتودنسی و تا اسفند ۴۸ به مدیریت دپارتمان ارتودنسی منصوب و در این سال بازنشسته شدند. در اقامت اخیر آلمان مدت ۸ سال در رشته تخصصی خود در دوسلدرف به کار مشغول بوده اند.

ابوالقاسم افنان**

به قول دکتر صورتگر وقتی دفتر حساب عمرم را ورق می زنی می بینم ستون بدهکاریش سیاه تر

* شرح حال نویسندگان به ترتیب درج مقالات آنان در این مجلد تنظیم شده است (غرضه ها)

** شرحی است که جناب افنان بجای شرح حال خود مرقوم داشته اند . (غرضه ها)

از شب پلدا و لیلۀ لیلا است و ستون بستانکاریش چون غرۀ غرآ و بیضۀ بیضا کماکان سفید باقی است. همه کس را بر گردنم حقی است و مرا بر کسی حقی نیست. رهین الطاف دوستانم و مرهون محبت یاران جمال رحمن . و از آن شرمنده ام که به جبران احسان هیچکدام موفق نشده ام و به این نکته نیز اعتراف دارم که با در اثر عدم استعداد و لیاقت و یا بواسطۀ حوادث و موجبات و مقتضیات زندگی آنطور که خودم می خواسته ام یا از من توقع و انتظار بوده است بمابینگی و یلیق توفیق حاصل نموده ام و در این باب معظلم و

ندائی که بروز لقا چگونه کنم
بروی شاهد معنی ز انفعال نگاه

ناهید روحانی

خانم ناهید روحانی (اختری) در سال ۱۹۴۹ در یزد متولد شدند. سه ساله بودند که به همراه والدین به هجرت رفتند و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همان محل با موفقیت به پایان رساندند.

در سال ۱۹۶۹ با آقای موهبت الله روحانی ازدواج کردند و به همراه همسر به محل جدید هجرت منتقل شدند. از این ازدواج دارای سه فرزند (محمود ، ایمن و ریآن) می باشند. ایشان نظر به شوق و علاقه مفرد به تحصیل ، باداشتن سه فرزند خردسال ، با وجود شرایط دشوار اجتماعی برای بانوان به دانشگاه وارد شدند و به تکمیل تحصیل پرداختند و در رشته زبان و ادبیات عرب به اخذ لیسانس و نیز دیپلم تعلیم و تربیت نائل شدند.

خانم روحانی تنها دانشجویی بودند که بالاترین (امتیاز) را بدست آوردند و از طرف مقامات همان دانشگاه برای تدریس دعوت شدند ولی ایشان به عللی آن را نپذیرفتند. ایشان به زبانهای فارسی ، عربی و انگلیسی تسلط دارند و به تحریر و ترجمه مطالب امری موفق بوده و هستند.

خانم ناهید روحانی همیشه در کنار همسر خود در محل هجرت و نقاط مجاوره به خدمات متنوعه امریه قائم و مفتخر بوده و می باشند.

مهندس بهروز جباری

مهندس بهروز جباری در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۶ در رشت متولد شدند. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در این شهر به پایان رساندند و از دانشکده فنی دانشگاه طهران در رشته تأسیسات فارغ التحصیل شدند. پس از طی خدمت وظیفه با خانم دکتر فرهنگ فرهنگی (صبیۀ شهید مجید دکتر مسیح فرهنگی) ازدواج کردند پس از چندی برای ادامه تحصیل به انگلیس رفتند و ازدانشگاه لندن به اخذ درجه ماستر نائل شدند و به ایران مراجعت نمودند. بعد از وقایع اخیر ایران با خانواده به کانادا کوچ کردند و در این کشور در امور مالی و سرمایه گذاری مطالعاتی انجام دادند و هم اکنون به عنوان مشاور رسمی و سرمایه گذاری در اوراق بهادار و سهام به کار مشغولند. جناب مهندس جباری در ایران در لجنات جوانان رشت و طهران و لجنات ملیۀ جوانان و تربیت امری به خدمت قائم بودند. در کانادا چند سالی در هیئت تحریریه مجله (عندلیب) عضویت داشتند و اکنون عضو هیئت مدیره (مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی ، کانادا) می باشند. جناب جباری به شعر

فارسی علاقه فراوان دارند و خود نیز اشعار لطیفی می سرایند.
ایشان عضو هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر می باشند.

عنایت الله صادقیان

در سال ۱۹۲۲ در بروجن (بختیاری) در خانواده ای مؤمن زاده شدند و سالهای کودکی و نوجوانی را در آنجا گذراندند. در سال ۱۹۴۸ میلادی به طهران نقل مکان کردند و متجاوز از سی سال با خانواده خود در این شهر سکونت داشتند. طی این مدت محضر بسیاری از متقدمان ، فضلا ، دانشمندان ، ادبا و شعرای بهائی را درک کردند و از خرمن فضائل آن بزرگواران خوشه ها چیدند. ایشان در همین سالها به مطالعات گسترده در زمینه تاریخ ، ادبیات ، هنر و علوم انسانی پرداختند و از این راه توانستند برای درک بهتر و عمیق تر مفاهیم مندرجه در آثار مبارکه کمک بگیرند. جناب صادقیان در طهران از جمله در هیئت تحریریه مجله های آهنگ بدیع ، اخبار امری و ترانه امید به خدمت مفتخر بودند و نیز چند سال در لجنة ملی نشر آثار امری عضویت داشتند و در امور مربوط به تدوین و تنقیح و نشر کتب امری با سایر اعضاء آن لجنة همکاری داشتند. چند سال نیز با مجله «جهان نو» همکاری می کردند . از سال ۱۹۸۱ در اروپا سکونت گزیدند و از آن پس تا کنون با مجلات پیام بهائی و عندلیب همکاری دارند. ایشان از بدو تأسیس انجمن ادب و هنر در هیئت اجرایی به خدمت مفتخرند و تدوین و نشر « خوشه ها » را در آن هیئت به عهده دارند.

دکتر فریدون وهمن

دکتر فریدون وهمن تحصیلات خود را در دانشگاه های طهران ، لندن و کپنهاگ به اتمام رسانده و اینک استاد رشته مطالعات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ می باشد. مقالات و آثار او در آهنگ بدیع ، پیام بهائی ، سخن ، راهنمای کتاب و دائرة المعارف ایرانی منتشر شده و مؤلف و مترجم چند کتاب در زمینه های زبان شناسی ، دین زردشتی و فولکلور ایران می باشد. وی در سی و پنج سال اخیر در دافنارک زندگی می کند.

ایشان عضو هیئت اجرایی انجمن ادب و هنر می باشند.

مهندس هوشنگ سیحون

مهندس هوشنگ سیحون در سال ۱۲۹۸ شمسی در طهران متولد شدند. پس از گذراندن دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه طهران به فرانسه عزیمت کردند. در سال ۱۳۲۷ شمسی از مدرسه هنرهای زیبای پاریس به دریافت عالی ترین درجه علمی (دکترای دولتی) نائل شدند. سپس به طهران عزیمت کردند و در سمت استادی دانشکده های هنرهای زیبای طهران به تدریس پرداختند و از سال ۱۳۴۰ شمسی ریاست این دانشکده را به عهده داشتند. ایشان چندین سال ریاست انجمن آرشیتکت های ایران را داشتند و طرح بناهای یاد بود متعددی را ریخته و به انجام رسانده اند که از جمله بناهای یاد بود ابن سینا (همدان) آرامگاه نادر (مشهد) حکیم عمر خیام (نیشابور) می باشد. ایشان طرح هایی از بناهای تاریخی ، دهکده ها و مناظر ایران را تهیه کرده اند که در ایران و خارج شهرتی بسزا دارد و مجموعه ای از این آثار به چاپ رسیده است. جناب مهندس

سیحون آثار نقاشی خود را در سطح جهانی به نمایش گذارده اند. این تابلوهای نقاشی که به سبک قلم مرکبی تهیه شده شامل مناظر طبیعی و آثاری آستره از انسانها و حیوانات است که بر یک نشانگر نغادی، صحنه ای با واقعه ایست. سبک کار مهندس سیحون واقع گرایی است و مختصات منحصر به خود را دارد. یکی از دست آوردهای برجسته ایشان زنده کردن هنرهای قدیمی ایرانی است که با طرح های تازه خود روح جدیدی دمیده اند. پرده های نغدی دیواری بزرگ نشانه ای از این کوشش است. ایشان ترکیب هنرهای سنتی و آستره مدرن را «نوآوری محیط زیستی» می نامید که وسیله کار ایشان در این زمینه غالباً آب رنگ و رنگ و روغن است. جناب سیحون در مالک مختلف در دانشگاه ها تدریس نموده در مردم شناسی مشرق زمین، در عصر پیش از مسیحیت صاحب نظرند. در سال ۱۳۵۹ شمسی آثار ایشان برای نمایش در موزه های هنرهای دینی که در شهرنیس در جنوب فرانسه تشکیل شد در کنار آثار چهل هنرمند دیگر به نمایش گذاشته شد. مهندس سیحون در سالهای اخیر مجموعه نفیسی از مناظر اماکن متبرکه و تاریخی ارض اقدس (حیفا و عکا) نقاشی کرده اند که بنام «سنگ های گویا» چاپ و منتشر شده است.

دکتر منوچهر سلمان پور

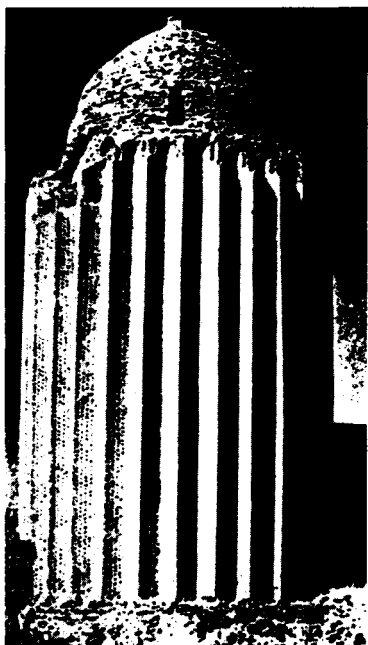
دکتر منوچهر سلمان پور در شیراز در خانواده ای مؤمن متولد شدند و پس از خاتمه تحصیلات در ایران به کویت هجرت کردند. ایشان از متقدمین و مؤسسين جامعه بهائی در آن سامان محسوب می شوند.

جناب دکتر سلمان پور در ضمن تحصیلات خود را در دانشگاه پاریس ادامه دادند و به اخذ درجه دکترای حقوق و اقتصاد نائل شدند. ایشان به زبانهای فارسی، عربی، فرانسوی و انگلیسی تسلط دارند. علاوه بر عضویت در محافل روحانی ملی و محلی، مدت پانزده سال عضو هیئت مشاورین قاره ای در آسیا بوده اند.

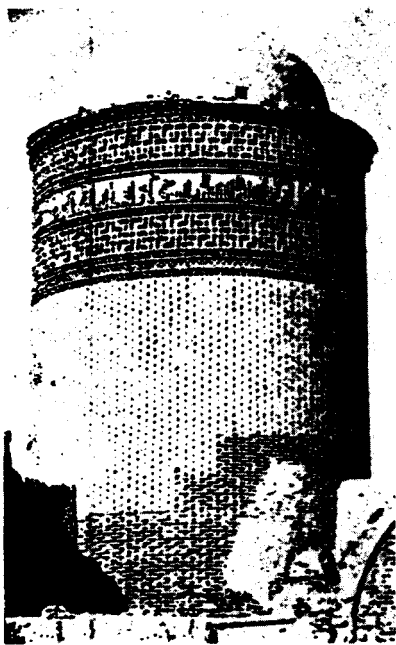
جناب دکتر سلمان پور از محققین پر کار جامعه بهائی هستند و مقالات تحقیقی و ترجمه های ایشان در نشریات امری به چاپ رسیده است و آثار متعدد دیگری آماده نشر دارند.

دکتر شاپور راسخ

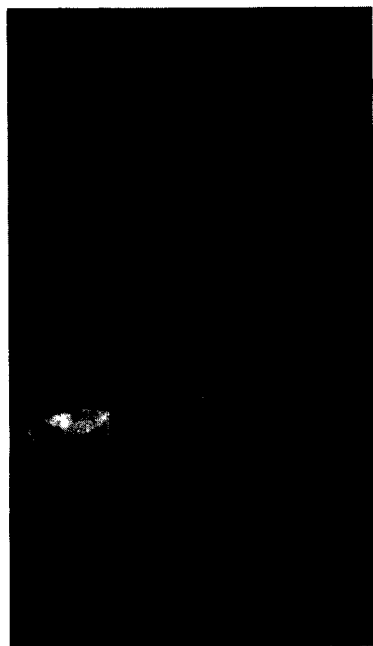
ایشان پس از گذراندن دوره دکترای ادبیات فارسی در طهران، به علوم اجتماعی روی آوردند و بعد از احراز لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس علوم اجتماعی در دانشگاه ژنو (سویس) دکترای خود را در رشته جامعه شناسی به پایان رسانیدند. آقای دکتر راسخ سالها استاد دانشگاه طهران بودند و افتخار عضویت محفل روحانی ملی بهائیان ایران و سویس را جمعاً در حدود ده سال احراز نمودند. در حال حاضر به سمت مشاور با یونسکو همکاری می کنند و دو کتاب در زمینه تعلیم و تربیت برای این سازمان بین المللی تألیف نموده اند. از چند سال قبل به عضویت هیئت مشاورین قاره اروپا برگزیده شده اند. جناب دکتر راسخ مقالات متعددی به رشته تحریر در آورده اند که در مجلات آهنگ بدیع، عندلیب، پیام بهائی، سخن و نگین درج شده است. از ایشان اشعار دل انگیزی در مجله «پیام بهائی» و «خوشه ها» به چاپ رسیده است. جناب دکتر راسخ از پایه گذاران انجمن ادب و هنر هستند و همکاری مستمر ایشان در هیئت اجرائی بسیار مغتنم و پرارزش است.



بایزید بسطام



پیر علمدار



گنبد کاووس



آرامگاه ابن سینا - همدان

پنجمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر (دوره ورقا)

پنجمین مجمع سالانه انجمن ادب و هنر که (دوره ورقا) نامیده شده بود از ۲۸ اوت تا ۳ سپتامبر ۱۹۹۳ در آکادمی لندگ (سویس) برگزار گردید. در این دوره ایادی امرالله وامین حقوق الله جناب دکتر علی محمد ورقا و آقای دکتر شاپور راسخ مشاور قاره ای اروپا و جمعی از اعضاء خاندان ورقا حضور داشتند.

جمعا ۱۷۵ نفر از احبای ایرانی مقیم ۱۹ کشور در این دوره شرکت کرده بودند.

دوره ورقا با بیانات ایادی امرالله جناب دکتر ورقا و پیام هیئت مشاورین اروپا و محفل ملی سویس گشایش یافت. آقای دکتر ایمن مدیر مؤسسه لندگ گزارش مبسوطی از فعالیت های این مؤسسه در سال گذشته بیان داشتند. آیات والواح مبارکه متعددی به زبان نزولی تلاوت گردید و جمعی از محققان بهائی و نیز پرفسور ونتورا یکی از شرق شناسان غیر بهائی (از ایتالیا) کنفرانس هائی به شرح ذیل ایراد کردند:

حیات و شهادت جنابان ورقا و روح الله و نیز خاندان ورقا (دکتر مهدی ورقا) (دو کنفرانس) .
نگاهی به قصیده عز و رقائیه (ناهید روحانی) . خاطراتی از روح الله (محمود ورقا) . مرودی بر اشعار ورقا (ابوالقاسم افنان) . سیری در شعر نو (عنایت الله صادقیان) . امر بهائی از نظر شرق شناسان (دکتر فریدون وهمن) . مضامین عرفانی در ادبیات فارسی و عربی (پرفسور آلبرتو ونتورا) . جلوه عشق و محبت در ادبیات بهائی (مهندس بهروز جباری) . نقشه های ایران (دکتر سیروس علانی) . بناهای یاد بود در ایران (مهندس هوشنگ سیحون) . آثار و احوال حاج احمد صمدی (دکتر منوچهر سلمان پور) . نگاهی به دوره ورقا (دکتر شاپور راسخ) .

در این دوره آقای دکتر راسخ مشاور قاره ای مفاد پیام ۹۳ بیت العدل اعظم خطاب به احبای ایرانی را به اطلاع حضار رساندند و آنان را بر اجرای اوامر معهد اعلی تشویق کردند. بعد از ظهر ها جلسات (ساز و سخن) شعر خوانی و موسیقی ایرانی به مدیریت جناب مهندس بهروز جباری دائر بود و موجب کسب لذت معنوی حاضران گردید.

در کارگاه های هنری ای دوره فنون نقاشی (مهندس سیحون) ، خوش نویسی (امان الله موقن) ، گل آرایی (خانم طاهره لوتی) ، روش تلاوت آیات (خانم شکوه رضائی) ، تدریس

می شد. همچنین نمایشگاه های خطاطی (امان الله موقن) و نقاشی (پروین حاتم و محسن لولویی) دایر بود.

در سراسر این دوره هنرمندان بهائی برنامه های موسیقی جالبی را که بیشتر متضمن اشعار جناب ورقا بود به مورد اجرا در آوردند. این دو ستان عبارت بودند از خانم ها، نیروانا فرهومند ، ایران دخت عنایتی ، شکوه رضائی ، ماه منظر مُزن و آقایان دکتر معزز ، امان الله موقن ، مهرداد فروغی و منوچهر وهمن.

یک روز بعد از ظهر شرکت کنندگان به وسیله کشتی روی دریاچه کنستاتس تفرجی دلپذیر داشتند و ساعات خوشی را در کنار هم گذراندند.

در یکی از شبها نمایش دیدنی (روح الله شهید دوازده ساله) که آقای منوچهر فرید (استرالیا) به نحو هنرمندانه ای آن را تنظیم و کارگردانی کرده بودند به نمایش در آمد و گر چه خالی از بعضی اشتباهات تاریخی نبود ، حاضران را سخت تحت تأثیر قرار داد.

در دوره ورقا مجلد چهارم « خوشه هائی از خرمن ادب و هنر » شامل کنفرانس های ایراد شده در (دوره قلم اعلی) و نیز مجموعه آثار جناب مشکین قلم تحت عنوان « مشکین قلم هنرمند خط نگار قرن نوزدهم » که در کسوتی جمیل به دو زبان فارسی و انگلیسی به چاپ رسیده بود عرضه شد و هر دو کتاب مورد توجه و تحسین حاضران قرار گرفت (این مجموعه در همین شماره مشروحاً معرفی شده است).

جریان « دوره ورقا » به ساحت معهد اعلی معروض افتاد ، در جوابی که از طرف دارالانشاء آن مقام رفیع مخابره شده از جمله چنین آمده بود :

« بشارت موفقیت دوره پنجم مجمع ادب و هنر که به نام (دوره ورقا) تسمیه یافته و حضور یکصد و هفتاد و پنج نفر از احبای فارسی زبان از نوزده کشور جهان موثر مسرت و افر شد. علی الخصوص که حاضرین فرصت یافته از محضر حضرت امین حقوق الله و ایادی معزز امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا علیه بهاء الله حفظاً وافر برند. دعوت جناب آلبرتو ونتورا از ایتالیا چنان که مرقوم رفته بود هر رونق جلسات افزوده است . حضور اشخاص برجسته سلیم النفس چون ایشان به جلسات مناسب بهائی بسیار موثر و مطلوب است. معهد اعلی مقرر فرمودند مراتب سرور و عنایت شان به جمیع شرکت کنندگان در آن مجمع نورانی ابلاغ گردد. شکی نبوده نیست که اثرات روحانیه دوره مزبور موجب قیام شرکت کنندگان در خدمات جدیده ای خواهد شد. از خدمات هیئت اجرائی مجمع ادب و هنر و سایر دست اندر کاران (دوره ورقا) نیز بسیار تقدیر و تمجید فرمودند انشاء الله کل موفق و موید به کسب رضای الهی گردند ... »

مسابقة داستان نویسی « سال مقدس »

انجمن ادب و هنر به منظور تجلیل از « سال مقدس » سابقه ای برای داستان نویسی اعلام کرد و نویسندگان فارسی زبان را به شرکت در این مسابقه دعوت نمود. تا موعده مقرر هشت نفر به شرح زیر شرکت کردند:

- ۱ - آقای مهدی ناجی (اتریش) داستان « مشهدی علی پنیری »
 - ۲ - آقای شهرام منصوری (هندوستان) داستان « محمد علی »
 - ۳ - خانم فرشته حجازی (آلمان) داستان « کوکب »
 - ۴ - آقای حشمت الله ریحانی (عمان) داستان « آب مهربانی و گل بنفشه زیبا »
 - ۵ - آقای هرکول تأئید (عمان) داستان « درس عبرت »
 - ۶ - خانم م. خسروی (امریکا) داستان « خاطره »
 - ۷ - آقای ه. و. متحده (اسپانیا) داستان « ملکی دوز »
 - ۸ - خانم شیوا و آقای شهرام ایران بومی (آلمان) داستان منظوم « راه زندگی »
- هیئت داوران پس از بررسی داستان های رسیده نتیجه را به شرح ذیل اعلام داشت:

- ۱ - خانم فرشته حجازی (آلمان)
 - ۲ - آقای مهدی ناجی (اتریش)
 - ۳ - آقای شهرام منصوری (هندوستان)
- داستان های سه نفر برنده برای چاپ جهت نشریات امری ارسال شد که در صورت امکان آن ها را به چاپ برسانند.

برای بقیه شرکت کنندگان هر کدام يك جلد (خوشه هائی از خرمن ادب و هنر ۴) ارسال گردید.

مسابقه انجمن ادب و هنر در تجلیل از « سال مقدس »

انجمن ادب و هنر به منظور تجلیل و تکریم از (سال مقدس) مسابقه ای تحت عنوان (معرفی یکی از آثار مبارکه جمال اقدس ابهی) را اعلام داشت و محققان و نویسندگان فارسی زبان را به شرکت در این مسابقه دعوت کرد. تا موعد مقرر هفت نفر به شرح ذیل در این مسابقه شرکت کردند:

۱ - آقای (فرید) از مهد امرالله (نه رساله)

۲ - آقای دکتر گیو خاوری (امریکا) رساله « مروری بر ایقان شریف »

۳ - آقای دکتر علی توانگر (امریکا) مقاله « جواهر الاسرار »

۴ - آقای مهندس محبت الله سبحانی (امریکا) مقاله « لوح شکر شکن »

۵ - آقای هوشنگ گهر ریز (انگلستان) مقاله « کتاب بدیع »

۶ - خانم مهدخت اختر خاوری مقاله « قرآن در ایقان »

۷ - آقای عطاء الله گهر ریز (انگلستان) مقاله « کتاب مستطاب اقدس »

هیئت داوران پس از بررسی مقالات رسیده نتیجه مسابقه را به شرح ذیل اعلام داشت:

۱ - آقای (فرید) برای ارسال نه رساله برنده مسابقه شناخته شد. رسالات ایشان قریباً از

طرف انجمن ادب و هنر در يك مجموعه به چاپ خواهد رسید.

۲ - آقای دکتر گیو خاوری ، برای رساله « مروری بر ایقان شریف » برنده ممتاز مسابقه.

رساله ایشان به مؤسسات نشریات امری برای چاپ توصیه شد.

۳ - آقای دکتر علی توانگر مقاله « جواهر الاسرار » برنده ممتاز مسابقه.

برای بقیه شرکت کنندگان هر کدام يك جلد کتاب خوشه های ۴ از طرف انجمن اهدا شد.

نشریات انجمن ادب و هنر

- | | | |
|-----------------|-----------------------------------|---|
| نسخ آن تمام شده | دوره عندلیب | ۱ - خوشه هائی از خرمین ادب و هنر (۱) |
| نسخ آن تمام شده | دوره مصباح | ۲ - خوشه هائی از خرمین ادب و هنر (۲) |
| ۲۳ فرانک سویس | دوره طاهره | ۳ - خوشه هائی از خرمین ادب و هنر (۳) |
| ۲۳ فرانک سویس | دوره قلم اعلی | ۴ - خوشه هائی از خرمین ادب و هنر (۴) |
| ۲۳ فرانک سویس | دوره ورقا | ۵ - خوشه هائی از خرمین ادب و هنر (۵) |
| نسخ آن تمام شده | بکوشش ابرالقاسم افنان | ۶ - چهار رساله تاریخی در باره قره العین |
| ۱۲ فرانک سویس | برگزیده اشعار فرهنگد مقلین | ۷ - نغمه های الهام |
| نسخ آن تمام شده | اثر بهاء الدین محمد عبدی | ۸ - صد شاخه گل |
| ۲۳ فرانک سویس | مجموعه ای از شاهکارهای مشکین قلم | ۹ - مشکین قلم ، هنرمند خط نگار قرن نوزدهم |
| ۲۵ فرانک سویس | مجموعه اشعار دکتر امین الله مصباح | ۱۰ - گنجینه امین |

KHOOSH-I-HÁ'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR (5)

Proceedings of a Seminar on Varqá

Published by Society for Persian Letters and Arts, Landegg Academy, Switzerland

Calligraphy works by A. Mooghen

Word processing by Maliheh Ardalan

First edition in 1500 copies

Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany

151 B.E. – 1994 A.D.

ISBN 3-906-714-04-7

KHOOSH-I-HÁ'IAZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

5

Proceedings of a Seminar
on
Varqá
September 1993

Published by
Society for Persian Letters and Arts

LANDEGG ACADEMY
CH-9405 Wienacht, Switzerland

صفحه	سطر	نادرست	درست
خوشه های ۲	۸۱	ادیب بیضانی	ذکائی بیضانی
	۸۴	آخر ۱۳	
	اول ۱۴	به اجرای نقشه ۴۵ ماهه مهاجرت ایران	به مهاجرت از ایران

خوشه های ۳	۴۳	میرزا آقا خانان	میرزا آقاخان
	۴۵	۱۳۳۱ - ۱۳۳۰	۱۲۲۱ - ۱۲۳۰

ابتدای نشریه		خوشه های ۴	
نوامبر ۱۹۹۲	نوامبر ۱۹۹۳	ذیل تصویرکنگره	نوامبر ۱۹۹۲
می	می	۵	۵
تخیلات	تخیلات	۱۰	۱۱
مالک	مالکا	۱۶	۱۴
این	این این	۱۲	۲۱
۱۹۰۷	۱۱۹۰۷	۱۲	۹۶
می ۱۹۹۲	می ۱۹۹۳	سطر آخر	۲۶
می ۱۹۹۲	می ۱۹۹۳	سطر آخر	۶۰
حسن تخلص	تخلص	۱۳	۱۰۲
حسن تخلص	تخلص	۱۶ دوسورد	۱۰۲
حسن تخلص	تخلص	۲۰	۱۰۲
حسن تخلص	تخلص	۲۵	۱۰۲
نوشم	نوشتم	۱۸	۱۰۲
ضروریه	ضروریه	۲۸	۱۰۸
هم آهنگی	هم آنگی	۱۶	۱۲۸
قواعد	قواعد	۲۳	۱۵۹
تکرار	اکرار	۱۵	۱۶۱
بخود	بخو	۱۲	۱۶۶
عشق	عقل	۱۴	۱۷۲
چو	چون	۱۳	۱۷۶
پروانه	پروانه ای	۱	۱۷۸
تسبیح	تصبیح	۱۵	۱۸۵
بگذازش	بگذازش	۸	۱۸۹
مهندس	مهنس	۷	۲۰۰
بازرس	بازر	۳۲	۲۰۱